

سلسله مباحثی در باره:

کردارهای قلب

نویسنده:

محمد بن صالح منجد

صلى الله عليه وسلم

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱۶	مقدمه
۲۱	اخلاص
۲۱	معنای اخلاص
۲۳	گذشتگان و تعریف اخلاص
۲۵	نکوهش ریا و ریاکاران
۲۶	ستایش اخلاص و اهل آن
۲۸	اهمیت اخلاص
۴۳	نمونه‌هایی از متون دینی درباره‌ی اخلاص
۴۳	اخلاص در توحید
۴۳	اخلاص در سجده
۴۴	اخلاص در روزه
۴۴	اخلاص در شب زنده‌داری
۴۴	اخلاص در دوستی در راه خدا
۴۵	اخلاص در رفتن به مسجد
۴۶	اخلاص در شهادت‌طلبی
۴۶	اخلاص در تشییع جنازه

۴۷	اخلاص در توبه
۴۹	داستانهایی از بی‌ریایان و زندگیشان
۴۹	عبدالله بن مبارک
۵۰	حسن بصری و پنهان داشتن کار نیک
۵۰	علی بن بکار و ترس از خودنمایی
۵۱	ابوالحسن قطان و پروای اظهار علم
۵۲	هشام دستوایی و طلب حدیث
۵۲	صاحب تونل
۵۳	پنهان سازی گریه
۵۳	امام ماوردی و نگارش کتاب
۵۴	علی بن حسین و صدقه دادن شبانه
۵۵	پنهان داشتن کارها حتی از خانواده و همسر
۵۵	اعرابی و غنایم
۵۶	برخی از گفته‌های علما درباره‌ی اخلاص
۵۸	گفته‌هایی دیگر درباره‌ی اخلاص
۶۱	یادآوری چند مسأله درباره‌ی اخلاص
۶۳	یادآوری دوم
۶۳	وانهادن کار از ترس ریا
۶۳	فرا خواندن به پنهان کردن کارهای نیک

- ۶۵..... تفاوت ریا و مطلق شرکت دادن در کار.....
- ۶۷..... چیزهایی که گمان می‌رود ریا است اما نیست
- ۶۸..... از نشانه‌های اخلاص.....
- ۶۹..... خوف.....
- ۶۹..... تعریف ترس (خوف).....
- ۷۰..... ترس (خشیت).....
- ۷۲..... خوف در قرآن.....
- ۷۳..... جایگاه شناخت خوف و اهمیت آن.....
- ۷۵..... جایگاه و درجه‌های خوف.....
- ۷۷..... خوف چه زمانی سودمند است؟.....
- ۷۸..... خوف از خدا چه حکمی دارد؟.....
- ۷۹..... دلایل وجوب خوف.....
- ۸۳..... از جمله فایده‌های خوف.....
- ۸۷..... ثمره‌های خوف از خدا.....
- ۸۷..... نخست در دنیا.....
- ۸۸..... دوم در آخرت.....
- ۹۵..... عوامل پدیدآورنده‌ی خوف.....
- ۹۷..... ترس از خدا و ترس از عذابش.....
- ۱۱۵..... موانع خوف.....

۱۱۹ امیدواری
۱۱۹ فرق مقام و حال
۱۲۰ تعریف امیدواری
۱۲۰ فرق میان امیدواری و آرزومندی
۱۲۱ امیدواری از عوامل پایداری و استواری
۱۲۳ عوامل تحقق امیدواری
۱۲۳ ۱- یاد فضل خداوند بر بنده در مرا حل پیشین زندگی
۱۲۳ ۲- یاد وعده‌ی خدا
۱۲۳ ۳- یاد نعمتهای خدا بر انسان
۱۲۳ ۴- یاد بی‌پایانی رحمت خدا
۱۲۶ درمان به وسیله‌ی امید
۱۲۷ نتایج امیدواری
۱۲۹ ملازمت خوف و رجا
۱۳۱ انواع امیدواری
۱۳۳ دلایل قوت امید
۱۳۶ درجه‌های امید
۱۳۶ درجه‌ی اول
۱۳۷ درجه‌ی دوم
۱۳۸ درجه‌ی سوم

۱۳۹ امیدواری و گناهان
۱۴۱ امیدواری و توکل
۱۴۳ امید در کتاب و سنت
۱۴۷ امید در سنت پیامبر ﷺ
۱۵۴ خرسندی (رضا)
۱۵۴ تعریف خرسندی
۱۵۵ خرسندی در قرآن
۱۶۱ جایگاه خرسندی
۱۶۴ خرسندی در سنت پیامبر ﷺ
۱۶۶ درجه‌ها، مرتبه‌ها و حکم خرسندی
۱۶۹ خرسندی در رفاه و سختی
۱۷۰ خشنودی از خدا
۱۷۱ خشنودی از محمد ﷺ در مقام نبوت
۱۷۱ خرسندی از اسلام به عنوان دین
۱۷۱ سرشتی یا اکتسابی بودن خرسندی
۱۷۳ فرق خشنودی با بیم و امید
۱۷۳ شرایط خشنودی
۱۷۴ راههای خشنودی
۱۷۶ دست یافتن به خشنودی

۱۷۷	اعمال دل و اعمال دیگر اندامها.....
۱۷۸	مقامهای خشنودی.....
۱۷۹	درجه‌های خشنودی.....
۱۸۰	قبرستان و قضیه‌ی خرسندی از خدا <small>عزوجل</small>
۱۸۰	خشنودی از خدا و نقش قوانین وضعی در حکم.....
۱۸۲	قبول کردن خدا و خشنودی از او.....
۱۸۳	سرنوشت وجودی و سرنوشت شرعی.....
۱۸۴	فرق میان خشنودی و شکیبایی.....
۱۸۶	انواع خشنودی از سرنوشت.....
۱۸۷	نتایج خشنودی.....
۱۹۶	سخنانی کوتاه درباره‌ی خشنودی.....
۱۹۹	شکیبایی (صبر).....
۲۰۰	تعریف شکیبایی (صبر).....
۲۰۰	شکیبایی (صبر) در لغت.....
۲۰۱	شکیبایی در اصطلاح شرعی.....
۲۰۱	شکیبایی (صبر) در قرآن.....
۲۰۸	اهمیت و جایگاه شکیبایی.....
۲۱۰	حکم شکیبایی.....
۲۱۱	انواع و اقسام شکیبایی.....

۲۱۳	شکیبایی در سنت پیامبر ﷺ
۲۱۴	شکیبایی ذاتی است یا اکتسابی؟
۲۱۵	برتری شکیبایی و شکیبایان
۲۱۹	مردم و شکیبایی
۲۲۲	درجه‌های شکیبایی
۲۲۳	زمینه‌های شکیبایی
۲۲۶	شکیبایی در انجام طاعت سه حالت دارد
۲۳۱	عوامل شکیبایی
۲۳۵	زیان‌هایی در راه شکیبایی
۲۳۶	گزیده‌یی از داستانهای شکیبایان
۲۳۷	نوح <small>عليه السلام</small>
۲۳۷	ابراهیم <small>عليه السلام</small>
۲۳۸	موسی <small>عليه السلام</small>
۲۳۹	عیسی <small>عليه السلام</small>
۲۳۹	پیامبر ما محمد ﷺ
۲۴۰	یاران پیامبر ﷺ
۲۴۱	عروة بن زبیر، تابعی صبور
۲۴۲	ابوقلابه و پذیرفتن امر قضاوت
۲۴۲	احمد بن نصر خزاعی و آشوب خلق قرآن

۲۴۳ امام احمد <small>رحمته الله</small> و محمد بن نوح
۲۴۵ همراه شکیبایان
۲۴۸ شکر
۲۴۸ شکر و اهمیت آن
۲۴۹ تعریف شکر
۲۴۹ شکر در لغت
۲۴۹ شکر در اصطلاح
۲۵۰ مقامات شکر
۲۵۶ فرق میان شکر و شکیبایی
۲۵۶ جایگاه شکر
۲۵۸ معانی شکر
۲۶۰ مردم و شکر نعمت
۲۶۱ وظیفه‌ی ما در برابر نعمتهای خداوند <small>عز وجل</small>
۲۶۱ شکرگزاری با دل
۲۶۷ شکرگزاری با زبان
۲۷۰ شکرگزاری با اندامها
۲۷۱ فرق میان شکر بنده و پروردگار
۲۷۲ شکر سبب افزایش نعمتها
۲۷۴ شناخت حقیقت شکر نعمتها

۲۸۲ سجده‌های شکر
۲۸۵ تفکر
۲۸۷ برخی از گفته‌های پیشینیان درباره‌ی تفکر
۲۹۰ تعریف تفکر
۲۹۰ تفکر در لغت
۲۹۰ تفکر از دیدگاه شریعت
۲۹۱ نشانه‌های تفکر
۲۹۶ پیامبر ﷺ و تعلیم تفکر
۲۹۸ تفکر و ایمان استوار
۲۹۹ زمینه‌های تفکر
۲۹۹ تفکر در نفس
۳۰۰ تفکر و اندیشه در مخلوقات خداوند ﷻ
۳۱۰ امر به تفکر
۳۱۰ تفکر در امور اخروی
۳۱۶ توکل
۳۱۶ جایگاه توکل
۳۲۰ نمونه‌های عملی توکل
۳۲۰ توکل ابراهیم (علیه السلام) و همراهانش
۳۲۱ توکل پیامبر ﷺ و یارانش

۳۲۲	فضل توکل در چند آیه.....
۳۲۳	حکم توکل.....
۳۲۳	رابطه‌ی توکل و ایمان.....
۳۲۵	ویژگیهای اهل توکل.....
۳۲۷	جایگاههای توکل.....
۳۲۷	۱- در مقام عبادت.....
۳۲۷	۲- سفارش توکل در دعوت.....
۳۲۸	۳- توکل در حکم و قضاوت کردن.....
۳۲۹	۴- توکل در جهاد و نبرد.....
۳۳۱	۵- توکل در مشورت.....
۳۳۲	۶- توکل در طلب روزی.....
۳۳۲	۷- توکل در پیمانها و وثیقه‌ها.....
۳۳۳	۸- توکل در هجرت در راه خدا.....
۳۳۴	۹- توکل در بستن قرار خرید، اجاره و ازدواج.....
۳۳۴	تعریف توکل.....
۳۳۷	توکل در اصطلاح شرعی.....
۳۳۹	مراتب تحقق توکل.....
۳۴۳	توکل و توائل.....
۳۴۵	پیوند توکل و عمل و علم قلب.....

۳۴۷ امور متناقض با توکل
۳۵۲ فایده‌های توکل
۳۵۵ داستانهایی از متوکلان
۳۵۵ پیامبر ﷺ و مردی که بر او شمشیر کشیده بود
۳۵۵ پیامبر ﷺ در غار
۳۵۸ خالد بن ولید و سم
۳۶۰ مَحَبَّت
۳۶۱ تعریف محبت
۳۶۲ نشانه‌های محبت خدا به بنده
۳۶۶ نشانه‌های محبت بنده به خدا
۳۷۷ موجبات محبت خدا ﷻ
۳۸۹ کنشها و منشهایی که خداوند ﷻ دوست دارد
۳۹۵ محاسبه
۳۹۵ اهمیت و جایگاه محاسبه
۳۹۷ محاسبه در قرآن
۴۱۳ تعریف محاسبه
۴۱۴ انواع محاسبه‌ی نفس
۴۱۴ ۱- محاسبه‌ی نفس قبل از انجام کار
۴۱۵ ۲- محاسبه‌ی نفس پس از انجام کار

۴۱۸	اولویتهای محاسبه
۴۲۱	انواع مجازاتهای نفس
۴۲۳	شیوهی محاسبه
۴۲۴	فواید محاسبه
۴۲۷	صحنه‌هایی از محاسبه‌ی صالحین
۴۲۷	عمرو بن عاص <small>رضی الله عنه</small> و محاسبه‌ی نفس
۴۲۸	حنظله <small>رضی الله عنه</small> و محاسبه‌ی نفس
۴۳۴	تقوی
۴۳۴	تعریف تقوی
۴۳۸	مراتب تقوی
۴۳۹	تقوی در قرآن
۴۴۰	مردم و تقوی
۴۴۲	تقوی از زبان بزرگان
۴۴۳	تقوی و شناخت حلال و حرام
۴۴۴	کوچک شماردن گناهان
۴۴۶	جایگاه و منزلت تقوی
۴۵۴	بر بال تقوی
۴۵۶	اولیای خدا و تقوی
۴۵۸	تقوی میزان سنجش

۴۵۹	نشانه‌های تقوی
۴۶۰	شیوه‌های رسیدن به تقوی
۴۶۵	ویژگیهای پرهیزگاران
۴۶۹	ثمره‌ها و فواید تقوی
۴۷۸	ورع
۴۷۸	ورع در لغت
۴۸۱	دانش و ورع
۴۸۲	مراتب و انواع ورع
۴۸۳	جایگاه ورع
۴۸۵	نمونه‌هایی از ورع صالحین
۴۸۶	ورع پیامبر ﷺ
۴۸۷	ورع زینب بنت جحش <small>رضی الله عنها</small>
۴۸۸	ورع عبدالله بن عمر <small>رضی الله عنهما</small>
۴۸۸	ورع ابوبکر صدیق <small>رضی الله عنه</small>
۴۸۹	ورع عمر بن خطاب <small>رضی الله عنه</small>
۴۸۹	فواید ورع
۴۹۰	چند مسأله درباره‌ی ورع
۴۹۵	شرایط ورع
۴۹۸	ورع دقیق

مقدمه

سپاس خدای را گرداننده‌ی دلها و دیده‌ها، او که ما را به پاکداشت، توکل و بازگشت به سوی خود سفارش کرد.

او را به خاطر بزرگ نعمتها و رحمتهايش سپاس می‌گوییم، و از همو خواستاریم که لذت فرمانبرداری از او و خوشنودیش را بر ما جاودان گرداند، و به ما در برابر قضا و قدرش شکیبایی ارزانی دارد.

این از جمله الطاف خداوند است که در «مرکز پژوهش علمی دکتر عبدالوارث حداد» این امکان فراهم شد که این اثر کم حجم و پرمایه یعنی «سلسله اعمال دل» از جناب شیخ «محمد بن صالح منجد» - خدایش توفیق دهد و او را سود رساند - منتشر شود.

این اثر البته پرمایه و بسیار سودمند است، چرا که به کارهای دل پرداخته که خود «از جمله اصول ایمان و پایه‌های دین» است.

کارهای دل از شمار گران سنگترین تکالیف است. در هر زمانی و بر هر شخص مکلفی بایسته است، همچنان که یکی از اساسی‌ترین شاخه‌های ایمان است، به طوری که وقتی کار دل رو به زوال نهد، ایمان به انزوا می‌گرایید، کما این که اصلاح پذیری دیگر کارها وابسته به پاکی و اصلاح دل است. بنابراین کارهای دل پایه است و کارهای دیگر اعضا پیرو آن.

عز بن عبدالسلام رضی الله عنه می‌گوید: «اصلاح بدن وابسته به اصلاح دل است و تباهی بدن وابسته به تباهی دل، با توجه به این نکته است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است:

«أَلَا وَإِنَّ فِي الْجَسَدِ مَضْغَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ»^۱ «بدانید که در بدن تکه گوشتی هست که اگر اصلاح پذیرد تمام بدن اصلاح می‌شود، و اگر تباه گردد تمام بدن رو به تباهی نهد، و آن همانا دل است» بدین معنی که اگر با کارها و حالت‌های نیکو صلاح یابد، بدن به کلی با طاعت و گوش به فرمانی اصلاح می‌پذیرد، و چون با زهر نادانیها و حالتها و کارهای زشت تباه شود بدن به کلی با بدکرداری و نافرمانی رو به تباهی نهد.^۲

این تیمیمه درباره‌ی کارهای دل می‌گوید: «از جمله اصول ایمان و پایه‌های دین است، مانند دوست داشتن خداوند و پیامبرش، توکل بر خدا، پاکداشت او، سپاسگزاری از او، شکیبایی در برابر فرمان او، ترس از او و امید به او، ... این کارها همه به اتفاق نظر پیشوایان دین بر مردمان واجب است، و مردم در این وادی سه دسته‌اند: گروهی بر خود ستم پیشه کرده‌اند، گروهی راه میانه پیش گرفته و گروهی به نیکوکاری پیش دستی کرده‌اند».^۳

وی همچنین می‌گوید: «اصل دین همان دانشها و کارهای نهان است، و کارهای نمایان و ظاهری بدون آن دردی را دوا نمی‌کند، همان طور که پیامبر ﷺ فرموده است: «أَلَا وَإِنَّ فِي الْجَسَدِ مَضْغَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ وَ إِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ أَلَا وَ هِيَ الْقَلْبُ».

^۱ - بخاری روایت کرده است: کتاب الإیمان، حدیث شماره‌ی (۵۲)، نیز مسلم، کتاب المساقاة، حدیث شماره‌ی (۱۵۹۹).

^۲ - قواعد الأحكام، ۱/۱۶۷.

^۳ - مجموع الفتاوی، (۵/۱۰، ۶) به طورگزیده نقل شده است.

از ابوهیره نقل است که گفت: دل پادشاه است و اعضای بدن لشکریان او، چون پادشاه پاک سرشت باشد، لشکریانش نیز پاک سرشت خواهند بود. و چون پادشاه بدسرشت باشد لشکریان نیز چنان خواهند بود.^۱

همچنان که می‌گوید: «تمام این کارهای مربوط به دل با اتفاق نظر ایمانداران بر همگان فرض است، و هر کس به آن عمل نکند یا کافر است، یا منافق».^۲

ابن قیم درباره‌ی اهمیت اعمال دل از جمله می‌گوید: «کار دل مانند دوست داشتن خدا، توکل بر او، بازگشت به او، ترس از او، امید به او، اخلاص دین نسبت به او، شکیبایی بر دستورها و نواهی و بر تقدیرهای او، خوشنودی به آن و خرسندی از او، دوستی و دشمنی در راه او، احساس بی‌مقداری و خضوع در برابر او، در برابر او سر فرود آوردن، اطمینان به او و دیگر کارهای دل که واجب آن واجبتر از کارهای اعضای بدن و مستحب آن به نزد خدا دوست داشتنی‌تر است. و کار اعضای بدن در مقابل آن یا بی‌فایده و یا دارای فایده‌ی اندک است».^۳

«آن چه اصل و مدنظر است همان اعمال دلهاست، اعمال اعضای دیگر پیرو و کامل و تمام کننده است، نیت به منزله‌ی روح و کار به منزله‌ی بدن است برای اعضا که چون از آن جدا گردد، مثل مرده می‌ماند، همین طور عمل اگر نیت با آن نباشد، حرکتی بیهوده است، بنابراین شناخت احکام دل مهمتر از شناخت احکام دیگر اعضای بدن است، چرا که آن اصل و احکام اعضا فرع بر آن است».^۴

^۱ - مجموع الفتاوی، ۱۵/۱۰۱.

^۲ - شرح حدیث ابودر: «یا عبادی إنی حرمت الظلم علی نفسی» ص ۴۵.

^۳ - مدارج السالکین، ۱۰۱/۲.

^۴ - بدائع الفوائد، ۲۲۴/۳.

«هر کس نگرشی در سرچشمه‌ها و منابع شریعت داشته باشد، به کنه پیوند اعمال اعضا و اعمال دل پی می‌برد، و می‌داند که اولی بدون دومی سودی نمی‌بخشد، و اعمال دل بر بنده واجبتر از اعمال اعضا است، بر این اساس عبادت دل گران سنگتر از بندگی اعضا و بیشتر و پایدارتر از آن است، و در هر زمانی واجب است».^۱

«وقتی عمل دل از بین برود با وجود اعتقاد به درستی، اهل سنت و جماعت بر این نظرند که ایمان هم از دست رفته است، و اعتقاد بدون عمل دل سودی ندارد».^۲

ابن مفلح می‌گوید: «اصلاح دل اصل و اساس هر کار نیکویی است، و تباهی آن سنگ بنای هر گونه بدیی است، در صحیحین از او عَلَيْهِ السَّلَام روایت شده که: «أَلَا وَ إِنَّ فِي الْجَسَدِ مَضْغَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ أَلَا وَ هِيَ الْقَلْبُ»

از خداوند می‌خواهیم دل‌های ما و دل‌های همه‌ی برادران مسلمانمان را اصلاح فرماید. بدان که با کارهای دل مانند توکل بر خدا، تکیه بر او چنان درمانی به دست می‌آید که از هیچ چیز غیر آن به دست نمی‌آید».^۳

^۱ - همان، ۳/۲۳۰.

^۲ - کتاب الصلاة، ۵۴.

^۳ - آلا داب الشرعية، ۳/۱۲۴.

شیوه‌ی کار در این زنجیره

- * اصل ماده‌ی «سلسله اعمال دل» سخنرانیهای صوتی بود از جناب شیخ محمد بن صالح منجد - خدایش سلامت بدارد - که در گردآوری آن به این گونه عمل کردیم:
- * نوارهای آن را بر کاغذ پیاده و بازخوانی کردیم.
- * متن را بررسی کرده و نشانه‌های نوشتاری روز را در آن به کار گرفتیم، چنان که استفاده از آن آسان گردد.
- * نشانی آیه‌ها را پیدا کرده و حدیثها را استخراج کردیم و قضاوتهای صاحب نظران درباره‌ی درجه‌ی صحت و ضعف احادیث را آوردیم.
- * برای فایده‌ی بیشتر و توضیح مطلب برخی عنوانهای جانبی نیز بر آن افزودیم.
- * البته ناگفته پیداست که مطالب صوتی از لحاظ سبک و ساختار با متون نوشته و خوانده شده یکسان نیست، که در حد توان تلاش کردیم این دو را تعدیل سازیم، چنان که با متن خواندنی سازگار گردد.

و در پایان:

پس از سپاسگزاری از یزدان پاک تنها می‌توانیم از تمام کسانی که در روند انتشار «این سلسله» همتی گماشتند سپاسگزاری کنیم.

درود بر پیامبر گرامی.

وایسین دعایمان حمد خدا پروردگار جهانیان است.

اسلام محمود درباله

مدیر مرکز پژوهشی - علمی

دکتر عبدالوارث حداد

اخلاص

إخلاص حقیقت دین و اصل اساسی دعوت پیامبران و فرستادگان الهی است، چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا أُمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ﴾ (بینه: ۵) «در حالی که دستوری دریافت نکرده بودند جز این که با کمال خلوص به آیین توحید خدا را پرستش کنند».

همچنین می‌فرماید: ﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ﴾ (زمر: ۳) «هان! بدانید که دین خالص از آن خداست».

جوهر عبادت و جان مایه‌ی آن همان اخلاص است، این حزم (رحمه الله) می‌گوید: نیت، راز بندگی و پرستش است و برای کردارها به منزله‌ی جان برای کالبد است، و در امر پرستش هیچ کاری بدون روح وجود ندارد، چرا که در این صورت به کالبد بی‌جانی می‌ماند، که فایده‌ی از آن برنیاید.

بنیان اصلی پذیرش اعمال و عدم پذیرش آن اخلاص است، اخلاص است که پیروزی یا زیان را رقم می‌زند، همچنان که راه بهشت یا دوزخ از آن می‌گذرد، بنابراین خدشه‌دار شدن اخلاص شخص را به آتش دوزخ می‌کشاند و پروراندن و عملی کردن آن انسان را به فردوس می‌رساند.

معنای اخلاص

«خلص خلوصاً و خلاصاً» یعنی پاک شد و ناخالصی آن از بین رفت، «خلص الشیء»: ناب شد، خالص شد، «خلصتُ إلى الشیء»: به آن رسیدم و «خلاصة السمن» یعنی روغن پاک و پالوده شده.

بنابراین واژه‌ی اخلاص پاکیزگی و بی‌غلّ و غشی و دوری از آمیختگی و نابایی را می‌رساند. چیز خالص آن است که پاک و زدوده شده، باشد و هیچ ناخالصی چه مادی و چه معنوی در آن نباشد.

«أخلص الدين لله»: یعنی تنها برای خدا دینداری کرد و نه به قصد ریا، و دین را تنها برای خدا می‌داند. فیروزآبادی: «أخلص لله»: یعنی ریا را به کناری نهاد.^۱

واژه‌ی اخلاص همان کلمه‌ی توحید است و مخلصون همان یکتاپرستان و برگزیدگانند. اما تعریف اخلاص از دیدگاه شرع چنان که ابن‌قیم (رحمه‌الله) در برخی از تعریفاتش آورده، چنین است: که مقصود از طاعت تنها حق سبحانه و تعالی باشد.^۲ یعنی فقط برای او که تنها و بی‌شریک است عبادت کنی و از او پیروی کنی.

^۱ - القاموس المحيط، ۷۹۷.

^۲ - مدارج السالکین، ۹۱/۲.

گذشتگان و تعریف اخلاص

در تعریف اخلاص گفته‌اند:

- آن است که کاری به طور محض برای خدا باشد و غیر خدا در آن هیچ نصیبی نداشته باشد.

- قصد از طاعت تنها حق تعالی باشد.

- آن کار هیچ برای نمایش و دیدن مردمان نباشد.

- پاک و به دور از هرگونه شایبه‌یی باشد.^۱

مخلص کسی است که برای صلاح یابی دل خود با خدا اهمیتی نمی‌دهد که در دل مردم جایگاهی نداشته باشد و در چشم آنها بی‌مقدار گردد و دوست نمی‌دارد کسی بر هیچ کارش هر چند بسیار کوچک، آگاه شود. خداوند سبحانه و تعالی در کتاب بزرگش می‌فرماید:

﴿ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ ﴾ (بینه: ۵) «تنها به این دستور یافته‌اند که خدا را بپرستند و دین را فقط برای خدا بخواهند» و به پیامبرش فرمود: ﴿ قُلِ اللَّهُ أَعْبَدُ مُخْلِصًا لَهُ، دِينِي ﴿۱۴﴾ ﴾ (زمر: ۱۴) «بگو خالصانه خدا را پرستش می‌کنم».

خداوند بلند مرتبه می‌فرماید:

﴿ قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۶۲﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ

الْمُسْلِمِينَ ﴿۱۶۳﴾ ﴾ (انعام: ۱۶۲ - ۱۶۳)

«بگو نماز، عبادت، زندگی و مرگم برای پروردگار جهانیان است او که هیچ انبازی ندارد، به این دستور یافته‌ام و من نخستین مسلمانم».

^۱ - ن. ک مدارج السالکین، ۲/۹۲-۹۱.

نیز فرمود:

﴿أَمَّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ يَنْصُرُكُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِنَّ الْكُفْرَونَ إِلَّا فِي عُرُورٍ﴾ (ملک: ۲۰)
 «کسی که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید و بداند کدام یک از شما نیکوکارترید». فضیل بن عیاض گوید: (أحسن عملاً) یعنی: پاکترین و نابتترین و درستترین کار.

به فضیل بن عیاض گفتند: نابتترین و درستترین کار منظور چیست؟ گفت: عمل اگر پاک باشد ولی درست نباشد پذیرفته نیست و چون درست باشد اما خالص نباشد، باز پذیرفته نیست، تازمانی که خالصانه و درست باشد، خالص چنان است که برای خدا باشد و درست چنان که موافق سنت باشد.^۱ سپس این فرموده‌ی خداوند را خواند:

﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ (کهف: ۱۱۰)
 «هر کس به دیدار پروردگارش امیدوار است باید کردار نیک داشته باشد و هیچ کس را در پرستش پروردگار انباز نگرداند». خداوند همچنین می‌فرماید:

﴿وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا وَمَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ﴾ (نساء: ۱۲۵)
 «چه آیینی بهتر از دین کسی است که خود را تسلیم خدا کند و نیکوکار باشد». یعنی نیت و عمل را پاک و بی غل و غش کرده است، احسان در این جا یعنی پیروی سنت. آنان که در کارها و اعمالشان تنها [رضای] خدا را می‌خواهند به پاداشی بزرگ امیدوار باشند و خداوند سفارش کرده که ما آدمیان همراه آن گروه باشیم:

﴿وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعِشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ﴾ (کهف: ۲۸)

^۱ - حلیة الأولیاء، ۹۵/۸.

«با آنان که پروردگار خود را شبانگهان و صبحگاهان می‌خوانند و او را می‌خواهند، شکیبایی پیشه کن»، ﴿ذَلِكَ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (۳۸) (روم: ۳۸)

«این برای کسانی که [رضای] خدا را می‌خواهند بهتر است و آنها را گروه رستگاران».

﴿وَسَيَجَنَّبُهَا الْأَتَقَى﴾ (۱۷) الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى﴾ (۱۸) وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِن نِّعْمَةٍ تُجْرَى﴾ (۱۹) إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى﴾ (۲۰) وَلَسَوْفَ يَرْضَى﴾ (۲۱) (لیل: ۱۷ - ۲۱)

«شخص پرهیزگار از آن خودداری می‌کند. آن که از مالش می‌بخشد تا خود را پاک کند و هیچ کس نعمتی بر او ندارد، تنها برای رضای پروردگار بلند مرتبه‌ی خود است و زودا که خشنود گردد».

نکوهش ریا و ریاکاران

اما آنان که در دایره‌ی ریا می‌چرخند، خداوند آنها را نکوهش کرده و سرنوشتشان را روشن ساخته است. ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُخْسُونَ﴾ (۱۵) أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحِطَّ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبِطُلُّ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (۱۶) (هود: ۱۵ - ۱۶)

«هر کس خواهان زندگی دنیایی و زرق و برق آن باشد پاداش کارهایشان را در همین دنیا به آنها می‌دهیم و هیچ از آن کاسته نشود اما اینان در سرای جاوید جز آتش نصیبی ندارند»، ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَدْمُومًا مَّدْحُورًا﴾ (۱۸) (اسراء: ۱۸)

«هر کس خواستار دنیای زودگذر باشد آن چه که بخواهیم به او می‌دهیم آن گاه جهنم را بر او مقرر خواهیم کرد که نکوهیده و طرد شده در آن در آید»

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ﴾ (شوری: ۲۰)

«هر کس پاداش سرای جاوید را بخواهد آن را برایش افزایش می‌دهیم و هر کس کالای دنیای فانی را بخواهد به او می‌دهیم اما در آخرت بهره‌ی نخواهد داشت»، ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَرِثَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ﴾ (انفال: ۴۷) «مبادا مانند کسانی باشید که از سرزمین خود با غرور و برای جلب نظر مردم بیرون آمدند و از راه خدا جلوگیری کردند. خداوند بر آنها و کردارشان آگاه است و می‌داند».

ستایش اخلاص و اهل آن

خداوند مخلصان را ستوده است - چنان که بیشتر یاد شد - و از احوال بهشتیان آورده است که آنها در دنیا تنها برای خشنودی خدا بینوایان را غذا می‌دادند: ﴿إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا﴾ (انسان: ۹) «ما تنها برای خشنودی خدا به شما خوراک می‌دهیم نه از شما پاداش می‌خواهیم و نه تشکری»، ﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ (نساء: ۱۱۴) «در بیشتر نجواهایشان هیچ خیری نیست، مگر آن که به صدقه دادن یا ایجاد آشتی در میان مردم سفارش کند، هر کس برای طلب خشنودی خدا چنین کند به زودی پاداش گران سنگی به او می‌دهیم». ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ

لَهُ فِي حَرْثِيٍّ ﴿ (شوری: ۲۰) «هر کس خواستار پاداش سرای آخرت است به آن می‌افزاییم».

خداوند در غزوه‌ی احد خواست با آزمایش و پالایش نفسانی، ایمانداران را پاک گرداند، به آنها درس‌هایی علمی یاد داد که قیمت آن را با خون یا کشته و یا زخمی شدن پرداخت کردند ﴿ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ﴾ (آل عمران: ۱۵۲) «برخی از شما خواستار دنیا بید و برخی آخرت را می‌خواهید». ﴿ تَرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ﴾ (انفال: ۶۷) «شما مال گذرای دنیا را می‌خواهید در حالی که خداوند آخرت را می‌خواهد».

مهمترین حدیثی که درباره‌ی نیت از پیامبر ﷺ روایت شده این است که فرمود: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى: کارها به نیت بستگی دارد، و هر کس را آن است که نیت کرده است».^۱

که پیامبر ﷺ این نکته را در هر چیزی و هر کاری به ما یاد داده است، در نماز، روزه، جهاد، حج، صدقه و مانند آن.

به ما گفته است ﷺ: «مَنْ غَزَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَمْ يَنْوِ إِلاَّ عَقَالاً فَلَهُ مَانُوى: هر کس در راه خدا جنگ کند و تنها عقالی را قصد کند، همان که نیت کرده نصیبش خواهد شد».^۲

^۱ - بخاری نقل کرده است، بخش بدء الوحی - باب بدء الوحی، نیر مسلم (۱۹۰۷) کتاب الإمارة - باب این قوله: إنما الاعمال بالنیة، از حدیث عمر بن خطاب ﷺ.

^۲ - احمد (۲۲۱۸۴) و دارمی (۲۴۱۷) بخش جهاد - باب من غزا ینوی شیئاً فله ما نوى، نسائی (۳۱۳۸) بخش جهاد - باب من غزا فی سبیل الله، از حدیث عبادة بن صامت ﷺ. شیخ البانی در صحیح الجامع الصغیر (۶۴۰۱) این حدیث را صحیح دانسته است. طیبی گفته است: عقال ریسمانی است که زانوی شتر را با آن می‌بندند که این مبالغه است در بی‌توجهی به غنیمت، چرا که جنگش خالص برای خدا است و هیچ نیاز

همین طور مردمان بر اساس نیت‌هایشان برانگیخته می‌شوند، پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّمَا يُبْعَثُ النَّاسُ عَلَى نِيَاتِهِمْ: مردمان طبق نیت‌های خود برانگیخته می‌شوند».^۱

اهمیت اخلاص

۱- اخلاص از جمله اسباب رستگاری در آخرت است.

۲- تمرکز قلب در دنیا و ستردن اندوه و غصه از آن جز با اخلاص تحقق نمی‌یابد، در این باره پیامبر ﷺ فرموده است: «مَنْ كَانَتِ الْآخِرَةُ هَمَّهُ، جَعَلَ اللَّهُ غَنَاهُ فِي قَلْبِهِ، وَجَمَعَ لَهُ شَمْلَهُ، وَآتَتْهُ الدُّنْيَا وَهِيَ رَاغِمَةٌ، وَمَنْ كَانَتِ الدُّنْيَا هَمَّهُ، جَعَلَ اللَّهُ فَقْرَهُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ، وَفَرَّقَ عَلَيْهِ شَمْلَهُ، وَلَمْ يَأْتِهِ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا مَا قَدَّرَ لَهُ»: «هر کس در اندیشه‌ی آخرت باشد، خداوند دل او را بی‌نیاز می‌گرداند، و شملش را جمع می‌کند، دنیا پیش او پست و ناچیز می‌شود، اما هر کس هم و غمش دنیا باشد، خداوند نیازمندیش را در پیش چشمش قرار می‌دهد، و جمعش را پراکنده می‌کند و از دنیا جز آن چه برایش مقدر شده، نصیبش نمی‌شود».^۲

دنیایی بدان آمیخته نیست. انسان همان نصیبش می‌شود که نیت کرده است. زمخشری نیز می‌گوید: منظورش چیز بی‌ارزش و کم مقدار بوده و برای آن مثالی آورده است. برگرفته از فیض القدير از مناوی (۱۱۳۴۷).

^۱ - ابن ماجه، در بخش زهد- باب نیت نقل کرده است، از حدیث ابوهریره رضی الله عنه و شیخ آلبنانی در صحیح الجامع الصغیر (۳۳۷۹) آن را صحیح دانسته است.

^۲ - ترمذی (۲۴۶۵) در بخش صفة القيامة و الزهد والورع از حدیث انس بن مالک رضی الله عنه نقل کرده است، ابن ماجه نیز (۴۱۰۵) در بخش الزهد- باب الهم بالدنيا از حدیث زید بن ثابت رضی الله عنه مانند این را نقل کرده است. شیخ آلبنانی نیز در صحیح خود الجامع الصغیر (۶۵۱، ۶۵۱۶) این حدیث را صحیح می‌داند.

۳- اخلاص سرچشمه‌ی بزرگی برای روزی، پاداش و به دست آوردن کارهای نیک است، چنان که پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّكَ لَنْ تُنْفِقَ نَفَقَةً تَبْتَغِي بِهَا وَجْهَ اللَّهِ إِلَّا أَجْرَتْ عَلَيْهَا، حَتَّى مَا تَجْعَلُ فِي فَمِ امْرَأَتِكَ» «هر چه در راه خدا خرج کنی، بی‌گمان پاداش آن را می‌یابی حتی آن خوراکی که به همسرت می‌دهی»^۱.

۴- بدین سان اخلاص روز رستاخیز انسان را از عذاب بزرگی می‌رهاند، پیامبر ﷺ خبر داده است که نخستین کسانی که روز رستاخیز آتش آنها را در خود فرو می‌برد، سه کسند که کردارشان به ظاهر پاک و نیک است: صدقه دهنده، قاری و جهادگر. اولی کسی است که صدقه می‌دهد تا بگویند: بخشنده است! دومی کسی است که قراءت و دانش آن را فرا گرفته و یاد می‌دهد تا بگویند: دانشمند است؛ و جهادگری که می‌جنگد تا بگویند: شجاع است! از ابوهریره رضی الله عنه نقل است که گفت: از پیامبر خدا شنیدم که می‌گفت: «إِنَّ أَوَّلَ النَّاسِ يُقْضَىٰ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَيْهِ رَجُلٌ اسْتَشْهَدَ فَأَتَىٰ بِهِ فَعَرَفَهُ نَعْمَهُ فَعَرَفَهَا قَالَ: فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا؟ قَالَ: قَاتَلْتُ فِيكَ حَتَّى اسْتَشْهَدْتُ. قَالَ: كَذَبْتَ، وَ لَكِنَّكَ قَاتَلْتَ لِأَنْ يُقَالَ جَرِيٌّ فَقَدْ قِيلَ، ثُمَّ أَمَرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ حَتَّى أُلْقِيَ فِي النَّارِ، وَ رَجُلٌ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ وَ عَلَّمَهُ، وَ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَأَتَىٰ بِهِ فَعَرَفَهُ نَعْمَهُ فَعَرَفَهَا، قَالَ: فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا؟ قَالَ تَعَلَّمْتُ الْعِلْمَ وَ عَلَّمْتُهُ وَ قَرَأْتُ فِيكَ الْقُرْآنَ، قَالَ: كَذَبْتَ، وَ لَكِنَّكَ تَعَلَّمْتَ الْعِلْمَ لِيقَالَ عَالِمٌ، وَ قَرَأْتَ الْقُرْآنَ لِيقَالَ هُوَ قَارِيٌّ، فَقَدْ قِيلَ ثُمَّ أَمَرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ حَتَّى أُلْقِيَ فِي النَّارِ، وَ رَجُلٌ وَسَّعَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَعْطَاهُ مِنْ أَصْنَافِ الْمَالِ كُلِّهِ فَأَتَىٰ بِهِ فَعَرَفَهُ نَعْمَهُ فَعَرَفَهَا، قَالَ: فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا؟ قَالَ: مَا تَرَكْتُ مِنْ سَبِيلٍ تُحِبُّ أَنْ يُنْفَقَ فِيهَا إِلَّا أَنْفَقْتُ فِيهَا لَكَ. قَالَ: كَذَبْتَ. وَ لَكِنَّكَ فَعَلْتَ لِيقَالَ: هُوَ جَوَادٌ، فَقَدْ قِيلَ ثُمَّ أَمَرَ

^۱ - بخاری (۵۶) بخش ایمان، باب ما جاء أن الأعمال بالنية و الحسبة، و مسلم (۱۶۲۸) بخش الوصية، باب الوصية بالثلث، از حدیث سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه نقل کرده‌اند.

به فَسْحَبَ عَلِيَّ وَجْهَهُ، ثُمَّ أَلْقَى فِي النَّارِ: نخستین کسی که روز قیامت قضاوت می‌شود کسی است که به شهادت رسیده است و خداوند او را می‌آورد، نعمتهایش به او نشان داده می‌شود و آنها را به یاد می‌آورد، به او می‌گوید: چه کار کردی؟ می‌گوید: در راه تو به کارزار پرداختم تا به شهادت رسیدم. خداوند می‌گوید: دروغ می‌گویی، کارزار کردی تا بگویند شجاعی، که گفتند! سپس دستور می‌دهد و او را کشان - کشان به آتش می‌اندازند، دیگری کسی است که دانش آموخته و یاد داده است، و قرآن خوانده است او را می‌آورند، خداوند نعمتهایش را نشان می‌دهد و به یاد می‌آورد، سپس می‌پرسد: با اینها چه کار کردی؟ می‌گوید: دانش آموختم و به دیگران یاد دادم و به خاطر تو قرآن خواندم. می‌گوید: دروغ می‌گویی، بلکه دانش آموختی تا بگویند دانشمند هستی، قرآن خواندی تا بگویند قاری هستی. البته که گفتند! سپس دستور می‌دهد او را کشان - کشان می‌برند تا به آتش اندازند. سپس کسی است که خداوند روزی‌اش را گشایش داده و از هر گونه مالی به او بخشیده است، او را می‌آورند نعمتهایش را به او نشان می‌دهند و او آنها را به یاد می‌آورد، خداوند می‌پرسد: با این همه نعمت چه کار کردی؟ می‌گوید: هر راهی که تو دوست داری در آن خرج شود، در آن راه خرج کردم به خاطر رضای تو. می‌گوید: دروغ می‌گویی، این کار را بدین خاطر کردی تا بگویند: او بخشنده و دست و دل باز است، که البته گفتند! سپس درباره‌ی او نیز همان دستور را می‌دهد.^۱

ابوهریره وقتی این حدیث را بازگو می‌کرد از ترس آن بیهوش می‌شد، فریادی بلند بر می‌آورد از هوش می‌رفت. سپس به هوش می‌آمد و صورتش را با آب می‌شست، هر بار این کار را می‌کرد، تا بتواند آن را بیان کند، و گفت پیامبر ﷺ از آن سه نفر با او صحبت کرد

^۱ - احمد (۸۰۷۸) و مسلم (۱۹۰۵) بخش الإمامة، باب من قاتل للرياء و السمعة استحق النار، و ترمذی

(۲۳۸۲)، نسائی (۳۱۳۷) از حدیث ابوهریره رضی الله عنه نقل کرده‌اند.

وگفت: «یا أباهريرة: أولئك الثلاثة اول خلق الله تسعر بهم النار يوم القيامة»: «ای ابوهریره این سه نفر نخستین مردم هستند که روز قیامت آتش آنها را در بر می‌گیرد». بنابراین نخستین کسی که آتش در خود می‌گیرد قاتل، زناکار، دزد، لواط و شراب خور نیست، بلکه قاری قرآن، صدقه دهنده و جهادگر را به خاطر این مسأله‌ی بسیار مهم (اخلاص) به کام خود فرو می‌برد.

به همین شکل نبود اخلاص در دانش‌اندوزی از امور مهم و پرخطر است. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «مَنْ تَعَلَّمَ عِلْمًا مِمَّا يَبْتَغِي بِهِ وَجْهَ اللَّهِ لَا يَتَعَلَّمُهُ إِلَّا لِيَصِيبَ بِهِ عَرَضًا مِنْ عَرَضِ الدُّنْيَا، لَمْ يَجِدْ عَرَفَ الْجَنَّةَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»: «هر کس دانشی بیاموزد و از آن جمله باشد که در راه خدا آموخته می‌شود، آن را تنها به قصد به دست آوردن متاع دنیایی بخواهد، روز قیامت بوی بهشت به مشامش نمی‌رسد»^۱.

همچنین می‌فرماید: «مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ لِيَمَارِيَ بِهِ السُّفَهَاءَ أَوْ لِيَبَاهِيَ بِهِ الْعُلَمَاءَ أَوْ لِيَصْرِفَ بِهِ وَجْهَ النَّاسِ إِلَيْهِ فَهُوَ فِي النَّارِ»: «هر کس به منظور بگو مگو کردن با بی‌خردان یا فخرفروشی با دانشمندان یا به این قصد که توجه مردم را به خود جلب کند، دانشی بیاموزد. عاقبتش آتش است»^۲.

۱ - احمد (۸۲۸۵)، ابوداود (۳۶۶۴) بخش العلم، باب فی طلب العلم لغير الله، این ماجه (۲۵۲) در مقدمه، باب الانتفاع بالعلم و العمل به، از حدیث ابوهریره ﷺ آورده‌اند. این حدیث را شیخ آل‌بانی در صحیح الجامع الصغیر (۶۱۵۹) صحیح دانسته است. لفظ (عرضاً) به فتح راء و گاهی به سکون آن یعنی نصیب، چه مال و دارایی باشد چه جاه و مقام، (عَرَفَ الْجَنَّةَ) به فتح عین و سکون راء یعنی بو، مبالغه در تحریم بهشت است، زیرا کسی که بوی چیزی را در نیابد قطعاً آن را به دست نمی‌آورد، این حمل بر این نکته است که اصلاً وارد آن نمی‌شود، و برخورد خدا با او مانند دیگر گناهکاران است. به نقل از عون المعبود.

۲ - ترمذی (۲۶۵۵) بخش فی العلم باب ما جاء فیمن یطلب بعلمه الدنیا، و این ماجه (۲۵۳) بخش مقدمه، باب الانتفاع بالعلم و العمل به، از حدیث عبدالله بن عمر (رضی الله عنهما) روایت کرده‌اند. این لفظ در این

بنابراین اخلاص انسان را از جایگاههای ناپسند در روز بازپسین می‌رهاند، آن روز که خداوند به ریاکاران می‌گوید: «اذهبوا الی اللذین کتتم تراءون بأعمالکم فی الدنیا فانظروا هل تجدون عندهم جزاء...؟!»: «بروید پیش آنهایی که در دنیا با کارهای خود برایشان ریا می‌کردید، ببینید پاداشی نزد آنها دریافت می‌دارید؟!»^۱

بدین سان اخلاص انسان را از کاستی پاداش و محروم شدن از ثواب نجات می‌دهد، نظر به این نکته پیامبر ﷺ در پاسخ به کسی که نزدش آمد و گفت: درباره‌ی کسی که به جنگ رفته و امید پاداش و ذکر نامش را داشته است چه می‌فرمایید؟ وضعیتش چگونه است؟ فرمود ﷺ: لا شیء له: نصیبی نخواهد داشت (سه بار این سخن را باز گفت) سپس فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبَلُ مِنَ الْعَمَلِ إِلَّا مَا كَانَ لَهُ خَالِصًا وَابْتِغَىٰ بِهِ وَجْهَهُ»: «خداوند تنها کاری را می‌پسندد که پاک برای او و خشودیش و در راه او باشد»^۲.

از ابن مکرز - شخصی از دیار شام - از ابوهریره نقل است که شخصی پرسید: ای فرستاده‌ی خدا! کسی می‌خواهد به جهاد در راه خدا برود، و حال آن که به قصد چیزی دنیایی این کار را می‌کند! پیامبر ﷺ فرمود: «لا أجر له: هیچ پاداشی نخواهد داشت». این سخن برای مردم گران آمد. به آن مرد گفتند: به حضور پیامبر ﷺ برگرد، شاید منظورت را خوب به او نفهمانده‌ای! آمد و گفت: ای فرستاده‌ی خدا کسی که به قصد دنیا به جهاد در راه

جا از ابن ماجه است. شیخ البانی نیز در کتاب صحیح الجامع الصغیر (۶۳۸۲) آن را صحیح معرفی کرده است.

^۱ - احمد (۲۳۱۱۹) نقل کرده است. شیخ البانی در «السلسلة الصحيحة» (۶۳۴/۲) آن را صحیح دانسته است.

^۲ - نسائی (۳۱۴۰) بخش جهاد، باب من غزا یلتمس الأجر و الذکر نقل کرده است. شیخ البانی در صحیح الترغیب و الترهیب آن را نیک دانسته است.

خدا می‌پردازد! باز فرمود: «لا أجر له» مردم دوباره به او گفتند: برو پیش پیامبر ﷺ. او نیز برای سومین بار همین کار را کرد. پیامبر ﷺ نیز باز فرمود: «لا أجر له». ابوداود این روایت را نقل کرده و البانی آن را پسندیده است.^۱

پیامبر ﷺ فرمود: خداوند فرموده است: «أنا أغنى الشركاء عن الشرك من عمل عملاً أشرك فيه معي غيري تركته وشركه»: «من از هر کسی بی‌نیازتر از شریک هستم، هر کس کاری بکند و در آن با من دیگری را شریک سازد او را با شرکش به خود وا می‌گذارم».^۲

۵- اخلاص بنیاد کارهای مربوط به دل؛

بدین سان اخلاص سنگ بنای کارها و اموری است؛ که در حوزه‌ی دل است کارهایی که دیگر اندام‌ها انجام می‌دهند پیرو و تمام‌کننده‌ی آن است.

۶- تاثیر اخلاص در بزرگ کردن کار کوچک؛

از جمله فواید اخلاص این است که کار ناچیز را چنان بزرگ می‌گرداند که مانند کوه در آید، همان طور که ریا کار بزرگ را چنان ناچیز می‌کند که نزد خداوند وزنی نداشته باشد و به صورت گرد پراکنده در هوا در آید. ﴿وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنَّ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا﴾ (فرقان: ۲۳) «چون به اعمالی که انجام داده‌اند بپردازیم آن را چون غباری پراکنده می‌کنیم».

ابن مبارک گوید: چه بسا کار کوچکی که نیت آن را بزرگ می‌کند و چه بسا کار بزرگی که نیت آن را ناچیز می‌گرداند.^۱

^۱ - مسلم (۲۹۸۵) بخش الزهد و الرقائق، باب من أشرك في عمله غير الله، از حدیث ابوهریره رضی الله عنه نقل کرده است.

^۲ - مسلم (۲۹۸۵) بخش الزهد و الرقائق، باب من أشرك في عمله غير الله، از حدیث ابوهریره رضی الله عنه نقل کرده است.

گذشته از این، اخلاص چنان است که انسان با آن خود را از شیاطین محافظت می‌کند، و آن برای این منظور پناهگاهی بس استوار است به همین خاطر خود شیطان آن گاه که با خود پیمان بست که بندگان خدا را بفریبد به خداوند سبحان گفت: ﴿إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ﴾ (حجر: ۴۰) «مگر آن بندگان که اخلاص بورزند».

بنابراین شیطان بر کسی که به دژ شکست ناپذیر اخلاص پناه ببرد، تسلطی نخواهد داشت. معروف کرخی که به خود یادآوری می‌کرد، گفت: «یا نفسُ اُخْلِصِي تَتَخْلِصِي»: «ای نفس اخلاص پیشه کن تا رستگار شوی».

۷- آغاز سخن درباره‌ی کارهای دل با سخن از اخلاص شیوه‌ی پیشینیان صالح است؛ سخن راندن در این موضوع به جهت این که روش پیشینیان بوده است، مهم است آنها کتابهایشان را با این بحث آغاز می‌کردند، چنان که بخاری - رحمه الله - با حدیث: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ» سخن آغاز کرده است. عبدالرحمن بن مهدی گفته است: هر کس بخواهد کتابی بنگارد با این حدیث یعنی «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ» آغاز کند.

۸- پیوند اخلاص و اصلاح اوضاع زندگی؛

همچنین اخلاص به خاطر این که بیشتر مردم در زنجیره‌ی از درگیریهای داخلی زندگی می‌کنند، بسیار مهم است، مردم داعیان و طالبان علم همه از این درگیریهای داخلی رنج می‌برند، و از چیزهایی رنج می‌برند که به سبب آن از هر گونه برکت و توفیقی جز آن که مشمول رحمت خداوندی گردیده، بی‌نصیب شده‌اند، پس دین بدون سربازانی با اخلاص چگونه قوام می‌یابد؟ بدون طالبان علم با اخلاص چگونه آموزش داده می‌شود؟ بدون سپاهیان مخلص چگونه دین یاری داده می‌شود؟

^۱ - سیر أعلام النبلاء، (۸/۴۰۰).

بنابراین مسأله‌ی اخلاص برای رهاندن ما انسانها از این وضعیتی که اکنون در آن هستیم مهم است، اکنون ملت در حالتی از عقب‌افتادگی و شکست به سر می‌برد، قدرتهایی از غرب و شرق بر آن چیره هستند، چرا؟ علت‌های زیادی دارد، مهمترین آن این است: از دست دادن مهمترین عنصر یعنی اخلاص، به راستی که نایاب و اندک شده است، چرا که اگر اخلاص وجود داشت، وضع این چنین نبود، ضمن این که طرح‌های فراوانی بوده که برپا شده، سپس بدون نتیجه کنار زده شده است و دعوت‌هایی که به ریا آغشته شده، جنبش‌های اسلامی بزرگی نیز بوده که هزاران نفر در آن بوده‌اند، اما همه نابود شده، فرو ریخته و از بین رفته است، تنها به خاطر بهره‌مند نبودن از اخلاص و به خاطر این که برای اهداف دنیایی از قبیل ریاست، جاه و مال بوده است...!

۹- اخلاص از شرط‌های درستی کارهاست؛

طبعاً هیچ کاری به طور درست قوام نمی‌یابد مگر این که اخلاص و اصلاح بنیان آن باشد، کاش می‌دانستم نیت کسی که نمی‌داند حقیقت نیت چیست، چگونه صلاح می‌یابد؟ و کسی که نیت درستی دارد اما به حقیقت اخلاص پی نبرده است، چگونه می‌تواند مخلص باشد؟ و آن مخلصی که معنای صداقت را در نیافته چگونه از خود انتظار صداقت دارد؟

۱۰- توجه دانشمندان به آموزش اخلاص به مردم؛

دانشمندان بر مسأله‌ی پرداختن به آموزش درس اخلاص به مردم تاکید و به آن تشویق می‌کردند. ابن ابی جمره که خود از دانشمندان بزرگ است، می‌گوید: «دوست داشتم در میان فقیهان کسی بود که هیچ مشغله‌ی دیگری نداشت جز این که اهداف مردم در اعمال و رفتارشان را نشان دهد و تنها به تدریس در زمینه‌ی اعمال نیتها بپردازد، چرا که بسیاری از مردم به خاطر ندانستن و عدم رعایت این موارد به وادی هلاکت رفته‌اند».

این ناکامیها، شکستها، محرومیت و پذیرفته نشدن اعمال به جهت اخلال در اخلاص است... ای کاش کسی بود که به امر آموزش دادن این مسأله در عبادت و اعمال به مردم کمر همت می‌بست.

۱۱- پیوند اخلاص و کارهای مباح؛

اخلاص همچنین این فایده را دارد که کارهای مباح را به درجه‌ی عبادت می‌رساند، و با آن می‌توان به مراتب والا دست یافت، مانند: اگر کسی بوی خوش مصرف کند، به قصد اقتدا به روش پیامبر ﷺ در جمعه و مساجد به منظور احترام خانه‌ی خدا، یا به جهت عدم آزار مردم یا ملائکه، بر آن پاداش داده می‌شود. یکی از پیشینیان گفته است: من دوست دارم در هر چیز و هر کاری نیت داشته باشم حتی در خوردن و خفتن و رفتن به دستشویی. تمام این‌ها از مواردی است که می‌تواند قصد از آن نزدیکی به خداوند (سبحانه و تعالی) باشد، زیرا همه‌ی آن چه سبب پایداری بدن و پرداختن دل به امور مهم است، از دیدگاه شرع مطلوب و مدنظر است.

مثلاً هر کس از خوردن، نیرو گرفتن برای عبادت را قصد کند، پاداش می‌گیرد، هر کس به قصد پاکداشت نفس و نکوداشت دل خانواده‌اش و به دنیا آوردن فرزندی که پس از او خداوند را بیرستد، ازدواج کند، پاداش داده می‌شود. و به خاطر تمام این‌ها به او ثواب می‌رسد، پس حساب و کتاب هیچ یک از این کارهای مباح را ناچیز مپندار، چه بسا همین باشد که روز رستاخیر رستگارت کند...!

از دیدگاه فقیهان نیت آن است که با آن عبادات از عادات و یک عبادت ویژه‌ی از نوع دیگر تشخیص داده می‌شود، و این جا مقصود اراده‌ی رضای خداوند است.^۱

^۱ - ن. ک جامع العلوم و الحکم، ص ۸۵.

اما وقتی درباره‌ی نیت در موضوع اخلاص سخن می‌گوییم، منظور جدا کردن غسل پاکیزگی از غسل جنابت یا مشخص کردن نماز ظهر از نماز عصر نیست، زیرا صورت مسأله یکی است، پس نیت آن است که ظهر را از عصر می‌نمایاند، و در این جا قصدمان این نیست که عبادتی را از عبادت دیگر، یا عادتی را از عبادتی تمییز دهیم، بلکه اکنون در قضیه‌ی نیت در اخلاص اراده‌ی خشنودی خداوند مقصود است.

۱۲- اخلاص و پاکی دل؛

از آن که بگذریم اخلاص دل را از کینه و حسد پاکسازی می‌کند و موجب قبول عمل می‌شود، چرا که پیامبر ﷺ فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ (جَلَّ وَ عَزَّ) لَا يَقْبَلُ مِنَ الْعَمَلِ إِلَّا مَا كَانَ لَهُ خَالِصًا وَ ابْتِغَىٰ بِهِ وَجْهَهُ»؛ «خداوند فقط اعمالی را قبول می‌کند که پاک و بااخلاص برای او و به منظور خشنودی او باشد».^۱

۱۳- اخلاص و بخشش گناهان؛

اخلاص همچنین سبب بخشش فراگیر گناهان است. شیخ الاسلام ابن تیمیه (رحمه الله) گوید: گاهی نوعی کار هست که انسان به گونه‌ی انجام می‌دهد که اخلاصش در آن به سرحد کمال می‌رسد و خداوند به خاطر آن گناهان بزرگی را می‌بخشاید: - مانند حدیث بطاقة - چرا که آنهایی که گناه بزرگ مرتکب شده‌اند همه لا إله إلا الله می‌گویند، اما آن که با اخلاص می‌گوید، کاری می‌کند که تمام گناهانش پاک شود و وزنه‌ی او با این شهادت سنگینی کند، نیز مانند زن فاسدی که به سگی آب بدهد خداوند او را مشمول بخشش خویش می‌گرداند، یا نظیر کسی که آشغال، مانع یا وسیله‌ی آزار و اذیتی را از سر راه بردارد، خداوند به او بخشش می‌کند.^۲

مثلاً برداشتن یک شاخه‌ی درخت از سر راه... چگونه می‌تواند سبب بخشش گناهان باشد؟ این با اخلاص شدنی است. یا زن زناکار با آب دادن به سگی چگونه بخشیده

^۱ - نسائی (۳۱۴۰)، بخش جهاد، باب من غزا یلتمس الأجر و الذکر، از حدیث ابوامامه باهلی رضی الله عنه نقل کرده است، مناوی در فیض القدر گفته است: حدیث صحیحی است، حاکم صحیح دانسته است. منذری نیز می‌گوید: اسناد خوبی دارد، حافظ عراقی می‌گوید: نیک است، ابن حجر صفت خوب را در موردش به کار برده است.

^۲ - منهاج السنة ۲۱۸/۶، با اندکی تصرف.

می‌شود؟! چون او چنان مایه‌یی از اخلاص را در دلش فراهم آورده است که جز خداوند به آن پی نمی‌برد.

این چیزی است که بسیار اندک در میان مردم رخ می‌دهد، اما دربارهی این زن رخ داد، هم چنان که برای صاحب گناهان بزرگ که این کلمه را بر زبان رانده و اخلاص داشت، و آن که مانع را از سر راه برداشت و

ما اگر در زندگی کارهای مباح زیادی داریم که به آن می‌پردازیم خیلی مهم است که اخلاص داشته باشیم تا این کارها دگرگون شود و از مباح بودن به مستحب بدون تبدیل شود، زیرا ما همه‌ی آن را انجام می‌دهیم، هیچ کس نیست که غذا نخورد، هیچ کس نیست به دستشویی نرود، و کسی نیست ازدواج نکند مگر به ندرت، و هیچ کس نیست لباس نپوشد، یا بوی خوش به خود نزند، این البته تحقق یافته است، کسی نیست برای همسرش هدیه‌هایی نخرد، این نیز محقق است، هیچ کس نیست در مدرسه یا دانشگاهی درس نخواند مگر اندک، و چون چیزی محقق و فراهم آمده باشد پس چه قدر خوب و چه عالی است که به خاطر آن پاداش بگیری و چگونه پاداش می‌گیری جز با نیت صالح و آن همانا اخلاص است...!

۱۴- پیوند اخلاص و گشایش گرفتاریها؛

برطرف شدن گرفتاری و اندوه جز با اخلاص شدنی نیست، شاهد این مدعی حدیث آن سه نفری است که در پشت صخره‌یی گیر افتادند، تا این که خداوند راه را بر آنها گشود. یکی از آنها با اخلاص نیت کرده بود برای رضای خداوند شب و روز کمر خدمت به پدر و مادرش بسته بود، دیگری با اخلاص در شرف نزدیکی با زنی نامحرم برخاسته بود و یکی دیگر آن بود که اجر عاملی را به تمامی پس داد و توسعه بخشید و چند سال بر آن صبر کرد، و او بزرگترین کار را در میان سه نفر کرده بود، در آن گرفتاری هر کدام با زاری و با

زبان حال می‌گفت: خداوندا اگر می‌دانی من آن کار را برای تو و در راستای خشنودی تو انجام داده‌ام، پس ما را از این گرفتاری که دچار شده‌ایم برهان، و این چنین با اخلاص رهایی یافتند.

پس اخلاص مرکب راهوار رستگاری است که به سبب آن اندوه و گرفتاریها رفع می‌شود و گذشته از آن وسوسه‌ها و وهمها به کناری نهاد می‌شود: با آن حکمت روزی انسان می‌شود، اگر انسان نسبت به خدا اخلاص بورزد، شایسته است که به حقیقت و درستی دست یابد. ﴿إِنْ تَنْفُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾ (انفال: ۲۹) «اگر از خدا بترسید وسیله‌ی برای تشخیص حق از باطل برایتان قرار می‌دهد».

از جمله دعا‌های پیامبر ﷺ این بود: «اهدنی لما اختلف فيه من الحق يا ذنك» «به خواست خودت مرا در آن چه در آن اختلاف هست به حقیقت راه بنما»^۱.

۱۵- اخلاص و بالا بردن درجه؛

انسان می‌تواند با کاری - هر چند به تمامی نباشد - که مخلصانه انجام می‌دهد پاداش بگیرد، و حتی به درجه‌ی شهیدان و مجاهدان برسد هر چند در بسترش جان سپرده باشد، خداوند فرمود: ﴿وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا اتَّوَكَّلُوا لِيْتَخِمَهُمْ قُلُوبٌ لَا آجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضٌ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ﴾ (توبه: ۹۲) «نیز گناهی نیست [بر آنان که پیش تو آمدند تا مرکب به آنها بدهی اما تو گفتی من چیزی ندارم، آنها با چشمانی پر از اشک از اندوه این که چیزی ندارند که در راه خدا ببخشند، بازگشتند» و پیامبر ﷺ نیز فرمود: «إِنَّ أَقْوَامًا خَلَفْنَا فِي الْمَدِينَةِ مَا سَلَكْنَا شِعْبًا وَلَا وادياً إِلَّا وَهُمْ مَعَنَا، حِسْبَهُمُ الْعَذْرُ» «گروهی بودند که در مدینه ماندند، به هر دره و هر دشتی رفتیم، با ما

^۱ - مسلم (۷۷۰) بخش صلاة المسافرين، باب الدعاء في صلاة الليل و قیامه نقل کرده است.

بودند، آنها کسانی بودند که برای نیامدنشان عذری داشتند». بخاری روایت کرده است.^۱ در روایت مسلم چنین آمده است: «إِلَّا شَرَكُوكُمْ فِي الْأَجْرِ»: «با شما در پاداش شریک بودند».^۲

۱۶- اخلاص و دریافت پاداش؛

انسان با وجود اخلاص به پاداش می‌رسد، هر چند دچار اشتباه شود، مانند مجتهد و دانشمند و فقیه، مثلاً اگر در حد توان و به قصد ادای حق و انجام امر برای خدا، درست عمل کند، اما در حد کمال به درستی آن را انجام ندهد، از فضل خداوند پاداش داده می‌شود.

۱۷- اخلاص و رهایی از آشوبها؛

آدمی با اخلاص از آشوب نجات می‌یابد، و می‌تواند آن را سپری برای خود در برابر شهوتها و افتادن در چنگال اهل خرابکاری و نابه‌کاری قرار دهد، به همین سبب خداوند یوسف عليه السلام را از غوغای همسر عزیز مصر رهانید و به دامن فسق و فجور نیفتاد. ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ يَهُودُ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنَّ رَجَا بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ ﴿۲۴﴾ (یوسف: ۲۴) «[آن زن] به تحقیق قصد او کرده بود، او نیز اگر برهان خدا را ندیده بود، قصد کرده بود اما این چنین برای این که زشتی و ناپاکی را از او بزداییم [نجاتش دادیم]، او حقیقتاً از بندگان با اخلاص ما بود»، ﴿أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ ﴿۶۱﴾ فَوَكَهَهُمْ

^۱ - بخاری (۲۸۳۹) بخش جهاد، باب من حبسهم العذر عن الخوف، از حدیث انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده است.

^۲ - مسلم (۱۹۱۱) بخش اِمارات، باب ثواب من حبسه عن الغزو مرض أو عذر آخر، از حدیث انس بن مالک رضی الله عنه نقل کرده است.

﴿صافات: ۴۱ - ۴۳﴾ «آنها روزی مشخص دارند، در حالی

که گرمی هستند و میوه‌هایی برایشان هست، در بهشت برین».

کارهای نیک با وجود اخلاص چندین برابر می‌شود و خداوند (سبحانه و تعالی) با

اخلاصان را دوست می‌دارد.

اکنون که این همه امتیازها نصیب مخلصین می‌گردد، شایسته است و حق است که با اراده

و تلاش ما نیز در شمار اهل اخلاص باشیم.

نمونه‌هایی از متون دینی درباره‌ی اخلاص

در دین متونی در زمینه‌های متعددی درباره‌ی جایگاه و اهمیت اخلاص برای یادآوری آن به بندگان آمده است:

اخلاص در توحید

پیامبر ﷺ فرمود: «ما قال عبداً لا إله إلا الله قطُّ مخلصاً إلا فُتحت له أبوابُ السماء حتى تقضى إلى العرش ما اجتنب الكبائر»: «هر کس با اخلاص کامل لا اله الا الله بگوید مادام از گناهان بزرگ پرهیزد درهای آسمان تا عرش خدا به رویش باز می‌شود».^۱

اخلاص در سجده

پیامبر ﷺ گفت: «ما من عبدٍ يسجد لله سجدةً إلا رفعه الله بها درجةً و حطَّ عنه بها خطيئةً»: «هر کس برای خدا به سجده بیفتد خداوند درجه‌ی او را بالا می‌برد و گناهی را از او پاک می‌کند».^۲

^۱ - ترمذی، (۳۵۹۰) بخش دعاها، باب دعاء أم سلمه، از حدیث ابوهریره رضی الله عنه نقل کرده است. ترمذی به دنبال این حدیث گفته است: این حدیث از این وجه نیکو و غریب است. شیخ البانی در صحیح الجامع الصغیر آن را نیکو دانسته است.

^۲ - احمد (۲۱۸۶۵) و مسلم (۴۸۸) بخش نماز، باب فضل السجود و الحث علیه، نسائی (۱۱۳۹)، و ابن ماجه (۱۴۲۳) از حدیث ثویان بنده‌ی پیامبر رضی الله عنه روایت کرده‌اند.

اخلاص در روزه

پیامبر ﷺ گفت: «مَنْ صَامَ رَمَضَانَ إِيْمَانًا وَاحْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ»: «هر کس با ایمان و به امید پاداش ماه رمضان را روزه بگیرد، گناہانی که پیش از آن کرده، بخشیده می شود».^۱

«مَنْ صَامَ يَوْمًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بَاعَدَ اللَّهُ وَجْهَهُ عَنِ النَّارِ سَبْعِينَ خَرِيفًا»: «هر کس یک روز در راه خدا روزه بگیرد، خداوند روی او را به اندازه راه هفتاد پاییز از آتش دور می کند».^۲

اخلاص در شب زنده داری

پیامبر ﷺ فرمود: «مَنْ قَامَ رَمَضَانَ إِيْمَانًا وَاحْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ»: «هر کس با ایمان و امید پاداش ماه رمضان را به پا دارد، گناہانی که بیشتر کرده، بخشوده می شود».^۳

اخلاص در دوستی در راه خدا

در صدقه و انجام ندادن کار حرام، از ابوهریره از پیامبر ﷺ نقل است که فرمود: «سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللَّهُ فِي ظِلِّهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ، الْإِمَامُ الْعَادِلُ، وَشَابٌّ نَشَأَ بِعِبَادَةِ اللَّهِ، وَرَجُلٌ قَلْبُهُ مَعْلُوقٌ فِي الْمَسَاجِدِ، وَرَجُلَانِ تَحَابَّا فِي اللَّهِ اجْتَمَعَا عَلَيْهِ وَتَفَرَّقَا عَلَيْهِ، وَرَجُلٌ دَعَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ مَنْصِبٍ وَجَمَالَ فَقَالَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ، وَرَجُلٌ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ فَأَخْفَاهَا حَتَّى لَا تَعْلَمَ يَمِينُهُ مَا

^۱ - بخاری (۳۸) بخش ایمان، باب صوم رمضان احتساباً من الإيمان، و مسلم (۷۶۰) بخش صلاة المسافرين، باب الترغيب في قيام رمضان و هو التراويح، از حدیث ابوهریره ﷺ روایت کرده اند.

^۲ - بخاری (۲۸۴۰) بخش جهاد، باب فضل الصوم في سبيل الله، و مسلم (۱۱۵۳) بخش روزه، باب فضل الصيام في سبيل الله لمن يطيقه، از حدیث ابوسعید خدری ﷺ روایت کرده اند.

^۳ - بخاری (۳۷) بخش ایمان، باب تطوع قيام رمضان من الإيمان، و مسلم (۷۶۰) بخش صلاة المسافرين، باب الترغيب في قيام رمضان و هو التراويح، از حدیث ابوهریره ﷺ روایت کرده اند.

تنفق شماله، و رجلٌ ذَكَرَ اللهَ خَالِيًا ففَاضَتْ عِينَاهُ: «هفت نفر هستند که خداوند در روزی که هیچ سایه‌یی جز سایه‌ی او نیست آنها را زیر سایه‌ی خود می‌گیرد: پیشوای عادل، جوانی که با پرستش خدا رشد یافته و بزرگ شده، کسی که دلش با مسجد گره خورده، دو نفر که به خاطر خدا با هم دوست شدند به خاطر او گرد هم می‌آیند یا از هم جدا می‌شوند، کسی که صدقه‌یی بدهد و چنان آن را پوشیده دارد که دست راستش نداند دست چپش صدقه داده، کسی که در خلوت‌گه خود خدا را یاد کند و چشمانش پر از اشک گردد».^۱

اخلاص در رفتن به مسجد

رسول خدا ﷺ فرمود: «صلاة الرجل في الجماعة تضعف على صلاته في بيته وفي سوقه خمسا وعشرين ضعفاً وذلك أنه إذا توضأ فأحسن الوضوء ثم خرج إلى المسجد لا يخرج به إلا الصلاة، لم يخط خطوة إلا رفعت له بها درجة و حط عنه بها خطيئة، فإذا صلى لم تنزل الملائكة تصلي عليه مادام في مُصلا اللهم صلّ عليه اللهم ارحمه، ولا يزال أحدكم في صلاة ما انتظر الصلاة»: «نمازی که شخص به جماعت می‌خواند بیست و پنج برابر نمازی است که در خانه یا سرکار می‌خواند، چون از همان زمان که به دقت وضو می‌گیرد و به مسجد می‌رود تنها به خاطر نماز است، لذا هر گامی که بر می‌دارد یک درجه به او داده می‌شود و یک گناه ازش پاک، بعد از نمازش تا زمانی که در مسجد باشد ملائکه بر او درود می‌فرستند

^۱ - بخاری، (۹۶۰) بخش اذان، باب من جلس في المسجد ينتظر الصلاة و فضل المساجد، و مسلم

(۱۰۳۱) بخش زکات، باب فضل إخفاء الصدقة، از حدیث ابوهریره رضی الله عنه نقل کرده‌اند.

می‌گویند: خدایا بر او صلوات بفرست خدایا او را ببخش! شما هر چند منتظر نماز باشید، مثل این است که به نماز ایستاده‌اید.^۱

اخلاص در شهادت طلبی

«من سأل الله الشهادة بصدق بلغه الله منازل الشهداء وإن مات على فراشه»: «هر کس صادقانه از خدا شهادت بخواهد خداوند او را به جایگاه شهدا می‌رساند هر چند در بسترش فوت کند».^۲

اخلاص در تشییع جنازه

«من أتبع جنازة مسلم إيماناً واحتساباً و كان معه حتى يصلى عليها و يفرغ من دفنها فإنه يرجع من الأجر بقيراطين كل قيراط كأحد، و من صلى ثم رجع قبل أن تدفن فإنه يرجع بقيراط»: «هر کس جنازه‌ی مسلمانی را با ایمان و امید حساب همراهی کند و تا زمانی که نماز بر او می‌خوانند و دفنش می‌کنند با او باشد با دو قیراط پاداش بر می‌گردد که هر قیراط به اندازه‌ی احد است، هر کس قبل از خواندن نماز بر او برگردد یک قیراط پاداش خواهد داشت».^۳

^۱ - بخاری نقل کرده است، لفظ حدیث از اوست (۶۴۷) بخش اذان، باب فضل صلاة الجماعة، و مسلم نیز (۶۴۹) بخش مساجد، باب فضل صلاة الجماعة و بیان التشدید فی التخلف عنها، از حدیث ابوهریره رضی الله عنه نقل کرده است.

^۲ - مسلم (۱۹۰۹) بخش الإمارة، باب استحباب طلب الشهادة فی سبیل الله، از حدیث سهل بن حنیف رضی الله عنه نقل کرده است.

^۳ - بخاری ۴۷، بخش ایمان، باب اتباع الجنائز من الإیمان، و مسلم (۹۴۵) بخش جنائز، باب فضل الصلاة علی الجنائز و إتباعها، از حدیث ابوهریره رضی الله عنه نقل کرده‌اند.

اخلاص در توبه

کسی که صد نفر را کشته بود کاری کرد که خداوند توبه‌اش را بپذیرد و از سوی ملائکه‌ی رحمت پذیرفته شد، از ابوسعید خدری نقل است که پیامبر ﷺ فرمود: «كَانَ فَيَمَنَ كَانَتْ قِبَلِكُمْ رَجُلٌ قَتَلَ تِسْعَةً وَ تِسْعِينَ نَفْسًا، فَسَأَلَ عَنْ أَهْلِ الْأَرْضِ فَدُلَّ عَلَى رَاهِبٍ فَأَتَاهُ فَقَالَ: إِنَّهُ قَتَلَ تِسْعَةً وَ تِسْعِينَ نَفْسًا، فَهَلْ لَهُ مِنْ تَوْبَةٍ؟ فَقَالَ: لَا، فَقَتَلَهُ فَكَمَلَ بِهِ مَائَةً، ثُمَّ سَأَلَ عَنْ أَهْلِ الْأَرْضِ فَدُلَّ عَلَى رَجُلٍ عَالِمٍ فَقَالَ: إِنَّهُ قَتَلَ مَائَةَ نَفْسٍ فَهَلْ لَهُ مِنْ تَوْبَةٍ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، وَ مَنْ يَحُولُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ التَّوْبَةِ؟ انْطَلِقْ إِلَى أَرْضِ كَذَا وَ كَذَا فَإِنَّ بِهَا أَنْسَاءً يَعْبُدُونَ اللَّهَ فَأَعْبُدِ اللَّهَ مَعَهُمْ، وَ لَا تَرْجِعْ إِلَى أَرْضِكَ؛ فَإِنَّهَا أَرْضٌ سُوءٌ، فَانْطَلِقْ حَتَّى إِذَا نَصَفَ الطَّرِيقَ أَتَاهُ الْمَوْتُ؛ فَاخْتَصَمَتْ فِيهِ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ وَ مَلَائِكَةُ الْعَذَابِ، فَقَالَتْ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ: جَاءَ تَائِبًا مُقْبِلًا بِقَلْبِهِ إِلَى اللَّهِ، وَقَالَتْ مَلَائِكَةُ الْعَذَابِ: إِنَّهُ لَمْ يَعْمَلْ خَيْرًا قَطُّ، فَأَتَاهُمْ مَلَكٌ فِي صُورَةِ أَدْمَى فَجَعَلُوهُ بَيْنَهُمْ، فَقَالَ: قِيسُوا مَا بَيْنَ الْأَرْضَيْنِ فَإِلَى أَيَّتِهِنَّ كَانَ أَدْنَى فَهُوَ لَهُ، فَسُوهُ فَوَجِدُوهُ أَدْنَى إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي أَرَادَ، فَقَيَّضَتْهُ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ»: «در میان مردمان پیش از شما یک نفر بود که نود و نه نفر را کشته بود، او سراغ داناترین شخص روی زمین را گرفت، راهبی را به او معرفی کردند، نزد راهب رفت و گفت که او نود و نه نفر را کشته است، آیا می‌تواند توبه کند؟ او پاسخ داد: نه، در دم راهب را نیز کشت و صد نفر را تکمیل کرد، سپس دنبال آگاهترین کس گشت تا او را پیش مرد داناایی راهنمایی کردند به او نیز گفت: صد نفر را کشته است آیا مجال توبه دارد؟ گفت: آری، هیچ کس مانع توبه‌اش نیست! به فلان سرزمین برو، در آن جا مردمانی هستند که خداوند را پرستش می‌کنند، تو نیز با آنها او را بپرست، و به سرزمین خودت برنگرد، که جای بدی است. رفت تا به نیمه‌ی راه رسید که بیک مرگ به سراغش آمد، ملائکه‌ی رحمت و ملائکه‌ی عذاب بر سر او درگیر شدند، گروه نخست گفتند: او از ته دل و به قصد توبه به سوی خداوند آمد، گروه دوم گفتند: او

هرگز کار نیکی نکرده است، فرشته‌یی در قالب آدمی نزدشان آمد، او را در میان خود داور کردند، گفت: فاصله‌ی بین دو سرزمین را اندازه بگیرید، ببینید به کدام یک نزدیکتر است، متعلق به آن است، اندازه گرفتند دیدند به همان سرزمینی که قصد کرده بود نزدیکتر است، آن گاه ملایکه‌ی رحمت جانش را گرفتند»^۱.

گاهی نیاز است انسان با سخن گفتن چیزهایی از آن چه قصد کرده است بیان کند تا پاداشش افزایش یابد. مانند کسی که هیچ پولی نداشت و گفت: اگر پولی داشتم مانند فلانی همان کار نیکی را می‌کردم که او کرد. پیامبر ﷺ فرمود:

«إِنَّمَا الدُّنْيَا لِأَرْبَعَةِ نَفَرٍ؛ عَبْدُ رِزْقِهِ اللَّهُ مَالاً وَعِلْماً، فَهُوَ يَتَّقِي فِيهِ رَبَّهُ وَيَصِلُ فِيهِ رَحْمَهُ وَيَعْلَمُ اللَّهُ فِيهِ حَقًّا، فَهَذَا بِإِفْضَلِ الْمَنَازِلِ، وَعَبْدُ رِزْقِهِ اللَّهُ عِلْماً وَلَمْ يَرْزُقْهُ مَالاً، فَهُوَ صَادِقُ النِّيَّةِ، يَقُولُ: لَوْ أَنَّ لِي مَالاً لَعَمَلْتُ بِعَمَلِ فُلَانٍ، فَهُوَ بَنِيَّةٌ فَأَجْرُهُمَا سَوَاءٌ، وَعَبْدُ رِزْقَهُ اللَّهُ مَالاً وَلَمْ يَرْزُقْهُ عِلْماً، فَهُوَ يَحْبِطُ فِي مَالِهِ بَغَيْرِ عِلْمٍ؛ لَا يَتَّقِي فِيهِ رَبَّهُ وَلَا يَصِلُ فِيهِ رَحْمَهُ وَلَا يَعْلَمُ اللَّهُ فِيهِ حَقًّا، فَهَذَا بِأَخْبَثِ الْمَنَازِلِ وَعَبْدٌ لَمْ يَرْزُقْهُ اللَّهُ مَالاً وَلَا عِلْماً، فَهُوَ يَقُولُ: لَوْ أَنَّ لِي مَالاً لَعَمَلْتُ فِيهِ بِعَمَلِ فُلَانٍ فَهُوَ بَنِيَّةٌ فَوَزْرُهُمَا سَوَاءٌ»

«دنیا از آن چهار نفر است: بنده‌یی که خداوند دارایی و دانشی به او بخشیده، او در امر آن پروای خدا را دارد، صله‌ی رحم را به جا می‌آورد و حقی برای خداوند در نظر دارد، چنین شخصی در بهترین مراتب است. بنده‌یی که خداوند دانشی به او داده، بدون دارایی، و او نیت صادقانه‌یی دارد، می‌گوید: اگر پول و مالی داشتم مانند فلانی می‌کردم، لذا او با نیت خود پاداشی همانند آن دیگری دارد، بنده‌یی که خداوند دارایی و اموال به او داده بدون دانش، او ناآگاهانه اموالش را ریخت و پاش می‌کند، پروای خدا را ندارد، صله‌ی رحم را به

^۱ - بخاری (۳۴۷۰)، بخش احادیث الأنبياء باب حدیث الغار، و مسلم (۲۷۶۶) که لفظ از اوست، بخش التوبة، باب قبول توبة القاتل و إن کثر قتله، از حدیث أبوسعید خدری روایت کرده‌اند.

جا نمی‌آورد و حقی برای خدا در مالش قایل نیست، او در پلیدترین جایگاه است و بنده‌یی که خداوند از دانش و دارایی چیزی به او نداده، اما می‌گوید: اگر اموالی داشتم مانند فلانی [یعنی شخص قبلی] عمل می‌کردم، لذا او نیز با نیتی که دارد، بار گناه یکسانی خواهند داشت»^۱.

داستانهایی از بی‌ریایان و زندگیشان

در درازای تاریخ این امت به حمد الله مخلصان و بی‌ریایان بی‌شماری بودند که زندگی و رفتارشان چونان چراغی پرنور و الگویی نیکو بوده است برای مردمان پس از خود. به همین سبب خداوند زندگی و رفتار و یاد آنها را ماندگاری بخشیده، تا پس از خود آنها الگو واقع شوند، در رأس همه‌ی این کسان پیامبران و در صدر پیامبران محمد ﷺ است. همچنین یاران باوفای پیامبران و در رأسشان یاران حضرت محمد ﷺ که با اخلاص خود سرزمینها را گشودند و بندگان زیادی به سبب آنها به دین خداوند گرویدند، نیز نسل پس از آنها یعنی تابعین و تابعین آنها و همین طور...

عبدالله بن مبارک

عبده بن سلیمان گوید: ما در قالب دسته‌یی از سربازان با عبدالله بن مبارک در کشور روم بودیم، با دشمنان روبه‌رو شدیم، چون نیروهای دو طرف به هم رسیدند یکی از لشکر دشمن آمد و مبارز خواست، یک نفر از مسلمانان به مبارزه‌ی او رفت، چند لحظه‌یی با او جنگید تا این که با نیزه او را زد و کشت، شخص دیگری آمد و مبارز خواست، رفت او را نیز از

^۱ - احمد (۱۷۵۷۰)، ترمذی (۲۳۲۵) بخش زهد، باب ما جاء فی مثل الدنيا مثل أربعة نفر، ابن ماجه (۴۲۲۸) بخش زهد، باب النية، از حدیث ابی کبشه أنماری، روایت کرده‌اند. ترمذی می‌گوید: حدیث خوب و درستی است. پایان. شیخ آلبنانی در صحیح الجامع الصغیر (۳۰۳۴) آن را صحیح دانسته است.

پای در آورد، نفر سوم آمد، دنبالش کرد و با ضربه‌یی هلاکش کرد، مردم بر سرش گرد آمدند تا ببینند این چه کسی است...! اما او رویش را پوشاند.

عبده گفت: در آن میان من هم رفتم، لای آستینش را گرفتم و کشیدم، دیدم عبدالله بن مبارک است! با طعن و سرزنش به من که او را آشکار کرده بودم، گفت: تو نیز ای اباعمر ما را رسوا می‌کنی؟!^۱

حسن بصری و پنهان داشتن کار نیک

حسن می‌گوید: [آن به که] انسان قرآن را حفظ کند و مردم ندانند، از فقه زیاد بداند و مردم به آن اطلاع وافر و واقف نگردند، نماز طولانی در خانه‌ی خود بخواند در حالی که میهمان دارد و مردم به او و کارش پی نبرند، من مردمانی را دیده‌ام که هر کاری که بر روی زمین بوده و می‌توانسته‌اند پنهانی انجام دهند و هرگز آشکار نگردد، را انجام می‌دادند.

مسلمانان در دعا کردن بسیار همت به خرج می‌دادند در حالی که هیچ صدایی از آنها شنیده نمی‌شد، بلکه تنها زمزمه‌ی نامحسوسی بین خود و پروردگارشان بود، چون خداوند فرموده: ﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً﴾ (اعراف: ۵۵) «پروردگار خود را با زاری و پنهانی بخوانید».

علی بن بکار و ترس از خودنمایی

علی بن بکار بصری پارسا گفت: «من حقیقتاً اگر با شیطان روبه‌رو شوم برایم بهتر و دوست داشتنی‌تر است از این که با فلانی برخورد کنم که می‌ترسم به خاطر او خود را به

^۱ - تاریخ بغداد، ۱۰/۱۶۷.

شکلی در بیاورم و از چشم خدا بیفتم».^۱ به حقیقت پیشینیان از مسأله‌ی تعارفات بسی پروا داشتند.

به عبارت دیگر اگر کسی به دوستش برسد و زیباترین اخلاق و رفتار را از خود نشان دهد، اما چون به پیش همسر و فرزندان خویش برود، چنان بدرفتاری و دیوسرشتی از او ببینند، که از کس ندیده باشند. به همین خاطر آنها از این تعارف و تکلف می‌پرهیزند، بدین شکل که انسان خود را در برابر برادرش با تعارف برخورد کند، و هنگامی که در جمع دوستانش است، سخنان خوب و نیک و رفتارهای عالی داشته باشد... و غیره، اما در این جا او خود آن شخص و حقیقت ذاتیش نیست!

ابوالحسن قطان و پروای اظهار علم

ابن فارس از ابوالحسن قطان آورده است که: «با چشم کار درست را انجام دادم، اما گمان می‌کنم در طول سفر با پرحرفی مجازات شدم». ذهبی در شرح این گفته‌اش می‌گوید: به حقیقت راست گفت، چرا که آنها با وجود حسن اراده و درستی نیت غالباً از سخن گفتن و اظهار دانایی می‌ترسیدند.^۲

او خود می‌گوید: مجازاتش به خاطر آن بوده که معلوماتش را آشکار می‌کرده است و به نظرش به سبب آن مجازات شده است.

^۱ - ابونعیم در حلیة الأولیاء، ۲۶۰/۸ نقل کرده است.

^۲ - سیر أعلام النبلاء ۴۶۴/۱۵.

هشام دستوایی و طلب حدیث

هشام دستوایی گوید: «به خدا هرگز نمی‌توانم بگویم روزی به خاطر خشنودی خدا برای فهمیدن حدیث به جایی رفته‌ام».^۱ اینان پیشوایانی بودند که به آنها اقتدا می‌شود، اما با این حال همیشه بیشتر از هر کس مواظب خود بودند!!

عمر بن خطاب رضی الله عنه گوید: هر کس نیت خود را پاک گرداند خداوند آن چه را بین او و مردم هست، خود حل می‌کند».^۲

صاحب تونل

از شگفتیهای مخلصان داستانی است که برای شخصی که مشهور به صاحب تونل است روی داد: بدین قرار که مسلمانان قلعه‌یی را محاصره کردند، تیراندازی دشمنان بر آنها شدت گرفت، یکی از مسلمانان برخاست و تونلی کند، این چنین مسلمانان را یاری رساند، در را باز کرد و جنگیدند، کسی نمی‌داند چه کسی این کار را کرد، مسلمة خواست بداند کیست تا پاداشش دهد، چون او را پیدا نکرد، به خدا سوگندش داد که خودش پیشش بیاید، شب شخصی آمد و با او شرطی گرفت که وقتی دانست کیست پس از آن هرگز سراغش را نگیرد او نیز شرط را پذیرفت و با او عهد بست. آن شخص خبر داد که چه کسی بوده و مسلمة پس از آن می‌گفت: «اللهم احشرنی مع صاحب النفق»: «خداوندا مرا با صاحب تونل محشور کن»، زیرا اخلاص بس عجیبی از او دیده بود، این چنین کارهای پنهانی به نزد پیشینیان دوست داشتنی‌تر از آشکار بوده است.

^۱ - سیر اعلام النبلاء، ۱۵۲/۷.

^۲ - هناد بن سری در زهد، ۴۳۶/۲ روایت کرده است.

پنهان سازی گریه

حماد بن زید می‌گوید: ایوب بسیاری وقتها حدیث می‌گفت و در مجلس دلش نازک بود و اشک در چشمانش حلقه می‌زد، لذا شروع می‌کرد به بینی پاک کردن و می‌گفت چه زکامی!! چه قدر سخت است!! برای پنهان کردن گریه‌اش اظهار زکام می‌کرد!^۱

حسن بصری گفت: «[چنان بودند که] کسی که در مجلس می‌نشست و اشکی در چشمش می‌آمد، جلوی آن را می‌گرفت، اگر می‌ترسید نتواند کنترل کند و آشکار شود، بلند می‌شد و از مجلس بیرون می‌رفت».^۲

محمد بن واسع یکی از تابعین می‌گوید: «اگر کسی بیست سال گریه می‌کرد و زنش با او بود، نمی‌دانست».^۳

امام ماوردی و نگارش کتاب

امام ماوردی (رحمه الله) داستان شگفت‌آوری در اخلاص در زمینه‌ی نگارش کتاب دارد او در تفسیر و فقه و غیره نوشته‌های فراوانی دارد، در طول زندگی خود چیزی از آن را نشان نداد، آنها را تألیف می‌کرد و پنهان می‌کرد و در جایی می‌گذاشت که هیچ کس نمی‌دانست. چون پایان عمرش فرا رسید به کسی که به او اعتماد داشت گفت: کتابهایی که در فلان جا هست همه نوشته‌ی من است. من اکنون در شرف مرگ و در حال احتضارم، دستت را در دستم بگذار، اگر آن را گرفتم بدان هیچ چیزی از آن نوشته‌ها از من پذیرفته نیست، برو شبانه همه‌ی آنها را در دجله انداز، اما اگر دستم را باز گذاشتم و دست تو را نفشردم بدان از من پذیرفته شده است و من به آن نیت خالصانه‌ی که در تألیف آن کتابها

^۱ - سیر أعلام النبلاء، ۲۰/۶.

^۲ - احمد در باب زهد، ۲۶۲ نقل کرده است.

^۳ - ابونعیم در حلیة الاولیاء، ۳۴۷/۲ آورده است.

داشته‌ام دست یافته‌ام، او گفت: وقتی به حال نزع افتاد دستم را در دستش نهادم. آن را باز گذاشت و نفشرد، از آن پس کتابهایش را آشکار کردم.^۱
او در دنیا یک کلمه ستایش و مدح... یا تقدیم و تمجید... و نه حقوق چیزی نگرفت، هیچ!

علی بن حسین و صدقه دادن شبانه

علی بن حسین شبانگاهان ظرفهای پر از نان و غذا را روی دوش خود می‌گذاشت و در آن تاریکی دنبال بینوایان می‌گشت تا به آنها بدهد، وی معتقد بود: صدقه در تاریکی شب خشم پروردگار را فرو می‌نشانند.^۲ در مدینه مردمانی بودند که نمی‌دانستند چگونه زندگیشان می‌چرخد، اما وقتی علی بن حسین مرد معلوم شد که او بوده نان و غذا را برای آن مردم می‌آورده است، و بدین گونه کسی را که شبانه پیش آنها می‌آمد از دست دادند. وقتی مرد نشانه‌های زخم ناشی از باری را که به دوش بر می‌داشت روی بدنش دیدند. او خانه‌ی بیوه‌زنان را از لحاظ مواد غذایی تأمین کرد و صدخانه را زیر سرپرستی داشت!^۳
این وضعیتها و داستانها را خداوند آشکار ساخت تا آن افراد الگوی مردم شوند.^۴
خداوند خود فرمود: ﴿وَجَعَلْنَا الْمُتَّقِينَ إِمَامًا ۗ﴾ (فرقان: ۷۴) «ما را الگوی پرهیزگاران قرار بده». و ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا ۗ﴾ (انبیاء: ۷۳) «آنها را پیشوا قرار دادیم تا به اذن ما سبب هدایت شوند».

^۱ - سیر أعلام النبلاء، ۶۶/۱۸.

^۲ - ابونعیم در حلیة الأولیاء، (۱۳۵/۳-۱۳۶) آورده است.

^۳ - به نقل از حلیة الأولیاء ۱۳۶/۳ از ابونعیم. نیز ن. ک سیر أعلام النبلاء ۴/۴-۳۹۳.

^۴ - یعنی مانند آنها رفتار کنند. در مصباح المنیر آمده است: مردم به پیشوا اقتدا می‌کنند.

پنهان داشتن کارها حتی از خانواده و همسر

از میان چنین افرادی بودند کسانی که با همسرش به بستر می‌رفت، اما او را که به خواب می‌رفت رها می‌کرد، چونان زنی که بچه‌اش را بفریبد، و برای شب‌زنده‌داری بر می‌خواست. داود بن ابی هند چهل سال روزه داشت و زنش و خانواده‌اش متوجه نشدند، او نهارش را بر می‌داشت و به بینوایان صدقه می‌داد و شامگاهان بر می‌گشت و با آنها (خانواده‌اش) افطار می‌کرد.^۱

اعرابی و غنایم

یک نفر اعرابی پیش پیامبر ﷺ آمد و ایمان آورد و پیرو او شد، سپس گفت: با تو هجرت می‌کنم. پیامبر ﷺ به یکی از یارانش در مورد او سفارش کرد. وقتی غزوه‌ی خیبر روی داد و پیامبر ﷺ غنایمی به دست آورد آن را تقسیم کرد و سهمی هم برای آن اعرابی در نظر گرفت. و آن را به یارانش سپرد تا به او بدهند. وقتی پیش او آمدند و سهمش را دادند، گفت: این چیست؟ گفتند سهمی است که پیامبر ﷺ برای تو جدا کرده است. آن را برداشت و پیش پیامبر ﷺ آمد و گفت: این چیست؟ فرمود: سهم تو است. گفت من به خاطر این پیرو تو نشده‌ام، بلکه من به این منظور از تو پیروی کرده‌ام تا تیری به اینجایم - به گلوی اشاره کرد - بخورد و بمیرم و به بهشت بروم. پیامبر ﷺ فرمود: «إِنْ تَصُدَّقَ اللَّهُ يُصَدِّقَكَ»: «اگر در راه خدا راست و درست باشی با تو راست و درست رفتار می‌کند». مدت کمی ماندند سپس به جنگ دشمن رفتند. تا این که او را در حالی که از همان جایی که اشاره کرده بود، تیر خورده بود، نزد پیامبر ﷺ آوردند! فرمود: «این همان شخص است؟» گفتند: آری. فرمود: «با خدا پیمانی درست بسته است خداوند هم راستی آن را محقق کرد».

^۱ - ابونعیم در حلیة الأولیاء، ۹۴/۳ آورده است.

سپس پیامبر ﷺ او را کفن کرد، آن گاه آمد و بر او نماز خواند، از جمله آن چه که از نمازش فهمیده شد این جمله بود: «خدایا این بنده‌ی تو در راه تو هجرت کرد و شهید شد، من شاهد این قضیه هستم».^۱

برخی از گفته‌های علما درباره‌ی اخلاص

ابراهیم بن ادهم: کسی که دوستدار نامداری است، با خدا صادق نیست.^۲
 دانشمندی گفته است: دانشمند بایستی با نیت و اراده‌ی خیر صحبت کند، اگر سخن گفتنش را دوست داشت، لازم است سکوت کند، اگر سکوت را زیبا و پسندیده دانست باید حرف نزند، اگر از ستایش بهراسد باید از گفتن باز ایستد، نباید هرگز در محاسبه‌ی خود سستی بورزد، چرا که نفس خواستار و دوستدار نیایش و ستایش است.
 از سهل بن عبدالله تستری پرسیدند: چه چیزی برای نفس سخت‌تر است؟ گفت: اخلاص، چرا که بهره‌ی در آن ندارد،^۳ به خاطر این که با اخلاص بهره‌های نفس نادیده گرفته می‌شود.

سفیان: با هیچ چیزی روبه‌رو نشدم که برایم سخت‌تر از نیت باشد، نیت بر من دگرگون می‌شود.^۴

آدمی وقتی می‌خواهد همتی کند و تلاشی بنماید دگرگونیها و تحرکهایی در خود می‌بیند، نمی‌داند از روی اخلاص است یا ریا. البته طبیعی است که احساس کند در یک درگیری به

^۱ - نسائی ۱۹۵۳ بخش الجنائز، باب الصلاة علی الشهداء از حدیث شداد بن الهادی نقل کرده است. شیخ البانی در صحیح الجامع الصغیر ۱۴۱۵ آن را صحیح دانسته است.

^۲ - ابونعیم در الحلیة ۳۱/۸ آورده است.

^۳ - صفة الصفوة، ۶۵/۴.

^۴ - خطیب بغدادی در الجامع لأخلاق الراوی و آداب السامع (۳۱۷/۱) آورده است.

سر می‌برد که نفسش به آن تن در نمی‌دهد، لذا در معرض حمله‌هایی از سوی شیطان و نفس اماره قرار می‌گیرد، که در این خیر هست، اما آن که نفسش به حال و وضعش اطمینان یابد مشکل این جاست.

یحیی بن کثیر: نیت را یاد بگیرد که کاملتر و رساتر از خود عمل است.^۱
 زبید یامی: من دوست دارم هر چیز و هر کاری را با نیت انجام دهم حتی خوردن و نوشیدن.^۲

از داود طایی نقل است: بر این باورم که خیر کل را تنها حسن نیت می‌تواند فراهم کند. همان خیری که از آن به آدمی می‌رسد، او را بس است هر چند اقدامی نکرده باشد.^۳ یعنی حتی اگر کاری نکرده و خسته نشده باشد همین که نفس بر راه خدا گام نهاده و بهره‌ی برای آن در قلب نمانده، یک پیروزی بزرگ است.

ابوبکر صدیق رضی الله عنه تنها در این که بیشتر از مردم دیگر نماز و روزه داشت، از آنها جلو نبود، بلکه در چیزی که بر دلش نشست و در آن جای گرفته بود، از آنها پیش افتاده بود.^۴
 داود طایی: نیکوکاری همت شخص پرهیزگار است، اگر همه‌ی اعضایش به عشق دنیا دل بسته شود، عاقبت نیتش روزی او را به اصلش باز می‌گرداند.^۵

^۱ - ابونعیم در حلیة الاولیاء، (۷۰/۳) آورده است.

^۲ - جامع العلوم و الحکم، ۷۰.

^۳ - همان، ۷۰.

^۴ - حکیم ترمذی در نوادر الأصول آن را به بکر بن عبدالله مزنی نسبت داده است، ابن قیم نیز در المنار المنیف (۱۱۵) آن را به ابوبکر بن عیاش نسبت داده است. به صورت مرفوع نیز روایت شده ولی درست نیست. نیز ن. ک کشف الخفاء (۲/۲۴۸).

^۵ - جامع العلوم و الحکم، ۷۰.

یوسف بن اسباط: پاک داشتن نیت برای اهل عمل سخت‌تر از تلاش و کوشش طولانی مدت است.^۱

به نافع بن جبیر گفتند: در تشییع جنازه شرکت می‌کنی؟ گفت: باش، تا نیت کنم، یعنی منتظر باش تا نفسم را بر آن وا دارم.^۲

فضیل: خداوند تنها نیت و خواست را از شما می‌خواهد.^۳

هر کس درونش را اصلاح کند خداوند بیرونش را اصلاح می‌کند، هر کس مابین خود با خدایش را اصلاح کند، خداوند میانه‌ی او با مردم را اصلاح می‌کند. هر کس نیت بدی را نهفته بدارد خداوند آن را در حالت چهره و لغزشهای زبانش آشکار می‌سازد. مخلص کسی است که نیکوکاریهایش را پنهان کند همان طور که بدیهایش را پنهان می‌دارد. هر کس در اخلاص خود اخلاص ببیند، همان اخلاصش نیاز به پاکسازی دارد.

گفته‌هایی دیگر درباره‌ی اخلاص

- به فراموشی سپردن دیدار آفریدگان با مداومت تفکر در آفریدگار.
- این که مقصود تنها خداوند باشد و اطاعت کردن تنها او را سزد.
- یکسانی عمل در ظاهر و باطن.

^۱ - جامع العلوم والحکم، (۷۰) همچنین به مانند آن از عبدالله بن مطرف و سری سقطی در حلیة الاولیاء بنگرید (۱۰/۱۲۱).

^۲ - جامع العلوم والحکم، ۷۰.

^۳ - همان، ۷۱.

- هر کس خود را به آن چه ندارد برای مردم بیاراید، از چشم خداوند می‌افتد.
- رازی است بین خداوند و بنده، هیچ فرشته‌یی به آن پی نمی‌برد، تا بنویسد یا شیطانی تا آن را تباه سازد، خداوند گاهی چیزهایی از احوال بنده که خود بخواهد به فرشتگان نشان می‌دهد.

- اخلاص آن است که جز الله هیچ کس را شاهد کارهایتان نکنید، و چون انسان بر این حالت پایدار بماند خداوند به او حکمت عطا می‌کند.

چنان که مکحول گفت: هر بنده‌یی چهل روز اخلاص پیشه کند سرچشمه‌های حکمت بر دل و زبانش پدیدار می‌گردد.^۱

ابوسلیمان دارانی گوید: چون بنده اخلاص را پیشه‌ی خویش سازد زیادی وسوسه‌ها و ریا از او منقطع می‌گردد.^۲

نیز گفته‌اند: آنها - یعنی پیشینیان - مستحب می‌دانستند که انسان کارهای نیک پنهانی داشته باشد که نه همسر و نه کس دیگری از آن آگاه نباشد.

گرانباترین چیز در دنیا اخلاص است، یوسف پسر حسین گوید: چه قدر تلاش می‌کنم که آثار ریا را از دلم بزدایم، اما به شکل و رنگ دیگری برایم پیش می‌آید.^۳

از جمله دعاهای مطرف بن عبدالله این بود: خداوندا به خاطر آن چه که از آن توبه کرده و دوباره به آن بازگشته‌ام از تو پوزش می‌خواهم، و به خاطر آن چه به قصد تو بر خود واجب کردم اما به انجام نرساندم، از تو پوزش می‌خواهم، و به خاطر کارهایی که گمان

^۱ - مدارج السالکین، ۹۲/۲.

^۲ - مدارج السالکین، ۹۲/۲.

^۳ - همان، ۹۲/۲.

می‌کردم به خاطر تو بوده، اما دلم چیزهایی با آن بیامیخت که خودت بر آن شاهدهی، از تو پوزش می‌خواهم.^۱

^۱ - ابونعمیم در حلیة الأولیاء، ۲/۲۰۷ آورده است.

یادآوری چند مسأله درباره‌ی اخلاص

- بروز دادن کار چه وقتی جایز است؟

این قدامه رحمه الله در «سخنی درباره‌ی اجازه‌ی قصد ابراز طاعات» گفته است: «در بروز دادن فوایدی هست مانند پیروی کردن مردم و تشویق آنها به کار نیک. ضمن این که برخی کارها هست که نمی‌توان پوشیده نگه داشت مانند حج و جهاد. آن کس که کارش را ابراز می‌دارد باید مواظب باشد، مبدا ناخواسته زنگار ریا بر آن بنشیند، بلکه کارش به منظور پیروی شدن باشد».

پس شایسته است در کارهای آشکارا نیت را خوب استوار کنیم تا هر گونه انگیزه‌ی ریایی را از آن دور سازیم و قصد ابراز کاری را داشته باشیم که چاره‌ی از آن نیست و البته به منظور اقتدای دیگران به آن، باشد که پاداشی بگیریم، و می‌گوید: «شخص ضعیف نباید به این بهانه خویشتن را فریب دهد، چرا که چنین کسی به انسانی می‌ماند که اندکی شنا می‌داند و گروهی را که در حال غرق شدن‌اند، می‌بیند، دلش به حالشان می‌سوزد، لذا به سوی آنها می‌رود تا به او چنگ بزنند و نجات یابند اما هلاک می‌شوند و او نیز خود با آنها غرق می‌گردد».^۱

شرح مسأله:

- کارهایی را که پنهانی انجام دادنش سنت است، مخفی بدارد.
- کارهایی که سنت است آشکارا انجام دهد، ابراز بدارد.
- کارهایی که می‌تواند پوشیده بدارد یا آشکارش کند، باید به خویشتن بنگرد اگر تواناست و تاب تحمل ستایش یا نکوهش مردم را دارد، آشکارش کند، در غیر این صورت

^۱ - مختصر منهاج القاصدین، ۲۲۳.

پنهان دارد، اگر نفسش قوی باشد آشکار کردنش ایرادی ندارد، زیرا تشویق به کار نیک، خود، کاری نیک است.

از برخی پیشینیان آمده است که برخی کارهایشان را برای پیروی شدن از آنها، اظهار می‌کردند، چنان که یکی از آنها هنگام مرگ به همسرش گفت: بر من نگریید، چون از زمانی که اسلام آورده‌ام کار بدی نکرده‌ام.

ابوبکر بن عیاش به پسرش گفت: فرزندم مبادا در این اتاق نافرمانی خدای کنی، چون در این اتاق من دوازده هزار بار قرآن را ختم کرده‌ام.^۱

این را به امید پند گرفتن پسر گفت. پس انسان می‌تواند چیزهایی را برای کسان مشخصی آشکار کند و همچنان اخلاص در کارش بماند و آن به قصد خوبی بوده است، چنان که برخی پیشینیان کرده‌اند.

^۱ - همان: ۲۲۴.

یادآوری دوم

وانهادن کار از ترس ریا

این جایگاه لغزش بس پرخطری است، می بینید برخی مردم بر این عادت افتاده اند که کار خیر را انجام می دهند، اما یک باره موجبی برای ریا پیش می آید، و از ترس آن، آن طاعت را فرو می گذارند، بی گمان این درست نیست و از راه به در شدن است که فضیله به عیاض رحمه الله آن را دریافته است آن گاه که گفت: انجام ندادن کار نیک به خاطر مردم ریا است و انجام آن به خاطر مردم شرک. اخلاص آن است که خداوند انسان را از این دو موقعیت برهاند.^۱

نووی رحمه الله گوید: هر کس قصد عبادتی بکند و از ترس دیدن مردم آن را انجام ندهد، ریاکار است، زیرا به خاطر مردم آن را وانهاده است. اما اگر به خاطر این باشد تا نهانی آن را انجام دهد، فرق می کند. هر کس به تمامی آنرا فرو گذارد، به وادی ریا در افتاده است. همچنین کسی که مستحب است در حق او کاری آشکار گردد، پس این کار را بکند، مانند این که عالمی باشد که از او پیروی کنند، یا کاری که در پی آن است، شیوهی قانونی و شرعی آشکارا انجام شدن، باشد.

فرا خواندن به پنهان کردن کارهای نیک

کسی که به پنهان کردن همه کارهای نیک از همه مردم فرا می خواند، آدمی پلیدکار است و قصد ضربه زدن به اسلام را دارد. به همین سبب منافقین وقتی ببینند کسی صدقه‌ی بزرگی می دهد، می گویند ریاکار است، و چون ببینند کسی صدقه‌ی ناچیزی می دهد، گویند

^۱ - سیر أعلام النبلاء، ۴۲۷/۸.

خداوند از این بی‌نیاز است. اینان هدفشان تباه کردن نیت و نهانخانه‌ی دل مسلمانان است و این که هیچ کار نیکی در جامعه آشکار نشود!! آنها کار نیکوکاران و نیک دینان را بر آنها نادرست می‌دانند. به ویژه وقتی امر شرعی آشکاری ببینند، چون کار نیکی آشکارا صورت پذیرد، کننده‌ی آن را آزار می‌رسانند، او که به امید نیک آن را آشکار ساخته است، منافقان او را مورد یورش قرار می‌دهند، اما او مادام که برای خدا باشد باید آن را بروز دهد و کار نیک و امور خیر را برای خداوند در جامعه نمایان سازد، خداوند می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ﴾ (توبه: ۷۹) «آنهايي که عیب می‌گیرند از مؤمناني که داوطلبانه صدقه می‌دهند و مؤمناني که جز تلاش خویش چیزی ندارند که بدهند. اینان را مورد تمسخر قرار می‌دهند».

تفاوت ریا و مطلق شرکت دادن در کار

شایسته است بین ریا و مشارکت در کار تفاوت‌هایی قایل شد.

س: کار چگونه باطل می‌شود؟ اگر با یک چیز دنیایی مشارکتی بینشان پیش بیاید، حکمش چیست؟ کسی که این کار را بکند در چه شرایطی گناه برایش به شمار می‌آید؟ و در چه شرایطی گناه نیست؟

این امر، درجه‌ها و مراتبی دارد:

۱- این که برای خدا کار کند و به چیز دیگری توجه نداشته باشد، این بالاترین مراتب است.

۲- این که برای خدا کار کند و نیز به چیزی که جایز است، توجه داشته باشد، یعنی به آن فکر کند، نیت کند و بخواهد. مانند: کسی که با وجود نیت روزه برای خدا روزه بگیرد و بخواهد سلامتی خود را حفظ کند. این کارش چه حکمی دارد؟ یا کسی که نیت حج و بازگانی کرده است؟ یا آن که به جهاد پرداخته و به غنایم نیز گوشه‌ی چشمی داشته است؟ یا آن که به مسجد رفته و قصد پیاده‌روی هم داشته است؟ و آن کس که به نماز جماعت رفته است برای اثبات عدالت خود و نیز برای این که انگشت اتهام به سویش دراز نشود؟ آیا این نیتها و خواستها کارها را باطل می‌گرداند؟ البته نه، ولی چه بسا از پاداش آن می‌کاهد، بهتر آن است که نباشد، یا در عمل شرکت داده نشود و اصلاً داخل در آن نگردد.

۳- این که به چیزی توجه داشته باشد که جایز نیست به آن توجه داشت. به عبارت دیگر کار نیکی انجام دهد، اما قصدی را داخل در آن کند که جایز نیست، مانند ریا و شهرت‌طلبی و ستایش مردم و ... آیا این کار را باطل می‌کند یا خیر؟

ا. اگر در اساس کار باشد، آن را باطل می‌کند، مانند این که برای مردم نماز بخواند.

ب. اگر وسوسه‌های ریا در هنگام انجام دادن کار برایش پیش بیاید، آن را دفع کند و به آن به مبارزه پردازد، کارش درست است و پاداش خواهد داشت، پاداش به خاطر مبارزه‌اش.

ج. اگر هنگام کار وسوسه‌ی ریا بر او چیره شود، با آن مبارزه نکند، بلکه آن را لذت بخش بداند، و به آن ادامه دهد، کارش باطل می‌شود.

۴- این که کار نیکش صرفاً دنیایی باشد، مانند این که به منظور رژیم غذایی و پرهیز از پرخوری و نه به امید پاداش روزه بگیرد، یا آن که تنها برای تجارت به حج می‌رود، و آن کس که زکات می‌دهد تا ثروتش بیشتر گردد، یا آن که به خاطر دستاوردها به جهاد می‌رود، یا کسی که برای ورزش و سلامتی پیاده به مسجد می‌رود... اینان کارهایشان باطل است. خداوند فرمود: ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ، فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصَلِّي فِيهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا﴾ (اسراء: ۱۸) «هر کس دنیای زودگذر را بخواهد همان اندازه که اراده کنیم به او خواهیم داد، آن گاه دوزخ را بر او مقرر خواهیم کرد که نکوهیده و مردود در آتش سوزان آن در آید». ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا الْكَارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبِطُلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (هود: ۱۶) «آنها در آخرت جز آتش نصیبی نخواهند داشت و دستاوردهایشان بر باد می‌رود و اعمالشان باطل است».

۵- این که تنها برای ریاکاری را انجام دهد.

پرسشی دیگر: آیا ریا عمل را باطل می‌کند یا انسان به خاطر آن دچار گناه می‌شود؟ پاسخ: هر دو، ریا، کار را باطل می‌کند و انسان با آن گناهکار می‌شود، چون چیزهایی هستند که عمل را باطل می‌کنند اما شخص گناهکار نمی‌شود، مانند خارج شدن ناخواسته‌ی بادی از انسان در هنگام نماز.

برخی در فتوا ریا می‌کنند، برای آدم ثروتمند و صاحب جاه فتوایی غیر از آن چه به شخص بینوا می‌دهند صادر می‌کنند، به او می‌گویند: ما برای مردم چنین فتوی می‌دهیم که فلان کار جایز نیست اما برای شما اشکالی ندارد، گاهی به خاطر ضعفی که در برابر آنها دارند این کار را می‌کند. به همین سبب برخی از پیشینیان گفته‌اند: «اگر دیدید شخص عالم به در سلطان پناه می‌برد، بدان دزد است، اگر دیدید به توانمندان پناه می‌برد، بدان ریاکار است.»^۱ اما آن که به قصد انکار و خیر می‌رود هر چه نیت کرده نصیبش خواهد شد.

چیزهایی که گمان می‌رود ریا است اما نیست

- آن گاه که مردم بدون قصد شما را به خاطر کار نیکی ستایش کنند، این مزدهی پیشاپیش مؤمنان است، از ریا به دور است.
- کسی عبادت کنندگانی می‌بیند، چون کسانی می‌بیند که در عبادت فعالیت‌ها دارند او نیز به خود می‌آید، این نیز ریا نیست، اگر با عبادتش خشنودی خدا را بخواهد، پاداش داده می‌شود.
- نیک داشتن و آراستن پوشش، کفش و زیبایی ظاهری و بوی خوش و ... ریا نیست.
- پنهان داشتن گناهان و نگفتن آن. برخی بر این گمانند که برای مخلص بودن باید پرده از گناهان برداشت. آدمیان شرعاً مأمور به پوشاندن آن هستند، بنابراین پنهان گذاشتن گناه ریا نیست، بلکه از آن شمار است که خداوند می‌پسندد، انسان اگر غیر از این بیندارد، به اشتباه انداختن از سوی شیطان و ترویج زشتی و رسوایی نفس است.
- بدست آوردن نام و آوازه بدون خواستن آن، مانند عالمی که نیتش سودرسانی به مردم و اظهار حق، ستیزیدن با ناحق، پاسخ به شبهه‌ها و تبلیغ دین خداوند است، آوازه‌ی به

^۱ - ابونعیم، حلیة الأولیاء، (۳۸۷/۶) به نقل از سفیان ثوری.

دست آورده است. اگر این کارها را انجام دهد و به دنبال آن نامدار شود و نامداری هدف اصلی او نبوده باشد، کارش ریا نیست.

- این که انسان مشهور شود ریا نیست، اما شهرت چه بسا آدمی را به ریا می‌کشاند!!

از نشانه‌های اخلاص

با یاد کردن شماری از نشانه‌های اخلاص سخن را به پایان می‌رسانیم:

- ۱- احساس مسؤولیت نسبت به کار، همانند آن است که برای دین صورت بگیرد.
- ۲- کارهای نهانی بزرگتر و بیشتر از کارهایی باشد که آشکارا انجام شود.
- ۳- اقدام به کار و امید به پاداش.
- ۴- شکیبایی و تحمل و گله‌مند نبودن.
- ۵- تلاش برای پنهان داشتن کار.
- ۶- کار را به خوبی و مخفیانه انجام دادن.
- ۷- زیاد پنهانی کار نیک کردن.

اینها همه از نشانه‌های اخلاص است. آن چه گذشت گزیده‌یی از چیزهایی بود که توانستیم درباره‌ی اخلاص یاد کنیم. به این بسنده می‌کنیم. سخن از اخلاص تا همین جا برای ما میسر است. امیدواریم خداوند ما و شما را از مخلصان قرار دهد، دل‌های ما را پاکی ببخشد و کارهایمان را از ریا و نفاق و باورهای ناشایست پاک نگه دارد.

خوف

سپاس خدای را پروردگار جهانیان، پایان نیک از آن پرهیزگاران است، من بر آنم که خداوند سرپرست و همراه نزدیک نیکوکاران است و محمد بنده و فرستاده‌ی امین اوست - درود بر او و بر یارانش - او پیشوای پرستندگان و سرور همه‌ی آدمیان است، پرستش و بندگی در بالاترین درجه و والاترین شکل آن در او تجلی یافت، یکی از مظاهر بندگی (خوف) است.

در این دوره از این زنجیره پژوهش، زنجیره کارهای دل، موضوع پژوهش ترس است از خداوند می‌خواهیم ما را از امیدواران به او و از ترسندگان از او قرار بدهد.

تعریف ترس (خوف)

این واژه از ریشه‌ی «خاف، يخاف، خوف» گرفته شده که در زبان عربی بر هراس و ترس دلالت می‌کند، می‌گویند: خِفْتُ الشَّيْءَ خَوْفًا وَ خَيْفَةً وَ خَوْفُ الرَّجُلِ يَعْنِي كَارِي كَرْدَ كِه مردم از او می‌ترسند. خداوند در کتاب خود می‌فرماید: ﴿ إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَآءَهُ ۗ ﴾ (آل عمران: ۱۷۵) «همانا آن شیطان است که پیروان خود را می‌ترساند».

یعنی کاری می‌کند که از پیروانش بترسید، یا به عبارت دیگر با پیروانش شما را می‌ترساند.

ترس عبارت است از انتظار رویدادی بد از روی نشانی مشخص یا موهوم. این مفهوم ضد واژه‌ی «أمن» است هم در امور دنیایی و هم در امور اخروی به کار می‌رود. انتظار پیش آمدن واقعه‌ی بد یا از دست رفتن رویدادی خوب، پریشانی و تکان قلب، یا هراس قلب از رخدادی ناگوار است که بر آن وارد می‌شود یا رویدادی خوب که از دست می‌رود.

این قدامه گفت: بدان ترس یعنی دردمندی و نگرانی دل به سبب انتظار اتفاقی بد در آینده. مانند: هر کس بر ضد پادشاهی جنایتی کند و سپس به دستش بیفتد و دستگیر شود، هم از کشته شدن می‌ترسد، هم احتمال می‌دهد بخشیده شود، اما نگرانی و دردمندی قلبی او به اندازه‌ی شناختش از عواملی است که منجر به قتلش می‌شود یا زشتی و ناپسندی جنایتش و تاثیری که بر پادشاه دارد.

به میزان ضعف عوامل ترس نیز کمتر و ضعیف‌تر است، گاهی ترس ناشی از سبب جنایت نیست، بلکه ناشی از ویژگی کسی است که از بزرگی و شکوهمندی او ترس در همه‌ی دلها نشسته است. و چون دریابد که خداوند سبحان اگر تمام جهانیان را نابود سازد، برایش سخت نیست و هیچ کس یا هیچ چیزی مانعش نمی‌شود، پس ترس انسان بر اساس شناخت او نسبت به نارساییها و عیبهای خویش و شکوهمندی الله و بی‌نیازی او و این که خداوند هر کاری بکند از او بازخواست نمی‌شود، است. ترس مشاهده‌ی خشم و غضب خداوند است از سوی قلب که در نتیجه‌ی آن ترسی در دل ایجاد می‌شود. این نوع ترس را وعید گویند.

ترس (خشیت)

این نوع ترس (خشية) نسبت به خوف خصوصی‌تر است، چرا که خشیت از سوی دانشمندان به خداوند است. در قرآن آمده است: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ (فاطر: ۲۸) «از میان بندگان خداوند تنها دانشمندان از او ترس (خشیت) دارند». این ترسی است که با شناخت همراه است.

پیامبر ﷺ فرمود: «إِنِّي أَتَقَاكُمُ اللَّهُ وَأَشَدُّكُمْ لَهُ خَشِيَةً»: «من پرهیزگارترین شما نسبت به خداوندم و بیشتر از همه‌ی شما از او می‌ترسم». ^۱ پس خوف برای همه‌ی ایمانداران است، اما خشیت مخصوص دانشمندان آگاه است. خوف و خشیت به میزان دانش و شناخت خواهد بود. کسی که خوف دارد پا به فرار می‌گذارد، اما آن که خشیت دارد به تمسک به دانش پناه می‌برد.

شیخ بن عثیمین (رحمه الله) گفت: «خشیت خود خوفی است بر پایه‌ی شناخت بزرگی و کمال قدرت کسی که از او می‌ترسند. اگر از کسی می‌ترسید و نمی‌دانید که آیا او بر شما قدرت دارد یا خیر، این گونه ترس خوف است و ترس از کسی که می‌دانید او بر شما قدرت دارد، خشیت است».

ابن قیم (رحمه الله) درباره‌ی نزدیکی تفاوت میان معنای خوف و خشیت گوید: «مانند کسی که هیچ دانشی از پزشکی ندارد در مقایسه با کسی که خود یک پزشک ماهر است. اولی به خاطر عدم شناخت به پرهیز و فرار روی می‌آورد، اما دومی به دارو پناه می‌برد».^۲ بنابراین خشیت ترسی است آگاهانه و بر اساس علم.

^۱ - حدیث صحیحی است، بخاری (۵۰۶۳) بخش نکاح، باب الترغیب فی النکاح و مسلم (۱۴۰۱) بخش نکاح، باب استحباب النکاح لمن تاقت نفسه الیه، روایت کرده‌اند.

^۲ - ن. ک. مدارج السالکین، ۵۱۳/۱.

خوف در قرآن

در قرآن خوف به چند صورت آمده است، از آن شمار:

- ۱- قتل و شکست: ﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ﴾ (نساء: ۸۳) «هنگامی که خبر امیدبخش یا بیم آور به آنها برسد». و مانند فرموده‌ی خداوند: ﴿وَلَنَجْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ﴾ (بقره: ۱۵۵) «مسلماً شما را با میزانی از خوف آزمایش می‌کنیم».
- ۲- کارزار و نبرد: ﴿فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَفُوكُمْ بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ﴾ (احزاب: ۱۹) «وقتی موجبات ترس و جنگ برطرف شد با زبان تند شما را می‌رنجانند». یعنی آن گاه که آتش کارزار فروکش کرد. نیز مانند: ﴿فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَىٰ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ﴾ (احزاب: ۱۹) «زمانی که ترس آن‌ها را فرا گیرد می‌بینی که به تو نگاه می‌کنند در حالی که دیدگانشان می‌گردد مثل این که از سكرات مرگ بیهوش شده‌اند».
- ۳- دانش و شناخت: مانند فرموده‌ی خداوند: ﴿فَمَنْ خَافَ مِن مُّوَصِّصٍ جَنَفًا﴾ (بقره: ۱۸۲) «هر کس بترسد که از وصیت کننده‌ی خطایی سر بزند». یعنی بدانند، و مانند: ﴿إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ﴾ (بقره: ۲۲۹) «مگر این که نگران این باشند که حدود الهی را اجرا نکنند». یعنی بدانند و ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَمِينِ﴾ (نساء: ۳) «اگر بترسید که درباره‌ی یتیمان عدالت را زیر پا بگذارید...» یعنی اگر دانستید، اگر پی بردید.
- ۴- نقص: ﴿أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَى الْخَوْفِ﴾ (نحل: ۴۷) «با به صورت کاهشی آنها را بگیرد».
- ۵- به معنای وحشت و هراس از شکنجه و مجازات: ﴿يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا﴾ (سجده: ۱۶) «با بیم و هراس پروردگارشان را می‌خوانند».

جایگاه شناخت خوف و اهمیت آن

ابن قدامه (رحمه الله) می‌گوید: «بدان که خوف تازیان‌هی خداوند است که به آن بندگان‌ش را بر مواظبت دانش و عمل هوشیار می‌سازد، تا بدین وسیله به مقام نزدیکی به خداوند برسند. خوف چراغ روشنی بخش دلهاست، با آن می‌توان خیر و شر نهفته در آن را دید. آدمی از هر کس بترسد یعنی خوف داشته باشد از او می‌گریزد جز خداوند، وقتی از او خوف دارد به سوبش می‌گریزد. بنابراین صاحب خوف از پروردگارش به سوی خود پروردگار می‌گریزد، و البته مگر گریزگاه دیگری هست؟! خوف از هر دلی رخت بریندد، تباه می‌شود، و چون در دلی جای بگیرد جایگاههای شهوت در آن را می‌سوزاند و انگیزه‌های دنیوی را از آن می‌زداید.

چه بسا خوف کسانی را که اسیر لذت بودند و در بند سرمستی آن، آزاد کرد! چه بسا کسانی که گرفتار هوای نفس بودند و توان و نیروی خود را در آن تباه گرداندند، از قید و بند رهانید... و چه قدر کسانی را بیدار کرد که در پوششی از شهوت به خواب غفلت فرو رفته بودند... و چه قدر کسانی را که با پدر و مادر خود قطع رابطه کرده بودند، خوف آنها را از آن کار بازداشت و به شیوه‌ی درست باز گرداند... چه بسا کسی که در فساد غرق بود، خوف او را از خوابش بیدار کرد... چه بسیار عابدی که از خشیت خداوند گریه کرد... و چه بسیار کسانی که به سوی خدا بازگشتند خوف خواب را از چشمان آنها ربود... چه بسا کسی که در راه خدا سفر کرد و خوف همراهی‌اش کرد... چه بسا کسی که عشق خدایی در دلش جای گرفته و از اشک چشمانش زمین سیراب شد... پس چه بزرگ است جایگاه خوف برای کسی که آن را بداند و بشناسد!

خوف خود مقصود اصلی نیست، منظور از ترسیدن و خوف داشتن این نیست که بترسیم، بلکه بترسیم تا خوف ابزرای باشد برای اصلاح حالمان.

اگر خوف خود مقصود به ذات بود از دل بهشتیان برداشته نمی‌شد، اما چون رفتن آنها به بهشت پایان دهنده به مسأله است، در حالی که این از آنها خواسته نشده، و در آن جا نه عملی هست و نه تلاشی در انجام عبادات و مقابله با هوی و هوس و شهوتها، به خاطر این خوف از آنها برداشته شده است، و در همین راستا خداوند فرموده: ﴿وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (بقره: ۱۱۲) «نه ترسی بر آنها هست و نه اندوهی دارند».

هر کس امروز خوف در دل داشته باشد، فردا در امان خواهد بود... و آن کس که امروز خود را در امان بداند، فردا ترس او را بی‌قرار می‌کند.

خوف به کارها و رفتارها مربوط می‌شود، اما دوست داشتن به ذات و صفات، از این روی ایمانداران چون وارد سرای جاوید می‌شوند، بیشتر و بیشتر پروردگارشان را دوست دارند و هیچ خوفی دامنگیر آنها نمی‌شود.

ابن رجب رحمه الله می‌گوید: «خداوند مردم را آفرید تا او را بشناسند و بیرستند و خشیت او را در دل داشته باشند، نشانه‌هایی دال بر بزرگی و عظمت خویش قرار داد تا از او بترسند و جایگاه جلال و بلندی مقامش را دریابند، شدت عقاب خویش را برایشان توصیف کرده و همچنین سرای شکنجه‌ای را که آن را برای کسانی که از او نافرمانی کنند، آماده کرده، توصیف کرده است، تا از او بهراسند و ضمن انجام کارهای نیک پروای او را داشته باشند»^۱.

به همین سبب خداوند در کتابش سخن از آتش و آزار و شکنجه‌ی آماده شده برای دشمنانش را بسیار تکرار کرده است.. و آتش سخت، خار خشک، آب داغ، زنجیر و؟؟؟ و دیگر ترسها و هراسهای بزرگ را که در آن هست در چند جا آورده است.... بدین گونه

^۱ - ن. ک. «التخويف من النار» از ابن رجب حنبلی، ۵/۱.

بندگانش را به ترس و پروای خود و سرعت عمل در اجرای فرمانهایش آن چه دوست دارد و از آن خشنود است... و پرهیز از آن چه از آن نهی می‌کند و زشت می‌داند، فرا می‌خواند. هر کس در این کتاب کریم بنگرد و در آن اندیشه کند شگفتیها در آن می‌بیند. همچنین است سنت درست که خود مفسر و بیان‌گر معانی کتاب (قرآن) است، نیز اخلاق و رفتار پیشینیان نیکوکار، اهل دانش و ایمان از یاران پیامبر و تابعین آنها. هر کس در سنت تأمل کند احوال اینان را در می‌یابد و پی می‌برد که به چه خوف و خشیت و فروتنی آراسته بوده‌اند و این بوده که آنها را به چنان حالت‌های پاک و مقام‌های والا بالا می‌برد، در نتیجه‌ی تلاش زیاد در طاعت و پرهیز از کارهای مکروه هر چند کوچک.

جایگاه و درجه‌های خوف

خوف اندازه‌هایی دارد، مناسب و نامناسب. اندازه‌ای واجب خوف همان قدر است که شخص را به انجام فریضه‌ها و پرهیز از کارهای حرام وا دارد، بیشتر از آن اگر چنان باشد که انگیزه‌ی بشود برای انجام عبادت‌های نافله و خودداری از کارهای بسیار جزئی مکروه، این اندازه خوفی است ستودنی، اما اگر افزایش یابد به طوری که منجر به بیماری، مرگ یا اندوهی همیشگی یا بازماندن از عملی شود چنان که تلاش برای کسب نیکی‌هایی که خداوند دوست دارد، منقطع گردد، خوفی ستودنی نخواهد بود، بنابراین هر خوفی پسندیده و قابل ستایش نیست.

برخی از مردم از شدت انتظار وعید و خوف از شکنجه و آتش دچار ناامیدی و دلسردی می‌شوند و از هر گونه کاری باز می‌مانند، می‌گویند: بیهوده است...!! این البته خوف پسندیده نیست، چنین زیادتی ناپسند است.

اما خوف پسندیده و مطلوب آن است که اول شخص را بر انجام واجبات و آن گاه مستحبات، و قبل از آن وانهادن اعمال حرام و اذیت‌ها، سپس به پرهیز از شبهه‌ها و مکروهات، این است خوف مطلوب.

نوعی دیگر خوف وجود دارد ضعیف‌تر از این. نه به ترک کامل همه‌ی کارهای حرام می‌انجامد و نه به انجام همه‌ی واجبات، بر این اساس خوفی ناقص است، پس روشن شد که خوف یا ناقص است یا زاید و یا مطلوب که به آن اشاره شد.

بخاری (رحمه الله) در صحیحش باب «خوف از خداوند» آورده است: ابن حجر گوید: «خوف از مقامهای والا و از اسباب ایمان است»^۱ خداوند می‌فرماید: ﴿وَحَافُونَ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (آل عمران: ۱۷۵) «اگر ایمان دارید از من بترسید». چنان که فرمود: ﴿فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي﴾ (بقره: ۱۵۰) «از آنها نهراسید بلکه از من بترسید». و ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ (فاطر: ۲۸) «از میان بندگان خدا تنها دانشمندان از او می‌ترسند». همچنین بیشتر از این حدیث هم یاد شد: «أنا أعلمكم بالله و أشدكم له خشية»: «من از شما بهتر خدا را می‌شناسم و بیشتر از همه پروای او را دارم»^۲ هر چه بنده به خدا نزدیکتر باشد، خشیت از او بیشتر و بیشتر می‌شود. خداوند این چنین فرشتگانش را وصف می‌کند:

^۱ - ن.ک. فتح الباری شرح صحیح بخاری (۳۱۳/۱۱) از ابن حجر عسقلانی.

^۲ - حدیثی درست است اسنادش بیشتر ذکر شد.

﴿يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ﴾ (نحل: ۵۰) «از خدای مسلط بر خود می‌هراسند» و پیامبرانش را چنین: ﴿الَّذِينَ يَلْبِغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ﴾ (احزاب: ۳۹) «آنان که سفارشهای خدا را به جهانیان می‌رسانند و از او می‌ترسند، و جز از الله از هیچ کس دیگری نمی‌هراسند».

خوف مقربین بدین خاطر استوارتر و شدیدتر است که از آنها چیزهایی خواسته می‌شود که از کسان دیگری خواسته نمی‌شود، لذا آداب آن جایگاه را رعایت می‌کنند، و به خاطر این که از جمله واجبات خداوند سپاسگزاری به خاطر آن جایگاه است، لذا به نسبت والایی آن افزایش می‌یابد.

پس بنده اگر راست رو باشد، از چه چیزی هراس دارد؟
چنین بنده‌یی از پذیرفته نشدن کارهایش می‌هراسد، کما این که از بدفرجامی می‌ترسد، ترسش از بدفرجامی به دلیل فرموده‌ی خداست:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ﴾ (انفال: ۲۴)

«بدانید که خداوند بین انسان و قلبش حایل می‌شود». همین طور از نقصان درجه می‌ترسد، چرا که او خواستار مراتب والا در بهشت است و می‌ترسد از آن مراتب پایین بیاید.

اگر او از راه به در و نافرمان باشد، خوفش از بدکرداری خویش است، که آن با وجود پشیمانی و دست برداشتن از نافرمانی به او سود می‌رساند نه با ادامه و اصرار بر گناه.

خوف چه زمانی سودمند است؟

خوف همراه با پشیمانی و کوتاه آمدن سود می‌رساند، زیرا خوف یا ناشی از شناخت زشتی جنایت، باورداشت وعید و ترس از محروم ماندن از توبه است، یا ناشی از این است

که از آنهایی نباشد که مورد بخشش خداوند واقع می‌شوند... یعنی مشمول اراده‌ی بخشش خداوند نگردد... و شکنجه شود!

نافرمانان در روز رستاخیز چند دسته‌اند: گروهی مشمول خواست بخشش خدا می‌شوند، و گروهی نمی‌شوند و به سوی عذاب رانده می‌شوند.

خوف از خدا چه حکمی دارد؟

خوف از خدا واجب است و از والامقامترین درجات مسیر و سودمندترین آن برای قلب است چنان که ابن قیم گفته بر هر انسانی فرض است. پس باید از خداوند ترسید و هر کس از او نترسد دچار گناه شده است.

ابن وزیر گفت: «هیچ راهی به ساحل امنیت وجود ندارد، و این شعار نیکوکاران است.»

دلایل وجوب خوف

۱- خداوند ﷻ فرموده:

﴿ إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ، فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا مِنِّي إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٧٥﴾ ﴾
(آل عمران: ۱۷۵)

«بی‌گمان تنها شیطان است که پیروانش را می‌ترساند، پس شما از آنها نترسید و اگر ایمان دارید از من بترسید». سعدی رحمه الله در تفسیر این آیه گفت: «در این آیه وجوب خوف تنها از خداوند و این که آن از لوازم ایمان است بیان گردیده است، پس ایمان بنده به اندازه‌ی ترس او از خداوند است».

۲- خداوند می‌فرماید: ﴿ وَإِنِّي فَأَرْحَمُونَ ﴿٤٠﴾ ﴾ (بقره: ۴۰) «فقط از من بترسید» این دستور است و لازم الاجرا.

۳- ﴿ فَلَا تَخْشَوْا النَّكَاسَ وَالْأَخْشُونَ ﴿٤٤﴾ ﴾ (مائده: ۴۴) «از مردم نترسید بلکه از من بترسید».

سعدی در تفسیرش آورده است: «خداوند دستور داده است که از او خشیت داشته باشیم و این اصل هر گونه خیری است، چرا که هر کس از او و نترسد از نافرمانی‌اش ابایی ندارد و دستورش را اجرا نمی‌کند».

۴- خداوند اهل خوف را ستوده و فرموده است: ﴿ الَّذِينَ هُمْ مِّنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُّشْفِقُونَ ﴿٥٧﴾ ﴾ (مؤمنون: ۵۷) «آنهايي که نگران خوف پروردگارشان هستند» تا آن جا که می‌گوید: ﴿ أُولَئِكَ يُسْرِعُونَ فِي الْحَزِينَتِ وَهُمْ لَهَا سَنِقُونَ ﴿٦١﴾ ﴾ (مؤمنون: ۶۱) «آنان در کارهای نیک شتاب می‌کنند و بر دیگران پیشی می‌گیرند».

از عایشه رضی الله عنها همسر پیامبر صلی الله علیه و آله نقل است که فرمود: درباره‌ی این آیه: ﴿وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ﴾ (مؤمنون: ۶۰) «آنان که از آن چه به آنها داده شده می‌بخشند و دل‌هایشان نگران و بیمناک است، به راستی به سوی پروردگارشان باز می‌گردند». از پیامبر سؤال کردم: آیا اینان همان‌هاییند که شراب می‌نوشند و دزدی می‌کنند؟ فرمود: نه ای دختر صدیق، بلکه آنهاست که روزه می‌گیرند، نماز می‌خوانند، صدقه می‌دهند و باز نگرانند که از آنها پذیرفته نشود.^۱

خداوند همچنین فرمود: ﴿أُولَٰئِكَ يُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ﴾ (مؤمنون: ۶۱) «آنها در کارهای نیک شتاب می‌کنند». حسن در این باره گفته است: «طاعات را برای خدا انجام داده و در آن نهایت تلاش کرده‌اند و با این وجود می‌ترسند پذیرفته نشود... انسان ایماندار نیکی و ترس را با هم دارد و انسان دورو کار زشت و امنیت را».^۲ یعنی زشتی در کردار و امنیت از عذاب!

۵- ترساندن از عذاب الهی یکی از مأموریت‌های فرستادگان خدا بود: ﴿وَمَا تُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ﴾ (انعام: ۴۸) «ما پیامبران را جز برای مژده دادن و هشدار دادن نفرستادیم».

هشدار دادن نشان دادن چیزهایی است که باعث ترس می‌شود. انذار در زبان عربی - چنان که راغب اصفهانی در مفرداتش می‌گوید - خبردانی است که در آن ترساندن وجود دارد، همان طور که تبشیر خبردانی است که در آن خوشحالی هست.

^۱ - ترمذی (۳۱۷۵) بخش تفسیر، باب و من سورة المؤمنون، و ابن ماجه (۴۱۹۸) بخش زهد، باب التوقی علی العمل آورده‌اند.

^۲ - ابن مبارک در زهد (۳۵۰/۱) به شماره‌ی ۹۸۵، و طبری در تفسیرش (۳۲/۱۸) آورده‌اند.

خداوند پیامبرش محمد را در جاهای زیادی از کتابش به عنوان نذیر (هشدار دهنده) یاد می‌کند.

- پیامبر قومش را در کوه صفا گرد آورد و به آنها گفت: «إِنِّي نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيِ عَذَابِ شَدِيدٍ»: «من در برابر یک عذاب سخت به شما هشدار می‌دهم».^۱

نیز فرمود: «أَنَا النَّذِيرُ الْعَرِيَانُ»: «من هشدار دهنده‌ی عریان هستم».^۲

تفسیر این سخن چنین است که عرب در دوران جاهلیت اگر یکی از آنها لشکری را می‌دید که به قبیله‌اش هجوم می‌آورد و نزدیک شده است و قبیله خبر ندارد، دوان-دوان می‌آمد و لباسش را از تن در می‌آورد و فریاد می‌زد تا خطرناکی مصیبتی که به زودی بر آنها فرو می‌آید و ناگوار بودن آن را برایشان بیان کند، این سخت‌ترین و شدیدترین هشدارها در میان مردم عرب بود. پیامبر ﷺ در سخن با آنها این قضیه را به استعاره گرفته و آن را به حالتی که خود درک می‌کنند برای آنها گفته است تا سختی و پرخطری چیزی که آورده برایشان بیان کند.

- ﴿ وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ ﴾ (حجر: ۸۹) «بگو من تنها هشدار دهنده‌ی روشنگر هستم».

- ﴿ فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴾ (ذاریات: ۵۰) «پس به سوی خدا بگریزید که من هشدار دهنده‌ی روشنگر برای شما هستم».

^۱ - حدیث درستی است. بخاری (۴۷۷۰) بخش تفسیر، باب قوله تعالی «وأنذر عشیرتک الاقربین» و مسلم (۲۰۸) بخش ایمان، باب فی قوله تعالی: «وأنذر عشیرتک الاقربین» روایت کرده‌اند.

^۲ - درست است، بخاری (۶۴۸۲) بخش الرقائق، باب الانتهاء عن المعاصی، و مسلم (۲۲۸۳) بخش الفضائل، باب شفقتہ ﷺ علی أمتہ، نقل کرده‌اند.

- از نخستین دستورهای خدا به پیامبرش هشدار دادن بود... فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الْمَدِينَةُ ﴿۱﴾ قُرْ فَأَنْذِرْ ﴿۲﴾ (مدثر: ۱ - ۲) «ای دستار بر سر کشیده، برخیز و هشدار بده». مردم را از عذاب الهی، از جهنم، از خشم خدا و انتقامش در دنیا و آخرت بترسان. قرطبی گوید: مردمان مکه را اگر اسلام نپذیرفتند بترسان و آنها را از عذاب برحذر دارد.^۱

خداوند در چندین جایگاه از کتابش به منظور تحقق بخشیدن ترس در جانهای بندگانش عذاب را وصف کرده است تا از آن بپرهیزند، چنان که می‌فرماید: ﴿لَهُمْ مِّنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِّنَ النَّارِ وَمِن تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ذَلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهَ بِهِ عِبَادَهُ يَعْبَادُونَ ﴿۱۶﴾ (زمر: ۱۶) «از بالای سرشان توده‌هایی از آتش هست و از پایین هم توده‌هایی، این چیزی است که خداوند بندگانش را از آن می‌ترساند، پس ای بندگان من از من بترسید و تقوا پیشه کنید».

ابن کثیر گوید: ﴿ذَلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهَ بِهِ عِبَادَهُ﴾ (الزمر: ۱۶) «خداوند با آن بندگاش را می‌ترساند». خبر این موجود را تنها بیان می‌کند تا با آن آنها را بترساند، برای این که از حرام و گناه دوری گزینند، و بیزار شوند. ﴿يَعْبَادُونَ ﴿۱۶﴾ (زمر: ۱۶) «ای بندگان من از من بترسید» یعنی از قدرت و قهر من و عذاب و انتقام پروا داشته باشید.^۲

خداوند این مطلب را روشن کرده است که نشانه‌ها و معجزه‌هایی که برای تصدیق پیامبرانش ﷺ - مانند شتر صالح - می‌فرستد، به خاطر ترساندن است. فرمود: ﴿وَأَلَيْنَا تَمُودُ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخَوِّفًا ﴿۵۹﴾ (اسراء: ۵۹) «به تمود شعر را به عنوان نشانه‌ی روشنگر دادیم، اما در حق آن ستم روا داشتند ما جز به خاطر ترساندن نشانه‌ها را نمی‌فرستیم».

^۱ - ن. ک. قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، (۶۱/۱۹).

^۲ - ن. ک. تفسیر ابن کثیر، (۴۹/۴).

همین طور نشانه‌های مربوط به جهان هستی، مانند خورشید گرفتگی و ماه گرفتگی و ... گرفتن خورشید و ماه در این دنیا تنها یادآور سرای آخرت است چرا که خورشید و ماه در آن دنیا نور و روشنایی خود را از دست می‌دهند و تاریک می‌شوند. از ابوهریره از پیامبر ﷺ نقل است: «الشمسُ و القمرُ مکوران يومَ القيامة»: «روز رستاخیز خورشید و ماه تاریک می‌شوند»^۱.

خداوند نیز درباره‌ی رعد و برق فرموده است: ﴿هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنزِلُ السَّحَابَ الثِّقَالَ﴾ (رعد: ۱۲) «اوست که برق را که هم از آن می‌ترسید و هم به آن طمع دارید، به شما نشان داد و هم اوست که ابرهای سنگین بار را می‌آفریند» بدین گونه خداوند با برخی از نشانه‌های مربوط به جهان هستی بندگانش را می‌ترساند.

از جمله فایده‌های خوف

۱- خداوند آن را از جمله شرطهای ایمان شمرده است: ﴿فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونَ إِيَّانَا إِنَّ كُنُوزَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (آل عمران: ۱۷۵) «از آنها نترسید بلکه اگر ایمان دارید از من بترسید». ابن جریر در تفسیر آن گوید: «ای ایمانداران از مشرکان نهراسید، مسأله‌ی آنها نباید بر شما سنگین آید، با وجود طاعت شما به من از جمع و هم دستگی آنها نترسید، تا زمانی که از من اطاعت کنید و از سفارشهای من پیروی کنید. من یاری و پیروزی شما را به عهده می‌گیرم. اما از من بترسید و اگر ایمان دارید بپرهیزید از این که از من سرپیچی کنید یا با

^۱ - حدیثی درست است. بخاری (۳۲۰۰) بخش بدء الخلق، باب صفة الشمس و القمر، از حدیث ابوهریره آورده است.

دستورهای من مخالفت بورزید، که هلاک می‌شوید».^۱ پس خداوند بلند مرتبه شایسته‌تر است که از او بترسید تا مشرکان و کافران.

۲- خداوند یاران پیامبر را سخت آزمایش کرده است، تا مشخص کند چه کسانی از او می‌ترسند و چه کسانی نمی‌ترسند. برای نمونه آنها را در امر آشکار آزموده است، فرموده:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَبْلُوَكُمُ اللَّهُ شَيْءًا مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالَهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ ۚ

فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۹۴﴾ (مائده: ۹۴) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید خداوند شما را به اندکی شکار که با دست و نیزه‌ی خویش فرا چنگ می‌آورد، می‌آزماید تا بداند چه کسی در باطن از خدا می‌ترسد، هر کس از آن پس تجاوز کند، عذاب دردناک در انتظار اوست». صید در حالت احرام چه حکمی دارد؟ بدانید که جایز نیست.

خداوند این چنین ایمانداران را می‌آزماید. آنان که از او می‌ترسند شکار نمی‌کنند، زیرا از او خوف و خشیت در دل دارند، اما آنان که از او نمی‌ترسند، به شکار می‌پردازند.

ای گروه ایمانداران خدا شما را به مقداری شکار در حال احرام می‌آزماید تا معلوم کند چه کسانی اهل طاعت الهی و ایمان به او هستند و به قوانین و دستورهای او عمل می‌کنند، و مشخص کند چه کسی از او می‌ترسد و چه کسی نمی‌ترسد: ﴿لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ ۚ﴾ (مائده: ۹۴) «تا خدا معلوم کند چه کسی از باطن از او می‌ترسد» یعنی تا به وسیله‌ی شکار آنها را بیازماید، آنها چه پنهانی چه آشکارا می‌توانند با دست و نیزه از آن برگیرند، در حالی که در حال احرام بر آنها حلال نیست، این چنین خدا می‌خواهد روشن کند چه کسی در نهان و آشکارا از او اطاعت می‌کند یا از او نافرمانی.

^۱ - تفسیر طبری، ۴/۱۸۴.

یاران پیامبر ﷺ در این امر سربلند بودند، اما یهود هنگامی که خدا شکار در روز شنبه را برای آنها حرام گردانید، شکست خوردند، محارم الهی را حلال کردند، روز جمعه تور و لوازم شکار گذاشتند و روز یک شنبه آن را پر از ماهی و صید برداشتند و گفتند: روز شنبه ما شکاری و صیدی نکرده‌ایم، از خدا نهراسیدند و عاقبت نابود شدند، در حالی که یاران پیامبر ﷺ از خدا ترسیدند و رستگار شدند. از این لحاظ آدمی چه بسا در معرض گناه یا شهوتی قرار می‌گیرد که ممکن است به آسانی در آن بیفتد و چه بسا از رسوایی در امان باشد. ﴿لِعَلَّهِ اللَّهُ مِنْ يَخَافُهُ يُغَيِّبُ﴾ (مائده: ۹۴) «تا خدا معلوم بدارد چه کسی در باطن از او می‌ترسد». گاهی بدون خواست، بدون هیچ تلاش یا ترفند و توجهی به منظور آزمایش گناه و سرپیچی به او روی می‌آورد، چنان که در داستان یوسف و زن عزیز پیش آمد. آن زن آماده، با رضایت و علاقه به پیش او آمد، دستور داد، درهای رسوایی را بر او بست، اما یوسف از خدای یکتا ترسید، چنان که بندگان خالص و نزدیک به خداوند می‌ترسند، اینجاست آزمایش و ابتلا...!

اگر بنده‌بی در معرض چنین آزمایشی قرار گیرد، باید همیشه با دل و زبان بگوید و به یاد آورد این آیه را: ﴿يَسْأَلُكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالَهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ ۚ فَمَن أَعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (مائده: ۹۴) «خداوند شمارا به مقداری صید که با دست و نیزه‌های خود فراچنگ می‌آورد می‌آزماید، تا خدا معلوم کند چه کسی از درون از او می‌ترسد، هر کس زآن پس تجاوز کند عذابی دردناک در پیش دارد».

چه بسا انسان گناهی در پیشاپیش خود می‌بیند فراهم و آسان، هیچ تلاش و خستگی در آن نیست، بایستی این آیه را به یاد آورد.

۳- خوف از خدا عبادتی است که در دل پیامبر ﷺ برپا داشته شد، لذا نفسش را از محرّمات و چیزهای نهی شده باز داشت، چون از آفریننده‌ی آسمانها و زمین می‌ترسد.

خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ (۱۵) ﴿مَنْ يُصِرْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ﴾ (۱۶) (انعام: ۱۵ - ۱۶) «بگو من اگر از پروردگارم سربیزی کنم از عذاب روزی سخت می‌هراسم آن روز هر کس که عذاب از او برداشته شود خداوند به راستی به او رحم کرده است، البته آن است پیروزی واقعی» او از شکنجه‌ی الهی می‌ترسد لذا از حدودش در نمی‌گذرد.

۴- خوف از خدای بزرگ از ویژگیهای صاحب خردان است، خدا می‌فرماید:

﴿أَمَّنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَنْدَرُكُرُ أُولَئِكَ الْأَلْبَابُ﴾ (۱۹) ﴿الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ﴾ (۲۰) ﴿وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ﴾ (۲۱) (رعد: ۱۹ - ۲۱)

«آیا آن که می‌داند آن چه از سوی پروردگارت آمده، حقیقت است، مانند کسی است که نابینا است، تنها صاحب خردان این را در می‌یابند، کسانی که به پیمان خدا وفا می‌کنند و نقض پیمان نمی‌کنند، و آنان که پیوندهایی که خداوند امر کرده، برقرار می‌دارند، و از پروردگارشان می‌ترسند و خوف سختی بازخواست را در دل دارند» حقیقت این است که خوف از خدا نشان می‌دهد که صاحب آن دارای عقل و اندیشه و از خردمندان است، یعنی عقل برتر دارد، چیزی را که به راستی می‌ترساند می‌داند، و انگیزه‌های خوف را به خوبی می‌فهمد، پس از شمار خردمندان است.

ثمره‌های خوف از خدا

نخست در دنیا

۱- خوف از خدا از جمله اسباب توانایی و استحکام‌یابی در زمین است. انسان وقتی فواید و ثمره‌های چیزی را بداند به سوی آن کشیده می‌شود، دلبسته‌ی آن می‌شود و نسبت به آن حرص پیدا می‌کند. خداوند بلندمرتبه از روی مهربانی خود فایده‌هایی برایمان در آن چه ما را در دنیا و آخرت به آن امر کرده، قرار داده است. اگر ما به آن دستورها پایبند باشیم بهره‌هایی، فایده‌هایی و چیزهایی زودبازده در دنیا و آخرت برای ما می‌گذرد تا به مقادیر بیشتری علاقه‌مند گردیم، و آن را از اسباب افزایش ایمان و اطمینان می‌سازد، چون آدمی وقتی به آن چه وعده داده شده، دست یابد، مطمئن‌تر و پایبندتر می‌شود.

خداوند فرمود: ﴿ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِّنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَتُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ ﴿١٣﴾ وَلَنُسَكِّنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَٰلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ ﴿١٤﴾ (ابراهیم: ۱۳ - ۱۴) «آنان که کفر ورزیدند به پیامبران گفتند شما را از سرزمین خود بیرون می‌کنیم مگر این که به دین ما برگردید، پروردگارشان به آنها وحی فرستاد که بی‌گمان ستمکاران را نابود می‌کنیم و بعد از آنها شما را در زمین اسکان می‌دهیم، این برای کسی است که از من و هشدارم بترسد».

پس خوف از خدا به توانایی در زمین و پیروزی بر دشمنان منجر می‌شود، خداوند دشمنان آنها را نابود و ذلیل می‌کند و زمین و وطنشان را به ایمانداران به ارث می‌گذارد.

۲- خوف انسان را به کار نیک و اخلاص در آن بدون چشمداشت در دنیا و می‌دارد تا پاداش آخرت را ناقص نکند ﴿ إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا ﴿٩﴾ إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَطَطًا ﴿١٠﴾ (انسان: ۹ - ۱۰) «ما شما را تنها به خاطر خدا غذا می‌دهیم هیچ

سپاسگزاری و پاداشی از شما نمی‌خواهیم، ما از روزی بسیار سخت از پروردگاران می‌ترسیم». پس از خوف خدا و فقط به خاطر او بینوایان را غذا می‌دهند. «از روزی سخت و دشوار می‌ترسند» یعنی روزی است دراز، آشفته، پرخطر و هولناک، چهره‌ها از سختی مصیبت‌هایی که می‌بینند، می‌گیرد، درهم می‌رود، بلای مردم طولانی و شدید می‌شود، روزی بس ناگوار و متلاطم است...!

از دیگر آیه‌ها در این باره: ﴿ فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا أَسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ ﴿٣٦﴾ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ ﴿٣٧﴾ ﴾ (نور: ۳۶ - ۳۷) «در خانه‌هایی که خداوند اجازه داده برپا داشته شود و در آن نام خدا یاد شود شبانگاهان و صبحگاهان در آن خانه‌ها خدای را تسبیح می‌گویند، مردانی که نه بازرگانی، نه خرید و فروشی آنها را از یاد خدا و برپاداشتن نماز و دادن زکات باز نمی‌دارد، از روزی می‌ترسند که دلها و چشمها در آن دگرگون می‌گردد». پس خوف است که آنها را به سوی کار سوق می‌دهد، نه کسب و کار، نه مال و دارایی، نه کالا نه تشویق‌های دنیوی آنها را از رفتن به مسجد و آباد کردن آن با یاد خدا مشغول نمی‌کند، زیرا از روزی می‌ترسند که دل و دیده در آن دگرگون می‌گردد، یعنی به لرزه در می‌آید، واز سختی و ناگواری آن فرو می‌ریزد، آنها خواستار رستگاری‌اند، از نابودی می‌پرهیزند، می‌ترسند که جانب چپ آنها گرفته شود و نامه‌هایشان از چپ به آنها داده شود، بدین خاطر کار نیک می‌کنند.

دوم در آخرت

۱- خوف از خداوند انسان را در روز قیامت زیر سایه‌ی خدا قرار می‌دهد، دلیل این مدعا حدیث آن هفت نفری است که روزی که هیچ سایه‌ی جز سایه‌ی خدا نیست، آنها را زیر سایه خویش می‌گیرد: «... و رجل دعته امرأة ذات منصب و جمال فقال إني أخاف

الله: «و مردی که زنی زیبا و صاحب جاه او را به خود بخواند، و او بگوید من از خدا می‌ترسم».^۱ ترسش از خدا که او را از ارتکاب کار زشت بازداشت سببی شد تا روزی که خورشید به سر آدمیان نزدیک می‌شود چنان که همه غرق در عرق می‌گردند و زیر سایه‌ی عرش خدا باشد! این که به آن زن گفت: «من از خدا می‌ترسم».

ظاهر حدیث این است که آن را با زبانش می‌گوید تا زن را نیز از آن کار دور براند و به خودش تذکر بدهد و بر موضع خویش پافشاری کند و پس از اعلام اصول پس نکشد. همچنین «... و رجل ذکر الله خالیاً ففاضت عیناه»: «مردی که در خلوت یاد خدا کند و چشمانش پر از اشک گردد» یعنی عذاب خدا و سختی انتقامش را به یاد بیاورد و از این بترسد که از شمار عذاب شونندگان باشد، لذا اشک از چشمانش فرو ریزد، آن ترس مثبت باعث می‌شود که آتش روز قیامت آن چشم را که از ترس خدا اشک ریخته، گزند نرساند و به آن نرسد».^۲

۲- همچنین ترس از خدا باعث بخشش است. برای نمونه یک نفر با وجود این که بسیار نادان بود، اما ایمانش مستحکم و جای گرفته در دلش بود که خوفی در او ایجاد کرده بود و خواستار انجام کاری عجیب بود... با این شرح: «شخصی بود که خداوند دارایی زیادی به او داده بود. چون زمان مرگش نزدیک شد به پسرانش گفت: من برای شما چگونه پدری بودم؟ گفتند: پدر خوبی بودی. گفت: من هیچ وقت کار خیری نکردم. وقتی مردم مرا بسوزانید و پودر کنید و آن گاه در روزی طوفانی مرا در هوا پخش کنید... و آنها این کار را

^۱ - حدیث درستی است. بخاری (۱۴۲۳) بخش زکات - باب الصدقة باليمين، و مسلم (۱۰۳۱) بخش زکات باب فضل إخفاء الصدقة».

^۲ - اشاره به روایت ترمذی دارد، (۱۶۳۹) بخش جهاد، باب ما جاء فی فضل الحرس فی سبیل الله، آلبانی در صحیح الجامع به شماره‌ی (۴۱۱۳) آن را صحیح معرفی کرده است.

کردند... خداوند او را گرد آورد و به او گفت: چه چیزی تو را به این کار وا داشت؟ پاسخ داد: ترس از تو. در ازای این خداوند با مهربانی مخصوص خود او را تحویل گرفت!.^۱ این انسان با وجود نادانی، خداوند عذر او را پذیرفت. وگرنه کسی که در برانگیختن پس از مرگ شک دارد کافر است. اما این مرد خوفی زیاد از خدا در دل داشت، هر چند کوتاهی کرده بود، اما ترسش به او سود رساند، و باعث رهایی او شد.

۳- از دیگر فایده‌های خوف این است که صاحبش را به بهشت می‌رساند، زیرا پیامبر ﷺ فرموده: «مَنْ خَافَ أَوْلَجَ، وَمَنْ أَوْلَجَ بَلَغَ الْمَنْزَلَ، أَلَا إِنَّ سَلْعَةَ اللَّهِ غَالِيَةٌ، أَلَا إِنَّ سَلْعَةَ اللَّهِ الْجَنَّةُ»: «هر کس بترسد شب‌روی می‌کند و هر کس شب‌روی کند به سر منزل مقصود می‌رسد، همان که کالای خدا گران قیمت است، بدانید که آن، بهشت است».^۲

آن کس که از هجوم آغاز شب دشمن می‌هراسد، حرکت می‌کند، و هر کس شبانه حرکت کند به جایگاه امن و خواسته‌ی خود می‌رسد. این مثالی است که پیامبر آن را برای سالک مسیر آخرت آورده است. شیطان سر راه او است. نفس امرکننده به بدی و آرزوهای دروغین یاریگران شیطانند. اگر او در راه خود هوشیار باشد و در عملش نیت خالص داشته باشد. از شیطان و نیرنگش و سد راه شدنش در امان می‌ماند. این کالای خداوند است که هر کس به دست بیاورد از شمار امنیت یافته‌گان است.

^۱ - حدیثی درست است. بخاری (۳۴۸۱) بخش أحادیث الأنبياء، باب حدیث الغار، و مسلم (۲۷۵۶) بخش توبه، باب فی سعة رحمة الله تعالی و أنها سبقت غضبه، روایت کرده‌اند این لفظ از بخاری است.

^۲ - درست است. ترمذی (۲۴۵۰) بخش صفة القيامة و الرقائق و الورع، باب ما جاء فی صفة أواني الحوض، آورده است. وی گفته است: حدیث خوبی است. ألبانی نیز در صحیح الجامع (۶۲۲۲) آن را صحیح دانسته است.

۴- ترس در دنیا صاحبش را در روز رستاخیر آرامش می‌بخشد، خداوند (عزوجل) در حدیث قدسی می‌فرماید: «وَعَزَّتِي وَجَلَالِي، لَا أَجْمَعُ عَلَيَّ عَبْدِي خَوْفَيْنِ وَآمِنِينَ، إِذَا خَافَنِي فِي الدُّنْيَا، أَمِنْتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَإِذَا أَمِنَنِي فِي الدُّنْيَا أَخَفْتَهُ فِي الْآخِرَةِ»؛ «قسم به عزت و جلالم، دو ترس و دو امنیت را با هم به بندهام عطا نمی‌کنم، اگر در دنیا از من بترسد در آخرت او را آرامش و امنیت می‌بخشم، اگر در دنیا از من در امان باشد، در آخرت او را می‌ترسانم».^۱

۵- ترس از خدا سبب رهایی از هر گونه بدی است. پیامبر ﷺ فرموده است: «ثَلَاثٌ مُنْجِيَاتٌ: خَشْيَةُ اللَّهِ تَعَالَى فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ»؛ «سه چیز رهایی بخش‌اند: یکی ترس از خدا در نهان و آشکارا...».^۲

این ترس است که بنده را حفظ می‌کند و او را از هر حادثه‌ی ناگواری می‌رهاند. چون او که صادق است فرموده- در حالی که وعده‌ی خدا خلاف ندارد- «رهایی بخش‌اند» تعمیم داده است. رهایی هم دنیا و آخرت را در بر می‌گیرد.

۶- از بهره‌های خوف این است که صاحبش مورد ستایش قرار می‌گیرد و او را همین بس که داخل در دارندگان این اسما و القاب شریف می‌شود، مانند: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِ كَمَشْكُوفٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ

^۱ - ابن مبارک در الزهد (۵۱/۱) از حدیث حسن به صورت مرسل روایت کرده است. ابن حبان (۴۰۶/۲) و بیهقی در شعب الإیمان (۴۸۳/۱) نیز از حدیث ابوهریره نقل کرده‌اند. دارقطنی در العلیل (۳۸/۸) گفته است: این حدیث تنها از روایت حسن به صورت منقطع معروف است. طبرانی در مسند الشامیین (۲۶۶/۱)، ابونعیم در حلیة الأولیاء (۲۷۰/۱) از حدیث شداد بن اوس روایت کرده‌اند. شیخ آلبنانی آن را در صحیح الجامع به شماره‌ی (۴۳۳۲) نیک دانسته است.

^۲ - کامل آن را بیهقی در شعب الإیمان (۴۵۲/۵) شماره‌ی (۷۲۵۲)، و ابوالشیخ در طبقات اصبهان (۶۰/۲) از حدیث انس رضی الله عنه نقل کرده‌اند. شیخ آلبنانی در صحیح الجامع (۳۰۳۹) آن را پسندیده است.

مُبْرَكَةٌ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَلَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٣٥﴾ (نور: ۳۵) «مردان و زنان مسلمان، ایمان دار، زاهد، راستگو، شکیبیا، فروتن، صدقه‌دهنده، روزه دار، حافظ حیای خود و آنان که زیاد یاد خدا می‌کنند، خداوند برای همه‌ی اینها بخشش و پاداشی بس بزرگ آماده کرده است».

این صفت‌هایی بزرگوارانه است، آنها تلاش می‌کنند که به دستش بیاورند. به عنوان افتخار و مایه‌ی شرافت همین انسان را بس که وارد این گروه شود. ﴿نَتَجَافَى جُنُوبَهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ ﴿١٦﴾ فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٧﴾﴾ (السجده: ۱۶ - ۱۷) «از بستر خواب دوری می‌جویند، با بیم و امید پروردگارشان را می‌خوانند و از آن چه به آنها داده‌ایم می‌بخشند، هیچ کس نمی‌داند چه پاداش‌هایی که روشنی‌بخش چشم است برایشان در نظر گرفته شده، پاداش کارهایی است که کرده‌اند».

در پیشاپیش همه‌ی اینها پیامبر ما محمد ﷺ است، چنان که عبدالله بن رواحه سروده است:

و فینا رسولُ الله یتلو	إذا انشَقَّ معروف من الصبح
کتابه	ساطعُ
أرانا الهدی بعد العمی	به موقناتُ أنه ما قال
فقلوبنا	واقعُ
بیت یجافی جنبه عن	إذا استثقلت بالمشرکین
فراشه	المضاجعُ

رسول خدا در میان ماست، کتابش را برایمان می‌خواند وقتی روز به روشنی می‌گراید. او پس از این که مانند نابینا بودیم راه هدایت را به ما نشان داد، دل‌های ما ایمان دارد به او و

این که هر چه می‌گوید درست و حقیقت است و روی می‌دهد. شب را در حالی به سر می‌برد که از بستر خوابش دوری می‌گزیند آن گاه که بسترهای مشرکین از وجود آنها سنگینی می‌کند.

خداوند فرمود:

﴿ أَمَّنْ هُوَ قَنِتٌ ءَانَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ ۗ ﴾ (زمر: ۹)

«آیا کسی که در طول شب عبادت می‌کند، به سجده می‌رود، به رکوع می‌رود، از آخرت می‌ترسد و به لطف و مهربانی پروردگارش امید دارد...» و ﴿ وَالَّذِينَ هُمْ مِّنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُّشْفِقُونَ ﴿۲۷﴾ إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ ﴿۲۸﴾ (معارج: ۲۷ - ۲۸) «آنان که از عذاب پروردگارشان می‌ترسند، از عذاب پروردگار واقعاً کسی در امان نیست».

خداوند نزدیکترین بندگانش را به خود که پیامبرانند، ستوده است چون از او می‌ترسند. ﴿ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسْئِرُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا ﴾ (انبیاء: ۹۰) «آنان در کارهای خیر شتاب می‌ورزیدند و با اشتیاق و ترس ما را می‌خواندند» بلکه او درباره‌ی ملائکه نیز گفته: ﴿ يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ﴾ (نحل: ۵۰) «از پروردگارشان که مسلط بر آنها است، می‌ترسند، و هر چه دستور یابند انجام می‌دهند».

ابن قیم (رحمه الله) گوید: «از بهره‌های خوف این است که شهوتها را درهم می‌کوبد و لذتها را ناگوار می‌کند، چنان که گناهان که به ظاهر دوست داشتنی می‌نماید به نظر او ناپسند و زشت می‌آید». البته مقصود زشت کردن لذتهای مباح نیست، چون پیامبر ﷺ خود

به اندازه از مباحهای دنیوی بهره گرفته است. در حالی که او سرور گروه ترسندگان از خداست «و بوی خوش و زن به نزد او دوست داشتنی بوده است».^۱

پس منظور از برهم زدن لذتها، ناگوارکردن لذتهای حرام است. اما این دسته از لذتها چگونه مکرر می‌شود؟

لذتهای حرام با یادآوری عذاب و هشدار خداوند به کسانی که در آن لذتها افتاده‌اند، مکدر می‌شود. با یادآوری شکنجه و آزاری که در آن هست صفای لذتش از بین می‌رود. برای نمونه زن و مرد زناکار اگر هشدار خدا به آنها را در عذاب آخرت و چرک زخم و خونابه‌یی که جاری می‌شود، به یاد بیاورند و این که نوشیدنی آنها از این چرک و خونابه است، یا تنها اگر به یاد داشته باشند چه عذابی بلافاصله پس از مرگ در انتظار آنهاست، بی‌گمان آن لذت ناروا بر آنها ناگوار می‌شود و آن کار زشت و پست برایشان تیره و تار می‌گردد. شراب نوش تنها اگر بداند که از باده‌ی ناب بهشتی محروم می‌شود، لذت و مزه‌ی شراب دنیایی برایش منغص می‌شود.

ابن قیم گوید: از بهره‌های خوف این است که شهوتها را درهم می‌کوبد و لذتها را مکدر می‌سازد، چنان که نافرمانیهای دوست داشتنی نزد شخص زشت و ناگوار می‌نماید. آن گونه که غسل برای کسی که اشتهايش کند ولی بداند که در آن زهر ریخته شده، ناگوارا می‌شود. پس با خوف شهوتها پاره می‌شود، اندامهای بدن درستکار می‌گردد، دل رام می‌شود، غرور و کینه و حسادت از آن رخت بر می‌بندد، از ترس خدا جایگاه امید و طمع و اندیشه در عاقبت خود می‌شود. جایی برای غیرخدا در آن نمی‌ماند. آدمی هیچ سرگرمی، هیچ کاری نخواهد داشت جز مراقبت و حساب و کتاب نفس و تحمل رنج تزکیه، و استفاده از لحظه‌ها

^۱ - درست است، نسائی (۳۹۳۹) بخش عشرة النساء، باب حب لنساء، و احمد در مسندش (۱۱۸۸۴) نقل کرده‌اند. آل‌بانی در صحیح الجامع به شماره‌ی (۲۳۱۲۴) آن را صحیح دانسته است.

و حتی نفسها، بازخواست از خود به خاطر اعمال و اندیشه‌ها و گفته‌هایش. در آن صورت حالت او - یعنی صاحب خوف - مانند حالت کسی است که در معرض حیوانی درنده افتاده است، نمی‌داند آیا او را نمی‌بینند و در نتیجه به سلامتی می‌گذرد یا بر او حمله می‌کند و او را طعمه‌ی خود می‌سازد، هیچ اندیشه‌ی دیگری ندارد جز آن دامی که در آن گیر افتاده است. میزان مراقبت و حساب و کتاب به اندازه‌ی خوف و سطح شناخت جلال الله و صفات او، و عیبهای مردم و خطرهای و نگرانیهایی که در پیش دارد، است.

ابن قدامه می‌گوید: «فضیلت هر چیزی به میزان استفاده و کاربرد آن چیز در راستای خوشبختی است، یعنی دیدار خانه و نزدیکی به او. هر چه به این کمک می‌رساند فضیلت است. خداوند خود فرموده است: ﴿وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ﴾ (رحمن: ۴۶) «هر کس از جایگاه پروردگارش بترسد، دو باغ نصیبش خواهد شد».

۷- از عواقب و بهره‌های خوف خشنودی خدا از بنده و بنده از اوست: ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ﴾ (بینه: ۸) «خداوند از آنها خشنود است و آنها نیز از خدا راضیند، این نصیب کسانی است که از پروردگارش ترسیده‌اند».

عوامل پدیدآورنده‌ی خوف

نخست باید بدانیم عواملی هست که خوف را پدید آورد، چنان که از اوضاع و احوال دنیا پیدا و آشکار است که انسان اگر صحنه‌ی ناگواری ببیند یا سخن هراسناکی را بشنود، چه بسا ترس وجودش را فرا می‌گیرد، اما اسباب و عوامل ایجاد خوف از خدا چیست؟

علتهای زیادی هست که این گونه خوف را باعث می‌شود، پیش از سخن از عوامل و اسباب، یادآوری می‌کنیم که خوف در ذات خود مقصود نیست، بلکه به خاطر انجام واجبات و عدم ترک آن، پرهیز از کارهای حرام و نپرداختن به آن مقصود است. از این که بگذرد می‌تواند انجام مستحبات و ترک کارهای مکروه را به دنبال داشته باشد، بیشتر از این ناپسند و مورد نکوهش است. اگر از این سطح کمتر باشد نیز ناقص است و به آن نتیجه‌ی مطلوب نمی‌رسد، با این وصف از جمله اسباب پدیدآورنده‌ی خوف می‌توان اینها را نام برد:

۱- یادآوری گناهایی که بیشتر انسان دچار آن شده است.

۲- پرهیز از کوتاهی در انجام واجبات، مانند نماز، روزه، حج و...

۳- ترس از این که سرنوشت چنان نباشد که انتظار می‌رود.

۴- تعظیم خداوند منجر به ترس از او می‌شود. ﴿يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ﴾ (نحل: ۵۰) «از

پروردگار که حاکم بر آنهاست، می‌ترسند» ترس ملایکه از خدا بسیار شدید است. ﴿حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ﴾ (سبأ: ۲۳) «تا این که از ترس دلشان به لرزه می‌افتد می‌گویند پروردگارتان چه گفت؟ گفتند: حقیقت». «خداوند وقتی در آسمانها از او امر خود سخن می‌گوید، ملایکه در اظهار خضوع نسبت به فرموده‌ی او بالهایشان را بر هم می‌زنند، و صدایی مهیب مانند صدای کشیده شدن زنجیری عظیم بر تخته سنگی بزرگ شنیده می‌شود، در نتیجه موجی از ترس و نگرانی آنها را در بر می‌گیرد، چون نگرانی آنها برطرف گردد و به حالی باز گردند که بتوانند سخن بگویند، می‌پرسند: پروردگارتان چه گفت؟ می‌گویند: او که بلند مرتبه و بزرگ است حق گفت»^۱.

^۱ - به روایت بخاری اشاره دارد: بخاری (۴۷۰۱) بخش تفسیر، باب قوله «إلا من استرق السمع فأتبعه

شهابٌ مبین» و ابوداود (۴۷۳۸) بخش سنه، باب فی القرآن.

پس تعظیم خداوند خوف و ترس از او را باعث می‌شود. این فایده و بهره‌ی ارزش شناخت نامها و صفتهای خداوند است، زیرا هر کس بداند که پروردگارش انتقام گیرنده، دارای مجازات سخت، متکبر، چیره و بر همه چیز توانا است... بی‌گمان از او که جبار منتقم و سخت‌گیر و قوی است می‌ترسد.

ترس از خدا و ترس از عذابش

ترس از خدا به دو مسأله‌ی مهم مربوط می‌شود:

نخست ترس از عذابش و دوم ترس از خودش (یعنی از الله).

در حالی که مردم عامی بیشتر به ترس از آتش گرایش دارند، اما اهل علم و دانایی پیش از این که از آتش بترسند از خدا می‌ترسند. زیرا عامه‌ی مردم چه بسا درک و داناییشان اندک و ساده است. لذا گاهی از کل مسأله جز عذاب آتش را به یاد نمی‌آورند، سوخته شدن، زنجیر و بندها را به یاد می‌آورند، گاهی حتی به این هم نمی‌رسد، نمی‌دانند که ترس از خدا مقدم بر ترس از آتش اوست، که خوفی بزرگتر و مهمتر است.

از همین روی ابن قدامه درباره‌ی دو جایگاه خوف گفته است:

«جایگاه نخست: ترس از عذاب الهی که ترس عامه‌ی مردم است، این گونه ترس با ایمان به بهشت و جهنم و پاداش طاعت و گناه بودنشان حاصل می‌آید». این سخن کاستن از اهمیت جهنم نیست، بلکه ترس از آن واجب است.

اما جایگاه دوم: ترس از خودالله است. این ترس دانشمندان و عرفا است، زیرا آنها را سه کلمه بس است ﴿وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ﴾ (آل عمران: ۲۸) «خداوند شما را از خودش برحذر می‌دارد» این کفایت می‌کند. به همین سبب پیامبر ﷺ فرموده است: «أَنَا أَعْرِفُهُم بِاللَّهِ وَ»

أَشْدُّهُمْ لَهْ خَشْيَةً: «من بهتر از همه‌ی آنها خدا را می‌شناسم و بیشتر از همه از خدا می‌ترسم».^۱

خداوند نیز فرموده است: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ (فاطر: ۲۸) «در میان بندگان خدا تنها دانشمندان از او می‌ترسند». زیرا وقتی شناختشان نسبت به پروردگار، نامه و صفت‌هایش کامل شود، خوف در درونشان پدید می‌آید، و بر دل تاثیر می‌کند، و آنگاه با این کارها در اندام‌های بدنشان نمایان می‌شود.^۲

۵- از چیزهای که ایجاد خوف می‌کند این است که بنگرید چه کسانی رستگار شده‌اند و آن‌گاه ویژگی‌های رستگاران را با خود بسنجید، آیا با آن مطابقت دارید یا خیر؟ مانند: خداوند فرمود: ﴿وَأَيُّ لُفْقَارٍ لِمَنْ تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى﴾ (طه: ۸۲) «من نسبت به کسانی که توبه کنند، ایمان داشته باشند، کار نیک انجام دهند و هدایت گردند، بخشنده‌ام».

خداوند در این آیه یادآوری می‌کند که بخشش چهار شرط دارد، اما چند نفر از ما این شرطها را داریم؟ پیداست که هر یک به ناچار در هر کدام از این شرطها نقصی دارد. از این چهار شرط نخستین آن توبه است. بعد ایمان، کار نیک و بالاخره هدایت. چنان که در سوره‌ی عصر هست آن‌جا که خداوند سوگند یاد کرده که مردم به روشنی در زیان به سر می‌برند. اما گروهی را از آن‌ها جدا کرده، بدین شکل ﴿إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا

^۱ - صحیح است. بخاری (۵۰۶۳) بخش نکاح، باب الترغیب فی النکاح، مسلم (۱۴۰۱) بخش النکاح، باب استحباب النکاح، لمن تاقت نفسه الیه.

^۲ - ن. ک. مختصر منهاج القاصدین، از ابن قدامه مقدسی (۳۰۷).

الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ ﴿٣﴾ (عصر: ۳) «جز آنها که ایمان آوردند، کار نیک کرده‌اند یکدیگر را به راستی و شکیبایی سفارش کرده‌اند».

خداوند در این سوره برای رهایی از زیانمندی چهار شرط گذاشته است. اکنون جا دارد بپرسیم چند نفر از ما این شرایط را احراز کرده‌ایم؟

در این آیه نیز: ﴿وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدًى وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿١٣﴾ (سجده: ۱۳) «اگر اراده می‌کردیم همه کس را هدایت می‌نمودیم، اما این وعده‌ی من حق است که جهنم را از جن و انس پر خواهم کرد». این آیه ایجاد خوف می‌کند چرا که خداوند سوگند یاد کرده که جهنم را پر می‌کند.

با این آیه دل ایمان دار به حقیقت فرو می‌ریزد که می‌فرماید: ﴿وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا ﴿٧١﴾ (مریم: ۷۱) «همه‌ی شما بی‌گمان به آن وارد می‌شوید، این وعده از جانب پروردگارت اجرا خواهد شد».

به شخص گفتند: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: چون به یقین می‌دانم که وارد جهنم می‌شوم، اما یقین ندارم که از آن رهایی یابم.

همچنین در مسأله‌ی قبول خداوند می‌گوید: ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ﴿٢٧﴾ (مائد: ۲۷) «خداوند تنها از پرهیزکاران می‌پذیرد». اما چند نفر از ما از شمار پرهیزکاران هستیم تا کارهایمان مقبول افتند؟!

وقتی خوف برای بنده حاصل شود، مرحله‌ی بعدی تلاش برای به دست آوردن اسباب رهایی است یعنی توبه، ایمان، عمل صالح، هدایت و سفارش به درستی و شکیبایی با تقوا، این است حد مطلوب.

۶- از دیگر موارد، اندیشه در سخن خدای و پیامبر و تفکر در سیره‌ی اوست، چون او پیشوای پرهیزکاران و صاحبان خوف است و بیشتر از همه‌ی مردم از پروردگار جهانیان می‌ترسید. وقتی مسلمان در سخن خدا و سیره‌ی پیامبر ﷺ و روش او اندیشه کند، دلش مواردی از صفات جلال و عظمت و بزرگی خدا، و خشم و انتقام و خشنودی او را مشاهده می‌کند و می‌بیند چه مجازاتهایی برای ملتهای پیشین اجرا کرده و آنها را به عذاب خود گرفتار ساخته است - و عذاب پروردگار سخت و بس دردناک است - و ببیند پیامبران و ملائکه و نیکوکاران چگونه خوف خدا را در دل داشته‌اند.

برای آدمی در زندگی دنیا و آخرتش هیچ چیز نزدیک‌تر به نجاتش و سودمندتر از تفکر در قرآن و اندیشه‌ی دراز مدت در آن، و معنای آیه‌های آن کتاب گرانمایه نیست. معانی آن پیوسته بندگان را با وعده‌ی نیک به سوی پروردگارشان بر می‌انگیزاند، و با هشدار او از عذاب ناگوار آنها را برحذر می‌دارد و می‌ترساند و آنها را به آمادگی و سبکباری برای روزی بس سخت تشویق می‌کند. این سخن از این قیم است.^۱

ابن جوزی می‌گوید: «به خدا اگر مؤمن خردمندی سوره‌ی حدید، آخر سوره‌ی حشر و آیه‌ی الکرسی و سوره‌ی اخلاص را با تفکر و اندیشه بخواند، از ترس خدا دلش پاره می‌شود و عقلش از عظمتش حیران».

۷- علاوه بر این از جمله مواردی که خوف از خدا را ایجاد می‌کند تفکر در عظمت خداست. هر کس به درستی در این مورد بیندیشد، ناگزیر از او می‌ترسد، چرا که تفکر او را بر صفات و کبریایی خدا می‌آگاهاند. هر کس از اعماق دل شاهد عظمت و کبریایی خدا باشد میزان این هشدار او را در می‌یابد که می‌فرماید: ﴿وَيَحذَرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ﴾ (آل عمران:

^۱ - ن. ک. مدارج السالکین: ۴۵۲/۱.

۲۸) «خداوند شما را از خودش بر حذر می‌دارد». یعنی از او بترسید و به آن چه از صفات و نامها و عدالت خود که بر شما آشکار ساخته است، پروای او را داشته باشید.

خداوند خود درباره‌ی عظمتش می‌فرماید: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ﴾ (زمر: ۶۷) «آنها چنان که شایسته است خداوند را نشناخته‌اند، روز قیامت زمین در دست اوست و آسمانهای به هم پیچیده در اختیار قدرت اوست». در حدیث نیز آمده است: «يُمَجِّدُ الرَّبُّ نَفْسَهُ: أَنَا الْجَبَّارُ أَنَا الْمَلِكُ أَنَا الْمُتَكَبِّرُ أَنَا الْعَزِيزُ أَنَا الْكَرِيمُ»: «پروردگار خودش را ستایش می‌کند: منم جبار، منم فرمانروا، منم صاحب بزرگی و منم توانای باعزت، منم بخشنده‌ی بی‌منت...» پیامبر ﷺ این سخن را بر منبر در شرح سخن خداوند فرمود. راوی می‌گوید: منبر رسول خدا را تکان داد، به گونه‌یی که ما فکر کردیم می‌افتد.^۱

پیامبر ﷺ بر منبر در آن حال چنین گفت: «جبار آسمانها و زمینش را با دستش می‌گیرد - در این حال دستش را گرفت، مشت می‌کرد و باز می‌کرد - منم جبار، کجایند ستمکاران و جباران و کجایند خودپسندان؟» پیامبر به راست و چپ مایل می‌شد، راوی می‌گوید: دیدم منبر از پایینِ پایینِ تکان می‌خورد، تا جایی که گفتم: پیامبر خدا را می‌اندازد!!^۲

همچنین در حدیث آمده است: «ما السَّمَاوَاتُ السَّيِّعُ فِي الْكُرْسِيِّ إِلَّا كَحَلْقَةٍ مَلْقَاةٍ بِأَرْضِ فَلَاةٍ وَفَضْلُ الْعَرْشِ عَلَى الْكُرْسِيِّ كَفَضْلِ الْفَلَاةِ عَلَى تِلْكَ الْحَلْقَةِ»: «آسمانهای هفتگانه در

^۱ - حدیث صحیحی است به روایت احمد در مسندش (۵۳۹۱)، ابن حبان در صحیحش (۳۲۲/۱۶) شماره‌ی (۷۳۲۷) بیهقی در السنن الکبری (۴۰۲/۴) شماره‌ی (۷۶۹۵) حاکم در المستدرک (۲۷۷/۲) شماره‌ی (۲۹۹۹) و گفته است: حدیث درستی است اما [بخاری و مسلم] نیاورده‌اند.

^۲ - صحیح است بخاری (۶۵۱۹) بخش الرقائق، باب یقیض الله الأرض يوم القيامة، و مسلم (۲۷۸۸) بخش صفة القيامة و الجنة و النار.

میان کرسی مانند حلقه‌یی است که در بیابانی افتاده باشد، بزرگی و برتری عرش بر کرسی همانند برتری و بزرگی آن بیابان در مقایسه با آن حلقه است.^۱ چون انسان بزرگی خدا را بشناسد آن ترس برای او پدید می‌آید.

سوم: اندیشه در مرگ و سختی آن و این که هیچ راه گریزی از آن نیست، و این که وعده‌ی مرگ بدون هیچ گونه شک و گمانی می‌آید، در روز یا شب، زمستان یا تابستان، این مرگ ناچار باید فرا رسد چون خدا می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ﴾ (جمعه: ۸)

«بگو این مرگی که از آن می‌گریزید، حتماً شما را در می‌یابد» معروف است که آدمی چون از چیزی بگریزد آن چیز پشت سرش قرار می‌گیرد، اما در مورد مرگ قضیه به این آسانی نیست، فرق می‌کند، او از مرگ فرار می‌کند و حال آن که مرگ در پیشاپیش اوست، چنان که از آن می‌گریزد و نمی‌داند از همان سمت به سویش می‌آید!

با این شرح یاد مرگ خوف از خدا را به بار می‌آورد. پیامبر ﷺ هم فرموده:

«أَكْثَرُوا مِنْ ذِكْرِ هَازِمِ اللَّذَاتِ: الْمَوْتِ، فَإِنَّهُ لَمْ يَذْكُرْهُ أَحَدٌ فِي ضَيْقٍ مِنَ الْعَيْشِ إِلَّا وَسَّعَتْهُ عَلَيْهِ، وَلَا ذِكْرَهُ فِي سَعَةٍ إِلَّا ضَيَّقَهَا عَلَيْهِ»

«زیاد به یاد چیزی باشید که زود لذتها را قطع می‌کند. یعنی مرگ. چرا که هر کس در تنگنایی از زندگی آن را یاد کند برایش گشایش ایجاد می‌کند و هر کس در فراخی به یاد آن باشد. آن فراخی را بر او تنگ می‌گرداند».^۱

^۱ - صحیح است ابن حبان در صحیح خود (۷۷/۲)، عبدالله بن احمد در السنة (۲۴۷/۱)، ابونعیم در حلیة الاولیاء (۱۶۷/۱) و ابوشیخ اصبهانی در کتاب العظمة (۵۷۰/۲) از حدیث ابودر ﷺ آورده‌اند. شیخ آلبانی در السلسلة الصحیحة (۲۳۳/۱) آن را صحیح دانسته است.

ابوالعتاهیه گوید:

أَلَا رَبُّ ذِي أَجَلٍ قَدْحَضَرَ
كثِير التَّمَنَى قَلِيلِ الحَدَرِ
إِذَا هَزَّ فِي المَشْيِ أَعْطَافُهُ
تَعَرَّفَتْ مِنْ مَنْكِبِيهِ البَطْرِ
يُؤَمِّلُ أَكْثَرَ مِنْ عَمْرِهِ
ويزداد يوماً بيوماً أَشْرَ

هان! چه بسا آدمی که مرگش فر رسیده، و حال آن که او آرزوهای زیادی دارد و ترسی اندک. چون در راه رفتن خود شانه‌هایش را تکان می‌دهد و بالا می‌اندازد، غرور و تکبر را از رفتارش تشخیص می‌دهید. امید دارد بیشتر زندگی کند و هر روزی را با روزی بدتر بر عمر خود می‌افزاید.

چهارم: اندیشه در پس از مرگ، در قبر و خطرهای آن. پیامبر ﷺ فرمود:
«كُنْتُ قَدْ نَهَيْتُكُمْ عَنِ زِيَارَةِ القُبُورِ، أَلَا فَزُورُوهَا، فَإِنَّهُ يُرْقُّ القَلْبَ وَ تَدْمَعُ العَيْنَ وَ تَذَكَّرُ
الآخِرَةَ وَ لَا تَقُولُوا هُجْرًا»

«پیشتر شما را از رفتن به قبرستان بازداشتیم، اما اکنون می‌گوییم: به آنجا بروید، چرا که با این کار دل نازل می‌گردد و چشم اشک می‌ریزد، و انسان را به یاد آخرت می‌اندازد و سخنهاى بیهوده بر زبان نرانید».^۲

از براء نقل شده که ما در تشییع جنازه‌ی با پیامبر بودیم، بر کناره‌ی قبر نشست، آن قدر گریه کرد که زمین خیس شد، سپس گفت: «يا إِخْوَانِي! لِثَلِّ هَذَا فَأَعِدُّوا»: «ای برادران! برای چنین چیزی آماده باشید».^۱

^۱ - حدیث حسن است به روایت ابن حبان (۲۶۰/۷) از حدیث ابوهریره، البانی در صحیح الجامع (۱۲۱۱) آن را پسندیده است.

^۲ - صحیح است. به روایت حاکم در المستدرک (۵۳۲/۱) شماره‌ی (۱۳۹۳) از حدیث انس. البانی در صحیح الجامع (۴۵۸۴) آن را صحیح معرفی کرده است.

آدمی آن گاه که به رستاخیز و وحشت‌های آن می‌رسد و برانگیخته شدن و برخاستن تحقق می‌یابد، باید در سختیهای پس از برانگیخته شدن تا ذبح شدن مرگ، بیندیشد. یادآوری می‌نماید که روز قیامت مرگ سربریده می‌شود ﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ أَتَقُورُوا رَبَّكُمْ وَأَحْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنِ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ﴾ (لقمان: ۳۳)

«ای مردم تقوای پروردگار خود را پیشه کنید و از روزی بترسید که هیچ پدری به جای پسر مجازات نمی‌شود و هیچ فرزندی کیفر پدر را به عهده نمی‌گیرد. [و بدانید] که وعده‌ی خدا حق است. زندگی دنیا شما را فریفته نکند و شیطان فریبکار شما را نسبت به خدا مغرور نکند.»

خداوند مردم را به تقوای خود به انجام دستورهایش و پرهیز از نواهی امر می‌کند و به آنها یادآوری می‌کند که از روز رستاخیز بترسند، روز سختی که هر کس به فکر خویش است. بنابراین توجه به این روز ترس‌انگیز و اهمیت دادن بنده به آن باعث رشد مراقبت او نسبت به پروردگار و خشیت داشتن از او می‌شود.

ششم: چون جهنمیان وارد آتش شوند، چه خطرهای و ترس‌هایی در آن می‌بینند؟ سختی عذاب آتش و اهمیت آن و آن چه خدا برای مشرکان و نافرمانان آماده کرده است. پس انسان باید در ترسها و خطرهای آتش اندیشه کند، آن را در ذهن خود تکرار و در دلش حاضر گرداند. این، خوف از خدا و از آتش که عذاب اوست، برای بنده فراهم می‌کند. ﴿إِنَّهَا لِأَحَدَى الْأَكْبَرِ﴾ (مدثر: ۳۵) «این یکی از بزرگترین نشانه‌هاست» بزرگترین هشدار

^۱ - حدیثی حسن است. ابن ماجه (۴۱۹۵) بخش زهد، باب الحزن و البكاء، و احمد در مسندش (۱۸۱۲۷) نقل کرده‌اند. البانی در صحیحش (۷۸۴۴) آن را نیک دانسته است.

است، نشانه‌ی ترساننده، پرخطر و بس بزرگ است، بزرگترین مصیبت است. حسن گوید:
«آفریدگان هرگز به چیزی زشت‌تر و سخت‌تر از این هشدار داده نشده‌اند».

و كيف قَرَّتْ لِأهل العِلْمِ أَعْيُنُهُمْ	أَوْ اسْتَلْدُوا لِذِيذِ النُّومِ أَوْ هَجَعُوا
وَ المَوْتُ يُنذِرُهُم جَهراً عَلاَنِيةً	لَوْ كانَ لِلقَوْمِ أَسْماعٌ لَقَدْ سَمِعُوا
وَ النارُ ضاحِيَةٌ لا بَدَّ مَورِدُهُم	وَ لَيسَ يَدْرُونَ مَن يَنجُو وَ مَن يَقعُ
أَفى الجَنانِ وَ فَوْزُنا انقِطاعَ لَهُ	أَم الجَحيمِ فَلا تَبقى وَ لا تَدعُ
لِينفَعِ العِلْمُ قَبْلَ المَوْتِ عَالمَهُ	قَدْ سألَ قَوْمٌ بِها الرُّجعى فِما رَجَعُوا

چگونه چشمان اهل علم روشن می‌گردد، یا خوابی را خوش می‌دانند یا شبی را آرام می‌گیرند. در حالی که مرگ آشکارا آنها را هشدار می‌دهد. اگر مردم گوش شنوا داشتند حتماً می‌شنیدند. و آتش هم آشکار است و بی‌گمان وارد آن می‌شوند. و نمی‌دانند چه کسی رهایی می‌یابد یا چه کسی در آن می‌افتد. آیا در بهشت هستند که یک پیروزی بی‌پایان است، یا در جهنم که نه باقی می‌گذارد و نه رها می‌کند. دانش باید پیش از مرگ به دانشمند سود برساند. گروهی خواستار بازگشت شدند. اما هرگز برنگشتند.

هفتم: از دیگر عوامل ایجاد خوف اندیشیدن بنده در گناهان خود است. این که او آن را فراموش کرده، ولی خداوند آنها را برشمرده و ثبت کرده و به او نشان می‌دهد و از او بازخواست می‌کند، نه گناه کوچک وانهاده است و نه گناه بزرگ را، بلکه همه را آورده است این که خداوند ممکن است در سرای فانی نعمتهایی به او بدهد به صورت تدریجی - هر چند نافرمان باشد - تا بیشتر در نافرمانی بیفتد، او گمان می‌کند خداوند از او راضی است، می‌گوید: اگر خشنود نبود به من نعمت ارزانی نمی‌داشت. ﴿وَلَئِنْ رُجِعْتُ إِلَى رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْبَى﴾ (فصلت: ۵۰) «اگر به پیش پروردگارم باز گردم حتماً به او گمان نیک دارم». ﴿وَلَئِنْ رُدِدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِّنْهَا مُنْقَلَبًا﴾ (کهف: ۳۶) «اگر به سوی

پروردگارم باز گردانده شوم جایگاهی بهتر از این جا خواهم یافت» چنان که صاحب آن دو باغ معروف که در این سوره آمده می گوید: ﴿ وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً ﴾ (کهف: ۳۶) «گمان نمی‌کنم قیامت برپا گردد» تا این که به ناگاه عذاب فرا می‌رسد و آنها سرگردانند. هشتم: همچنین تفکر در عاقبت گناهان کوچک و ناچیز که مردم آن را بی‌مقدار می‌دانند، می‌تواند باعث ایجاد خوف باشد. پیامبر ﷺ آن را نمایان ساخته است: «[مثلاً] بِقَوْمٍ نَزَلُوا بِطَنِّ وادٍ، فجاء ذا بعودٍ و جاء ذا يعودٍ، حتى جمعوا ما أنضجوا به خبرهم»: «مردمی که در دره‌یی فرود آمدند، هر یک چوبی آوردند تا مقداری جمع کردند و با آن نانشان را پختند»^۱. پس پیوندی بین چوبها و برافروختن آتش وجود دارد، همچنان که میان گناهان و آن چه باعث سرخ شدن پوست نافرمانان می‌شود پیوندی هست. ﴿ كَلِمًا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بِدَلَّتْهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ ﴾ (النساء: ۵۶) «هر وقت پوستهایشان پخته گردد، پوستهای دیگری به آنها می‌دهیم تا به طور کامل عذاب را بچشند».

نهم: این که بنده بداند ممکن است با مرگ ناگهانی از توبه باز ماند، می‌تواند خوف را در او پدید آورد، یا به آشوبی گمراه کننده یا به تأخیر افتادن یا شبهه‌ها و اصرار بر گناه از توبه باز بماند، شبهه و شهوت و در آن زمان حسرت دردی را دوا نمی‌کند. «تا این که مرگ یکی از آنها فرا رسد گوید پروردگارا مرا برگردان تا شاید به جای آن چه وانهاده‌ام کار نیکی انجام دهم». ﴿ وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ ﴾ (مریم: ۳۹) «آنها را از روز حسرت بترسان».

دهم: اندیشه در بدفرجامی، اگر شخص پایان ناخوشایندی داشته باشد چه خواهد شد؟...

^۱ - صحیح است. به روایت امام احمد در مسندش (۴۰۲/۱) حدیث (۳۸۱۸)، طبرانی در المعجم الأوسط (۲۱۹/۷) حدیث شماره‌ی (۷۳۲۳) و بیهقی در شعب الإیمان (۴۵۶/۵) به شماره‌ی (۷۲۹۷) آلبانی در صحیح الجامع به شماره‌ی (۲۶۸۶) آن را صحیح دانسته است.

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَرَهُمْ وَذُفُّوا عَذَابَ
الْحَرِيقِ﴾ (انفال: ۵۰)

«اگر ببینی هنگامی که ملائکه جان کافران را می ستانند، روی و پشت آنها را می زنند و می گویند، عذاب آتش را بچشید». و اگر در خود فرشته‌ی مرگ بیندیشد که چگونه روح انسان تبهکار را می ستاند و هر رگ و عصبی را قطع می کند، و چگونه در کفنی از آتش و موی جهنمی گذاشته می شوند... اگر انسان به اینها بیندیشد تسلیم می شود و از بدفرجامی می ترسد و به خود می آید.

از این مورد زیاد شنیده و زیاد دیده‌ایم که چون سپیده‌ی روز یکی از آنها بدمد بر می خیزد، و چون خورشید روزه‌اش رو به غروب بنهد افطار می کند... به همین خاطر پیشینیان که سخت در خوف به سر می بردند، همیشه تا آخرین لحظه‌ی زندگی‌شان در نگرانی و اضطراب بودند... می گفتند: تا دم واپسین از آزمایش خدا در امان نیستیم. آنها می دانستند خدا بین انسان و دلش حایل می شود و هر روز مشغول به کاری است. بالا می برد، پایین می آورد، راه می نماید و از راه به در می کند. می دیدند که پیشوای راستین آنها ﷺ با وجود جایگاه و مرتبه‌ی مخصوص که داشت بیشتر از همه دعا می کرد، می گفت: «اللَّهُمَّ يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ» «خدایا ای دگرگون کننده‌ی دلها دلم را بر دینت استوار بدار».

از دیگر امور ارزشمند و یاریگر همنشینی با آدمهایی است که خوف و خشیت از خدا را در انسان بیدار می کنند، اما اینان چه کسانی اند؟ آنها نیکوکاران و دانشمندان پرهیزگارند....

﴿وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ﴾ (کهف: ۲۸)

«با آنان که شبانگاهان و صبحگاهان پروردگارشان را می خوانند و خشنودی او را می خواهند خود را شکیبا بدار». با اهل خشیت همنشین و همراه باش آنان که دلهای نرم و

لطیفی دارند چنان که چون یاد خدا بشنوند، دلشان به لرز در آید و بگریند. ﴿ثُمَّ تَلَيْنُ جُلُودَهُمْ وَقُلُوبَهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ﴾ (زمر: ۲۳) «آن گاه با یادآوری نام خدا پوست و دلشان آرام گیرد».

پس دنبال اینها بگردید، زندگی و احوالشان را بخوانید و همه‌ی آنها را بجوید.

أَهْلُ الْحَدِيثِ هُمْ أَهْلُ الرَّسُولِ وَإِنْ لَمْ يَصْحَبُوا نَفْسَهُ أَنْفَاسَهُ صَحَبُوا

اهل حدیث همان یاران پیامبرند، هرچند با خودش همراه و دوست نبودند، اما نفسهای او را همراهی کردند.

اگر در اطراف خود گروه نیکوکاران را نیافتند، شیوه‌ی ترسندگان از خدا را دنبال کنید... امام احمد و ترس او از خدا... پیش از او نیز امثال ابن عباس رضی الله عنهما که در زیر چشمش دو خط بود مانند دو دام پوسیده، جای ریزش اشک بود... نیز عمر بن خطاب رضی الله عنهما چند آیتی از قرآن خواند، بیمار شد، چنان که مردم به عیادتش رفتند.

- عایشه رضی الله عنها چون در نمازش این آیه را می‌خواند: ﴿فَمَرَبَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَوَقْنَا عَذَابَ السَّمُورِ﴾ (طور: ۲۷) «خداوند بر ما منت نهاد و ما را از عذاب ویرانگر حفظ کرد» گریه می‌کرد و ... گریه می‌کرد... پیش از او نیز پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی این آیه را می‌خواند: ﴿إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ (مائده: ۱۱۸) «اگر آنها را عذاب دهی بندگان تو هستند اگر هم ببخشایی تویی توانای حکیم». و آیات زیاد دیگری را وقتی می‌خواند چنان حالتی به او دست می‌داد.

- ابوبکر رضی الله عنه زبانش را می‌گرفت و می‌گفت: «این است که مرا به جایگاههای خطرناک کشانده است». ^۱ و «ای کاش من گیاهی بودم که خورده می‌شود». ^۲

- عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌گوید: «ای کاش من به جای این پرکاه بودم، کاش اصلاً چیزی نبودم، کاش مادرم مرا به دنیا نمی‌آورد». ^۳ «اگر شتری بر کناره‌ی رودخانه فرات بمیرد، من می‌ترسم پروردگار روز رستاخیز از من به خاطر آن باز خواست کند». ^۴

نیز می‌گوید: «اگر سروشی از آسمان ندا سر دهد، ای مردم، شما همه به بهشت می‌روید جز یک نفر، می‌ترسم آن یک نفر من باشم»!!

- عثمان بن عفان رضی الله عنه می‌گوید: «دوست دارم اگر بمیرم برانگیخته نشوم». ^۱ در حالی که او شب را با یاد خدا و قرآن می‌گذراند، نسخه‌ی قرآنش از زیادی خواندن پاره می‌شد، حتی وقتی شهید شد خونسش بر قرآن ریخته شد.

^۱ - امام مالک در مؤطاً (۱۸۵۵) بخش جامع، باب ما جاء فیما یخاف من اللسان، این سخن را از ابوبکر رضی الله عنه نقل کرده است.

^۲ - با سند به صورت «ای کاش من گیاهی بودم که بریده می‌شد» روایت شده است. از ابوذر رضی الله عنه به صورت موقوف نقل شده است. ترمذی به هر دو شیوه (۲۳۱۲) بخش زهد، باب فی قول النبی صلی الله علیه و آله لو تعلمون ما أعلم آورده است. ابن ماجه تنها به صورت مرفوع در (۴۱۹۰) بخش زهد، باب الحزن و البكاء، روایت کرده است. حاکم در مستدرک (۵۵۴/۲) حدیث (۳۸۸۳) نیز به صورت مرفوع آورده، همچنین بیهقی در السنن الکبری (۵۲/۷) حدیث (۱۳۱۱۵)، و ابن ابی شیبیه از قول ابوذر (۱۲۳/۷) به شماره‌ی (۲۴۶۸۲) آورده‌اند.

^۳ - ابن ابی شیبیه در مصنفش (۹۸/۷) حدیث (۳۴۴۸۰) بیهقی در شعب الایمان (۴۸۶/۱) به شماره‌ی (۷۸۹) و ابن المبارک در زهد (۷۹/۱) شماره‌ی (۲۳۴) آورده است.

^۴ - خلال در کتاب السنة (۳۱۷/۲) به شماره‌ی (۲۹۶) روایت کرده است.

- ابو عبیده رضی الله عنه گوید: «دوست داشتم قوچی می بودم که خانواده ام مرا ذبح می کردند و گوشتم را می خوردند و مثل سوپ سر می کشیدند».^۱
- عمران بن حصین گوید: «کاش خاکستری بودم و باد مرا به هوا پخش می کرد».^۲
- حذیفه رضی الله عنه گوید: «دوست داشتم کسی در کنارم باشد، در را به رویم می بست، تا کسی بر من وارد نشود تا به خدا بیوندم».^۳
- عایشه رضی الله عنها این آیه را می خواند: «یا لیتنی کنتُ نسیاً منسیاً»: «ای کاش فراموش می شدم».^۴
- ابوهریره رضی الله عنه وقتی این حدیث را باز می گفت: «أولُ ثلاثة تُسعرُ بهم النار»: «اولین نفر از سه نفری که آتش جهنم با آنها روشن می شود» تا سه بار بیهوش می شد.^۵
- علی رضی الله عنه نیز می گوید: «من یاران محمد صلی الله علیه و آله را دیده ام، امروز مانند آنها را نمی بینم، آنها صبحگاهان ژولیده و خاک آلود بودند، در پیشانی آنها آثاری مانند اثر زانوی شتر دیده می شد، چون شب را به سجود و قیام برای خدا گذرانده بودند- لذا در پوستشان نشانه هایی پیدا می شد که خشن و زبر شده بود- کتاب پروردگارشان را می خواندند، گاهی پیشانی بر زمین می نهادند و گاه پهلوی، صبح که می شد، همچنان خداوند را یاد می کردند، مانند درختی

^۱ - ابن ابی شیبیه در مصنفش (۱۰۵/۷) شماره ۳۴۵۳۹ آورده، ابن جوزی نیز در صفة الصفة (۴۰۶/۱) از سخن عبدالله بن مسعود رضی الله عنه ذکر کرده است.

^۲ - ابن مبارک در زهد (۸۱/۱) به شماره ۲۴۱ و ابن سعد در طبقات (۴۱۳/۳).

^۳ - به روایت ابن مبارک در زهد (۸۱/۱) شماره ۲۴۱ از عمران بن حصین رضی الله عنه.

^۴ - ابن ابی شیبیه در مصنفش (۱۳۹/۷) به شماره ۳۴۸۰۲ و ابن مبارک در زهد (۵/۱).

^۵ - ابونعیم در حلیة (۴۵/۲)، بیهقی در شعب الإیمان (۴۸۶/۱) به شماره ۷۹۱.

^۶ - ابن داستان ابوهریره را ترمذی (۲۳۸۲) بخش زهد، باب ما جاء فی الریاء و السمعة نقل کرده است.

که در روزی طوفانی خم شود با نشاط و پرتحرک بودند، چشمانشان اشک می‌ریخت چنان که لباسهایشان خیس می‌شد، به خدا گویی مردم اکنون در غفلت فرو رفته‌اند»^۱.

- عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه گریه می‌کرد، گریه می‌کرد تا این که چشمانش فرو می‌ماند و به خواب می‌رفت، سپس بیدار می‌شد، باز می‌گریست و می‌گریست. همسرش از او می‌خواست به خاطر این که خلیفه‌ی مسلمانان شده است بیشتر از پیش بر او ببخشد، او می‌گفت: ﴿إِنِّي أَخَافُ أَنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ (انعام: ۱۵) «من اگر از فرمان خدا سرپیچی کنم از عذاب روزی سخت می‌ترسم». با این آیه همسرش فاطمه نیز به گریه می‌افتاد و می‌گفت: «خدایا او را از آتش دور مدار».

انسان مسلمان نباید از شنیدن سخنان و خواندن کتابها درباره‌ی این نیکوکاران نخستین و یا معاصرین که اهل خوفاند، باز بماند.

- دوستان خدا آنان هستند که چون مردم آنها را ببینند خداوند را یاد می‌کنند.

خَشِيَ الْإِلَهَ وَ عَيْشُهُ قَصْدٌ	إِنَّ الْقَرِيرَةَ عَيْنَهُ عَبْدٌ
لِلَّهِ كُلِّ فَعَالِهِ رَشْدٌ	عَبْدٌ قَلِيلُ النَّوْمِ مَجْتَهِدٌ
لَا عَرَضَ يَشْغَلُهُ وَ لَا نَقْدٌ	نَزَهَ عَنِ الدُّنْيَا وَ بَاطِلِهَا
مَا لَيْسَ مِنْ إِيْتَانِهِ بَدٌ	مُتَذَلِّلٌ لِلَّهِ مَرْتَقِبٌ
وَ اخْتَارَ مَا فِيهِ الْخُلْدُ	رَفَضَ الْحَيَاةَ عَلَى حُلَاوتِهَا
مَا الْعَيْشُ إِلَّا الْقَصْدُ وَ الزُّهْدُ	فَأَشَدُّ يَدِيكَ وَ إِنْ ظَفَرْتَ بِهِ

انسان شادمان دارای چشمانی مطیع است، از خدا می‌ترسد و در زندگی در مسیر خشنودی او تلاش می‌کند. بنده‌یی که خواب اندک دارد، برای خدا کار می‌کند، تمام کارهایش در

^۱ - این سخن از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت شده است. ابن جوزی در صفة الصفوة (۳۳۱/۱) و ابونعیم در حلیة (۷۶/۱) آورده‌اند.

راستای هدایت اوست. از دنیا و امور ناپایدار آن دوری گزیده، هیچ چیزی نیست که او را به خود مشغول بدارد. در برابر خدا فروتن و از او بیمناک است و منتظر چیزی است که بی‌گمان می‌آید. از زندگی با آن شیرینی روی‌گردان است، و چیزی را برگزیده که مایه‌ی جاودانی است. پس اگر به چنین کسی دست یافتی ملازم او باش، زندگی همان تلاش و زهد است.

از جمله چیزهای مهم پدیدآورنده‌ی خوف گوش دادن به موعظه‌ها و برخی خطبه‌ها است. انسان باید به پیش کسانی برود که موعظه‌های مفید را به خوبی و زیبایی بیان کند، و مایه‌ی تذکر و خوف گردد.

همچنین شناخت خدا، نامها و صفتها و سخن او و نیز سخن پیامبرش ﷺ همه از آن جمله است که خوف از خدا را باعث می‌شود.

از مهمترین اسباب پدیدآورنده‌ی این مقصود دعا است این که انسان از خدا بخواهد خوف را روزی او گرداند، این خواسته مقصود دعای پیامبر ﷺ بود. وقتی از خدا خواست که خشیت را روزی او کند: «رَبِّي أَعْنِي وَ لَا تَعْنِ عَلَيَّ، وَ انصُرْنِي وَ لَا تَنْصُرْ- عَلَيَّ، وَ امْكُرْ لِي وَ لَا تَمْكُرْ عَلَيَّ، وَ اجْعَلْنِي لَكَ شَكَارًا، لَكَ ذَكَارًا، لَكَ رَهَابًا، لَكَ مِطْوَاعًا، لَكَ مَحْبَتًا إِلَيْكَ أَوْاهًا مُنِيبًا، رَبِّي تَقَبَّلْ تَوْبَتِي، وَ اغْسِلْ حَوْبَتِي، وَ أَجِبْ دَعْوَتِي، وَ ثَبِّتْ حُجَّتِي، وَ سَدِّدْ لِسَانِي، وَ اهْدِ قَلْبِي، وَ اسْلُلْ سَخِيمَةَ صَدْرِي»: «پروردگارا مرا یاری کن نه علیه من، مرا پیروز گردان نه بر من، چاره‌ی برایم بیندیش رهایی یابم نه گرفتار شوم، مرا چنان کن که بسیار تو را سپاس گویم، یاد کنم، از تو بترسم، اطاعت کنم، در برابر تو فروتن باشم، با آه و ناله به

سوی تو بازگردم، پروردگارا توبه‌ی مرا بپذیر، گناهم را پاک کن، دعایم را قبول کن، برهانم را استوار گردان و زبانم را پایدار، دلم را راه بنمای، کینه و ناپاکی سینه‌ام را بزداي.»^۱

پیامبر ﷺ همچنین دعا می‌کرد: «اللَّهُمَّ اقْسِمْ لَنَا مِنْ خَشِيَّتِكَ مَا تَحُولُ بِهِ بَيْنَنَا وَبَيْنَ مَعْصِيَّتِكَ»: «الهی از ترس و خشیت خود بهره‌یی به ما ببخش که بین ما و نافرمانی از تو مانع شود.»^۲

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَشِيَّتَكَ فِي الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ»: «خدایا از تو می‌خواهم چه در نهان و چه در آشکار خشیت خود را بر من ببخشی.»^۳

^۱ - حدیث درستی است. به روایت ابوداود (۱۵۱۰) بخش الصلوة، باب ما يقول الرجل إذا سلم، ترمذی (۳۵۵۱) بخش الدعوات، باب فی دعاء النبی ﷺ و گفته است: حدیث خوب و درستی است. ابن ماجه (۳۸۳۰) بخش الدعاء، باب دعاء رسول الله، و احمد در مسندش (۱۹۹۸). آل‌بانی در صحیح الجامع (۳۴۸۵) آن را صحیح دانسته است.

^۲ - حدیث خوبی است. به روایت ترمذی (۳۵۰۲) بخش الدعوات، باب ما جاء فی عقدالتسبیح بالید، و گفته است: حدیث خوبی (حسن) است. آل‌بانی نیز در صحیح الجامع (۱۲۶۸) آنرا پسندیده است.

^۳ - درست است. نسائی (۱۳۰۶) بخش السهو، و احمد در مسندش (۱۷۸۶۱) روایت کرده‌اند. آل‌بانی در صحیح الجامع به شماره‌ی (۱۳۰۱) آن را صحیح دانسته است.

موانع خوف

برخی چیزها مانع خوف می‌شوند، از آن شمار: گناه و نافرمانی، دنیا، رفیق ناباب، غفلت و ...

خوف ناقص نوعی خوف خطرناک است. چنان است که انسان به مجلس وعظی برود، بشنود، متأثر شود و سپس برگردد... هیچ اتفاقی نیفتد، همه چیز تمام شد و واژه‌ها به هوا رفت...!

این گونه خوف بسنده نیست، برخی از مردم گریه می‌کنند و چون از آن حال بیرون آیند، پایان همه چیز است. در حالی که آن چه که در دل جای گرفته، نفوذ کرده و سود رساننده است، مدنظر است.

خوف مطلوب آن است که ادامه داشته باشد... اما خوف آنی و زودگذر ارزشی ندارد. یکی از یاران پیامبر ﷺ (عرباض بن ساریه رضی الله عنه) گفت: «روزی پیامبر ﷺ پس از نماز صبح موعظه‌یی رسا برای ما ایراد کرد، در اثر آن اشک از چشمانش ریزان شد و دلها لرزان، یکی از حاضران پرسید: موعظه‌ی شخصی است که خداحافظی می‌کند، چه مسئولیتی به ما می‌دهید؟ پیامبر وصیت را به آنها عطا کرد». پس یاران پیامبر ﷺ قصد اجرای موعظه‌ها و سفارشهای پیامبران را داشتند.

پیامبر ﷺ خود می‌فرمود: «لو تعلمون ما أعلم لضحكتم قليلاً و لبكيتم كثيراً و لخرجتم إلى الصعدات تجأرون الله»: «اگر آن چه من می‌دانم شما می‌دانستید اندکی می‌خندیدید و

^۱ - صحیح است به روایت ابوداود (۴۶۰۷)، بخش السنة، باب فی لزوم السنة، ترمذی (۲۶۷۶) بخش العلم، باب ما جاء فی الأخذ بالسنة و اجتناب البدع، و ابن ماجه (۴۲) در مقدمه، باب اتباع سنة الخلفاء الراشدين المهديين، آلبانی در صحیح الجامع (۲۵۴۹) آن را صحیح دانسته است.

بسیار می‌گریستید و بی‌گمان به سر راهها می‌رفتید و به پیشگاه خدا گریه و زاری می‌کردید». او خود به بالای منبر رفت و به یارانش گفت: «از من پرسید... از من پرسید...» یاران چهره‌های گریان خود را پوشاندند و زار-زار گریستند...!! حذافه که به غیر پدر خود منسوب بود، آمد و گفت: پدر من کیست؟ گفت: «پدرت حذافه است». این چنین با وحی نسب او ثابت شد، تا این که عمر آمد و گفت: «رَضِينَا بِاللَّهِ رَبًّا وَ بِالْإِسْلَامِ دِينًا، وَ بِمُحَمَّدٍ رَسُولًا» و از آشوبهای بد به خدا پناه برد. پیامبر ﷺ فرمود: «لَمْ أَرْ كَالْيَوْمِ قَطُّ فِي الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ، إِنَّي صُورْتُ لِي الْجَنَّةَ وَ النَّارَ فَرَأَيْتُهُمَا دُونَ هَذَا الْحَائِطِ»: «هرگز مانند امروز خیر و شر را ندیده‌ام، بهشت و جهنم برایم مصور گشت، و آنها را که انگار پشت این دیوار بود دیدم». ^۱ و فرمود ﷺ: «أَطَّتِ السَّمَاءُ وَ حَقَّ لَهَا أَنْ تَنْطَطَّ، مَا فِيهَا مَوْضِعٌ إِلَّا وَ فِيهَا مَلَكٌ قَائِمٌ أَوْ قَاعِدٌ أَوْ سَاجِدٌ»: «آسمان بگرید زار، و شایسته است که چنین کند در هر گوشه و کناری از آن فرشته‌یی ایستاده یکی نشسته و یکی در سجده است». ^۲ با وجود این که آنها ملائکه هستند اما حالشان چنین است...!!

خوف اگر در دل بندگان پدید آید آثارش بر اندامها و اعضا نیز پدیدار می‌گردد، چنان نیست که زودگذر باشد و برود.

أَرَاكَ لَسْتَ بِوَقَافٍ وَ لَاحِذِرٍ كَادَ حَاطِبُ الْحَابِطِ الْأَعْوَادِ فِي الْغَلَسِ
تَرَجُّو النِّجَاةَ وَ لَمْ تَسْلُكْ مَسَالِكَهَا إِنَّ السَّفِينَةَ لِاتَّجَرِي عَلَى

الْبَيْسِ

^۱ - درست است به روایت بخاری (۷۰۹۱) بخش الفتن، باب التَّعْوِذِ مِنَ الْفِتَنِ وَ مِنَ الْمُسْلِمِ (۲۳۵۹) بخش الفضائل، باب تَوْقِيرِهِ ﷺ وَ تَرْكِ إِكْتَارِ سَوْأَلِهِ عَمَّا لَا ضَرُورَةَ إِلَيْهِ أَوْ لَا يَتَعَلَّقُ بِهِ تَكْلِيفٌ وَ مَا لَا يَتَقَعُ.

^۲ - حدیث خوبی است. ترمذی (۲۳۱۲) بخش الزهد، باب قول النبی ﷺ: «لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ» وَ أَحْمَدُ فِي الْمُسْنَدِ (۲۱۰۰۵) روایت کرده‌اند. آلبنانی در صحیح الجامع (۲۴۴۹) آن را نیک دانسته است.

می‌بینم آگاه و هوشیار نیستی مانند کسی که شب در تاریکی هیزم جمع می‌کند. امید رهایی داری و حال آن که راه آن را نیموده‌ای، بدان که کشتی در خشکی جریان نمی‌یابد. یکی از پیشینیان گفته است: «از انسانها در شگفتم چگونه از ترس بیماری از غذا پرهیز می‌کنند، اما از ترس آتش از گناه پرهیز نمی‌کنند!».

پیامبر ﷺ فرمود: «ما رأیتُ مثلَ النارِ نامَ هارِبُها»: «هیچ کس را ندیده‌ام که با وجود چیزی که از آن می‌ترسد به خواب برود، إلا کسی که از آتش می‌ترسد ولی به خواب می‌رود»^۱. ابن تیمیه گوید: «هر کس از خدا نافرمانی کند، نادان است، هر کس از او خوف دارد دانا و فرمانبردار است»^۲.

آن که از خدا می‌ترسد پیش از فرا رسیدن مرگ به انجام کارهای نیک پیشدستی می‌کند، از روزها و ساعتها استفاده می‌کند. مواظب وقتش است، لحظه به لحظه عمرش را با حرص از این که در چیزهای بی‌فایده یا ناچیز و یا دنیای فانی و لذتهای ناگوارای آن بگذرانند، نگه می‌دارد.

انسان با خوف عمرش را با حساب و کتاب می‌گذارند، زیاد با خدا راز و نیاز می‌کنند، از او کمک می‌خواهد، امید دارد به هر شکلی از خشم و انتقامش وارهد، حالش مانند حال کسانی است که ابن مبارک (رحمه الله) درباره‌ی آنها گفته است:

إِذَا مَا اللَّيْلُ أَظْلَمَ كَابِدُوه	فَيَسْفُرُ عَنْهُمْ وَهُمْ رَكوعُ
أَطَارَ الخوفُ نَوْمَهُم فَقَامُوا	وَأَهْلُ الأَمْنِ فِي الدنْيا هَجوعُ
لَهُمْ تَحْتَ الظلامِ وَهُمْ سَجودُ	أَيْنُ مِنْهُ تَنْفِرُجُ الضلوعُ

^۱ - درجه‌ی حدیث حسن است، به روایت ترمذی (۲۶۰۱) بخش صفة جهنم، آلبانی در صحیح الجامع (۵۹۲۲) آن را نیک دانسته است.

^۲ - ن. ک. مجموع الفتاوی، از شیخ الاسلام ابن تیمیه، (۲۲/۷).

و خرسٌ بالنهارِ لَطولِ صَمْتٍ عَلَيْهِم مِّن سَكِينَتِهِمْ خَشوعٌ

چون شب در تاریکی فرو رود، به رنج و سختی می‌افتند، و روز فرا می‌رسد در حالی که آنها در حالت رکوع هستند، خوف، خواب آنها را پرانده است، لذا بلند شده‌اند، در حالی که آنهایی که در امنیت به سر می‌برند، در خوابند. در زیر پرده‌ی تاریکی وقتی به سجده می‌روند ناله‌هایی سر می‌دهند که استخوانهایشان نزدیک است از هم باز شود. به خاطر سکوت طولانی در روز انگار گنگ‌اند، زبان ندارند، و از آرامش و آسایشی که دارند بسیار فروتن و خاشع هستند.

از خداوند می‌خواهیم که ما را از شمار بندگان قرار دهد که در نهان و آشکارا از او خشیت دارند و از نفس خود و بدحسابی می‌ترسند، از او می‌خواهیم که بهشت خود را از منت و کرم خود روزی ما بگرداند، اوست شنونده‌ی پاسخ دهنده‌ی دعاها.

امیدواری

سپاس خدای را پروردگار جهانیان و درود بر پیامبرش محمد ﷺ و یارانش، اما بعد:

فرق مقام و حال

جایگاه سوم از مقامات کارهای مربوط به دل امیدواری است. این مقام بر پایداری و دوام دلالت می‌کند، زیرا اگر چیزی زودگذر بود حال نامیده می‌شد، نه مقام. برای تبیین بیشتر فرق میان مقام و حال یک نمونه می‌آوریم، کارهای دل شایسته است مقام باشد نه حالاتی گذرا.

بنابراین نه خوف مطلوب، نه امیدواری مطلوب، نه حیای مطلوب، نه اخلاص و نه توکل مطلوب هیچکدام گذرا نیست.

لاجرم بایستی مقامات باشد، و این می‌تواند یادآوری ارزشمندی باشد برای کسی که خواستار کارهای دل است و در آن می‌اندیشد.

مثال: یک نوع رنگ زردی هست مانند زردی طلا، و نوعی که زود کنار می‌رود مانند زردی ناشی از خوف و نگرانی، دیگر نوع آن است که میانه‌ی این دو است، مانند زردی ناشی از بیماری. با توضیح بیشتر می‌توان گفت زردی همیشگی مانند رنگ طلا، زردی دیگری که زود کنار می‌رود و در لحظه‌هایی پیش می‌آید، با رفتن نگرانی و ترس می‌رود، آن دیگری چند روزی ممکن است بماند مانند زردی بیماری.

اکنون وقتی از امور دل سخن می‌گوییم منظور چیزهایی است که همیشه در دل هست، مقامات همیشگی و پایداری که در دل وجود دارد، امیدواری، خوف و حیا و اخلاص در دل هست. و مردم حالت‌هایی پیدا می‌کنند که با وجود ضعف گاهی به درازا می‌کشد، گاهی

زودگذر است، که البته مقامات نیست. آن چه از انسان مسلمان انتظار می‌رود، آن است که وقتی خود را بر چنین کارهای ایمانی بار می‌آورد، در آن پایدار و بر آن استوار باشد، و این اعمال در او همیشگی باشد نه حالی زودگذر و دگرگون شونده.

تعریف امیدواری

خرسندی درونی در انتظار چیزی دوست داشتنی برای انسان، اما این برای چیزی است که انسان انتظار آن را دارد و سببی دارد. اگر سبب نداشته باشد آرزومندی است. زیرا وقتی انسان بدون سبب در انتظار چیزی باشد او را امیدوار نمی‌خوانند بلکه آرزومند نامیده می‌شود. اما آن چه سببی برایش فراهم است و انسان منتظر مطلب دوست داشتنی است به خاطر عملش، امیدواری خوانده می‌شود.

پس امیدواری یعنی مزدهی بخشش و فضل خدا را دادن و خرسندی در چشم به راهی کرم و منتش، در حالی که انسان باید به بخشش پروردگار مطمئن باشد، دل را به دیار محبوب - بهشت - فرا می‌خواند.

فرق میان امیدواری و آرزومندی

ناگزیر باید بین این دو تفاوت قایل شد؛ زیرا بسیاری از مردم به گمان خویش به رحمت پروردگار امیدوارند، اما در حقیقت جز آرزوهایی چیز دیگری ندارد و آن امیدواری شرعی نیست.

آرزومندی با سستی و تبلی همراه است، صاحبش راه تلاش و کوشش را نمی‌پیماید، مایه‌یی از توکل و زحمت فراهم نمی‌سازد، این حال کسی است که آرزو می‌کند بدون این که بذری بپاشد مزرعه‌یی برویاند.

در حالی که صاحب صفت امیدواری مانند کسی است که زمین را شخم زده، هموار کرده، آماده ساخته و بذر در آن پاشیده، دوره‌ی آبیاری آن را انجام داده، آفت زدایی کرده و آن‌گاه نشست است و چشم به راه رسیدن ثمره و رشد کشتش است. او است انسان امیدوار. فرق چنین شخصی با آن دیگری روشن و آشکار است.

از همین روی مشخص می‌شود چه کسی دارای آرزوهای دروغین است. می‌گوید به رحمت خدا امیدوار است در حالی که از آن دور است. میان او با صاحب رجاء (امیدواری) که کار می‌کند و از خدا امید پاداش دارد، فاصله‌ی فراهم کردن سببها وجود دارد. این امیدواری نام دارد و امیدواری حقیقتی است و انسان به رحمت پروردگارش امیدوار است.

اما اولی شخصی است آرزومند و نیازمند که به امید بهشت است اما سلسله اسباب آنرا فراهم نکرده، این کار را تمنی گویند: ﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَى بِهِ﴾ (نساء: ۱۲۳) «به آرزوهای شما و آرزوهای اهل کتاب نیست، بلکه هر کس کار بدی بکند سزای آن را می‌بیند».

«ایمان با آرزومندی سازگاری ندارد، ایمان آن است که در دل جای بگیرد - چنان که حسن (رحمه الله) گفت - و عمل نیز آن را به اثبات برساند».^۱

امیدواری از عوامل پایداری و استواری

برای کسی که می‌خواهد به خدا برسد و کسی که خدا را می‌پرستد، امیدواری ضروری است، به گونه‌ی که اگر لحظه‌ی بی‌ایمانی از او جدا شود، تلف می‌شود یا به خطر می‌افتد، زیرا انسان

^۱ - ابن ابی شیبیه در کتابش (۱۶۳/۶) و بیهقی در شعب الإیمان (۸۰/۱) روایت کرده‌اند. ابن قیم به روایت از حسن در حاشیه‌اش بر سنن ابوداود (۲۹۴/۱۲) آن را صحیح دانسته است. مناوی در فیض القدر (۳۵۵/۵) آورده و گفته است: «با سند خوب از حسن روایت شده است و از قول اوست، و درست است».

مسلمان در میدانی می‌چرخد بین گناه که امید پوزش دارد و عیب که امید اصلاح آن را دارد، و کاری نیک که امیدوار است پذیرفته شود، و پایداری و هدایتی که امید رسیدن به آن و ثبات یافتنش را دارد، و بالاخره نزدیکی به حق که امید دارد به آن مقام دست یابد.

به همین سبب امیدواری یکی از بزرگترین وسیله‌هایی است که انسان را در راه رسیدن به پروردگار و استواری بر دین یاری می‌دهد، به ویژه در چنین دورانی، یعنی دوره‌ی آشوبها و مصیبتها و شبهه‌ها. پس ناگزیر باید از عوامل ثبات برخوردار بود و از مهمترین عوامل امیدواری است. البته باید فهم درستی از امیدواری داشته باشیم تا بتوانیم از شمار دارندگان آن باشیم، چرا که اگر به درستی آن را درک نکنیم از شمار صاحبان آرزوها خواهیم بود نه امیدواری.

امیدواری در مقابل یأس است. یأس یعنی ناامیدی، یادآوری از دست دادن رحمت خدا و منصرف شدن قلب از طلب بخشش، که این البته گناه است. حضرت یعقوب علیه السلام به پسرانش گفت: ﴿وَلَا تَأْتِسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَأْتِسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمَ الْكَافِرُونَ﴾ (یوسف: ۸۷) «از رحمت خدا ناامید نشوید، زیرا جز کافران کسی از رحمت خدا ناامید نمی‌شود».

عوامل تحقق امیدواری

برای تحقق یافتن امیدواری و دست یافتن به آن باید چهار عامل یا درجه فراهم گردد:

۱- یاد فضل خداوند بر بنده در مرا حل پیشین زندگی

به یاد می آوریم و دردل، یاد می کنیم که خدا فضل و بخششهای زیادی بر ما داشته است؛ در آفرینش ما و درست کردن اعضایی مانند گوش و چشم هایمان، فراهم کردن زمین برای زندگی، فرستادن کتابهای آسمانی و پیامبران، بنابراین فضل خدا بر بنده در گذشته می تواند یکی از اسباب دست یافتن به این جایگاه بزرگ باشد.

۲- یاد وعدهی خدا

به ثواب فراوان و بخشش بی شمار بدون درخواست و شایستگی بنده. خداوند می بخشد و می دهد بدون این که بنده شایستگی بخشش و دهش او را داشته باشد.

۳- یاد نعمتهای خدا بر انسان

در دین و دنیا و سلامتی بدن در زمان حاضر و این که او همچنان لطف و نعمتهای خودش را بدون شایستگی یا درخواست شامل حال بنده می کند.

۴- یاد بی پایانی رحمت خدا

و این که رحمت خدا بر خشمش پیشی گرفته است و اوست رحمان رحیم، بی نیاز کریم، مهربان در حق بندگان مؤمنش، با توجه به این نکات لازمه ی دست یافتن به مقام امیدواری شناخت نامها و صفات خداست.

اهل دل دریافته اند که دنیا کشتزار آخرت است و دل مانند زمین است، باید در آن بذر کاشت، باید طاعتها داشته باشد، زمین آبیاری و مراقبت می خواهد، کندن جوی و بردن آب

می‌خواهد، دل نیز مراقبت لازم دارد، باید با آب پرستش و عبادت آبیاری شود، زمین تا کشت برویاند به حفاظت آن از آفتها نیاز دارد، می‌بینید کشاورز علفهای هرز را می‌چیند، آفتها را می‌کشد تا غذای خاک را مصرف نکند. مؤمن نیز دلش را از هر گونه شبهه یا شهوتی پاک می‌سازد تا تخمهای طاعتی را که کاشته و با آب عبودیت سیراب گردانده، تباه نکند.

به ندرت ایمان با ناپاکی دل سود می‌رساند، چنان که دانه در زمیم شوره‌زار نمی‌روید، رشد نمی‌کند، لاجرم امیدواری بنده باید با امید صاحب کشت قیاس شود، هر کس دنبال زمین خوب بگردد و بذر مناسب و نیوسیده و نگندیده در آن بکارد و آن گاه به وقت نیاز آب دهد، به قدر نیاز زمین را از خار و گیاه هرز و هر آن چه کشت را تباه سازد، پاک کند، آن گاه می‌نشیند و چشم به راه برکت خداست تا بلاهای آسمانی و آفتها را از آن دور بدارد، تا دوره‌ی کشت به پایان برسد و فصل برداشت برسد، این را امیدواری می‌نامند، اما چنان چه در زمین شوره‌زار، ناهموار و سفت بکارد، که آب به آن نرسد، و خود نیز از آن مراقبت نکند، چنین شخصی بی‌خرد و نادان است، و اگر در زمین خوب بذر بکارد اما آب به آن نرسد و بگوید منتظر باران هستم... این را آرزومندی (تمنی) گوید، این امیدواری نیست.

با این توضیحات روشن شد که نام امیدواری برای انتظاری محبوب است که وسایل و امکاناتی که در حوزه‌ی اختیار بنده است فراهم شده باشد، و تنها چیزی بماند که به اختیار او نیست، و آن برکت و فضل خدا در راندن عوامل تباهی و موانع رشد است. مانند کشاورزی که تلاش کرده و بذر کاشته، مراقبت کرده و آبیاری کرده است تا این که کشت سبز شده و رشد کرده است، اکنون او به خدا امید دارد که اسباب نابودی و آفتهای بیرونی مانند گردباد و طوفان و دزد و زیانهای دیگر را از آن دور بدارد. این چنین انسان ایماندار دانه‌های طاعت و عبادت را در زمین پاک درون خویش می‌کارد و آن گاه چشم انتظار

فضل و برکت خداوند می ماند تا آن را ثابت بدارد و آن را نزداید و تا زمان مرگ که با خشنودی خود به او می رسد، از او چشم بر ندارد.

امیدوار کسی است که بر طاعت‌های خود مواظبت می کند آن چه را ایمان اقتضا کند انجام می دهد، از خدا می خواهد به بیراهه نیفتد، کارهایش را بپذیرد و این را رد نکند، پاداش را چند برابر گرداند، به او ثواب ببخشاید، او خود هر چه در توان داشته مایه گذاشته و به امید رحمت پروردگار نشست است. لذا آن کس که از بذر می برد، با آب طاعت آن را سیراب نمی گرداند یا دل را سرشار از کردار و رفتار پست رها می کند، همچنان غرق در لذت‌های دنیا می ماند و آنگهی خواستار بخشش می باشد، چنین چیزی و چنین انتظاری نادانی و بی خردی است ﴿ فَخَلَفَ مِنْ بَعدِهِمْ خَلْفٌ وَرُوهُوا الْكِنَبَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا ﴾ (اعراف: ۱۶۹) «پس از آنها گروهی جانشین شدند که کتاب را به ارث بردند و خواستار متاع این دنیا بودند، می گفتند گناهانان بخشیده خواهد شد». آن کافر دیگر صاحب باغ مشهور گفت: ﴿ وَلَئِنْ رُودَتْ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا ﴾ (کهف: ۳۶) «اگر به سوی پروردگارم باز گردم جایگاهی بهتر از این خواهم یافت» او صاحب آرزوهایی بود ولی هیچ کار نیکی ذخیره نداشت، به علاوه معتقد بود «گمان نمی کنم قیامتی در کار باشد».

درمان به وسیله‌ی امید

امید دارویی است که دو کس به آن نیاز دارند:

کسی که ناامیدی بر او سلطه یافته چنان که عبادت را به کناری نهاده و به قطع می‌داند که سودی نمی‌بخشد.

دوم. کسی که ترس بر او چیره شده به گونه‌یی که به خود و خانواده‌اش زیان رسانده است. ترسش از حد شرعی آن گذشته، نیاز به تعدیل دارد و چیزی که موازنه‌یی در آن ایجاد کند، و آن همانا امیدواری است که در شخص ایماندار حالتی طبیعی است.

سخن گفتن با برخی از مردم درباره‌ی امیدواری باعث درمان است اما انسان نافرمان مغرور آرزومند که از عبادت روی‌گردان است هرگز داروی امید در او اثر نمی‌بخشد. اگر با چنین شخصی از طریق امیدواری وارد شوید او را به انحراف بیشتر می‌کشانید، برای او تنها داروی خوف اثربخش است. به همین سبب باید وعظ داده شود و با تازیانه‌ی خوف زده شود، آن آرزومند سهل‌انگار افراطی صحبت کردن با او درباره‌ی امید اصلاحی به بار نمی‌آورد. این نکته‌یی مهم است که واعظان باید به آن توجه داشته باشند.

یکی از دانشمندان می‌گوید: «واعظ باید مهربان و زیرک باشد، به سرچشمه‌ی علت‌ها بنگرد و هر دردی را با درمان مناسب آن معالجه کند، این روزگار شایسته‌ی آن نیست که با اسباب امیدواری با مردم کار کرد، بلکه زیاده‌روی در ایجاد خوف به کار می‌آید، واعظ تنها زمانی فضیلت و اسباب امیدواری را یاد می‌کند که قصدش متمایل کردن دلها به سوی خود به منظور اصلاح اشخاص با ترساندن است، اما تا اندازه‌یی که به ناامید کردنشان از رحمت خدا نینجامد.»

حضرت علی علیه السلام گوید: «عالم کسی است که مردم را از رحمت خدا ناامید نمی‌کند و آنها را نسبت به آزمایش خدا در امان نمی‌دارد»^۱.

باید بنا به احوال مردم توازنی وجود داشته باشد، اگر مردم بیشتر به سوی کوتاهی و گناه و سهل‌انگاری گرایش داشتند، ایجاد خوف بیشتر گردد، و اگر خود خوف زیادی داشتند و از رحمت خدا ناامید شده بودند، امیدواری را بر آنها چیره گرداند.

نتایج امیدواری

امیدواری نتایج زیادی دارد از جمله:

- ۱- راه تلاش عملی را هموار می‌سازد.
- ۲- امیدواری مواظبت بر طاعت را سبب می‌شود، با توجه به دگرگونی اوضاع و احوال.
- ۳- بنده را به لذت بردن و مداومت در روی آوردن به خدا و بهره‌مندی از راز و نیاز با او و مهربانی در درخواست از او و اصرار بر آن می‌آگاهاند.
- ۴- اظهار بندگی از سوی انسان و نیاز به پروردگار، و این که هیچ وقت از فضل و احسانش بی‌نیاز نتوان بود.
- ۵- خداوند دوست دارد بندگانش از او بخواهند، به او امیدوار باشند و بر خواهش و امیدواری اصرار بورزند، زیرا او بخشنده‌ی بخشنده است. بخشنده‌ترین کسی که از او درخواست شده و دارای گسترده‌ترین دهش است، دوست داشتنی‌ترین چیز برای بخشنده‌ی بزرگوار این است که مردم از او درخواست کنند تا او ببخشد.

^۱ - به روایت دارمی (۲۹۸) در مقدمه، باب من قال العلم الخشية و تقوى الله، و ابونعیم در الحلیة (۷۷/۱۰).

هر کس از خدا چیزی نخواهد خداوند بر او خشم می‌گیرد.^۱ انسان خواستار معمولاً امیدوار است که چیزی به او داده شود، پس هر کس به خدا امیدوار نباشد بر او خشم می‌گیرد، و از این لحاظ از جمله بهره‌های امیدواری رهایی از خشم پروردگار است.

۶- امیدواری ندایی است که بنده را در راه رسیدن به خدا فرا می‌خواند، مسیر را خوشایند می‌سازد و به رفتن او انگیزه می‌دهد. او را به هوشیاری و امیدواری می‌دارد، دو چندانی پاداش و ثواب چند برابر، رحمت خدا و بهشت و ... انگیزه‌های آن است. به همین خاطر اگر امیدواری نبود کسی پای در این مسیر نمی‌نهاد. دل را عشق می‌شوراند، خوف می‌ترساند، و امیدواری آن را فرا می‌خواند.

۷- امیدواری انسان را به درگاه محبت الله می‌اندازد و او را به کانال آن وارد می‌کند، هر چند امیدش افزون یابد و خواسته‌اش فراهم شود، عشقش به پروردگار و سپاسگزاری و خرسندی‌اش از او افزونتر می‌شود. این خود از لوازم و پایه‌های بندگی است.

۸- امیدواری بنده را به جایگاه سپاسگزاری می‌رساند، زیرا او را برای رسیدن به جایگاه شکرگزاری از نعمتها سوق می‌دهد و شکرگزاری جانمایه عبودیت است.

۹- امیدواری باعث شناخت بیشتر به نامها و صفتهای خدا است. انسان هر چه در توحید نامها و صفتهای او بیشتر تعمق می‌کند، بیشتر با پروردگار صاحب عزت و شکوه آشنا می‌شود، زیرا شخص امیدوار به نام کریم تعلق خاطر دارد، به نام رحیم، تواب، غفور و ...

انسان چه بسا گناهمانی دارد که از خدا می‌خواهد قلم بخشش بر آن بکشد، کارهای نیکویی دارد می‌خواهد قبول بیفتد، خواستار زیادتی در کارهای نیک و افزونی پاداش است.

^۱ - به روایتی اشاره دارد که ترمذی (۳۳۷۳) بخش دعوات، ابن ماجه (۳۸۲۷) بخش دعا، و احمد در مسند (۹۴۰۸) آورده‌اند. شیخ آلبنی در صحیح الجامع (۲۴۱۸) آن را صحیح دانسته است.

انسان امیدوار دلبسته‌ی نامها و صفتهای الهی است. پیوند استواری میان امید به عنوان کاری قلبی و میان نامها و صفتهای خدا وجود دارد، او آشنایی گسترده‌یی با نشانه‌ها و معانی نامهای پروردگار دارد.

این نکاتی است که باید چشمها و دلهایمان آن را دریابند، اموری است از اعماق عبودیت، اموری است که دلها را نرم می‌کند، از سخنان خدا و سنت پیامبر ﷺ گرفته شده است.

ملازمت خوف و رجا

خوف همراه جدانشدنی رجا است و برعکس، زیرا هر صاحب خوفی امیدوار است و هر امیدواری صاحب خوف. بر همین اساس آمدن امیدواری در جایگاهی که ترس در آن زیبا می‌نماید، نکوست، چنان که پروردگار می‌فرماید:

﴿ مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا ۗ ﴾ (نوح: ۱۳)

«چرا شما از بزرگی خدا ترسی به دل راه نمی‌دهید». بسیاری از مفسران گفته‌اند «چرا از بزرگی خدا نمی‌ترسید؟» هر امیدواری از این می‌ترسد مورد امیدش از دست برود، این قضیه برای ما روشن می‌کند که امیدواری چه پیوندی با خوف دارد و انسان امیدوار ترس این را دارد که مقصودش و رحمت خدا و بهشتش را از دست بدهد.

پس بنگرید به تداخلی که میان مقامهای ایمان در دل مؤمن وجود دارد. ترس بدون امیدواری در حقیقت ناامیدی است. خداوند می‌فرماید: ﴿ قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۗ ﴾ (جاثیه: ۱۴) «به مؤمنان بگوی کسانی را

که به روزهای خدا امیدی ندارند، ببخشایند، تا خدا هر گروهی را به سزای اعمالی که مرتکب شده‌اند برساند».

«به روزهای خدا امید ندارند» یعنی از رویدادهای الهی مانند نابودی و تباهی که بر آنها وارد می‌شود همان گونه که بر ملت‌های پیش از آنها گذشت، نمی‌ترسند.

۱۰- آنگاه انسان اگر امید به پروردگار در دلش جای گرفت و خدا خواسته‌اش را به او داد، و او به مطلب خویش دست یافت، تشویق و خواهش بیشتر و روی آوردن افزونتری از سوی بنده به خدا پدید می‌آید، این چنین آدمی همیشه از لحاظ ایمان و نزدیکی به رحمان در یشرفت است.

۱۱- روز رستاخیز خوشحالی و شادمانی بندگان در رسیدن به بزرگترین مورد امیدشان یعنی خشنودی پروردگار و بهشت و دیدار خدا، به اندازه‌ی امیدواری‌شان خواهد بود.

۱۲- به همین منوال خداوند از بنده می‌خواهد خویشتن را با درجات عبودیت به سرحد کمال برساند، از جمله خاکساری و فروتنی در برابر خدا، توکل بر او و کمک خواستن از او، ترس از او، شکیبایی در قضا و قدر او، سپاسگزاری از او به خاطر نعمتهای بی‌کرانش. شاید به همین خاطر است که گناه برای بنده مقدر می‌شود، تا مراتب عبودیت به کمال برسد، بنده طلب مغفرت کند. چرا که اگر گناه نباشد فروتنی و خاکساری محقق نمی‌شود، توبه هم نبود. خداوند آنها را به گناه می‌آزماید تا با خاکساری و درخواست توبه دلشان را بسنجد و در برابر خدا به خضوع گرایند و این چنین یکی از معانی بسیار مهم عبودیت تحقق یابد...!! پس اگر خاکساری و فروتنی و خضوع نباشد بندگی چگونه محقق شود؟ چه بسا که خاکساری و ذلت ظهور نمی‌یابد تا گناهی صورت نگیرد، که بنده از آن توبه کند، کوتاهی خود و مصیبتی را که در آن افتاده، و حجم نافرمانی‌اش را دریابد.

۱۳- در امیدواری همچنین چشم به راهی و انتظار فضلی از خداوند هست. دل بیشتر با آفریدگار خویش ارتباط می‌یابد، انسان منتظر شغل، همسر یا هدایت فرزند، علم و فهم بیشتر در دین و یا منتظر فضل افزونتر خداوند است.

انواع امیدواری

امید سه نوع است. دو نوع از آن پسندیده و نوعی نکوهیده و ناشی از غرور.

۱- امید کسی که در پرتو نوری خدایی در راستای طاعت خدا کاری را انجام داده است، و به ثواب خداوند امیدوار است.

۲- کسی که گناہانی مرتکب شده است و آن‌گاه توبه کرده، او به چه چیزی امیدوار است؟ به بخشش و پاک‌سازی گناہان و پوشاندن و درگذشتن از آن از جانب امیدوار است.

۳- کسی که در کوتاهی، سرپیچی لغزشی و گناه لجاجت می‌ورزد و بدون عمل شایسته به رحمت و بخشش پروردگار امیدوار است! این غرور، آرزومندی و امید دروغین است، هرگز امید پسندیده به شمار نمی‌آید.

انسان با ایمان هنگام سیر به سوی خدا دو نگرش دارد: نگرشی در خویشتن و عیب خود و افتهای عمل مانند خودشیفتگی، دورویی و فریفتگی که این گونه نگرش دروازه‌ی ترس از خدا را به روی او می‌گشاید، سپس او را به کرم بی‌شمار، فضل و نیکی و بخشش خداوند می‌رساند و در امید را به روی او باز می‌کند و این نگرش دوم است. لذا در تعریف امیدواری گفته‌اند: چشمداشت به گستردگی رحمت خداوندی. ناگزیر باید میان ترس و امید هم سنگی ایجاد کرد، چنان که علمای دینی گفته‌اند: «بنده در سیر به سوی خدا مانند پرنده در هنگام پرواز است، مثل دو بال پرنده وقتی کامل باز و برابر می‌شوند و در نتیجه پرنده

تبادل می‌یابد و پرواز می‌کند. چون یکی از دو بال عیبی پیدا کند به گونه‌ی خللی در پرواز به وجود می‌آید و چون دو بال آسیب ببینند پرنده تا سرحد مرگ می‌رود.^۱

اما دو بال بنده در هنگام سیر به سوی پروردگار چیست؟ همانا آن بالها ترس و امیداند. از احمد ابن عاصم رضی الله عنه پرسیدند: «نشان امیدواری در انسان چیست؟ گفت: آن است که چون احسان شامل حالش بشود سپاسگزاری به او الهام شود، در عین این که به کامل شدن نعمت خداوند در دنیا و آخرت و کمال بخشش و گذشت او در آخرت امیدوار باشد».

دانشمندان صاحب‌نظر و اندیشه در امور مربوط به ایمان در این که «کدام امیدواری بزرگتر است: امید انسان نیکوکار به ثواب و پاداش، یا امید انسان خطاکار توبه کرده به بخشش پروردگار؟» اختلاف دارند.

گروهی امید نیکوکار را به خاطر اهمیت و جایگاه اسباب امید در او برتر می‌دانند. با این توضیح که او طاعت و عمل دارد، دلایلش محکم است. لذا امیدواری اش بر حق است.

گروهی دیگر امید گناهکار را ترجیح می‌دهند، زیرا امیدش ناشی از شکست و نیاز شدید همراه با خواری در اثر دیدن گناه و در دل داشتن معصیت است. لذا امیدش از هرگونه خودشیفتگی و فریفتگی به عمل برکنار است.

نتیجه این که هر دو نظر جای تأمل دارد، هر دو امیدواری پسندیده هستند و باید هر دو با هم فراهم شوند، یکی از آنها به تنهایی نیازی را برطرف نمی‌سازد، زیرا انسان یا دارای طاعتی است که امید قبول آن را دارد و یا گناهی که امید بخشش و پاک شدن آن را.

^۱ - به روایت بیهقی در شعب الإیمان (۱۲/۲) به شماره‌ی (۱۰۲۷) از ابوعلی رودباری.

دلایل قوت امید

دلایل قوت امید بر اساس قوت شناخت خدا و نامها و صفتهای او است و این که رحمتش بر خشمش پیشی گرفته است. اگر روحیهی امیدواری نمی بود، بی گمان بندگی دل و اعضا بیهوده می شد و صومعه ها و کنیسه ها و مساجدی که بسیار خدا در آن عبادت می شود، از بین می رفت.

همچنین اگر روحیهی امیدواری نبود اندامهای بدن برای انجام طاعت به جنبش نمی افتاد، اگر بادهای مناسب و مبارک آن نبود کشتی های اعمال در دریای خواسته های بنده روان نمی گشت. امید به نسبت محبت و شدت آن است. «پیوند میان محبت و امیدواری از همین جاست». هر انسان دوستدار امیدواری ضرورتاً دارای خوف است، بدین گونه که او از کسی که دوستش دارد امید آن دارد چیزهایی به او ببخشد که او را سود رساند، می ترسد از این که از چشمش بیفتد یا او را از خود براند و دور کند و خود را از او بیوشاند.

به همین سبب ترس دوست دار شدید و امیدش بزرگ است، اما آیا وقتی که به محبوبش می رسد امیدش پایان می یابد یا شدت می گیرد؟ با مرگ چه پدیده یی برای او پیش می آید؟ اینها نزد دانشمندان طریقت و اهل ایمان از امور جزئی و مهم است.

انسان پیش از مرگ امید و ترسی بس بزرگ دارد، اما آن گاه که بمیرد، گفته اند: ترس و امیدش به خاطر محبت ذاتی است، پیش از دیدار پروردگار و رسیدن به او، به او امیدوار است، و هنگامی که با پدید آمدن مرگ به او برسد و با او دیدار کند به واسطه ی زندگی روح و شادی و لطافت قلبش که برایش فراهم شده، امیدش به او افزونتر می شود. ضمن این که کارهای نیکی دارد که به خاطر آن خواستار ثواب است. ترس نیز بیشتر می شود زیرا

مرگ او را به آتش نزدیک می‌کند و قبر نخستین خانه‌ی آخرت است با ورود به آن گام به مرحله‌ی بسیار مهمی نهاده است.

لذا نمی‌توان گفت: انسان مرده احساسهایش منقطع می‌گردد، بلکه ممکن است احساسهایش بزرگتر و تیزتر شود. مردگان دارای شدت احساس چند برابری هستند، زیرا به سرای جاوید نزدیک شده‌اند... یا به آسایش و خوشبختی ... و یا به شکنجه و عذاب. و شما ای رهگذران از اکنون خویشتن را با توشه‌ی طاعات مجهز سازید، گناهان را به کناری بگذراید، تا اسباب امیدواری برایتان بیشتر گردد و پس از مرگ در امان باشید؛ ترس در قبر مسأله‌ی مهمی است، زیرا ترس ناشی از پیشینه‌ی بد است، در چه سرنوشتی می‌توان به سر برد وقتی رستخیز برپا شود...؟ پس از همین الان تلاش کنید تا وقتی با خدای بزرگ دیدار کردید درخواستتان برای بهشت امید باشد و از ترس در امان باشید.

به کافران بنگرید که در قبر چه حالی دارند؟ یاران فرعون، فرعون و سربازانش اکنون بامدادان و شامگاهان بر آتش عرضه می‌شوند و روزی که رستخیز برپا شود: ﴿أَدْخُلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾ (غافر: ۴۶) «آل فرعون را به سخت‌ترین عذاب وارد کنید». آنها اکنون در تنگنایند و ترسشان هر روز بیشتر می‌شود، هرروز بر آتش عرضه می‌شوند، می‌دانند در چه گودالی از آن می‌افتند! به سوی چه سرنوشتی رانده می‌شوند، راستی! ترس و وحشت آنها اکنون باید چگونه باشد؟ سلامتی و عافیت از خدا می‌خواهیم.

انسان چون به پروردگارش برسد و او را دیدار کند، اگر نیکوکار باشد امیدش بیشتر می‌شود، زیرا کارگر وقتی زمان گرفتن دستمزد و پاداش فرا می‌رسد امیدش به آن چه به زودی می‌گیرد افزایش می‌یابد.

وقتی بندگان نیکوکار به پیشگاه خدا می‌روند، هر چه زمان می‌گذرد امیدشان به آن چه به آن می‌رسند و انتظار می‌کشند، بیشتر می‌شود، می‌گویند: «ربی أقم الساعة»: «پروردگارا

رستاخیز را برپای دار!» تا به سوی خانواده و اموالش باز گردد، زیرا در قبر دری به روی او به بهشت باز می‌شود، آسایش و فراخی از آن به او می‌رسد، به او می‌گویند: «اسْكُنْ وَنِمِ كَنُومَةَ الْعُرُوسِ، لَا يُوقِظُهُ إِلَّا أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيْهِ»: «همانجا باش و آرام و در آسایش بخواب، هیچ کس او را بیدار نمی‌کند مگر دوست داشتنی‌ترین کس برای او».^۱

^۱ - احمد در مسند (۲۴۵۶۶) روایت کرده است. این لفظ از اوست. در صحیحین به اختصار آمده است: بخاری (۷۲۸۷) بخش الاعتصام، باب الاقتداء بسنن رسول الله، و مسلم (۹۰۵) بخش الكسوف، باب ما عرض على النبي في صلاة الكسوف.

درجه‌های امید

امیدواری درجاتی دارد، یکی بالاتر از دیگری و سلسله مراتبی دارد.

درجه‌ی اول

امیدواری در درجه‌ی اول آن است که انسان را به تلاش در عبادت وا می‌دارد، و حتی لذت‌بخشی عبادت را برای او بیشتر می‌کند. هر چند سخت و دشوار باشد، از آن لذت می‌برد و از کارهای ناروا دست بر می‌دارد. هر کس به اندازه‌ی کافی ارزش امیدواری را بشناسد برایش آسان است در راه آن هر چه ببخشد و مایه بگذراد. هر کس به سود کلانی در سفرش امیدوار باشد سختی راه برایش هموار می‌شود نمی‌بینید بازرگانان به زحمت می‌افتند، شب زنده‌داری می‌کشند، سفر می‌کنند به دیار غربت می‌روند به امید به دست آوردن سرمایه و منفعت؟!

همین طور انسانهای عاشق راستین که در راستای خشنودی خداوند فعالیت می‌کنند سختی نماز صبح، دشواری وضو گرفتن در سرما، سختی جهاد، دشواریهای حج و عمره، پستی و بلندیهای راه دانش‌اندوزی و تکرار و حفظ درس، سختی سرپا نگه داشتن بدن در شب، درد گرسنگی روزه را به جان می‌خرند و برایشان هموار می‌شود، حتی تمام اینها برای چنین اشخاصی تبدیل به لذت می‌شود.

با این وصف درجه‌های عملی در عبادت خدا نخست سختی است، سپس لذت.

یکی از پیشینیان گوید: «بیست سال رنج شب‌بیداری را بر خود هموار کردم، پس از آن بیست سال در ناز و نعمت بودم».^۱ انسان گاهی تا سختی‌ها و دشواریهای عبادت را نچشد و تحمل نکند به لذت آن نمی‌رسد.

وقتی تعلق یافتن امید به پاداش شدت بگیرد، سرشت انسان در ترک عاداتها و ترک آسایش و راحتی تمایل می‌یابد، پس انسان چگونه باید نفسش را به طاعت و عبادت عادت دهد؟ باید پاداش را به آن بشناساند. نفس آن‌گاه چون ثواب و پاداش را بداند، به راحتی تن‌آسایی و تنبلی و سستی را کنار می‌گذارد.

نفس وقتی ثواب و ارزش صدقه را دریابد، کنار گذاشتن و بخشش دارایی برایش آسان می‌شود؛ زیرا در حقیقت نفس وابستگی و تعلق خاصی به اموال دارد، چگونه اجازه می‌دهد از حرص و آز دست بردارد، تنها با شناخت ثواب و پاداش صدقه و بخشش امکان دارد. سرشت انسان اقتضا می‌کند چیزی دوست داشتنی را رها نکند مگر به خاطر چیزی دوست داشتنی‌تر و آن خشنودی پروردگار، بهشت و احسان و پاداش است.

انسان را چه چیزی بر تحمل درد، خرسندی در برابر قضا و قدر شکیبایی می‌بخشد؟ چه چیزی باعث می‌شود انسان به خاطر شکیبایی امید پاداش داشته باشد؟ به گونه‌ی تلخیها برایش شیرین و حنظل برایش مانند عسل می‌شود؟

درجه‌ی دوم

آنهايي که نفس خویش را تحریک می‌کنند که عاداتهایش را رها کند و به چیزها و خوی و خصلتهای بهتری برسد. امیدشان این است که با همت و تلاش به مقصود خود برسند. البته لازمه‌ی این، دانش است. یعنی آگاهی یافتن از احکام دینی. زیرا امیدواریشان به این

^۱ - این سخن از ثابت بنایی (رحمه الله) روایت شده است. ابونعیم در حلیة الاولیاء (۳۲۱/۲) ذهبی در سیر أعلام النبلاء (۲۲۴/۵) روایت کرده‌اند.

بستگی دارد. برای این منظور انسان لاجرم باید علم داشته باشد و در راه شناخت و طلب علم و کنترل نفس در حوزه و محدوده‌ی خود تلاش کند.

درجه‌ی سوم

امید اهل دل به دیدار آفریدگار و شور و شوق به او. این نوع ممکن است انسان را به تمامی از دنیا برهاند و نسبت به آن بی‌علاقه گرداند. این بالا ترین امیدواری است.

خداوند می‌فرماید: ﴿مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ (۱۱۰) (کهف: ۱۱۰) «هر کس به دیدار پروردگارش امیدوار است باید کار نیک انجام دهد و هیچ کس را در پرستش او شریک نگرداند». ﴿مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ (عنکبوت: ۵) «هر کس به دیدار خداوند امید دارد [بداند] که وعده‌ی خدا حتماً فرا می‌رسد، [چون] اوست شنوای دانا».

این همان امید دیدار است که چکیده و گزیده‌ی ایمان است. چشمان عابدان و تلاشگران راه حق به آن خیره است، آن است که اینان را آرامش می‌بخشد. به همین سبب خداوند برای آنها موعدی تعیین کرد، وعده‌ی به آنها داد که جانشان به آن آرام گیرد. صاحبان این درجه تا به خدا می‌رسند آشوبی در درون دارند، زیرا برای دیدار او شور و شوق در دل دارند، آنها توشه‌ی راه را آماده کرده و به اندازه‌ی نیاز کوشیده‌اند، خواهان و آرزومند دیدارند، زبان حالشان می‌گوید: دنیا کی به پایان می‌رسد تا به خدا برسند؟! نزد آنها دیدار پروردگار بزرگ‌ترین نعمت بهشتی است.

عمیر بن حُمام انصاری هنگامی که پیامبر ﷺ گفت: «قُومُوا إِلَىٰ جَنَّةِ عَرْضِهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ»: «برخیزید برای بهشتی که پهنای آن آسمانها و زمین را فرا می‌گیرد» از درون، از اعماق دل مشتاق دیدار خدا شد. و این مفهوم را بر زبان راند: اگر زنده باشم تا این چند تا

خرما را می‌خورم، الحق که زندگی طولانی خواهم داشت.^۱ او جنگید تا شهید شد و به دیدار حق شتافت.

خداوند وقتی شور و شوق این گروه از بندگان - که اندک و نادرند - را دید و این که دلنگرانند تا به حضورش برسند، وعده‌ی برای آنها در نظر می‌گیرد تا به آن آرام گیرند و به کار بپردازند تا زمانش فرا می‌رسد. خداوند درباره‌ی این گروه می‌فرماید: ﴿مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنْ أَجَلَ اللَّهُ لَكَ لَاتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ (عنکبوت: ۵) «هر کس به دیدار خدا امیدوار است [بداند] وعده‌ی خدا فرا می‌رسد، و اوست شنوای دانا».

بی‌گمان خیلی فرق هست میان بسیاری از مردم امروزی با پیشینیان...!! این معانی در میدان پرتلاطم زندگی و فعالیت است، اما می‌بینید که مردم به صرافت آن نمی‌افتند، فکرشان اصلاً به این چنین معانی نمی‌رسد. حال آن که در درون یاران پیامبر فوران کرده و در کتاب و سنت هم یاد شده است.

امیدواری و گناهان

از شیخ الاسلام ابوعباس احمد بن تیمیه (رحمه الله) درباره‌ی این فرموده‌ی حضرت علی رضی الله عنه که: انسان تنها به پروردگار امیدوار باشد و تنها از گناه خویش بترسد،^۲ پرسیدند. وی گفت الحمدلله. این سخن که از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب نقل شده، از بهترین، رساترین و کاملترین سخنان است.

امیدواری برای امور نیک است و خوف از چیزهای بد. انسان به خاطر گناهانش بدی دامن او را می‌گیرد.

^۱ - به روایت مسلم (۱۹۰۱) بخش الإمارة، باب ثبوت الجنة للشهيد.

^۲ - ابن جوزی در صفة الصفوة (۳۲۶/۱) از سخن علی آورده است.

﴿ وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ ﴾ (شوری: ۳۰)
 «هر بلائی که بر سرتان می‌آید به خاطر کارهایی است که با دست خویش مرتکب شده‌اید،
 او از بسیاری از آن می‌گذرد».

به همین سبب علی گفت: انسان باید تنها از گناه خویش ترس داشته باشد، اگر آفریده‌یی
 بر او چیره گردد به خاطر گناهش بوده است: ﴿ وَكَذَلِكَ نُؤَيِّبُ بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا
 يَكْسِبُونَ ﴾ (انعام: ۱۲۹) «این چنین ستمکاران را به خاطر کارهایی که مرتکب می‌شوند
 بر هم چیره می‌گردانیم». پس باید از خدا بترسد و از گناهانش توبه کند، گناهی که به
 سبب آن دامنگیر گرفتاریهایی شده آن گونه که در این سخن آمده: «يَقُولُ اللَّهُ: أَنَا اللَّهُ مَالِكُ
 الْمُلُوكِ، قُلُوبُ الْمُلُوكِ وَنَوَاصِيهِمْ بِيَدِي، مَنْ أَطَاعَنِي جَعَلْتُهُمْ عَلَيْهِ رَحْمَةً وَمَنْ عَصَانِي
 جَعَلْتُهُمْ عَلَيْهِ نَقْمَةً فَلَا تَشْتَغَلُوا بِسَبِّ الْمُلُوكِ وَأَطِيعُونِي أَعْطِفُ قُلُوبَهُمْ عَلَيْكُمْ»: «خداوند
 می‌گوید: من خدایم، مالک و پادشاه پادشاهان، دل و همه‌ی اعضای آنها در دست من است.
 هر کس از من اطاعت کند پادشاهان را بر او مهربان می‌گردانم، هر کس از من نافرمانی کند
 آنها را بر او سخت دل و انتقامجو می‌گردانم، پس شما خود را به دشنام دادن پادشاهان
 مشغول نسازید، از من اطاعت کنید تا دل‌های آنها را برایتان نرم و مهربان سازم»^۱.

انسان امیدوار خواهان رسیدن به خیر و پرهیز از شر است، تنها خدا حسنات را می‌آورد
 و هم تنها او سیئات را دفع می‌کند. ﴿ وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ
 يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ ﴾ (یونس: ۱۰۷) «اگر خداوند زیانی به تو رساند، جز خودش هیچ

^۱ - طبرانی در المعجم الأوسط (۹/۹) حدیث (۸۲۱۲) و ابونعیم در حلیة الاولیاء (۳۳۸/۲) روایت کرده‌اند. هیشمی در
 مجمع الزوائد (۲۴۹/۵) آورده و گفته است: طبرانی در الأوسط نقل کرده، و در میان راویان آن ابراهیم بن راشد
 هست که متروک است.

کس نمی‌تواند آن را دفع کند و اگر خیر برایت بخواهد هیچ کس نمی‌تواند مانع فضلش شود». ﴿مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ (فاطر: ۲) «خداوند هر دری از رحمت به روی مردم باز کند هیچ کس نمی‌تواند جلو آن را بگیرد، و هر چه خدا بگیرد جز خودش هیچ کس آن را رها نمی‌کند و اوست صاحب عزت و حکمت».

امیدواری و توکل

امید قرین توکل است. کسی که بر خدا توکل کرده خواستار حصول منفعت و دفع زیانی است که امید آن را داشته است. توکل جز بر خدا روا نمی‌باشد. ﴿وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾ (ابراهیم: ۱۲) «متوکلان بایستی تنها بر خدا توکل کنند». هر کس بر غیر خدا توکل کند و به امید او باشد، از جانب او خوار، بی‌یار و یاور می‌ماند و اگر در دنیا نباشد محروم می‌شود. در آخرت چنان که در حدیث هست می‌گویند: «إِذْهَبُوا إِلَى الَّذِينَ كُنْتُمْ تُرَاوِنَ فِي الدُّنْيَا فَاَنْظُرُوا هَلْ تَجِدُونَ عِنْدَهُمْ جَزَاءً». «بروید به سوی آنهایی که در دنیا برایشان دورویی می‌کردید، ببینید آیا نزد آنها پاداشی خواهید یافت؟»^۱

﴿مَثَلُ الَّذِينَ أَخَذُوا مِنَ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ (عنکبوت: ۴۱) «مثل آنهایی که جز خدا دوستانی گرفته‌اند، مثل عنکبوت است که خانه‌ی گرفت، و حال آن که سست‌ترین خانه - اگر دریابند - همان خانه‌ی عنکبوت است»، ﴿وَإِذَا أَخَذُوا مِنَ اللَّهِ عِوَاءًا﴾

^۱ - احمد در مسندش (۲۳۱۱۹) روایت کرده و شیخ‌البنی در صحیح الجامع (۱۵۵۵) آن را صحیح معرفی کرده است.

لِيَكُونُوا لَكُمْ عِزًّا ﴿٨١﴾ كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا ﴿٨٢﴾ (مریم: ۸۱ - ۸۲) «به غیر از خدا معبودهایی برگرفتند تا مایه‌ی سربلندی آنها باشند، اما نه هرگز، آن خدایان خود ضد آنها خواهند بود و پرستششان را انکار می‌کنند».

پس هر کس برای غیر خدا کاری انجام دهد به امید این که از آن سودمند شود، زیان کرده است. خداوند فرمود: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَلُهُمْ سُرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فُوقَهُ حِسَابًا ۗ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿٣٩﴾ (نور: ۳۹) «آنان که کفر ورزیدند اعمالشان چونان سرابی است در بیابان، انسان تشنه آن را آب پندارد، و چون به آن برسد چیزی نمی‌یابد و خدا را نزد خویش یابد که پاداشش را کامل بدهد و خدا زود شمار است».

﴿مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَىٰ شَيْءٍ﴾ (إبراهیم: ۱۸) «آنهايي که به پرودگار خویش کفر ورزیدند اعمالشان مانند خاکستری است که باد در روزی طوفانی آن را به تندی در هوا بپراکند، از آن چه انجام داده‌اند، چیزی را نمی‌تواند بدست آورند»، ﴿وَقَدْ مَنَّآ إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنَّ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا ﴿٢٣﴾﴾ (فرقان: ۲۳) «و چون به اعمال آنها پیردازیم آن را چون غباری پراکنده گردانیم». با این وصف هر کاری و هر اقدامی بیهوده است مگر آن چه که برای خدا باشد، و هر کس در راه غیر خدا تلاش کند، زحمتش بر باد رفته است.

انسان گاهی به کاری که برای کسی انجام می‌دهد امیدوار می‌شود، و گاهی با اعتماد قلبی به او و پناه بردن به او و درخواست از او، که آن اولی نوعی عبادت است و این دومی گونه‌ی کمک خواهی، پس ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ﴿٥﴾﴾ (فاتحه: ۵) «تنها ترا می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌خواهیم».

امید در کتاب و سنت

امید در چندین جا در کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ آمده است که اکنون برخی از آن را از نظر می‌گذرانیم:

- خداوند در تشریح امیدواری ایمانداران که امید همراه با عمل است، می‌گوید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ (بقره: ۲۱۸) «آنانی که ایمان آوردند و نیز آنان که هجرت کردند و در راه خدا جنگیدند، به رحمت خدا امیدوارند و خداوند بسیار بخشنده و مهربان است». آنهايي که خداوند را و پیامبر و آن چه را که آورد تصدیق کرده و از سرزمین، وطن و دوستان خود دل کردند و به دیار غربت رفتند، به خاطر هجرت در راه خدا خانه‌های خویش را رها کردند و با جان و مال خویش جنگیدند، جانفشانی کردند، بخشیدند، مبارزه کردند، زخمها و دردهای راه جهاد را، گرسنگی و تشنگی و خستگی را به جان خریدند و تحمل کردند، این چنین کسانی به رحمت خداوند امیدوارند، و به این امیدند که خداوند از آنها خشنود باشد و آنها را وارد بهشت گرداند.

- خدا درگاه امید را برای بندگان حتی در آمرزیدن هر گونه گناهی باز گذاشته است، چنان که می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا﴾ (نساء: ۴۸) «خداوند شرک ورزیدن را نمی‌بخشد اما غیر از آن را برای هر کس که بخواهد می‌آمرزد، هر کس به خدا شرک بورزد، به تحقیق گناه بزرگی مرتکب شده است». گویند این آیه بعد از این آیه نازل شده که می‌فرماید: ﴿قُلْ يٰعِبَادِيَ الَّذِينَ اسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ (زمر: ۵۳) «بگو ای بندگان من که به زیان خویش اسراف کرده‌اید از رحمت خدا

ناامید نشوید... خداوند همه‌ی گناهان را می‌بخشاید اوست بسیار آمرزنده‌ی مهربان». به پیامبر ﷺ گفتند: شرک نیز؟ پیامبر ﷺ از این سخن خرسند نبود، لذا این آیه نازل شد: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ﴾ (نساء: ۴۸) «خدا شرک ورزیدن به خود را نمی‌آمرزد». منظور این است که خداوند هر کس را که بر عقیده‌ی شرک بمیرد نمی‌بخشد و مشرک را شامل مشیت آمرزش خود نمی‌سازد، اما اگر توبه کند گنااهش را هر چند که شرک باشد، می‌آمرزد. این آیه در حقیقت سخن از مشیت خدا می‌گوید و آمرزیده شدن توبه‌کننده از شرک را نفی نمی‌کند.

- از دیگر آیات که درباره‌ی شرک است، این آیه است: ﴿قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ط قُلْ لِلَّهِ كُنُوبٌ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةُ لِيَجْمَعَ كُفْرًا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۱۲﴾﴾ (انعام: ۱۲) «بگو آن چه در آسمانها و زمین است از آن کیست؟ بگو مال خداست، او رحمت را بر خود مقرر داشته است و شما را در روز رستاخیز که هیچ شک و گمانی در آن نیست گرد می‌آورد، و کسانی که در زیان خود می‌کوشند ایمان نمی‌آورند».

این جریر گوید: بر خود مقرر داشته که نسبت به بندگانش مهربان باشد اما رحمت او چگونه و در چه چیزی نمود پیدا می‌کند؟ گفت: او سزای عملشان را با وجود این که مستحق آن هستند، به زودی بر سر آنها نمی‌آورد، بلکه صبر و بردباری می‌کند. چرا که او شکیبنا و بردبار است و توبه و پشیمانی آنها را می‌پذیرد، این نکته آنها را به امیدواری وابسته و دلبسته می‌کند.

همچنین این آیه‌ی شریفه: ﴿وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنكُمْ سُوءًا بِجَهْلَةٍ ثُمَّ تَابَ مِن بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ

عَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٥٤﴾ (انعام: ۵۴) «هرگاه آنان که به نشانه‌ها و آیات ما ایمان آوردند، نزد تو آمدند، به آنها بگو: درود بر شما، پروردگارتان رحمت و مهربانی را بر خود فرض کرده، هر کس از روی نادانی کار زشتی انجام دهد و سپس توبه کند و نیکوکاری پیشه کند، بی‌گمان خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است.»

ابن جریر گوید: تأویل این آیه چنین است، اگر چنان باشد که گفتیم، ای محمد هر وقت آنان که به قرآن و دلیلهای ما باور دارند و در گفتار و کردار به آن معترفند پیش تو آمدند، و از تو درباره‌ی گناهی که پیشتر مرتکب شده‌اند راهنمایی خواستند که آیا فرصت توبه دارند؟ تو آنها را ناامید نکن، بلکه بگو: «درود بر شما» توبه شما را از پروردگار در امان می‌دارد، از این که به خاطر گناهانتان شما را سزا دهد، یعنی شما در امنیت خواهید بود. توبه باعث می‌شود خدا به خاطر گناهان گذشته‌تان شما را کیفر ندهد «پروردگارتان رحمت را بر خود فرض کرده» یعنی رحمت را در حق همه‌ی آفریدگانش بر خود لازم کرده است.^۱

- این آیه نیز: ﴿وَعَاخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَءَاخِرَ سَيِّئًا عَسَىٰ اللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٠٢﴾ خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ ۗ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ ۗ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٠٣﴾ (توبه: ۱۰۲ - ۱۰۳) «گروهی دیگر به گناهان خود اعتراف کردند، کارهای شایسته و ناشایست را به هم درآمیختند، امید است که خداوند توبه‌ی آنها را بپذیرد چرا که او بس آمرزنده و مهربان است، از اموالشان صدقه‌ی برگیر تا بدین گونه آنها را پاک کنی و تزکیه دهی و برایشان دعا کن، دعای تو بر آنها مایه‌ی آرامش است و خداوند شنوای داناست.»

^۱ - ن. ک. تفسیر ابن جریر طبری (۲۰۸/۷).

ابن جریر گوید: منظور خداوند از این که کار شایسته را با کار زشت در آمیخته‌اند این است که به گناهان خود معترفند و از آن توبه کرده‌اند، و کار زشت دیگری که آنها را هنگامی که پیامبر به جنگ رفت، از رفتن با او بازداشت، که امید است خداوند توبه‌ی آنها را بپذیرد و (امید) از سوی پروردگار واجب است یعنی به حقیقت و بالفعل آنها را می‌بخشد و توبه‌اشان را می‌پذیرد.^۱

– امید حتی در امور دنیوی نیز روا است و مسیرش باز؛ انسان ممکن است ثروتی بخواهد، یا فرزند، همسر، شغل، امید دارد بیماریش برطرف گردد، گمشده‌اش پیدا شود. مثلاً یعقوب علیه السلام حتی در چیزهایی دنیایی کم گم شده، امید را به پسرانش یاد داده، آنجا که فرمود:

﴿يَبْنَئِ أَذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَأْتِسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَأْتِسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا رَحْمَتُ اللَّهِ نَامِيدُ نَبَاشِيدُ، جَزْ مَرْدَمَانِ كَسِيٍّ أَزْ رَحْمَتِ اللَّهِ نَامِيدُ نَمِيَّ شُودُ﴾.

«ای پسرانم بروید و دنبال یوسف و برادرش بگردید و از رحمت خدا ناامید نباشید، جز مردمان کسی از رحمت خدا ناامید نمی‌شود».

ابن جریر می‌گوید: وقتی یعقوب به طمع پیدا شدن یوسف افتاد، به پسرانش گفت: «ای پسرانم بروید دنبال یوسف و برادرش بگردید» ای فرزندانم به همانجایی بروید که از آن برگشتید و دو برادرتان را در آن جا رها کردید، و از رحمت خدا ناامید نشوید، از این که خدا آن اندوه و غصه‌یی را که ما را به کام خود فرو برده، از سر ما باز کند و ما را به دیدار آن دو شاد گرداند، ناامید و دلسرد نباشید، زیرا «کسی از رحمت خدا ناامید نمی‌شود مگر کافران» هیچ کس از رحمت خدا ناامید نمی‌شود، کسی از گشایش و مهربانی او دلسرد نمی‌گردد، قطع امید نمی‌کند، مگر آنان که ایمان ندارند.

^۱ - ن. ک. تفسیر ابن جریر طبری، (۱۲/۱۱).

- همین طور خدا درباره‌ی توبه کنندگان می‌فرماید: ﴿قُلْ يٰعِبَادِيَ الَّذِينَ آسَرُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿٥٣﴾﴾ (زمر: ۵۳) «بگو ای بندگانم که بر خود اسراف روا داشته‌اید، از رحمت خدا ناامید نباشید، خداوند همه‌ی گناهان را می‌بخشد، او بسیار آمرزنده و مهربان است». از رحمت خدا ناامید نشوید، او همه‌ی گناهانتان را می‌بخشاید، چیزی از آن را بدون بخشش رها نمی‌کند.

روی سخن تنها به کسانی نیست که گناهان اندک دارند، بلکه آنان که زیاده‌روی کرده‌اند گناهانشان از کبیره و صغیره فزونی یافته، به آنها می‌گوید که از رحمت خدا ناامید نشوند، این از سوی خداوند امر به امیدواری است. کریم وقتی دستور به امیدواری می‌دهد، صفت کرم و بخشش شایسته‌ی اوست. پس سبب پیدا کنید، پوزش بخواهید، به درستی توبه کنید، از گناهان بپرهیزید، به صلاح روی بیاورید، و زندگی اسلامی نوین و پاکی را آغاز کنید، بر آن چه از شما سرزده است، پشیمان گردید و قصد کنید که دیگر بار به آن باز نگردید.

امید در سنت پیامبر ﷺ

خدا (سبحانه و تعالی) در حدیث قدسی می‌فرماید: «یا ابن آدم ءانک ما دعوتنی و رجوتنی غفرتُ لک علی ما کان منک و لا ابالی، یا ابن آدم لو بلغت ذنوبک عنان السماء ثم استغفرتنی غفرتُ لک و لا ابالی، یا ابن آدم لو اتیتنی بقراب الأرض خطایا ثم لقیتنی لا تُشْرک بی شیئاً لأتیتک بقرابها مغفرةً»: «ای بنی آدم شما تا زمانی که مرا بخوانید و به من امیدوار باشید، آن چه از شما سرزده، می‌بخشم و قلم عفو بر آن می‌کشم و به چیزی اهمیت نمی‌دهم، ای بنی آدم اگر حجم گناهانتان به اندازه‌ی آسمان هم برسد اما از من طلب مغفرت

کنید، بدون توجه به چیزی می‌بخشم، ای بنی آدم اگر با اشتباه و گناهی به اندازه‌ی زمین و پر آن پیش من بیایید، ولی آن گاه که به حضور من می‌رسید مشرک نباشید، من نیز به همان اندازه مغفرت برای شما می‌آورم»^۱.

این است آن امید بزرگی که خداوند آن را برای بندگانش فراهم کرده و در آن را برای همگان باز گذاشته است.

- انسان در هنگام مرگ حالت خاصی از ترس و امید دارد که بر اساس حسن ظنش به خدا است.

«أنا عند ظنِّ عبدی بی و أنا معه إذا ذکرنی فلیظنَّ بی عبدی ما شاء»: «من همان گونه هستم که بنده‌ام گمان می‌کند، و چون مرا یاد کند من با او هستم، پس بنده هر گونه که می‌خواهد مرا تصور کند»^۲. می‌توانم هر کاری که او (بنده) گمان می‌کرده با او می‌کنم انجام دهم، به همین سبب آن سه نفر که باز ماندند، وقتی دانستند که هیچ پناهگاهی جز خود خدا ندارند، خداوند توبه‌ی آنها را پذیرفت، پس در خصوص مرگ باید خویشتن را برای آن لحظه‌ها آماده کنیم، زیرا بی‌گمان فرا می‌رسد.

باید خود را مجهز به توشه‌ی لازم کنیم، در آن لحظه‌ها که روح از بدن جدا می‌شود، ما گمان نیک به پروردگار داریم، پیامبر ما سه روز پیش از وفاتش چنین سفارش ارزشمندی

^۱ - به روایت ترمذی (۳۵۴۰) بخش الدعوات، باب فی فضل التوبة و الاستغفار و ما ذکر من رحمة الله، و گفته است: حدیث خوبی است. از حدیث انس رضی الله عنه نقل کرده است. دارمی (۲۷۸۱) نیز در بخش الرقاق، باب إذا تقرب العبد الی الله، احمد در مسندش (۲۰۹۹۴) از حدیث ابوذر، روایت کرده‌اند. شیخ آلبنی در صحیح الجامع الصغیر (۴۳۳۸) آنرا پسندیده است.

^۲ - به روایت بخاری (۷۴۰۵) بخش التوحید، باب قول الله تعالی: «و یخذکم الله نفسه»، و مسلم (۲۶۷۵) بخش الذکر و الدعاء، باب الحث علی ذکر الله تعالی.

به امتش کرد، امام مسلم روایت می‌کند: «لَا يَمُوتَنَّ أَحَدُكُمْ إِلَّا وَهُوَ يُحْسِنُ الظَّنَّ بِاللَّهِ»: «همه‌ی شما در حالی بمیرید که گمان نیک به خدا دارید».^۱

این هشداری است برای ناامیدان و تشویق است برای امیدواری در پایان. یکی از پیشینیان با توجه به همین نکته به پسرانش سفارش کرد که هنگام مرگ آیه‌های رحمت بر او بخوانند.^۲ تا جانش تسلیم می‌شود و در آن صورت او به خداوند گمان نیک خواهد داشت که او را می‌بخشد، او را می‌پذیرد، با فراخی و نعمت از او استقبال می‌شود. - انسان وقتی در توبه صداقت داشته باشد- هر چند گناه تکرار گردد- خداوند او را می‌بخشد، حق بندگان بر خدا این است که خدا هر کس را که به او شرک نورزیده، عذاب نمی‌دهد.

معاذ به پیامبر ﷺ گفت: آیا این مژده را به مردم بدهم؟ فرمود: «لَا تُبْشِرْهُمْ فَيَتَكَلَّوْا»: «این مژده را به آنها نده، زیرا در این صورت بر همان تکیه می‌کنند و سهل انگار می‌شوند».^۳ ابن رجب گوید: دانشمندان گفته‌اند: «از این که معاذ منع شده به مردم مژده بدهد تا مبادا سهل انگار شوند، فهمیده می‌شود که حدیثهایی که اجازه‌هایی در آن هست در میان عامه‌ی مردم پخش نمی‌شده است چون خردشان از درک منظور آن ناتوان بود». ابن رجب می‌گوید: «معاذ وقتی این حدیث را شنید تلاش و جدیتش در عمل و ترسش از خدا بیشتر شد، اما کسی که به پایه‌ی او نرسیده باشد، تضمینی نیست که به ظاهر خبر اکتفا نکند و سستی بورزد».

^۱ - مسلم (۲۸۷۷) بخش صفة الجنة و نعيمها وأهلها، باب الأمر بحسن الظن بالله تعالى عند الموت.

^۲ - از سلیمان تیمی این سخن نقل شده است. بیهقی در شعب الأیمان (۷/۲) به شماره‌ی (۱۰۰۸) و ابونعیم در حلیة (۳۱/۳) روایت کرده‌اند. ذهبی در سیر أعلام النبلاء (۱۹۹/۶) و مزی در تهذیب الکمال (۱۲/۱۲) آورده‌اند.

^۳ - بخاری (۲۸۵۶) بخش الجهاد، باب اسم الفرس و الحمار، و مسلم (۳۰) بخش الأیمان، باب الرسل علی أنه من مات علی التوحید دخل الجنة، هر دو از حدیث معاذ بن جبل روایت کرده‌اند.

درباره‌ی عثمان نیز پیامبر ﷺ فرمود: «ما ضرَّ عثمانَ ما عملَ بعدَ اليومَ»: «عثمان از این پس هر کاری بکند، زیانی به او نمی‌رساند»^۱

او چه کار کرد؟...! بیشتر در راه نیکی و احسان و طاعات عمل کرد، اینها یعنی عشره‌ی مبشر و دیگران، خداوند می‌داند که اگر مزده‌ی بخشش خود را به آنها بدهد، نیکی را کنار نمی‌گذراند و نقض پیمان نمی‌کنند. به همین سبب است که حدیثهایی که اجازه در آن هست، در میان عامه‌ی مردم پخش نمی‌شده است، زیرا آنها چه بسا از دین امور اندکی را دریافته‌اند و اگر کوتاهی کنند لازم است از ابزار ترساندن استفاده شود.

آن گاه بدانید که شرک سه گونه است، بزرگ، کوچک و نهان. اما کیست که از آن رهایی یابد؟ این حدیث نزد عالمان دینی همراه با آیه‌ها و حدیثهای دیگری است که عذاب دادن به خاطر گناه در آن ذکر شده است. برخی دانشمندان آن را بر این حمل کرده‌اند که وارد آتش شرک نمی‌شود، زیرا جهنم درکاتی دارد: (آتش شرک، آتش کبائر، آتش گناهان کوچک) و این چنین حدیث معاذ را به این معنی گرفته‌اند که وارد آتش شرک نمی‌شود.

به هر حال قاعده‌ی عمومی آن است: ﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَن يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزِي بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِن دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴾ (نساء: ۱۲۳) «به آرزوهای شما یا آرزوهای اهل کتاب نیست، هر کس کار زشتی انجام دهد سزایش را می‌بیند». این آیه پیشینیان را بسیار ترسانده است، لذا آنها عمل و ترس را با هم داشتند.

از جمله حدیثهای مفید برای کسی که گناه کرده و توبه کرده، و با وجود توبه باز گونه‌ی ناامیدی و سرخوردگی دامنگیرش شده، گناهانش را زیاد می‌داند و گمان می‌کند اعمال نیک دیگر سودی نمی‌بخشد، و او به گمان خود- محکوم به آتش است، به این قرار: «إِنَّ اللَّهَ

^۱ - به روایت احمد در مسند (۲۰۱۰۷) و ترمذی (۳۷۰۱) بخش المناقب، باب فی مناقب عثمان بن عفان ؓ، ترمذی گفته: حدیث خوبی است.

يُدْنِي الْمُؤْمِنَ فَيَضَعُ عَلَيْهِ كَنَفَهُ وَيَسْتَرُهُ فَيَقُولُ أَتَعْرِفُ ذَنْبَ كَذَا؟ أَتَعْرِفُ ذَنْبَ كَذَا؟ فَيَقُولُ: نعم. أَى رَبِّ. حَتَّى إِذَا قَرَّرَهُ بِذُنُوبِهِ وَرَأَى نَفْسَهُ هَلِكًا؛ قَالَ سَتَرْتُهَا عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا وَأَنَا أَغْفِرُهَا لَكَ الْيَوْمَ! فَيُعْطَى كِتَابَ حَسَنَاتِهِ وَأَمَّا الْكَافِرُ وَالْمُنَافِقُ فَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَوْلَاءَ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ: «خداوند بنده را به خود نزدیک می‌گرداند، سایه‌ی خویش را بر او می‌گستراند، و می‌گوید: فلان گناه را به یاد داری؟ بهمان گناه در خاطرت هست؟ می‌گوید: بله، ای پروردگار. تا از او اعتراف به گناهانش می‌گیرد و بنده می‌بیند که در شرف نابودی است، خداوند می‌گوید در دنیا آن را بر تو پوشاندم، امروز آن را بر تو می‌بخشایم! و نامه‌ی نیکبهايش را به او می‌دهد. اما کافران و منافقان، شاهدان می‌گویند اینها کسانی هستند که بر پروردگار خود دروغ بستند، لعنت خدا بر ستمکاران»^۱

پس با این توضیحات هر کس در دایره‌ی نوعی ناامیدی به دام افتاده، می‌تواند این حدیث و مانند آن را در نظر داشته باشد، و گویی به او می‌گویند. فرصت داری، کارهای نیک انجام بده، چه بسا خداوند گناهانت را پاک کند؛ این درمانی است که برای اشخاص معینی سفارش می‌شود.

مثالی از این مسعود بیاوریم: مردی زنی را بوسید، پیش پیامبر ﷺ آمد و او را خبردار کرد، خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي الْتَّهَارِ وَرُلْفًا مِّنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرٌ لِلذَّكِرِينَ﴾ (هود: ۱۱۴) «نماز را در اول و آخر روز و در ساعاتی از

^۱ - صحیح است. بخاری (۴۶۸۵) بخش التفسیر، باب قوله: «و يقول الأشهاد هؤلاء الذين كذبوا على ربهم»، و مسلم (۲۷۶۸) بخش التوبة، باب قبول توبة القاتل و إن كثر قتله روایات کرده‌اند.

شب به پادار، نیکبها بدبها ار از بین می‌برد». آن مرد پرسید: این در مورد من است؟ فرمود: «برای همه‌ی امتم».^۱

در این جا به صراحت آمده است که نیکبها بدبها را پاک می‌کند، اما آیا منظور کارهای معینی است مانند نمازهای پنجگانه؟ یا نه، هر گونه کار نیکب به طور کلی؟ در این باره میان دانشمندان اختلاف هست.

به شافعی در هنگام بیماری منجر به مرگش گفتند: حالت چطور است ای ابوعبدالله؟ فرمود: دارم از دنیا کوچ می‌کنم، از برادرانم جدا می‌شوم، جام مرگ را می‌نوشم و نمی‌دانم که روحم به سوی بهشت می‌رود تا به آن تبریک بگویم، یا به سوی جهنم تا آن را تسلیت بگویم.

سپس این چنین سرود:

و لَمَّا قَسَا قَلْبِي وَ ضَاقَتْ
مَذَاهِبِي
جَعَلْتُ الرَّجَا مَنِّي لِعَفْوِكَ
سُلْمًا
تُعَاطِينِي ذَنْبِي فَلَمَّا
تُعَاطِينِي ذَنْبِي فَلَمَّا
قَرْنَتْهُ
أَعْظَمًا
بِعَفْوِكَ رَبِّي كَانِ عَفْوُكَ

وقتی دلم پاکی و نرمی خود را از دست داد و راهها بر من تنگ آمدند، امید به بخشش تو را راهی برای رسیدن به تو قرار دادم، گناهم را بزرگ پنداشتم، اما وقتی آن را با بخشش تو سنجیدم ای پروردگارم دیدم بخشش تو بسیار بزرگتر است.^۲

^۱ - بخاری (۵۲۶) بخش مواقیب الصلاة، باب الصلاة كفارة، و مسلم بخش التوبة، باب قوله تعالى: «إن الحسنات يذهبن السيئات» نقل کرده‌اند.

^۲ - ذهبی در سیر اعلام النبلاء (۶۷/۱۰) و ابن جوزی در صفة الصفوة (۲/۲۵۸) از امام شافعی نقل کرده‌اند.

در حدیث است که: «مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ»: «هر کس به امید دیدار خدا مشتاق گردد، خداوند نیز به دیدار او مشتاق می‌شود».^۱ هنگام مرگ به نصیب خود مژده داده می‌شود، خداوند فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ ﴿٣٠﴾﴾ (فصلت: ۳۰) «آنان که گفتند پروردگار ما الله است و سپس پایداری ورزیدند، ملائکه بر آنها فرود می‌آیند، می‌گویند نترسید، اندوهناک نباشید، مژده باد شما را به بهستی که وعده داده شده‌اید». پس ملائکه به آنها مژده می‌دهند، بر آنها فرود می‌آیند، و روح با آنها بالا می‌رود، محافظ روح هستند تا به بهشت می‌رسد. «نحن أولياءكم في الحياة الدنيا وفي الآخرة»: «ما سرپرست شما در زندگی دنیا و نیز در آخرت هستیم». پس ناگزیر باید برای این که تصویر تکامل یابد ترس و خوف همراه هم گردند.

^۱ - بخاری (۶۵۰۷) بخش الرقاق، باب من أحب لقاء الله أحب الله لقاءه، و مسلم (۲۶۸۳) بخش الذكر و الدعاء و التوبة و الاستغفار، باب من أحب لقاء الله أحب الله لقاءه.

خرسندی (رضا)

پس از سپاس خدای بزرگ و سلام و صلوات بر پیامبرش، درباره‌ی یکی از اعمال بزرگ دل سخن می‌گوییم، عملی که در رأس آنهاست و آن همانا خرسندی (رضا) است. درباره‌ی تعریف، جایگاه آن در قرآن و سنت، جایگاه آن در دین سخن می‌گوییم و این که اکتسابی است یا سرشتی، همان طور که از وسایل به دست آوردنش، از انواع، درجات و نتایجش، پیوندش با شکیبایی و گلچینی از فوایدش سخن می‌رود.

تعریف خرسندی

درباره‌ی تعریف خرسندی باید گفت که: خرسندی نقطه‌ی مقابل سخط (نارضایتی) است و در حدیث چنین آمده: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سُخْطِكَ وَبِمُعَافَتِكَ مِنْ عُقُوبَتِكَ وَ أَعُوذُ بِكَ لَا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِكَ»: «خدایا از خشم و نارضایتی‌ات به خرسندی‌ات، از کيفرت به بخشش پناه می‌برم، به تو پناه می‌جویم هیچ ستایشی از تو نتوانم، تو خود چنانی که خودت ستوده‌ای»^۱.

می‌گویند: ﴿فِي عَيْشَةٍ رَاضِيَةٍ﴾ (حاقه: ۲۱) «در زندگی رضایت بخش». یعنی خشنود از آن. و رضوان یعنی خرسندی بسیار.

خرسندی در شرع: خرسندی بنده از خدا آن است که از قضای الهی هر چه باشد، متنفر نباشد، و خشنودی خدا از بنده آن است که بنده به دستورهایش عمل کند و از آن چه نهی کرده پرهیزد.

«أَرْضَاهُ»: یعنی چیزی به او داد که خرسند شد، «تَرْضَاهُ»: یعنی خشنودی او را خواست.

^۱ - حدیث صحیحی است. مسلم (۴۸۶) بخش الصلاة، باب ما يقال في الركوع و السجود آورده است.

شاعر گوید:

إِذَا الْعَجُوزُ غَضِبَتْ فَطَلَّقَ
و لا تَرْضَاهَا وَ لا تَمَلِّقِ

به نظر می‌رسد که چنین چیزی را نمی‌خواهد، شاهد در بیت شعر این سخن است: «ترضاها» یعنی خشنودی او را خواست.

حال که بزرگترین خشنودی، خشنودی خداوند است، واژه‌ی رضوان به خرسندی خدا اختصاص یافته است که خود فرموده: ﴿يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّن رَّبِّهِمْ وَرِضْوَانًا﴾ (مائده: ۲) «فضل و خشنودی خدا را می‌خواهند» و نیز ﴿يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ وَرِضْوَانٍ﴾ (توبه: ۲۱) «به آنها مژده‌ی رحمت و خشنودی خود می‌دهد».

خرسندی در قرآن

وقتی به این موضوع و ذکر آن در قرآن می‌نگریم، می‌بینیم در چندین جایگاه آمده است: از آن جمله آن جا که خداوند درباره‌ی عمل در راستای خشنودی او می‌گوید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾ (بقره: ۲۰۷) «برخی از مردم در راستای خشنودی خداوند جان خویش را می‌فروشند و خدا در حق بندگان مهربان است». یعنی جان خود را در برابر وعده‌ی که خداوند به جهادگران راه او داده، می‌بخشند، همچنین می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِآتٍ لَهُمُ الْجَنَّةِ﴾ (توبه: ۱۱۱) «خداوند جان‌ها و اموال مؤمنان را به این که بهشت نصیب آنها گردد، خریده است». و (برای جلب خشنودی خدا) نشان می‌دهد که فروشنده وقتی خواستار خشنودی خدا است، می‌فروشد.

- همچنین در بحث صدقه می‌فرماید:

﴿وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾ (بقره: ۲۶۵)

«مثل آنان که اموال خویش را در راه خشنودی خداوند می‌بخشند» یعنی صدقه می‌دهد، در راه خدا می‌بخشند و در طاعت خدا و طلب خشنودی او نیازمندان، جنگجویان و جهادگران راه خدا را با آن تأمین می‌کنند.

- خدا درباره‌ی آنهايي که به خاطر خشنودی او کارهای نیک انجام می‌دهد:

﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ (نساء: ۱۱۴)

«در بسیاری از نجواهایشان هیچ خیری نیست، مگر کسی که به صدقه یا کار نیک یا آشتی میان مردم سفارش می‌کند، هر کس در راه خشنودی خداوند چنین کند به زودی پاداشی بزرگ به او می‌دهیم» با این سخن «به زودی پاداشی بزرگ به او می‌دهیم» از فرجام این کار خبر داد. وقتی برای خرسندی خدا انجام می‌دهد، صدقه دهد، به کار نیک فرمان دهد، از زشتی باز بدارد، میان افراد درگیر آشتی ایجاد کند، پاداش می‌گیرد. خداوند از اسلام به عنوان دین این ملت خرسند است، چنان که خود فرمود:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْصَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ (مائدة: ۳)

«امروز دین را برایتان کامل کردم و نعمت خود را به تمامی بر شما بخشیدم و اسلام را به عنوان دین برای شما برگزیدم». یعنی راضی شدم که به دستور و شرع من اطمینان داشته باشید، مطیع فرمان من باشید بنابراین چه که برایتان روشن کردم، به شریعت من بگروید، و در راستای پیروی از من به آن گردن بنهید.

هچنین این فرموده‌ی الهی:

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِّمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ

﴿۱۵﴾ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۱۶﴾ (مائده: ۱۵ - ۱۶)

«ای اهل کتاب فرستاده‌ی ما نزد شما آمد تا حقایق بسیاری از کتاب را که شما پنهان می‌کردید روشن کند، و از بسیاری در گذرد، به حقیقت نور و کتابی روشنگر از سوی خدا برای شما آمد، خداوند با آن هر کس را که دنبال خشنودی او باشد، به راه آرامش و سلامت هدایت می‌کند، و با خواست خود آنها را از تاریکیها به سوی نور می‌برد و به راه راست می‌کشانند» با این کتاب روشنگر هدایت می‌کند، راه می‌نماید، رشد می‌دهد، با قرآ هدایت می‌کند. ضمیر در (به) به قرآن بر می‌گردد. ﴿مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ﴾ منظور خشنودی خدا است.

- خرسندی از سوی خدا این است که بنده را بپذیردز همچنین بنده با ستودن او و تمجیدش خشنودی خود را از او نشان می‌دهد.

- خداوند درباره‌ی منافقین وقتی برای مسلمانان قسم می‌خورند، می‌فرماید:

﴿يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضَوْكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ﴾ (توبه: ۶۲)

«برای شما به خداوند سوگند یاد می‌کنند تا رضایت و خشنودی شما را به دست آورند، در حالی که اگر ایمان داشتند، سزاوارتر این بود که خدا و رسولش را خشنود کنند».

منافقان با سوگندهای دروغین قصد فریبکاری داشتند، می‌خواستند به مسلمانان نیرنگ بزنند، سوگندهای ناروا یاد می‌کردند که خواهان بدی مسلمانان نیستند و نمی‌خواهند به آنها نیرنگ بزنند، قسم می‌خوردند تا مسلمانان را خشنود کنند، اما خدا نخواست مسلمانان از آنها بپذیرند، زیرا آنها اگر راست گفتار و درست کردار بودند، پروردگارشان را خشنود می‌کردند، نه این که در خشنود کردن مردمان بکوشند.

- خداوند در کتاب خود از کسی یاد می‌کند که در طلب خشنودی خدا مسجد می‌سازد:

﴿أَفَمَنْ أَسَّسَ بُيُوتَهُ عَلَى تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُيُوتَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَآتَمَّارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ (توبه: ۱۰۹)

«آیا کسی که آن را بر تقوای خدا و خشنودی او پایه‌گذاری کرده بهتر است یا آن که بر کناره‌ی پرتگاه سستی بنا نهاده، که ناگاه در آتش دوزخ فرو ریزد؟» پس ای مردم به نظر شما کدام یک بهترند، آنان که بنا را بر پرهیزگاری خداوند به وسیله‌ی پیروی از او و انجام فرایض و خشنودی خدا از بنای آنها می‌گذارند، هر کاری می‌کنند برای آنها خیر است اما کسانی که ساخت مسجد را بر لبه‌ی پرتگاه ریزان آغاز کنند، عاقبتش سقوط در آتش است، پس کدام گروه بهترند؟! »

- و همین طور خدا بینوایان مهاجر را که از مکه به مدینه هجرت کردند، سرزمین و اموال خویش را رها کردند و خواستار فضل و خشنودی خدا بودند، می‌ستاید.

- همان طور که اراده کرد پیامبرش را به سوی قبله‌ی بگرداند که آن را می‌پسندد و از آن خشنود است، چنان بود که پیامبر می‌گردید، به این طرف و آن طرف آسمان، نگران نگاه می‌کرد آرزو داشت قبله از بیت المقدس به کعبه تغییر کند تا این که خدا آیه‌ی آن را فرو فرستاد: ﴿فَلتَوَلَّيْنَاكَ قِبَلَةً تَرْضَاهَا﴾ (بقره: ۱۴۴) «قبله‌ی بی به تو عطا می‌کنیم که آن را می‌پسندی» یعنی ترا از بیت المقدس منصرف می‌کنیم به سوی قبله‌ی بی که می‌خواهی و آن را دوست داری.

انجام کارهای واجب راهی است به سوی خشنودی خداوند، چنان که خود فرمود: ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَّهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾ (توبه: ۲۰) «آنهايي که ايمان آوردند، مهاجرت کردند و با جان و مال خود در راه خدا جهاد کردند نزد خدا درجه‌ی بزرگتر و بالاتری دارند، و همانهايند پیروزمندان».

اما نتیجه آن چه شد؟ ﴿يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّتِ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ ﴿١١﴾ خَلِيدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿١٢﴾﴾ (توبه: ۲۱ - ۲۲) «پروردگار آنها را به رحمت و خرسندی و بهشتی از جانب خود مژده می‌دهد و آسایش و نعمت ماندگاری در آن دارند، برای همیشه در آن جاودانند، پاداش بزرگ همانا پیش خداست».

و همین طور شکیبایی در اطاعت و عبادت منجر به خشنودی پروردگار از بنده و متقابلاً بنده از پروردگار می‌گردد: ﴿فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَايِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ ﴿١٣﴾﴾ (طه: ۱۳۰) «بر آن چه می‌گویند شکبیا باش، پیش از برآمدن آفتاب و غروب آن و نیز در ساعات شب و در نیمروز پروردگارت را ستایش کن و تسبیح گوی، باشد که خشنود شوی».

- خداوند ایمانداران و دینداران را چون در راه او جان فشانی کنند، خشنود می‌کند، روز واپسین هم رضایت آنها را جلب می‌کند و چندان بر آنها بخشش می‌کند که همه‌ی آن چه امید داشتند و حتی بیشتر از آن را دریافت کنند. ﴿وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيُرْزُقْنَهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّزَاقِينَ ﴿٥٨﴾﴾ (حج: ۵۸ - ۵۹) «آنان که در راه خدا خانه و کاشانه‌ی خویش را ترک کردند و شهید شدند یا مردند، بی‌گمان خداوند روزی نیکویی به آنها می‌بخشد و خدا بهترین روزی دهندگان است: آنها را به جایگاهی می‌برد که می‌پسندد، خداوند دانا و بس شکیباست».

خداوند از یاران پیامبر که در راه او جهاد کردند و از پیامبر پیروی کردند و از شریعت او دفاع کردند، دینش را گسترش دادند و شریعتش را به همگان رساندند خشنود شد ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ

فَتَحَّا قَرِيبًا ﴿١٨﴾ (فتح: ۱۸) «خداوند از مؤمنان که در زیر درخت با تو بیعت کردند خوشنود شد و می دانست در دلشان چه می گذرد لذا آرامش بر آنها فرو فرستاد و آنها را به پیروزی نزدیکی پاداش داد».

همچنین آنهایی که در راه خدا مهاجرت کردند، به کسانی که در برابر خدا و پیامبر ایستادند هر چند پدر، پسر یا برادر و یا خویشاوندانشان باشند، دوستی نمی کنند ﴿أَوْلِيَاكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ (مجادله: ۲۲) «خداوند در دل آنها ایمان کاشته و آنها را با رحمتی از خود نیرو بخشید، آنها را به بهشتهایی می برد که رودهایی که در آن روان است، در آن جاویدانند، هم خدا از آنها خوشنود است و هم آنها از خدا».

پس خوشنودی تنها از سوی یک کس نیست، بلکه خوشنودی دو طرفه است در میان پروردگار و بنده.

در روز رستاخیز زندگی رضایت بخش و عاقبت آنها و گروه دست راستیهاست که خداوند درباره ی آنها می فرماید: ﴿فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ، فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ أَقْرَبُ وَأَكْنِبُ﴾ ﴿١٩﴾ إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلْكٌ حِسَابِيَّةٌ ﴿٢٠﴾ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ ﴿٢١﴾ (حاقه: ۱۹ - ۲۱) «اما آن که نامه اش به دست راستش داده شود، می گوید: بیا بید نامه ام را بخوانید، من یقین داشتم که حساب خویش را خواهم دید او زندگی رضایت بخشی خواهد داشت»، ﴿وَجُوهٌ يُّومَدُّ نَاعِمَةٌ﴾ ﴿٨﴾ لَسَعِيهَا رَاضِيَةٌ ﴿٩﴾ (غاشیه: ۸ - ۹) «در آن روز چهره هایی شاداب و باطراوت باشند و از کردار خود خرسند»، ﴿يَتَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ﴾ ﴿٢٧﴾ أَرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ﴿٢٨﴾ (فجر: ۲۷ - ۲۸) «ای روح با اطمینان خوشنود و پسندیده به سوی پروردگارت باز گرد»، ﴿وَسَيَجْزِيهَا

الْأَلْفَىٰ ﴿١٧﴾ الَّتِي يُؤْتِي مَالَهُ، يَتَزَكَّىٰ ﴿١٨﴾ وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ، مِنْ نِعْمَةٍ جَزَىٰ ﴿١٩﴾ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ ﴿٢٠﴾

وَلَسَوْفَ يَرْضَى ﴿١١﴾ (لیل: ۱۷ - ۲۱) «به زودی پرهیزگارترین کس از آن دور می ماند، آن کس که مال خود را می بخشد، هیچ کس را بر او نعمتی نیست، هر چه کند در راستای خشنودی پروردگار بلندمرتبه‌ی خود است»، ﴿فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ ﴿٦﴾ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ ﴿٧﴾﴾ (قارعه: ۶ - ۷) «اما آن کس که کفه‌ی عملش سنگین باشد زندگی پسندیده‌یی خواهد داشت».

جایگاه خرسندی

- خشنودی خدا نهایت خواسته‌ی پیامبران و صدیقان بوده است. آنها چه می خواستند؟... آنها خواستار خشنودی خداوند بودند.

﴿ذَكَرَ رَحْمَتَ رَبِّكَ عَبْدُهُ، زَكَرِيَّا ﴿٢﴾ إِذْ نَادَى رَبَّهُ، نِدَاءً خَفِيًّا ﴿٣﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَأَشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا ﴿٤﴾ وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوْلَىٰ مِن وَرَاءِ يَ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِن لَّدُنكَ وَلِيًّا ﴿٥﴾ يَرْثُنِي وَيَرْثُ مِنِّي وَإِلَّيَّ يَرْجِعُ الْكُلُّ وَاللَّهُ عَالِمُ السُّعُودِ ﴿٦﴾﴾ (مریم: ۲ - ۶) «بیان مهربانی پروردگارت در حق بنده‌اش زکریا، آن گاه که در خفا پروردگارش را خواند، گفت: «پروردگارا بدنم ضعیف شده و غبار پیری بر سرم افشانده شده، و از دعای تو ای پروردگارم محروم نبوده‌ام، من پس از مرگ از وارثانم می ترسم و همسرم نازا است، تو از لطف خود فرزندی به من عطا کن، که وارث من و آل یعقوب باشد، پروردگارا او را شایسته بگردان».

﴿وَأذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا ﴿٥٤﴾ وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا ﴿٥٥﴾﴾ (مریم: ۵۴ - ۵۵) «در این کتاب از اسماعیل یاد کن، او فردی راستگو و فرستاده‌ی پیامبر بود، او همواره خانواده‌ی خود را به نماز و زکات سفارش می کرد و نزد پروردگارش پسندیده بود».

- موسی عليه السلام وقتی شتابزده خواستار دیدار خدا شد چه کار کرد؟ چرا شتاب کرد؟!

﴿وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَمُوسَىٰ ﴿٨٣﴾ قَالَ هُمْ أَوْلَاءٌ عَلَيَّ أَثَرِي وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ ﴿٨٤﴾﴾

طه: (۸۳-۸۴) «ای موسی چرا از قومت پیشی گرفتی؟ گفت: آنها به دنبال من هستند، من به سوی تو شتافتم تا از من خشنود شوی» پس شتاب موسی به منظور دست یافتن به خشنودی خدا بود. به پیشباز نیکی رفت... در دیدار شتاب داشت... از پای نشست تا به این جایگاه رسید.

سلیمان نیز آن گاه که سخن مورچه را شنید، از سخن آن به خنده افتاد، و گفت: ﴿رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ﴾ (نمل: ۱۹) «پروردگارا مرا توان آن ده که سپاسگزار نعمتهایی باشم که بر من و پدر و مادرم بخشیده‌ای و مرا توان ده تا کار نیکی که پسند تو باشد انجام دهم».

سلیمان از خدا می‌خواست و دعا می‌کرد خداوند او را به عمل در راستای خشنودی‌اش موفق گرداند، این که کارهایی انجام دهد که خداوند را خرسند گرداند.

چنین انسانی وقتی به سن رشد می‌رسد و نزدیک چهل سالگی می‌شود این چنین دعا می‌کند- و این دعای این سن است- ﴿رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ﴾ (احقاف: ۱۵) «پروردگارا مرا توفیق ده تا سپاسگزار نعمت باشم که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ی، و کارهای شایسته انجام دهم».

فرمود: ﴿رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ (احقاف: ۱۵) «پروردگارا مرا توفیق ده تا سپاسگزار نعمتی باشم که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ی و کار نیک انجام دهم که تو از آن خشنود باشی و فرزندانم را صالح کن، من به سوی تو باز می‌گردم و

از مسلمانان هستم» این همچنین خواسته‌ی یاران پیامبر بود، آن گاه که خداوند را می‌پرستیدند فضل و خشنودی او را می‌خواستند.

روز قیامت این گروه که مورد پسند و خشنودی اند همان هاینده که شفاعت می‌کنند، کسانی که خداوند از آنها خرسند نیست از شمار اهل شفاعت نیستند. زیرا خداوند فرمود:

﴿يَوْمَئِذٍ لَا نَنْفَعُ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾ (طه: ۱۰۹) «آن روز شفاعت سودی نمی‌بخشد مگر آن کس که رحمان به او اجازه دهد و از سخنش خشنود باشد».

پس اهل خشنودی شفاعت می‌کنند و خداوند می‌گوید: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى﴾ (انبیاء: ۲۸) «شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی که او رضایت دهد».

- خداوند دینی را برای ما تشریح کرد که خود از آن خشنود است، فرمود: ﴿وَلِيَمَكِّنَ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ﴾ (نور: ۵۵) «دینی را که برای آنها پسندید استوار می‌سازد».

- از جمله اموری که برای بنده لازم و شایسته است این است که از آن چه خداوند قسمت او کرده خشنود باشد.

- شوهر در راستای خشنودی همسر یا همسرانش در زندگی با اجرای عدالت در میان آنها عمل می‌کند، خداوند فرمود: ﴿تُرْجَىٰ مِنْ نَشَأٍ مِّنْهُنَّ وَتُؤَيَّٰ إِلَيْكَ مِنْ نَّشَأٍ وَمِنْ ابْنَعَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ تَقْرَأَ عَيْنَهُنَّ وَلَا تَحْزَنَ ۚ وَبِرِّضَتِكُمْ بِمَا آتَيْنَهُنَّ كُلُّهُنَّ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا﴾ (احزاب: ۵۱) «نوبت هر یک از همسرانت را که بخواهی به تاخیر انداز و هر کدام را خواستی نزد خود بیاور و اگر برخی از آنها را که بر کنار کرده‌ای بخواهی نزد خود بازآوری گناهی بر تو نیست، این گزینش برای خوشدلی آنهاست که غمگین نشوند و از آن چه در اختیار آنها گذاشتی خشنود گرداند و خداوند آن چه را که در قلوب شماست می‌داند و او دانای بردبار است».

خرسندی در سنت پیامبر ﷺ

اگر به سنت پیامبر ﷺ هم نگاهی بیندازیم گلدسته‌ی حدیث درباره‌ی خرسندی می‌بینیم.
- از آن جمله پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَرْضَىٰ عَنِ الْعَبْدِ يَأْكُلُ الْأَكْلَةَ فَيَحْمَدُهُ عَلَيْهَا أَوْ يَشْرِبُ الشَّرْبَةَ فَيَحْمَدُهُ عَلَيْهَا»: «خداوند از بنده خرسند می‌گردد وقتی بنده هر چه بخورد و هر چه بنوشد خدا را به خاطر آن سپاس گوید».^۱

- پیامبر ﷺ همچنین در حدیثی درست ما را چنین آگاه می‌کند: «إِنَّ اللَّهَ رَضِيَ لَنَا أَنْ نَعْبُدَهُ لَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا وَأَنْ نَعْتَصِمَ بِحَبْلِهِ وَأَلَّا تَتَفَرَّقَ، وَكَرِهَ لَنَا قِيلَ وَقَالَ وَكَثْرَةَ السُّؤَالِ وَ إِضَاعَةَ الْمَالِ»: «خداوند این‌ها را برای ما پسندیده: که او را بپرستیم، هیچ چیزی را شریک او قرار ندهیم، به ریسمان پیوند با او چنگ بزنیم، پراکنده نشویم، از این‌ها برای ما خرسند است، و این‌ها را برای ما نمی‌پسندد: سخنهاى بیهوده گفتن، زیاده‌روی در درخواست و هدر دادن اموال».^۲

- او ﷺ خبر داد: «رِضَا الرَّبِّ فِي رِضَا الْوَالِدِ»: «خرسندی پروردگار بسته به خرسندی پدر است».^۳

- همچنین فرمود: «السَّوَاكُ مَطَهْرَةٌ لِلْفَمِ مَرْضَاةٌ لِلرَّبِّ»: «مسواک دهان را پاک می‌سازد و باعث خشنودی پروردگار است».^۱

^۱ - صحیح است. مسلم (۲۷۳۴) بخش الذکر و الدعاء، و باب استحباب حمدالله تعالى بعد الأكل و الشرب روایت کرده است.

^۲ - صحیح است. به روایت مسلم (۱۷۱۵) بخش الأفضیة، باب النهی عن كثرة المسائل فی غیر حاجة.

^۳ - به روایت بخاری در الأدب المفرد (۱۴/۱) حدیث ۲ و بیهقی در شعب الإیمان (۱۷۷/۶) حدیث (۷۸۳۱). هینمی در مجمع الزوائد (۱۳۶/۸) آورده و گفته: بزاز روایت کرده است: در شمار راویان آن عصمه بن محمد است که روایتش متروک است.

- نیز ما را چنین آگاهانید: «مَنْ التَّمَسَ رِضَا اللَّهِ بِسُخْطِ النَّاسِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ أَرْضَى عَنْهُ النَّاسَ»: «هر کس با ناخرسندی مردم خواستار خشنودی خدا باشد، خداوند از او خرسند می‌گردد و مردم را نیز نسبت به او خشنود می‌کند».^۲

- پیامبر ﷺ ما را مطلع کرده که فرشتگان لعنت می‌فرستند به زنی که نسبت به شوهرش نافرمانی می‌کند و از بسترش دوری می‌کند تا شوهرش [به آن چه می‌خواهد] تن دهد.^۳

- پیامبر رحمت ﷺ همچنین ما را آگاهانیده است که انسان وقتی فرزندش را از دست می‌دهد، چیزی نگوید که پروردگار از آن خشنود نیست. و او خود وقتی پسرش ابراهیم فوت کرد اشک از چشمانش سرازیر شد، قطره، قطره، اشک می‌ریخت، و پیاپی می‌گریست و می‌فرمود: «إِنَّ الْعَيْنَ لَتَدْمَعُ، وَإِنَّ الْقَلْبَ لَيَحْزَنُ، وَلَا نَقُولُ إِلَّا مَا يَرْضَى رَبُّنَا، وَإِنَّا بِفِرَاقِكَ يَا إِبْرَاهِيمَ لَمَحْزُونُونَ»: «چشم اشک می‌ریزد، دل غمیگن است و جز آن چه پروردگارمان از آن خشنود باشد چیزی نمی‌گوییم، ما به راستی از جدایی تو ای ابراهیم اندوهناکیم».^۴

پیامبر ﷺ - درود و رحمت خداوند بر او - در دعای سجده‌اش ما را یاد داده که از خشم خدا به خشنودی‌اش پناه بجوییم.^۵

^۱ - صحیح است. نسائی (۵) بخش الطهارة، باب الترغيب في السواك ابن ماجه (۲۸۹) بخش الطهارة و سننها، باب السواك، و احمد در مسند (۷) روایت کرده‌اند، شیخ آل‌بانی در صحیح الجامع به شماره‌ی (۳۵۰۶) صحیح دانسته است.

^۲ - صحیح است، به روایت ترمذی (۲۴۱۴)، بخش الزهد، آل‌بانی در صحیح الجامع به شماره‌ی (۶۰۹۷) صحیح دانسته است.

^۳ - بخاری (۵۱۹۳) بخش النکاح، باب إذا باتت المرأة مهاجرة فراش زوجها، و مسلم (۱۴۳۶) بخش النکاح، باب تحريم امتناعها من فراش زوجها روایت کرده‌اند.

^۴ - صحیح است. بخاری (۱۳۰۳) بخش الجنائز، باب قول النبي، إنا بك يا ابراهيم لمحزونون، و مسلم (۲۳۱۵) بخش الفضائل، باب رحمة ﷺ الصبيان و العيال روایت کرده‌اند.

^۵ - صحیح است. به روایت مسلم (۴۸۶) بخش الصلاة، باب ما يقال في الركوع و السجود.

درجه‌ها، مرتبه‌ها و حکم خرسندی

ای دوستان! خرسندی جایگاهی بس والا و اهمیتی بزرگ دارد. چرخه‌ی بسیاری از کارهای نیک گرد آن می‌گردد، خرسندی در شمار جایگاههای رهروان راه حق است، از مراحل جایگاه ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾^۱ است. اما چه حکمی دارد؟ آیا واجب است؟ یا مستحب؟

شیخ الاسلام ابن تیمیه (رحمه الله) در این باره می‌گوید: «علما و مشایخ از میان یاران امام احمد و دیگران در مسأله‌ی خشنودی از قضا و سرنوشت اختلاف نظر دارند، که واجب است یا مستحب؟ بر دو نظرند: بنابر دیدگاه اول خشنودی از اعمال میانه‌روان است، و بنابر دیدگاه دوم از شمار اعمال مقربان است. نتیجه این‌که اصل خرسندی خود واجب و جایگاههای والایش مستحب است»^۱.

خرسندی دارای یک اصل و جایگاههای والاتر از اصل است. با توجه به اصل آن واجب است: «زیرا کسی که از خدا، پیامبر ﷺ، دین و شرع و احکام خشنود نیست، اسلام را خوب در نیافته است».

بنابراین هر انسان مسلمان یکتاپرستی که به خدا و روز واپسین ایمان دارد، باید دارای درجه‌ی از خرسندی باشد، این بایسته است، اصل خشنودی باید فراهم باشد، زیرا واجب است، با استناد به فرموده‌ی پیامبر ﷺ: «ذَاقَ طَعْمَ الْإِيمَانِ مَنْ رَضِيَ بِاللَّهِ رَبًّا وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا وَبِمُحَمَّدٍ نَبِيًّا»: «هر کس از خداوند به عنوان پروردگار، از اسلام به عنوان دین و از محمد به عنوان پیامبر خرسند باشد، مزه‌ی ایمان را چشیده است»^۲.

^۱ - ن. ک. مجموع الفتاوی، (۴۰/۱۰) از شیخ الاسلام ابن تیمیه.

^۲ - صحیح است به روایت مسلم (۳۴) بخش ایمان، باب الدلیل علی أن من رضی بالله رباً و بالإسلام دیناً و بمحمد رسولاً فهو مؤمن.

خداوند فرمود: ﴿ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِيْٓ أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ٦٥ ﴾ (نساء: ۶۵) «نه چنین نیست، به پروردگارت سوگند ایمان نمی‌آوردند، تا این که تو را در درگیریهای میان خود داور کنند سپس از تو دلگیر نباشند و کاملاً تسلیم شوند». این است خرسندی. همچنین فرمود:

﴿ وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ ٥٩ ﴾ (توبه: ۵۹)

«چه می‌شد] اگر از آن چه خدا و پیامبرش به آنها داده‌اند، خرسند باشند و بگویند: به زودی خدا و رسولش از فضل خود به ما عطا می‌کنند، ما فقط مشتاق خدا هستیم». و فرمود: ﴿ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا آسَخَطَ اللَّهُ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ، فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ ٢٨ ﴾ (محمد: ۲۸) «این بدان سبب است که آنها از چیزی پیروی کردند که خدا را به خشم می‌آورد و از خشنودی او کراهت داشتند، او نیز اعمالشان را نابود ساخت».

پس اولین درجه‌ی خرسندی و پایه‌ی آن واجب است. خرسندی به سرنوشت، خرسندی به شریعت، اینها را خدا واجب گردانیده و لذا باید به آن تن داد.

گذشته از این ما باید بدانیم چه حکمتی در خشنودی از منهیات نهفته است.

طبعاً خرسندی از منهیات در شریعت وضع نشده، همچنان که دوست داشتن منهیات نیز شرعی نیست، زیرا خداوند آن را نمی‌پسندد و دوست ندارد. خدا فساد را دوست ندارد. و کفر را برای بندگانش نمی‌پسندد. منافقان گفته‌هایی را در دل جای می‌دادند که خداوند از آن خشنود نبود. حتی دنبال چیزهایی افتادند که خدا را به خشم می‌آورد و از خشنودی او ناخرسند بودند لذا خدا نیز اعمالشان را به نابودی کشاند و تباه ساخت.

خشنودیی که صراحتاً ثابت شده این است که انسان به خدا به عنوان پروردگار، به محمد به عنوان پیامبر و به اسلام به عنوان دین خرسند باشد و از آن چه خدا برای بندگانش وضع

کرده، مانند حرام کردن چیزهایی، الزام واجبات یا مباح کردن چیزهایی خشنود باشد، از خدا و سرنوشت و قضا و قدر راضی باشد، در هر حال و وضعی خدا را ستایش و سپاسگزاری کند و یقین بداند هر چه اتفاق می‌افتد حکمتی دارد، هر چند درد و آزاری همراه داشته باشد.

خرسندی در رفاه و سختی

اگر کسی بپرسد چرا انسان در هنگام سختی و تنگدستی پروردگارش را شکر می‌گوید؟ پاسخ از دو دیدگاه است:

نخست: باید بدانیم که خداوند همه چیز را به زیباترین و استوارترین شکل آفریده است، و در کارهای خدا هر چه پیش بیاید از آن خشنود هستیم، زیرا از خلقت اوست. بنابراین اگر زیان یا درد و آزاری بر ما مقدر کند، یا حادثه‌ی ناخوشایندی برایمان پیش بیاید، اظهار ناخشنودی نمی‌کنیم، چون خداوند حکیم است و هر کاری که می‌کند حکمتی دارد.

دوم: خداوند بهتر می‌داند چه چیزی انسان را اصلاح می‌کند و چه چیزهایی برایش مفید است. چیزی که او برای انسان انتخاب می‌کند و می‌خواهد بهتر از آن است که انسان خود برای خود بر می‌گزیند، پیامبر ﷺ فرمود: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَقْضِي اللَّهُ لِمُؤْمِنٍ قِضَاءً إِلَّا كَانَ خَيْرًا لَهُ»: «قسم به آن که جانم در دست اوست، خدا هر تقدیری برای انسان ایماندار در نظر بگیرد برای او بهتر است و خیر در آن است». ^۱ همچنین در حدیث ارزشمند دیگری فرمود: «ذَاقَ طَعْمَ الْإِيمَانِ مَنْ رَضِيَ بِاللَّهِ رَبًّا»: «هر کس از خدا به عنوان پروردگار خرسند باشد مزه‌ی ایمان را چشیده است». ^۲

شایسته است همگان در ذکر شبانه و صبحگاهان خود آن را یاد کنند و در ذکرهای نماز پس از «أشهد أن محمداً رسول الله» بگویند: «رَضِيتُ بِاللَّهِ رَبًّا وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا وَبِمُحَمَّدٍ

^۱ - صحیح است. احمد در مسند (۲۴/۵) حدیث (۱۹۷۷۲)، ابن حبان در صحیحش (۷۰۵/۲) حدیث (۷۲۸) و ضیاء مقدسی در المختارة (۱۹۶/۵) حدیث (۱۸۱۷) روایت کرده‌اند. آلبنانی در صحیح الجامع (۳۹۸۵) آن را صحیح دانسته است.

^۲ - صحیح است به روایت مسلم (۳۴) بخش الایمان، باب الدلیل علی أن من رضی بالله رباً و بالاسلام دیناً و بمحمد رسولاً فهو مؤمن.

نبیاً: «خدا را به عنوان پروردگار، اسلام را به عنوان دین و محمد را به عنوان پیامبر می‌پسندم و از آنها خرسندم».^۱

خشنودی از خدا

یعنی خشنودی از پروردگار و آفریدگار بودنش، خشنودی از پیامبرش و فرمانبرداری و تسلیم بودن در برابر دستورهایش. بر این اساس کسی که این گزینه‌ها را به دست آورد: خشنودی از پروردگار بودن خدا، خشنودی از پیامبرش و فرمانبرداری از او، خشنودی از دینش و گرویدن به آن، او صدیق راستین است. البته اینها به گفتن و ادعا بسیار آسان است اما در عمل و هنگام آزمایش کار ساده‌یی نیست!

اما خشنودی از خدا شامل خشنودی از دوست داشتن تنها او و رضایت‌مندی از عبادت او می‌شود. انسان باید تنها از او بترسد و به او امید داشته باشد، به او روی آورد و مطیع او باشد، به تدبیر او ایمان داشته باشد، اینها را به دل دوست داشته باشد، تنها به او توکل کند و از او یاری بخواهد، از هر چه برایش مقدر می‌کند خشنود باشد، این است خرسندی از خدا. به زبان می‌گوید از خدا به عنوان پروردگار خشنودم، از ربوبیت و الهیتش، از آن چه مقدر کرده و حکم کرده و پیش می‌آورد راضی هستم؛ مثلاً خدا فرموده و حکم کرده که زنا حرام است، ربا حرام است، نماز و روزه واجبند، نیکی به پدر و مادر واجب است، اینها را خداوند حکم داده است، پس باید به آن گردن نهاد و راضی بود، او تنگناهایی از قبیل بیماریها و تنگدستی برای ما مقدر کرده است که شایسته آن است ما به آن خرسند باشیم.

^۱ - ابوداود (۵۰۷۲) بخش الأدب، ما یقول إذا أصبح، ترمذی (۳۳۸۹) بخش الدعوات، باب ما جاء فی الدعاء، إذا أصبح و إذا أمسی، و ابن ماجه (۳۸۷۰) بخش الدعاء، باب ما یدعو به الرجل إذا أصبح و إذا أمسی و نیز امام احمد در مسند (۱۹۴۸۸) روایت کرده‌اند.

خشنودی از محمد ﷺ در مقام نبوت

این خشنودی چنین است که به او ایمان بیاوریم، فرمانبردار او باشیم، به دستورش گردن بنهیم، او را از جان گرامی تر بداریم، و این که اگر پیامبر ﷺ زنده بود و تیری به سوی او رها می‌شد، بایستی با آن روبه‌رو می‌شدیم و جان گرانبمایی خویش را فدای او می‌کردیم و برای حفاظت از او می‌مردیم.

همچنین از سنت پاکش خرسند باشیم، در داوری به آن مراجعه کنیم و بس.

خرسندی از اسلام به عنوان دین

خشنودی از اسلام چنان است که هر گونه حکم و دستور به انجام دادن یا انجام ندادن کاری که در اسلام هست، به طور کامل آن را بپذیریم، و هیچ گونه نارضایتی در دل نداشته باشیم، و هر چند برخلاف خواهش ما باشد، هر چند بیشتر مردم مخالف آن باشند، به آن تن بدهیم. حتی اگر ما در دیار غربت باشیم و دشمنان در اطرافمان باشند. لازم است احکام دین را با خرسندی بپذیریم، و برای اجرای آن هر چند با مخالفت تمام دین روبه‌رو شویم، تلاش کنیم.

سرشتی یا اکتسابی بودن خرسندی

وقتی به این قضیه می‌پردازیم، سؤالی پیش می‌آید، آیا خرسندی فطری است یا اکتسابی؟ آیا در ذات انسان هست، خداوند به او می‌بخشد؟ یا انسان می‌تواند خود آن را به دست بیاورد؟ یا با تلاش و تربیت روح کسب می‌کند؟

در پاسخ باید گفت خشنودی با توجه به سبب آن اکتسابی و با توجه به حقیقت آن فطری است. هرگاه انسان اسباب آن را فراهم کرد و درخت خرسندی در دلش کاشت میوه‌ی آن

را نیز می‌چیند. زیرا خشنودی نقطه‌ی پایان توکل است. به عبارت دیگر چون توکل حاصل آید، خشنودی به بار آید و هر کس در راه توکل گامش استوار گردد، به خشنودی می‌رسد، لذا اگر کسی بگوید: می‌خواهیم به خشنودی برسیم، باید چه کار کنیم؟ می‌گوییم: باید نخست توکل درست داشته باشید، تسلیم پروردگار باشید و کارها را به او واگذارید، و آن گاه خشنودی خود به وجود می‌آید.

به همین سبب منازلی والا و درجه‌های بالای خشنودی را خداوند بر بندگانش واجب نکرده است، زیرا بسیار دشوار است، و بیشتر مردم چه بسا به این مقام نرسند پس چون بنده به چیزی دست یابد، لاجرم همراه با دو نوع خرسندی بوده است: یک خرسندی پیش از آن و یکی پس از آن.

همچنین خرسندی خداوند از بنده نتیجه‌ی خشنودی بنده از پروردگار است، پس هرگاه از خدا راضی باشیم خدا نیز از ما راضی خواهد بود. خرسندی از خدا دری بزرگ است که به بهشت باز می‌شود، جایگاه آسایش عارفان، زندگی دوستداران، جایگاه پر نعمت خداپرستان است، و در واقع یکی از بزرگترین کارهای دل است.

وقتی از یحیی بن معاذ پرسیدند: انسان چه وقت به مقام خرسندی می‌رسد؟ پاسخ داد: «آن گاه که نفس خود را بر چهار اصل در معامله با پروردگار قانع سازد: بگوید: اگر به من بدهی، می‌پذیرم، اگر روزی‌ام را کاهش دهی، خشنودم، اگر رهایم کنی عبادت می‌کنم و اگر مرا فرا خوانی لبیک می‌گویم...»^۱

^۱ - ابونعیم در حلیة الأولیاء (۶۶/۱۰) روایت کرده است.

فرق خشنودی با بیم و امید

خشنودی هرگاه در دل جای بگیرد، نشان از درستی دانش و اطلاع دارد. خشنودی و دوست داشتن مانند بیم و امید نیست، از جمله تفاوت‌های آنها این است که بهشتیان در بهشت بیم ندارند و امیدهایی مانند امیدهای دنیا ندارند، اما خشنودی همچنان با آنها هست. آنها وقتی به بهشت می‌روند بیم و ترس از آنها جدا می‌شود. «فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون»: «نه ترسی دارند و نه نگران و اندوهناک می‌شوند». آنها در دنیا ترس دارند، اما به محض این که پای در بهشت نهادند، از بین می‌رود، در حالی که خرسندی چه در بیرون از بهشت و چه در درون آن از بین نمی‌رود، در هر وضعیتی با آنها هست.

این یکی از تفاوت‌های خشنودی با بیم و امید است: بیم و امید دنیایی در میان بهشتیان نیست، حالتهایی از بنده جدا می‌شوند، اما خشنودی ادامه دارد، نه در دنیا و نه در برزخ و نه در آخرت و نه حتی در بهشت از بنده زایل نمی‌شود. انسانها چون به بهشت می‌رسند ترسشان فرو می‌ریزد، به پایان می‌رسد، زیرا هر آن چه باعث ترس آنها می‌شد با ورودشان به بهشت از آن در امان می‌مانند، و آن چه امیدش را داشتند به دست آورده‌اند. در حالی که خشنودی همچنان با آنها خواهد بود، هر چند در بهشت باشند، با رضایت‌مندی زندگانی پسندیده‌ی دارند، از خدا خشنودند و به پاداشش و آن چه در دارالسلام به آنها داده، نیز خرسندند.

شرایط خشنودی

اگر بپرسیم: آیا شرط خشنودی آن است که چون فراهم شد دیگر در هنگام مصیبت آزار و درد نخواهد بود؟ و آیا از جمله شرط‌های آن این است که کسی درد نکشد؟ مثلاً مصیبتی برایش پیش بیاید و خشنود باشد؟

پاسخ چنین است: شرط نیست که انسان احساس دردمندی نکند، بلکه از جمله شرطهای خشنودی آن است که به حکم اعتراض نکند، لذا در وجود درد و ناخوشایندی هنگام پیش آمدن مصیبت تناقضی نیست. مثلاً بیمار با وجود این که تلخی دارو را احساس می‌کند برایش سخت است، از مصرف دارو خرسند است، با اطمینان و با رضایت کامل می‌آید و آن را می‌گیرد، و در عین حال تلخی آن را می‌چشد.

انسان روزه‌دار از روزه‌گرفتن خوشحال و شادمان است. اما احساس گرسنگی می‌کند، آیا احساس درد گرسنگی او را از روزه ناخرسند می‌کند؟ هرگز، بلکه او از روزه خشنود است با وجود این که گرسنگی آزارش دهد.

کسی که خالصانه در راه خدا به جهاد می‌رود، با رضایت خود می‌رود و هنگامی که در میدان جنگ می‌ایستد، خرسند است، از احکام خدا و شریعتش راضی است و به آن روی می‌آورد، به آن عمل می‌کند، اما آیا احساس دردمندی نمی‌کند؟ خستگی او را از پای در نمی‌آورد؟ خواب، زخم و غبارهای میدان کارزار او را خسته نمی‌کنند؟ البته اینها را احساس می‌کند و در می‌یابد.

پس شرط نیست که وقتی خشنودی حاصل آید، درد و ناخوشایندی از بین برود، حتی برخی از صاحبان جایگاههای بسیار والا ممکن است هنگام جهاد یا روزه از دردی که می‌کشند لذت ببرند. در هر حال شرط نیست که اگر کسی در عبادتی درد کشید، خشنود نباشد.

راههای خشنودی

راه خشنودی راهی میان‌بر و بسیار نزدیک است، اما پرمشقت، با این وجود سختی و دشواری اش بیشتر از راه مجاهده نیست، اما دو سه گردنه‌ی صعب‌العبور در آن هست:

۱- همت والا

۲- جان پاک

۳- خشنود ساختن دل به هر آن چه از سوی خدا می‌آید.

این کار بر بنده آسان می‌شود وقتی ضعف خویش و نیرومندی پروردگار را دریابد، و از نادانی خود و دانایی پروردگار، ناتوانی خود و توانایی پروردگار مطلع باشد و بداند که خداوند نسبت به او بس مهربان و دلسوز است، و اوست بسیار مهربان و با احساس. انسان وقتی این‌ها را دریابد و احساس کند، خرسند می‌گردد، خداوند دانای حکیم و مهربان است، او بهتر می‌داند چه چیزی به صلاح بنده است چه چیزی به ضرر او، این انسان است که باید یقین داشته باشد هر چه خداوند برایش بخواهد بهتر و نیکوتر است. این عبارتها گاهی به ذهن می‌رسد، اما وقتی انسان به حقیقت آن ایمان داشته باشد، به خواسته‌ی خویش راه می‌یابد.

گاهی مقامهایی از ایمان وجود دارد که انسان به دل به آن می‌رسد و یاداش بزرگی به خاطر آن دریافت می‌کند و نزد خدا درجه‌اش بالا می‌رود، اینها همان اندیشه‌ها هستند، انسان به آن می‌اندیشد، چیزهایی ملاحظه می‌کند و با آن هدایت می‌پذیرد، به آن عمل می‌کند و به مقصود می‌رسد در حالی که تلاش فیزیکی نکرده بلکه کار اندیشه و تأمل است، به همین خاطر است که اندیشیدن از بزرگترین عبادتهاست. انسان وقتی به اندیشه دریابد که هر چه خدا برایش برگزیند بهتر و نیکوتر است و به این ایمان داشته باشد، به خشنودی دست یافته است.

دست یافتن به خشنودی

چنان است که ایمان داشته باشید به این که هر چه خدا برایتان بخواهد و تقدیر کند بهترین است، اگر بگویید: پسرم مرد، کارم را از دست دادم، بیماری خطرناکی گرفته‌ام، پیش‌آمدی برایم پیش آمده است، لازم است بدانید که این سرنوشتی است که برایتان رقم خورده و در حقیقت این برای شما بهتر و پسندیده‌تر بوده است.

اما چه بسا نمی‌دانید چرا این بهتر است، علت آن را در نمی‌یابید، اگر خداوند چیزی غیر از آن را برایتان مقدر می‌کرد به مصلحتتان نبود!

انسان وقتی که در فقر به سر می‌برد نمی‌داند چرا ثروتمندی به صلاحش نیست، وقتی دوست نزدیکی را از دست می‌دهد، نمی‌داند اگر او را از دست نمی‌داد چه حوادثی برایش پیش می‌آمد.

پس هرگاه انسان به جهل خویش و علم پروردگار ایمان بیاورد و بداند که انتخاب خدا برایش بهتر و نیکوتر از نتخاب خودش است، به خشنودی و رضایت می‌رسد، و اطمینان می‌یابد.

بنابراین راه خرسندی و محبت انسان را حرکت می‌دهد، هر چند او در بستر خویش آرمیده باشد، چون بر می‌خیزد چند مرحله پیش رفته است.

یعنی امکان دارد کسانی باشند کار کنند، بکوشند، در حالی که کسی بهره‌مند از مقام خشنودی است با اعمال دل از آنها پیش می‌افتد و آنها به دنبالش. با وجود این که او در بسترش بوده و آنها در حال کار و فعالیت؛ زیرا که او از خداوند خرسند بوده و به این می‌اندیشیده است، به او ایمان داشته و ایمانش در دلش استوار شده است، با این کار به خدا نزدیک می‌شود. کسان دیگر این اندیشه و این تصور و مفهوم را ندارند، آنها نیز کار می‌کنند، عبادت می‌کنند، اما به این سطح نرسیده‌اند.

اعمال دل و اعمال دیگر اندامها

اعمال دل بسیار مهم است، چرا که انسان با آن می‌تواند نزد خدا به درجه‌هایی نایل شود، در حالی که نشسته باشد و عملاً کاری انجام نداده باشد، البته این بدین معنا نیست که هرگز کار نیکی انجام ندهد و هرگز نمازی نخواند، نه، بلکه ممکن است کسان دیگری باشند که بشتر از شما کار کنند، یعنی بیشتر نماز بخوانند، صدقه بدهند و حج کنند، مساجد را پاکیزه نگه دارند، و طاعت‌های دیگر انجام دهند، اما از لحاظ مرتبه و درجه پایینتر از شما باشند، چرا؟!

زیرا شما با اعمال دل می‌توانید نزد خدا مراتب بالاتری را به دست بیاورید، و از آن جهت که کار دل خود در بسیاری مواقع بیشتر از کار اندامان دیگر انسان را بالا می‌برد.

برای نمونه ابوبکر صدیق به خاطر این که بیشتر از همه نماز شب، روزه و شب زنده‌داری داشت از امت اسلامی پیش نیفتاده است، زیرا چه بسا در میان آنها کسانی دیگری هم بوده‌اند که از ابوبکر عبادات و مراسم و فعالیت‌های مثبت بیشتر داشته‌اند، اما ابوبکر به خاطر چیزی که در دلش آرام گرفته بود، گوی سبقت از آنها ربود.

پس اگر این اعمال در سینه‌ی انسان تحقق یابد، او را از کسانی که آن را ندارند، بالاتر می‌برد... این چیزهایی است که باید به آن توجه داشت. شما وقتی نماز می‌خوانید بر می‌خیزید و رکوع می‌کنید، روزه می‌گیرید، می‌آیید و می‌روید، رمی جمرات می‌کنید، دور کعبه می‌گردید، وضو می‌گیرید، اینها اعمال اندامهای بدن است، در قضیه‌ی دل کارهایی هست که از اینها کم اهمیت‌تر نیست، بلکه بالاتر و والاتر از آن است، با وجود این که لازم است این دو با هم جمع گردند.

اما گاهی انسان با زیرکی تأمل، تفکر و ایمان خویش به مراتبی می‌رسد بالاتر از کسی که بیشتر از او اعمال اندامی دارد. ابن قیم می‌گوید: «راه خشنودی و محبت انسان را حرکت می‌دهد هر چند او در بستر خود آرمیده باشد، و چند مرحله او را پیش می‌برد!»^۱

اگر انسان با خویشتن خویش بیندیشد و در درون خود بگوید که هر اتفاقی بیفتد از پروردگار خشنود است، مطمئن است که این برای او بهتر است و بگوید خدایا بهتر می‌دانی، من نمی‌دانم تو دانای مطلق هستی، من ناتوانم تو توانایی، تو صاحب عزت هستی و من خوار و بی‌مقدار، و همچنان در دل خود این احساس را داشته باشد و با خود تکرار کند، در دلش این احساسات را پیوراند، یعنی تأمل و تفکر، همین او را نزد خدا به درجات والایی می‌رساند، او را به خدا نزدیک می‌گرداند، هر چند دیگران از لحاظ کارهای فیزیکی از او فعالیت بیشتر باشند.

مقامهای خشنودی

خشنودی مقامهایی دارد: از جمله خشنودی و رضایت به هر چه خدا برای انسان در نظر گرفته و مقدار روزی که به او داده است. این مقام را عامه‌ی مردم نیز می‌توانند به خوبی به دست آورند.

اما مرتبه‌ی بالاتر: خشنودی از قضا و قدر الهی است... و بالاتر از آن مرتبه‌ی است که انسان به خداوند بسنده کند به جای هر چه غیر از اوست، یعنی غیر خدا برایش بی‌اهمیت و غیرقابل توجه باشد، از خداوند در برابر هر چه غیر از اوست، خشنود باشد.

پس خشنودی از آن چه خدا قسمت او کرده و به او داده، خشنودی از هر چه خدا برایش مقدر کرده و خشنودی از خدا به جای هر چه غیر اوست.

^۱ - ن. ک. مدارج السالکین، (۱۷۶/۲) از ابن قیم.

این‌ها جایگاههایی است که برخی از مردم می‌توانند به یک درجه از آن برسند، و چه بسا نتوانند به درجه‌ی بعد نایل آیند، برخی حتی ممکن است به نیمه‌ی درجه‌ی برسند و نتوانند مابقی آن را طی کنند.

مثلاً ممکن است کسی از همسری که خداوند قسمت او کرده راضی باشد، اما از لحاظ حقوقی که برایش تعیین کرده خشنود نباشد، برخی نیز ممکن است از زندگی خرسند باشند. اما از قضا و قدر خرسند نباشند. همچنان که گروهی از حادثه‌ی که برایشان مقدر شده، خشنودند، ما از واقعه‌ی ناخوشایندی که در چیز دیگری پیش آمده، ناخرسند باشند، چه بسا بر دزدیده شدن اموالش شکبیا باشد، اما در از دست دادن فرزندش شکیبایی نتواند، در قضیه‌ی شکیبایی برخی مردم با توجه به آن چه برایشان مقدر شده، از یک جنبه موفقند و از یک جنبه ناموفق.

درجه‌های خشنودی

از جمله درجه‌های خشنودی، قبول کردن خدا به عنوان پروردگار و نارضایی از پرستش غیرخدا است. این مرکزیت عقیده‌ی اسلامی است و هیچ راهی غیر از آن نیست، انسان باید از خدا خشنود و مطمئن باشد و هیچ خدای دیگری را نپسندد. ناگزیر باید احساس کند که او را به عنوان پروردگار بر می‌گزیند و بودا یا خدایان کافران یا چیزهایی را که مشرکان می‌پرستند، نمی‌پسندد. از پروردگاری الله خشنود باشد و غیر از او را نپذیرد و در هر چه می‌کند به او اطمینان یابد و نیازهایش را از او بخواهد.

قبرپرستان و قضیه‌ی خرسندی از خدا ﷻ

بنابراین می‌بینید که افراطیان صوفیه، بندگان قبر از خرسندی بی‌نصیبند، زیرا آنها در حقیقت از خدا به عنوان پروردگار اطمینان نیافته‌اند، لذا در برآورده کردن نیازهایشان به اولیا و مشایخ روی آوردند، از آنها می‌خواستند، کمک می‌گرفتند، بر آنها توکل می‌کردند، چیزهایی از آنها امید داشتند که جز خدا از عهده‌ی آنها بر نمی‌آید، چیزهایی را از آنها امید داشتند که جز خداوند کسی قادر به انجام آن نیست، این‌ها قبرها را می‌پرستند، از مرده‌ها امید دارند، از خدا به عنوان پروردگار خرسند نیستند، زیرا اگر او را پروردگار مطلق خود می‌دانستند تنها از او می‌خواستند و تنها بر او توکل می‌کردند، از او کمک می‌خواستند، اما آنها دست به دامن آفریده شدگان می‌شوند، آن هم وقتی که در قبرند، می‌گویند: ای فلان! کمک، ای فلان! به دادمان برس! باید پرسید آیا شما خدا را به عنوان پروردگار خود قبول دارید؟ گذشته از این می‌گویند ما صاحب‌دلانیم، صوفیه معتقدند متخصص اعمال مربوط به دلند! اما کجاست تخصص، در حالی که آنها کار را از اساس یعنی توحید، فاسد کرده‌اند!!

خشنودی از خدا و نقش قوانین وضعی در حکم

﴿قُلْ أَعْبُدُوا اللَّهَ أَعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَهُوَ رَبُّكُمْ كُلُّ شَيْءٍ﴾ (انعام: ۱۶۴) «بگو آیا غیر از خدا پروردگار دیگری بخوادم، در حالی که او پروردگار همه چیز است؟» ابن عباس گوید: «منظور سرور و اله است، چگونه غیر از خدا پروردگار دیگری را بگیرم در حالی که همه چیز را او آفریده؟».

﴿قُلْ أَعْبُدُوا اللَّهَ أَعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَهُوَ رَبُّكُمْ كُلُّ شَيْءٍ﴾ (انعام: ۱۴) «بگو آیا غیر از خدا که آفریننده‌ی آسمانها و زمین است دوست دیگری بگیرم؟» یعنی آیا غیر از خدا معبود، یاور،

یاربگر و پناه دیگری برای خود پیدا کنم؟» ولیاً از موالاته به معنای دوستی شامل دوست داشتن و پیروی کردن می‌شود.

﴿ أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي حَكْمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا ﴾ (انعام: ۱۱۴) «آیا غیر از خدا داور دیگری بخواهم در حالی که او است که کتاب را به تفصیل بر شما نازل کرده؟» آیا داور دیگری بگیرم تا بین من و شما داوری کند، به جای خدا که با توجه به کتاب او و سنت پیامبرش قضاوت کند.

اگر کسی بگوید: من قانون وضع شده را می‌پسندم، قانون ایتالیا، سوئیس یا آلمان ... و غیره من رضایت می‌دهم این قانون میان ما حکم کند، آیا چنین کسی می‌تواند رضایت و خشنودی از خدا به عنوان پروردگار شاملش شود؟! آیا این آیه با او همخوانی دارد: «آیا به جای خدا داور دیگری را بخواهم در حالی که اوست که کتاب را به تفصیل برای شما فرو فرستاده است؟» پس در میان مردم هستند کسانی که از خدا اظهار خرسندی می‌کنند اما در رفتارهایشان یکی از بزرگترین قواعد دین و بهترین پایه‌های آن را نادیده می‌گیرند و با آن مخالفت می‌کنند. شما وقتی می‌گویید: از خداوند به عنوان رب خشنودم، باید به حاکم بودن او نیز رضایت بدهید. زیرا ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾ (انعام: ۵۷) «حکم تنها از آن خداست». یعنی حکم کردن و حاکمیت تنها برای خدا شایسته است.

اگر کسی بگوید قانون وضعی را حاکم می‌گیریم، به او می‌گوییم پس کجاست خشنودیتان از خدا به عنوان پروردگار؟ آن گاه چون در این امور دقت کنید، در می‌یابید، که بسیاری از مردم ادعا می‌کنند خشنودی از خدا به عنوان پروردگار، از اسلام به عنوان دین و از محمد به عنوان پیامبر را حاصل کرده‌اند، سپس با حکم خدا مخالفت می‌کنند و حکم غیر او را می‌پذیرند، در این مقام کسانی هستند که مخالف سنت‌اند از سنت محمد بن عبدالله روی گردانند، کسانی نیز هستند که به اصل ادیان دیگر متمایلند و با آنها هم‌رأی و هم‌گرایند، اما

در این میان این سه عنصر مهم کجاست: خشنودی از خدا، از اسلام و از محمد به عنوان پروردگار و دین و پیامبر؟

قرآن سرشار از توصیف مشرکین است، این که آنها به جای الله دوستان دیگر اتخاذ کردند! در حالی که از شمار تمامیت ایمان، درستی دوستی و دشمنی است، مدار اسلام گرد این می‌گردد که انسان با جان و دل پرستش خدا را بپذیرد و از پرستش غیر از او ناخرسند باشد.

قبول کردن خدا و خشنودی از او

اکنون درباره‌ی پذیرفتن خدا به عنوان رب و خرسندی از جانب او و فرق این دو سخن می‌گوییم: پیشتر درباره‌ی خشنودی از خدا و قبول کردن او به عنوان رب صحبت کردیم، اما خشنودی از خدا یعنی رضایت به هر چه که مقدر کرده. در آغاز گفتیم قبول کردن خداوند، یعنی بپذیریم که او اله است و تنها معبود، و حکم تنها حکم اوست و به هر چه وضع کرده تن بدهیم.

اما خشنودی از خدا چنان است که از قضا و قدرش رضایتمند باشیم، مثلاً شما از پروردگار در آن چه برایتان پیش آورده و مقدر کرده خشنود هستید. این گونه خرسندی ممکن است هم انسان ایماندار و هم کافر در آن وارد گردند. اما خشنودی از او به عنوان پروردگار تنها برای مؤمن است.

چه بسا مشرکی بیایید از قضا و قدر خشنود باشد، یا کافری ببینید که هنگام مصیبت نفس خود را کنترل کند، و حتی بگوید جای بحثی نیست که این قضا و قدر بوده است. کسانی هستند نماز نمی‌خوانند و هرگز به رکوع نرفته‌اند. چه بسا بیشتر از برخی نمازگزاران به قضا و قدر ایمان داشته باشند، آری از این قبیل یافت می‌شود...!!

پس ناگزیر دو چیز با همدند: خرسندی از خدا و قبول ربوبیت او، و خشنودی از او در مقام قضا و قدر، درجه‌ی نخست والامقام‌تر و بالاتر است چون مخصوص ایمانداران است. درجه‌ی دوم بین کافر و مؤمن مشترک است. چون رضایت به قضا و قدر می‌تواند در انسان ایماندار و کافر به درستی وقوع یابد، بدین معنا که ممکن است ببینید رفتار انسانی کافر چنان است که می‌گویید این معتقد به قضا و قدر و از آن خشنود است. این البته درست است. خود را به اشتباه نیندازیم ممکن است کافری باشد راضی از قضا و قدر... که بی‌تردید اعتراضی ندارد، اما خداوند را به عنوان پروردگار به دل نپذیرفته است. پس خشنودی از خدا به عنوان رب با اتفاق امت مؤکدترین واجبات است، هر کس این موردش درست نباشد اسلام و عملش نیز درست نیست.

سرنوشت وجودی و سرنوشت شرعی

خرسندی از خدا که همان خرسندی از قضا و قدر باشد، چه حکمی دارد؟ ابتدا باید در قضیه‌ی سرنوشت و قضا اندکی بیشتر سخن بگوییم: دو نوع سرنوشت یا قضا وجود دارد، یکی شرعی و دیگری وجودی.

قضا یا سرنوشت شرعی آن است که خداوند برای بندگانش گذاشته است: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَيَالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ (اسراء: ۲۳) «پروردگارت چنان اقتضا کرده که جز او کسی را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید» حکم کرده و آن را برای ما وضع کرده است، چنان خواسته که به پدر و مادر نیکی کنیم، این قضای شرعی ممکن است بندگان پایبند آن باشند و یا نباشند. در حقیقت چه بسا از آن سربچی می‌شود.

سرنوشت وجودی همان «کن فیکون» است، چون خدا مرگ کسی را اقتضا کند یا بخواهد کسی زنده بماند، مریض شود، یا شفا یابد، یا کسی ثروتمند گردد یا نیازمند، یا این جا

بارانی بیارد، یا خشکسالی برآرد، چون اینها را بخواهد، هیچ کس مانع اراده‌اش نمی‌شود. این قضای وجودی است، خلاف آن نمی‌شود، حتماً اتفاق می‌افتد، و حتماً وقوع می‌یابد:

﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ (یس: ۸۲)

«اراده‌ی خدا چنان است که اگر چیزی بخواهد به آن می‌گوید باش و بی‌درنگ به وجود می‌آید» آن چه را که می‌خواهد، اجرا می‌کند.

قضای شرعی نیز باید برای ما مورد رضایت و قطعی باشد، زیرا پایه‌ی اسلام و رکن ایمان است، بدون هیچ گونه اعتراض، ستیز و ضدیتی باید به آن تن بدهیم:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ

حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ (نساء: ۶۵) «نه، به پروردگارت سوگند، ایمان نمی‌آورند مگر این که تو را در آن چه بینشان رخ داده، داور کنند، و آن گاه به آن چه حکم کرده‌ای هیچ اعتراضی نداشته باشند و تسلیم گردند».

فرق میان خشنودی و شکیبایی

این دو با هم تفاوت‌هایی دارند: ابراز خشنودی از مقدرات و شکیبایی در برابر آن، با توجه به این نکته خشنودی درجه‌یی بالاتر از شکیبایی است و آن کار ساده‌یی نیست. لذا سخن دانشمندان که گفته خشنودی در مقدرات واجب نیست حمل بر همین قضیه‌ی ساده نبودن آن می‌شود.

خدا خشنودی از مقدرات و مصیبت‌ها را بر بندگان خود واجب نگردانده است، زیرا همه‌ی بندگان توانایی رسیدن به این مقام و درجه را ندارند، اما شکیبایی را بر آنها واجب کرده است که هر کس دقیق بنگرد با هم فرق دارند.

گاهی انسان هر چند تلخی و درد مصیبت بکشد شکیبایی پیشه می‌کند و کاملاً مواظب است که سخن خطا یا ناشایستی نگوید، صدا به گریه بلند نکند، سینه‌ی خود را چاک نکند، موه‌های خود را نبرد، خود را از انجام هر یک از این کارها باز می‌دارد، چنین کسی است که باید گفت شکیبیا است.

اما باز باید پرسید آیا او خرسند است؟ آیا به مرحله‌ی خشنودی رسیده است؟ یعنی آیا به مقامی از آرامش و اطمینان و خرسندی در برابر این مصیبت دست یافته است؟ مردمان همه به این مرحله نمی‌رسند، مثلاً هرگاه مصیبت مرگ شخصی نزدیک یا گرامی پیش می‌آید لازم است شکیبایی پیشه کنید، روا نیست نه به گفتار و نه به کردار اعتراضی بکنید، مانند این که بگویید: وای، نفرین باد! یا یقه‌ی خود را پاره کنید، موه‌های خود را بکشید، زدن روی خود، فریاد زاری روا نیست، زیرا این کارها با شکیبایی واجب ضدیت دارد. اگر پرسید در چنین مواقعی صبر چه حکمی دارد؟ در پاسخ باید گفت: واجب است. اما چیزی که با شکیبایی منافات دارد، از قبیل زاری و مویه و غیره چه حکمی دارد؟ پاسخ: حرام است. کسی که خویشان را کنترل می‌کند و از هر گونه کار و حرکت ناروایی پرهیز می‌کند می‌گوییم آن چه را واجب بوده، انجام داده است، اما آیا او در درون آرامش و اطمینان کامل دارد؟ یا آیا نسبت به سرنوشت خوشحال است؟ به عبارت دیگر آیا به خشنودی کامل رسیده است؟ پاسخ منفی است. بیشتر مردم به این درجه نمی‌رسند؛ به همین سبب است که خداوند این درجه را بر بندگانش واجب نکرده، اما هر کس به آن برسد، جایگاه بزرگی دارد.

انواع خشنودی از سرنوشت

شیخ الاسلام ابن تیمیه (رحمه الله) می‌گوید: «خشنودی از قضا و سرنوشت سه نوع است: ۱- خشنودی از طاعت و عبادت: اظهار خرسندی از عبادتها چه حکمی دارد؟ خرسندی از اظهار رضایت‌مندی از عمل دینی خود طاعت و عبادت است.

۲- خشنودی از مصیبتها: این همان است که سفارش شده است، یا مستحب است و یا واجب، واجبش آن است که همپایه‌ی شکیبایی و همان درجه‌ی اول خشنودی است. اما درجه‌ی بالاتر خشنودی در هنگام مصیبت - چنان که گفتیم - آن است که با آرامش و اطمینان کامل درونی همراه است: این درجه صعب الوصول است، جز شمار اندکی از انسانها به آن نمی‌رسند. خداوند بنا به مهربانی و لطف خود آن را واجب نکرده، چون توانایی آن را ندارند»^۱.

۳- خشنودی از مصیبت: تن دادن و رضایت از کفر، هرزگی و نافرمانی چه حکمی دارد؟ وقتی کسی ناپاکی را در خانواده‌ی خود می‌بیند و حال آن که خرسند است و آن را انکار نمی‌کند. مثلاً از این که دخترش بی‌بند و بار است... با پسرهای جوان صحبت می‌کند... با پسر جوان بیرون می‌رود... خرسند است... یا همسرش بدون حجاب بیرون می‌رود... و او شکایتی ندارد. در خانه پسرهای جوان را با کنیزان می‌بیند... باز اعتراض نمی‌کند، ناخرسندی نمی‌کند... این خود نافرمانی است... خرسندی از گناه و نافرمانی حرام است... این کار خود نوعی نافرمانی است... خرسندی از کفر، کفر است.

^۱ - ن. ک. مجموع الفتاوی از شیخ الاسلام ابن تیمیه (۴۸۲/۱۰).

پس اظهار خرسندی از گناه و نافرمانی چه حکمی دارد؟ روا نیست، حتی انسان دستور یافته از نافرمانی و گناه بیزار و گریزان باشد. خداوند فساد را دوست ندارد، کفر را برای بندگانش نمی‌پسندد، تجاوزگران را دوست ندارد، با ستم و ستمکاران دشمن است... این کوتاه توضیحی بود برای مبحث درجه‌های خرسندی و انواع آن. اکنون به نتیجه‌های آن بپردازیم.

نتایج خشنودی

خشنودی بهره‌ها و نتایج بسیار زیادی دارد. مهمترین آن چنین است:

- ۱- خشنودی از پروردگار، شادمانی و خوشحالی به او. پیامبر ﷺ بیشتر از همه‌ی مردمان از خداوند خشنود و به وجود او شادمان و خوشحال بود. خشنودی در مقام عبودیت کامل است. در حقیقت عبودیت بدون شکیبایی، توکل، خشنودی و فروتنی و نیاز به خدا کمال نمی‌یابد.
- ۲- خشنودی میوه‌ی شیرین رضایت پروردگار از انسان را به بار می‌آورد، این خود بار افزونی بر خوشبختی، شادمانی و خوشحالی انسان به اوست. لذت عبودیت است. خرسندی انسان از خدا خشنودی خدا از انسان را موجب می‌شود. خداوند از کسی که او را می‌پرستد خشنود است - وقتی انسان از او بخواهد، اصرار کند، درخواست کند، پیش او لابه کند، خداوند نیز به او روی می‌آورد.
- ۳- خشنودی انسان را از غم و اندوه، غصه و دل‌آشفتگی، افسردگی و پریشانی آسوده می‌کند. از این منظر در بهشت دنیوی به وسیله‌ی خشنودی و رضایت‌مندی پیش از بهشت اخروی به روی انسان باز می‌شود. خشنودی منجر به آرامش، اطمینان و آسایش قلبی و

درونی انسان می‌شود. برخلاف ناخرسندی که سبب پریشانی، آشفتگی و تردید و ناآرامی دل می‌گردد.

پس خشنودی آرامشی را به دل انسان ارزانی می‌دارد که به هیچ وسیله‌ی دیگری امکانپذیر نیست، و هیچ چیزی سودمندتر از آن برای دل وجود ندارد؛ زیرا وقتی آرامش بر دل بنده سایه بگستراند، حال و احوالش درستی و صلاح می‌یابد، خاطرش آسوده می‌گردد، و در امنیت، راحتی و فراخی به زندگی ادامه می‌دهد.

۴- خشنودی انسان را از ستیزه و لجاجت با پروردگار در امور شرایع و احکام و مسایل دینی رهایی می‌بخشد. مثلاً ابلیس چرا وقتی به سجده دستور یافت، نافرمانی کرد؟ چرا نپذیرفت؟

او به خشنودی نرسیده بود، به زعم خود گفت چگونه برای بشری که از خاک آفریده‌ای سجده کنم؟ ناخرسندی ابلیس به اعتراض در برابر دستور خدا انجامید. اکنون نیز منافقان روزگار ما که در نوشته‌ها و گفته‌هایشان از احکام خدا درباره‌ی ربا، حجاب و چندهمسری اظهار ناخرسندی می‌کنند، در واقع به وادی ستیزه‌جویی و دشمنی با پروردگار گام نهاده‌اند. می‌گویند چرا این را بر ما واجب گردانده‌ای؟ هر چند به روشنی آن را به زبان نیاروده‌اند... اما سخنانشان به گرد محور دشمنی با پروردگار بر سر احکام شریعتش می‌گردد. خشنودی انسان را از این جنگ و ستیز رها می‌سازد و او را به سبزه‌دشت آرامش و آشتی با پروردگار می‌برد.

۵- خشنودی حس عدالت پروردگار را در بنده بر می‌انگیزد، و این از بهره‌های آن است. پیامبر ﷺ با توجه به این نکته فرمود: «عَدْلٌ فِی قِضَاؤِکَ»: «قضای تو الهی! درباره‌ی من عادلانه است»^۱.

آن کس که از عدالت پروردگار خرسند نباشد، ستم روا داشته و از جاده‌ی انصاف بیرون رفته است. خداوند حتی در سزایش عادلترین عادلان است. بریده شدن درست دزد چه حکمتی دارد؟ مقتضای مکافات است خدا در قضاوتش و نیز در مکافات و عقوباتش به عدالت حکم کرده است، در هیچ کدام اعتراض روا نیست.

۶- ناخشنودی یا به خاطر از دست رفتن چیزی است که انسان خواستار و دوستدار آن است و یا به خاطر پیش آمدن چیزی است که آن را ناخوشایند می‌داند و از آن ناخشنود است. این چنین کسی که ناخرسند است نگرانی و نوعی آشفتگی او را فرا می‌گیرد که هرگاه امر ناخوشایندی برایش رخ دهد یا چیزی را که دوست دارد از دست بدهد گرفتار ناراحتیها و آشوبهای روانی می‌گردد. در حالی که اگر بهره‌مند از نعمت خشنودی و خرسندی باشد، هرگاه امر ناخوشایندی برایش پیش بیاید، یا چیزی که می‌خواهد از دستش برود، نه احساس سیه‌روزی و تیره‌بختی و نه آزار درد و ناراحتی او را رنج نمی‌دهد، زیرا همان خشنودی درد و آزار را از او دور می‌کند، چنان که با از دست رفتن چیزی اندوهناک نگردد و با به دست آوردن چیزی بر اثر شادمانی خود را گم نکند: ﴿لَکِنَّا لَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾ (حدید: ۲۳) «تا بر آن چه از دست داده‌اید اندوهناک نشوید و به سبب آن چه به شما داده است شادمان نگردید».

^۱ - احمد در مسند (۴۵۲/۱) حدیث (۴۳۰۶) و حاکم در مستدرک (۶۹۰/۱) حدیث (۱۸۷۷) روایت کرده‌اند. حاکم گفته است: حدیث درستی است که بخاری و مسلم نقل کرده‌اند. نیز طبرانی در معجم کبیر (۱۶۹/۱۰) حدیث (۱۰۳۵۲).

فرض کنید یک نفر می‌خواهد قرارداد پیمانکاری ببندد، مشغول شده، نرخ گذاری کرده، کار کرده، خسته شده، اسناد گذاشته است، سپس ناگاه از دستش می‌دهد، یعنی کس دیگری آن را می‌گیرد، نصیب او نمی‌شود... کس دیگری در مناقصه برنده شود، چنین شخصی وقتی بهره‌مند از ویژگی خرسندی باشد... چه عکس‌العملی خواهد داشت؟ می‌گوید: ایرادی ندارد، این که رفت یکی دیگر می‌آید... به هر حال باید خدا را شاکر بود... اگر خشنودی و رضایتمندی نباشد... چنی کسی تیره‌روز و زندگی‌اش دشوار می‌گردد، شب به خواب نمی‌رود... از غذا خوردن می‌افتد... حتی سخن گفتن با همسرش را بر نمی‌تابد... مانند دیگر کسان نمی‌تواند به درستی با او هم صحبت شود، روزگارش تیره و تار می‌گردد.

پس در حقیقت خشنودی و حقیقت وجودی آن فایده‌ی بسیار بزرگ دارد، چون وقتی چیزی از دست برود و پایان یابد، چه می‌ماند؟ اینجاست که قناعت و رضایتمندی خیلی مفید است. انسان نباید برای از دست رفته‌هایش تسلیم اندوه و غصه گردد، نباید غبار یأس و اندوه آسمان اندیشه‌اش را تاریک کند، زیرا همه چیز در تقدیر و نوشته شده است.

۷- خشنودی راهی به رهایی از تقلب، کینه و حسادت برای انسان باز می‌کند. چون آدمی اگر به رضایت درونی نرسد و از آن چه خدا نصیبش کرده خشنود نباشد، همچنان به این و آن نگاه می‌کند، چشم به دیگران دارد. و پیوسته چشم تنگ و حسدورز باقی می‌ماند و آرزوی زوال فراخی و نعمتهای دیگران می‌کند. حال آن که این ناخرسندی است که تمام این وسوسه‌ها را به دل و درون چنین شخصی فرو می‌برد.

۸- خشنودی انسان را به جایگاهی می‌رساند که در قضا و قدر الهی و حکمت و عملش گمان به خود راه ندهد. بلکه در برابر امر خدا تسلیم، و معتقد باشد که او حکیم است، هر چه بآید. اما انسان ناخرسند شک می‌کند، تردید دارد، شیطان او را وسوسه می‌کند.

به همین سبب خشنودی و یقین برادر و همراه هم هستند، ناخرسندی و شک نیز همزاد و پیوسته به هم‌اند.

آدمی اگر بتواند با یقین به خشنودی برسد و آنها را قرین هم سازد، کار بسیار نیکی انجام داده است، اگر موفق نشد، بداند شکیبایی خیر و نفع بسیار زیادی دارد.

۹- از بهترین ثمره‌های خشنودی این است که سبب سپاسگزاری و شکرگزاری می‌گردد. شخص ناخرسند شکرگزاری نمی‌کند، زیرا او احساس می‌کند زیان دیده است، حقش ادا نشده و سهم و نصیبش داده نشده است؛ از آن روی که وی معتقد است اصلاً نعمتی به او عطا نشده است. ناخشنودی نتیجه‌ی ناسپاسی شخص صاحب نعمت و خرسندی نتیجه شکرگزاری انسان است به خاطر نعمتهایش.

۱- خشنودی انسان را چنان می‌کند که چیزی بر زبان نیاورد جز آن چه خشنودی پروردگار را به دنبال دارد. اما ناخرسندی سبب می‌شود سخنانی بگوید که در آن مایه‌های اعتراض به پروردگار باشد، حتی ممکن است رنگ و بوی طعنه هم از آن فهمیده شود. انسان بهره‌مند از خشنودی از هوا و هوس به دور است و شخص ناخرسند پیرو هوا و هوس می‌شود.

خشنودی و پیروی از هوای نفس در یک شخص جمع نمی‌شود، به همین سبب خشنودی با انواع آن هوا و هوس را می‌رهاند، انسان خرسند می‌داند و احساس می‌کند که دارای گنجینه‌ی است بزرگتر از بهشت و آن خشنودی خداست. چون خداوند هنگامی که از سرای بهشت یاد می‌کند می‌فرماید: ﴿وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾ (توبه: ۷۲) «خشنودی خداوند از آنها نعمتی بزرگتر است» پس اگر خشنودی خدا حاصل شود به راستی بزرگتر و گرانبه‌تر است از بهشت و هر چه در آن است، خشنودی ویژگی و صفت خداوند است و بهشت آفریده‌ی او... و پیداست که صفت خدا بزرگتر از همه‌ی آفریده‌هایش است.

﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسْكَنٍ طَيِّبَةٍ فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ (توبه: ۷۲)

«خداوند زنان و مردان باایمان را به باغهایی وعده داده است که جویبارها از زیر آن روان است، جاودان در آن خواهند ماند، و نیز منزلگاههایی پاکیزه در باغهای جاوید، ولی خشنودی خدا برتر است، این است پیروزی و کامیابی بزرگ».

۱۱- خشنودی انسان را از ناخرسندی مردمان می‌رهاند، چون وقتی خدا از انسان راضی باشد، مردم را نیز از او راضی می‌کند. انسان خود نیز اگر در راستای خشنودی خدا گام بردارد، به سخن مردم اهمیتی نمی‌دهد. اما در مسیر خشنودی مردم تلاش کند زودا که خود را خسته و درمانده بیابد، زیرا توانایی جلب رضایت آنان را ندارد و زندگی‌اش تباه گردد... در حالی که هر کس برای رضای خدا تلاش کند از سخنان مردم هیچ حسابی نمی‌برد و از لحاظ روحی و روانی خسته نمی‌شود... حتی اگر سخنان مردم به او برسد آزار روانی برایش نخواهد داشت و تا خدا از او خشنود باشد، به چیز دیگر توجه ندارد.

۱۲- خداوند به کسی که از او خشنود است چیزهایی عطا می‌کند که حتی آنها را نخواسته است، طلب نکرده، دهشهای خداوند تنها نتیجه‌ی دعا نیست.

۱۳- خشنودی دل انسان را برای عبادت آماده می‌کند، در نماز دلش به دور از هر گونه وسوسه و در طاعت ذهنش آماده و مهیا است. از عبادت نهایت استفاده را می‌برد. خشنودی ذهن را پاک و متمرکز می‌کند و شخص بدین ترتیب از عبادتش بهره می‌برد.

۱۴- خشنودی با دیگر اعمال نیک دل، جایگاه شگفتی دارد. پاداشش بی‌پایان است و برخلاف اعمال دیگر اندامها حد و مرزی ندارد، اعمال دیگر اندامها محدود است و پاداشهایش در یک مدت معینی تمام می‌شود، در حالی که عمل دل نامحدود است و ادامه دارد.

از دیگر سو کارهای دیگر اندامها تا حد معلوم و قابل شماری دو برابر می‌شود، اما کارهای دل چند برابر شدنش پایان ندارد، هر چند صاحبش آن را فراموش کند... شاید بگویید چگونه؟

می‌گوییم: مثلاً شخص خشنود در دل و ذهن خویش فکر می‌کند و می‌اندیشد که از خدا و قضای او راضی است، سپس یک مسأله‌ی ریاضی و شمارشی برایش پیش می‌آید که ذهنش را به خود مشغول می‌کند... دانشمندان می‌گویند پاداش رضایتمندی هر چند ذهن به چیز دیگری مشغول باشد، قطع نمی‌شود، زیرا اصل آن موجود است هر چند دل به چیز دیگری بپردازد.

مثال دیگر: کسی از خدا می‌ترسد، گاهی در نتیجه‌ی این ترس گریه و بی‌قراری به او دست می‌دهد، اگر فکرش مشغول پسرش گردد، که زخمی شده و او را پانسمان و درمان کند، و در نتیجه قضیه‌ی تأمل درباره‌ی ترس و گریه و هراس ناشی از آن را به دست فراموشی بسپارد، پاداش او به خاطر همان ترسش همچنان ادامه خواهد داشت، زیرا این کاری قلبی و متمرکز در درون است و نهایت ندارد و این بی‌گمان از شگفتیهای اعمال قلبی است.

این مبحث می‌تواند روشن کند که چرا کارهای قلب پاداش بیشتری از کارهای اندامهای دیگر بدن دارد، با وجود این که انسان ناگزیر از کار با آنهاست. چون اگر اعمال اندامها نباشد، دل به تباهی می‌گراید.

* آیا خشنودی منافی دعا و مخالف آن است؟

پاسخ: نه، چون دعا موجب خشنودی خداوند است و او خود آن را سفارش کرده است.

✽ آیا انسان وقتی دعا می‌کند خدا گرفتاری و مشکلی را برایش رفع کند، خشنود نیست؟ در پاسخ این سؤال باید گفت قضیه به این شکل نیست، زیرا خداوند فرموده: ﴿أَدْعُوَنِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ (غافر: ۶۰) «مرا بخوانید، دعا کنید، تا شما را جواب دهم». همچنین فرمود: ﴿يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا﴾ (سجده: ۱۶) «از روی ترس و طمع پروردگارشان را می‌خوانند». در دعاهایشان خواستار نعمتهای خداوند و دفع خشم و خشنودی او هستند، دعا برای طلب مغفرت و دفع زیان. زیرا خداوند فرمود: «مرا بخوانید» چون دعا موجب رضایت و خشنودی اوست. پس روشن شد که دعا با قضیه‌ی خشنودی تعارضی ندارد. انسان اگر به گناه و نافرمانی خرسند باشد و از خدا بخواهد آثار آن را نابود کند و به جای آن نیکی و احسان به او بدهد، این دعایش با امر خشنودی تعارضی ندارد؛ زیرا خداوند به ما دستور داده روزی را از او طلب کنیم، فرمود: ﴿فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ﴾ (عنکبوت: ۱۷) «روزی را از پیشگاه خدا درخواست کنید».

✽ آیا خشنودی با گریه بر مرده منافات دارد؟

شیخ الاسلام گوید: «گریه بر مرده از روی ترحم و مهربانی پسندیده و مستحب است و با امر خشنودی منافات ندارد، برخلاف این که به خاطر از دست دادن منافی که از جانب مرده نصیبش می‌شده، گریه کند»^۱.
فرموده‌ی پیامبر در هنگامی که بر مرده‌یی می‌گریست، بهتر این موضوع را روشن می‌کند: «إِنَّ هَذِهِ رَحْمَةٌ جَعَلَهَا اللَّهُ فِي قُلُوبِ عِبَادِهِ وَإِنَّمَا يَرْحَمُ اللَّهُ مِنَ عِبَادِهِ الرَّحْمَاءَ»: «این (گریه)

^۱ - ن. ک. مجموع الفتاوی (۴۷/۱۰) از شیخ الاسلام ابن تیمیه.

مهری است که خداوند آن را در دل بندگانش قرار داده و او از میان بندگانش نسبت به مهربانان و رحم‌کنندگان مهربان است»^۱.

البته باید در اصل قضیه تفاوت‌هایی قایل شویم، زیرا پیامبر ﷺ هنگام مرگ پسرش ابراهیم گریه کرد... چرا؟ چون مهرش در دلش بود، از روی دلسوزی نسبت به او می‌گریست. اگر کسی بگوید فضیل بن عیاض وقتی یکی از پسرانش به نام علی درگذشت، خندید و گفت: «دیدم خدا این چنین خواسته و حکم کرده و دوست داشتم به آن چه رضای خداست، خشنود باشم»^۲.

ما می‌گوییم: حالت او در مقایسه با کسانی که شیون و ناشکیبایی می‌کنند، مناسب و حالت خوبی است، اما دلسوزی نسبت به شخص درگذشته همراه با خشنودی از قضای الهی و شکرگزاری خدا در هر حال - چنان که پیامبر ﷺ فرمود - کامل‌تر است.

اگر بگویند از این دو کدام کاملتر است: پیامبر ﷺ وقتی از روی رحمت به مرده گریست یا آن که هنگام مرگ پسرش خندید؟ یادآوری می‌نماید که گریستن از روی مهر و رحمت بر مرده همراه با شکرگزاری خدا و خشنودی از حکمش صحیح‌تر و کاملتر است، چنان که خداوند نیز فرمود: ﴿تُرْكَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ﴾ (بلد: ۱۷) «آن گاه از شمار کسانی باشد که ایمان آوردند و یکدیگر را به شکیبایی و مهربانی سفارش کردند». در این آیه خدا از سفارش به شکیبایی و مهربانی یاد کرده است.

مردم چهار دسته‌اند:

۱- گروهی دارای شکیبایی استوارند. (مهربانی در آن نیست).

^۱ - بخاری (۵۶۵۵) بخش الرضی، باب عبادة الصبيان، و مسلم (۹۲۳) بخش الجنائز، باب البكاء علی المیت، روایت کرده‌اند.

^۲ - شیخ الاسلام ابن تیمیة در مجموع الفتاوی (۴۷/۱۰) آورده و آن را به فضیل بن عیاض نسبت داده است.

۲- گروهی دارای مهربانی‌اند. (که این قابل زوال است).

۳- دسته‌ی سنگدلی و ناشکیبایی در وجود خود دارند (از دو سو جامع بدی‌اند).

۴- ایمانداران ستوده‌یی که در برابر مصایب شکیبایند و در حق مردم مهربان.

باید دانست که نه عقلاً و نه شرعاً تلاش برای جلب خشنودی و رضایت مردم به طور مطلق روا نیست، به دو جهت: یکی این که غیرممکن است، چنان که شافعی فرمود: «خشنودی مردم هدفی است دست‌نیافتنی، پس به دنبال چیزی باشید که به صلاح شماست، آن را حفظ کنید و هر چه غیر آن است رها کنید و مشغولش نگردید».^۱

دوم این که ما دستور یافته‌ایم خشنودی خدا و پیامبرش را به دست بیاوریم ﴿وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ﴾ (توبه: ۶۲) «شایسته‌تر آن است که خشنودی خدا و پیامبرش را به دست آورند».

آیا ما مکلف هستیم خشنودی همه مردم را جلب کنیم؟ پاسخ منفی است ما به این مکلف نشده‌ایم، به دو دلیل: چون غیرممکن است، و این که ما مکلف به جلب رضایت خدا هستیم نه مردم.

سخنانی کوتاه درباره‌ی خشنودی

پیشینیان درباره‌ی خشنودی سخنانی دارند، مانند:

۱- ابودرداء رضی الله عنه: «خداوند وقتی کاری می‌کند دوست دارد از سوی بندگانش مورد رضایت قرار گیرد».^۲

^۱ - ابونعیم در حلیه (۱۲۳/۹) روایت کرده و ذهبی در سیر أعلام النبلاء (۸۹/۱۰) آورده است.

^۲ - ابن مبارک در زهد (۳۲/۱) حدیث (۱۲۴) نقل کرده و ابن رجب حنبلی در جامع العلوم والحکم (۱/۱۹۴) از سخن ابودرداء آورده است.

- ۲- عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه: «چنان شده‌ام که خوشحال و شادمانی‌ام تنها به قضا و قدر است» و این گشایش و آرامشی بر جاننش می‌بخشاید. هر کس به این درجه برسد تمام زندگانی‌اش در رفاه و شادکامی خواهد بود. ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّاهُ حَيَوَةً طَيِّبَةً﴾ (نحل: ۹۷) «هر کس کار شایسته‌یی انجام دهد، چه زن چه مرد و ایمان داشته باشد زندگی پاکیزه‌یی به او عطا می‌کنیم».
- ۳- ابن مسعود رضی الله عنه: «خدا با عدل و داد خود آرامش و شادمانی را در یقین و خشنودی جای داده و اندوه و غصه را در شک و گمان».^۱
- ۴- یکی از پیشینیان گفته است: «زندگی پاک همان خشنودی و قناعت است».^۲
- ۵- عبدالواحد بن زید: «خشنودی راه بزرگ خدا و بهشت دنیا و مایه‌ی آسایش عابدان است».^۳ چه بسا شخص مبتلا خشنود باشد حتی تا حدی که دیگر احساس درد نمی‌کند.
- ۶- عمر بن خطاب به ابوموسی گفت: «اما بعد نیکی و خیر به طور کامل در خشنودی است، اگر توانستی خشنود باش، در غیر این صورت شککیا باش» بیشتر نیز یاد شد که خشنودی منزله‌یی بالاتر از شکیبایی است.
- ۷- عبدالله بن عمر رضی الله عنهما: «وقتی انسانی فوت می‌کند خداوند دو فرشته و هدیه‌یی از بهشت برایش می‌فرستد، به او گفته می‌شود ای نفس مطمئنه با آسایش و کامیابی برو که پروردگار از تو خشنود است».

^۱ - بیهقی در شعب الإیمان (۲۲۲/۱) به شماره‌ی (۲۰۹) روایت کرده، و ابن رجب حنبلی در جامع العلوم و الحکم (۱۹۴/۱) تنها از ابن مسعود روایت کرده است.

^۲ - ابن رجب حنبلی در جامع العلوم و الحکم (۱۹۵/۱) آورده است.

^۳ - ابونعیم در حلیة الأولیاء (۱۵۶/۶) روایت کرده و نیز ابن رجب حنبلی در جامع العلوم و الحکم (۱۹۵/۱) ذکر کرده است.

- ۸- میمون بن مهران: «هر کس از قضا و قدر خشنود نباشد حماقتش درمانی ندارد».
- ۹- عبدالله بن مبارک سخنی را نقل کرده: «ای فرزند سه چیز نشانه‌ی پرهیزگاری انسان است: توکل پسندیده‌ی او بر خدا در هر چه که بر سرش آمده، خشنودی و رضایتش به آن چه خدا به او عطا کرده و عدم نگرانی‌اش در آن چه از دستش رفته است».
- جایگاه خشنودی همان محبت خدا، رهایی از آتش و کامیابی در بهشت است و خشنودی خدا، خوش گمانی بنده به پروردگار و نفس مطمئنه و زندگانی پاک را به بار می‌آورد.

شکیبایی (صبر)

سپاس خدای را آفریدگار جهانیان و درود بر پیامبر ما حضرت محمد و آل و یارانش. بدانید که خداوند بخشاینده شکیبایی را به منزله‌ی مرکبی راهوار، شمشیری برآ، لشکری شکست ناپذیر و دژی استوار و پابرجا در اختیار انسان قرار داده است، مرکبی است که سوارش به بیراهه نمی‌رود. شکیبایی و پیروزمندی دو برادر تنی‌اند، چون «النصر مع الصبر»: «پیروزمندی همراه با شکیبایی است». شکیبایی که بدون تبار و شمار است بیشتر از همه‌ی انسانها به دارنده‌اش یاری می‌رساند. جایگاهش نسبت به پیروزی مانند جایگاه سر نسبت به بدن است. راه‌هایی و رستگاری از آن می‌گذرد. فضیلتی است که انسان در دین و هم‌دنایش به آن نیاز دارد. انسان در یکی از این حالتها به سر می‌برد: در شکیبایی بر دستوری که باید به آن عمل کند، یا نهی از چیزی که باید از آن بپرهیزد و یا سرنوشتی که لاجرم بر او بگذرد، یا نعمتی که لازم است به خاطر آن از نعمت دهنده سپاسگزاری کند. وقتی موقعیت انسان چنان است که از این حالتها خارج نیست، پس شکیبایی تا سرحد مرگ بر او لازم آید. زندگی بدون شکیبایی هرگز دوام نیابد. درمان گرفتاریهای سرای آزمایش است. مجاهدان آن گاه که دیر به پیروزی می‌رسند شکیبایی توشه‌ی آنهاست و همین‌طور دعوتگری که مردم دیر به ندایش پاسخ می‌دهند، توشه‌ی دانشمند، در زمان به حاشیه رانده شدن دانش، توشه‌ی کوچک و بزرگ، زن و مرد همان شکیبایی است. به آن چنگ می‌زنند، پناه می‌برند و با آن به پیش می‌روند.

^۱ - صحیح است به روایتی اشاره دارد که احمد در مسند (۳۰۷/۱) حدیث (۲۸۰۴) حاکم در مستدرک (۶۲۴/۳) حدیث (۶۳۰۴)، طبرانی در معجم کبیر (۱۲۳/۱۱) شماره‌ی (۱۱۲۴۳) و بیهقی در شعب الایمان (۲۰۳/۷) آورده‌اند. آلبانی نیز در صحیح الجامع (۶۸۰۶) آن را صحیح دانسته است.

در کتاب زهد از عمر بن خطاب نقل شده که: «بهترین زندگانیمان را باشکیبایی تجربه کردیم».^۱

خداوند شکیبایان را با صفتهایی یاد می‌کند و ویژگیهایی به آنها اختصاص می‌دهد که دیگران ندارند. در حدود نود جا از کتاب گرانمایه از آن یاد کرده و بیشتر درجه‌ها و نیکیها و خیرها را به آن نسبت داده و ثمره‌ی آن دانسته است.

شکیبایان از همراهی خداوند برخوردارند، از راه خیر دنیا و آخرت به آن دست یافته‌اند. با نعمت آشکار و نهان خدا به آن رسیده‌اند. خدا پیشوایی در دین را مشروط به حصول شکیبایی و یقین کرده است، می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ آيَمَةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾ (سجده: ۲۴) «از میان آنها پیشوایانی برگزیدیم که چون شکیبایی پیشه کردند و به نشانه‌های ما یقین داشتند به فرمان ما هدایت کردند».

شیخ الاسلام ابن تیمیه گفت: «پیشوایی دینی با شکیبایی و یقین حاصل شود».^۲

تعریف شکیبایی (صبر)

شکیبایی (صبر) در لغت

«صبر» در لغت به معنای نگه داشتن و باز داشتن است، خداوند فرمود: ﴿وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ﴾ (کهف: ۲۸) «با کسانی که صبح و شام پروردگارشان را می‌خوانند و خشنودی او را می‌خواهند، خویشتن نگه‌دار». یعنی خود را با

^۱ - ابن مبارک در زهد (۲۲۲/۱) احمد در بخش زهد (۱۱۷/۱) و ابونعیم در حلیة الأولیاء (۵۰/۱) روایت کرده‌اند.

بخاری در حواشی صحیحش (۲۳۷۵/۵) آورده است.

^۲ - ن. ک. مجموع الفتاوی از شیخ الاسلام ابن تیمیه (۳۵۸/۳).

آنها کنترل کن. صبر (شکیبایی) همچنین به معنای خویشتنداری و خودداری از بی‌تابی، کنترل زبان از گله کردن، بازداشتن دست از زدن صورت خود و پاره کردن لباس و... است می‌گویند «صبر یصبر صبراً و صبر نفسه» یعنی شکیبایی پیشه کرد.

شکیبایی در اصطلاح شرعی

در اصطلاح شرع شکیبایی عبارت است از پابندی به انجام کاری که خدا خواسته است یا بازداشتن خود از انجام کاری که خدا از آن نهی کرده است. پس شکیبایی در برابر انجام کاری که خدا دستور داده و شکیبایی در برابر انجام ندادن کاری که خدا نهی کرده، خدا برای هر کس که برای خشنودی او چنین کند پاداشی بزرگ در نظر گرفته و بهشتیان را اجر داده است، چون برای رضای او صبر پیشه کردند.

در شکیبایی معنای بازداشتن، سختی و روا ندانستن هست. «تصبر الرجل» یعنی شکیبایی را بر خود هموار کرد و خود را به آن واداشت و خود را به این خوی الزام کرد، در شکیبایی نفس خویش را عادت داده است. پس شکیبایی استواری بر دین است آن گاه که شهوت‌ها برانگیخته می‌شوند و پایداری بر کتاب و سنت است، چون هر کس پایبند کتاب و سنت باشد در مصیبت‌ها صبر می‌کند، خود را بر انجام عبادتها و پرهیز از کارهای حرام صبور می‌دارد. با این وصف شکیبایی سه گونه است:

شکیبایی بر طاعت خدا، شکیبایی در پرهیز از گناه و شکیبایی در برابر قضا و قدرهای دردناک.

شکیبایی (صبر) در قرآن

- قرآن رستگاری را در پیوند با شکیبایی دانسته است، خداوند فرمود: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ (آل عمران: ۲۰۰) «ای

کسانی که ایمان آورده‌اید شکیبا باشید همدیگر را به صبر و دارید، دل نگه دارید و تقوا پیشه کنید باشد که رستگار شوید». رستگاری را به مجموع این چیزها پیوند داده و از هر چه که ضد شکیبایی است نهی کرده است. ﴿فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَأُولُوا الْعَرْصِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ﴾ (احقاف: ۳۵) «شکیبا باش چنان که پیامبران اولوالعزم شکیبایی پیشه کردند، و بر ایشان شتاب نکن». نیز فرمود: ﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا﴾ (آل عمران: ۱۳۹) «سستی نوزید و اندوهناک نباشید».

- خداوند از چند برابر شدن پاداش شکیبایان خبر داده است: ﴿أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا﴾ (قصص: ۵۴) «اینان چون شکیبایی پیشه کردند دو بار پاداش می‌گیرند». چون کار و کردارها پاداشی مشخص و محدود دارند، شکیبایی دارای پاداشی نامحدود است».

﴿إِنَّمَا يُوفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ (زمر: ۱۰) «شکیبایان پاداش خویش را بی‌شمار می‌گیرند». سلیمان بن قاسم گفت: ثواب هر کاری معلوم است، جز شکیبایی، به خاطر این آیه: «شکیبایان پاداش خویش را بی‌شمار و حساب می‌گیرند». مانند آب ریزان.

- خداوند - چنان که گذشت - پیشوایی در دین را بسته به شکیبایی و یقین می‌داند و ظفرمندی را در همراه داشتن صبر قرار داده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾ (بقره: ۱۵۳) «خدا با صبرپیشگان است». سه چیز را برای آنها در نظر گرفته که برای کس دیگری

قرار نداده است. درود، رحمت و هدایت خدا برای آنها: ﴿وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾ (۱۵۵) «الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ (۱۵۶) «أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَهْتَدُونَ﴾ (بقره: ۱۵۵ - ۱۵۷) «به شکیبایان مژده بده، آنان که چون به مصیبتی دچار شوند گویند ما از آن خداییم و همانا به سوی او باز می‌گردیم، درود و رحمت پروردگار بر آن گروه باد، و همانا ره‌یافتگانند».

- خدا شکیبایی را پشتوانه و توشه‌ی راه قرار داده و دستور داده از آن کمک بگیریم:

﴿وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾ (بقره: ۴۵) «از شکیبایی و نماز یاری بگیرید» پس هر کسی صبر نداشته باشد، یاریگری ندارد. پیروزی را نیز مشروط به شکیبایی و پرهیزگاری دانسته است ﴿بَلَىٰ إِنْ تَصَبَّرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ﴾ (آل عمران: ۱۲۵) «آری اگر شکیبیا باشید و پرهیزگار، آن گاه که به سراغتان بیایند پروردگارتان شما را با پنج هزار فرشته‌ی نشاندار یاری خواهد کرد».

پیامبر ﷺ فرمود: «و اعلم أن النصر مع الصبر» «بدان که پیروزی باشکیبایی همراه است»^۱.

- خداوند شکیبایی و پرهیزگاری را سپری محکم در برابر مکر و حيله‌ی دشمن قرارداده است: ﴿وَإِنْ تَصَبَّرُوا وَتَتَّقُوا لَإِيضْرُكُمْ كَيْدَهُمْ شَيْئًا﴾ (آل عمران: ۱۲۰) «اگر شکیبایی و پرهیزگاری پیشه کنید نیرنگ آنها هیچ زیانی به شما نمی‌رساند».

- خداوند خیر داده که فرشتگان در بهشت بر شکیبایان سلام می‌کنند: ﴿سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾ (رعد: ۲۴) «سلام بر شما به خاطر این که شکیبایی پیشه کردید، عاقبت چه خوب جایگاهی نصیبتان شد».

- خدا شکیبایی را منزلتی بالاتر از مجازات به مثل می‌داند، و آن بهتر و با اجرتر است: ﴿وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ ۗ وَلَئِن صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِّلصَّابِرِينَ﴾ (نحل: ۱۲۶) «اگر خواستید مجازات کنید به مقداری که مجازات شده‌اید، کیفر دهید، و اگر شکیبایی پیشه کنید برایتان بهتر است» به این سخن «اگر شکیبایی پیشه کنید» دقت کنید که تأکید در آن هست.

^۱ - سندش ذکر شد.

- بخشش و پاداش بزرگ را مستلزم شکیبایی همراه با کار نیک می‌داند: ﴿إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ﴾ (هود: ۱۱) «مگر آنان که شکیبایی ورزیدند و کار نیک انجام دادند که بخشش و پاداشی بزرگ خواهند داشت».
- شکیبایی در مصیبت‌ها نشانه‌ی پایداری و ثبات در کارهاست. این مرتبه را به ندرت کسی بتواند به دست آورد: ﴿وَلَمَن صَبَرَ وَعَفَرَ إِنَّ ذَٰلِكَ لِمِنَ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ (شوری: ۴۳) «هرکس شکیبایی بورزد و ببخشد به راستی کار سترگی انجام داده است».
- لقمان آن مرد نیکوکار حکیم فرزندش را وصیت کرد که بر آن چه در راه خدا برایش پیش می‌آید صبر پیشه کند: ﴿يَبْنَئُ أَقْرَبَ الصَّالُوَّةِ وَأَمْرًا بِالْمَعْرُوفِ وَأَنَّهُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ (لقمان: ۱۷) «ای فرزندم نماز را برپای دار، به کار نیک سفارش کن و از کار زشت بازدار و در برابر مصیبت‌ها شکیبایی پیشه کن که کاری بس سترگ است».
- خداوند ایمانداران را به کامیابی و پیروزمندی وعده داده و این را بیشتر برای آنها مقدر کرده بود، با شکیبایی آن را به دست آوردند، فرمود: ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَرْنَا مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ فِرْعَوْنَ وَقَوْمَهُ، وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ﴾ (اعراف: ۱۳۷) «وعده‌ی نیک پروردگارت بر بنی اسرائیل به سبب شکیبایی آنها تحقق یافت و آنچه فرعونیان ساختند و آنچه را که برافراشتند درهم کوبیدیم».
- خدا دوستی خود را با شکیبایی پیوند داده است و آن را نصیب شکیبایان کرده: ﴿وَكَأَيِّنْ مِنْ نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ﴾ (آل عمران: ۱۴۶) «چه بسا پیامبرانی که خدا دوستان بسیاری به همراه

آنان جنگ کردند، آنها در برابر آن چه در راه خدا به آنها می‌رسید سست نشدند و زبونی نکردند، خداوند صابران را دوست دارد».

- خداوند خصوصیهایی را بیان می‌کند که تنها شکیبایان به آن می‌رسند، او درباره‌ی اصل علم که مردم را که فریفته‌ی قارون بودند، آگاه می‌کردند، می‌فرماید: ﴿وَيَلْجَأُكُمُ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِّمَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا﴾ (قصص: ۸۰) «وای بر شما! ثواب الهی بر ایمان آورندگان و نیکوکاران بهتر است اما جز صابران بدان نخواهند رسید».

- هنگام بیان مسأله‌ی پاسخ دادن به نیکوترین شکل فرمود: ﴿وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ﴾ (فصلت: ۳۵) «کسی از این برخوردار نمی‌شود مگر شکیبایان و آنان که از ایمان بهره‌ای بزرگ داشته باشند».

- خداوند یادآور شده که کسی از آیات و نشانه‌هایش بهره‌مند نمی‌گردد و به نیکی استفاده نمی‌کند، مگر آن که شکیبیا باشد و پایدار بر شکیبایی در این مورد صیغه‌ی مبالغه آورده است: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِنَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾ (إبراهیم: ۵) «موسی را با معجزات خود فرستادیم که قومت را از تاریکی به روشنایی درآور و روزهای خدا را به یادشان آور که برای صابران شاکر نشانه‌هایی خواهد بود». درسوره‌ی لقمان نیز فرمود:

﴿الْمُتَرَّ أَنْ الْفُلْكَ بَجْرِي فِي الْبَحْرِ نَبِعَمَتِ اللَّهُ لِيُرِيكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾ (لقمان: ۳۱) «آیا ندیده‌ای که کشتی به لطف و احسان خدا در دریا حرکت می‌کند تا گوشه‌ای از آیات خود را به شما نشان بدهد که در آن نشانه‌هایی برای شکیبایان شاکر وجود دارد». و پس از بیان داستا سبأ فرمود: ﴿فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَزَقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَقٍ إِنَّ

فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿١١﴾ (سبأ: ۱۹) «و ما آنها را افسانه‌ی روزگار قرار دادیم و سخت پراکنده‌شان کردیم، در این داستان عبرت‌هاست برای شکیبایان شکرگزار».

- در بحث یاد نعمت کشتی برای بندگان خدا و این که خود و کالاهایشان را با آن جابه جا می‌کنند، فرمود: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ ﴿٣٢﴾ إِنَّ يَسْأَلُ يُسْكَنُ الرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ عَيْنِ ظَهْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿٣٣﴾﴾ (شوری: ۳۲ - ۳۳) «از نشانه‌های قدرت او کشتیهایی است همچون کوه که بر دریا روانند اگر بخواهد باد را از حرکت باز می‌دارد تا در دریا از حرکت باز ماند به راستی در این نشانه‌هایی است برای شکیبایان شکرگزار».

این چهار جایگاه از قرآن بود که بیان می‌کند تنها اهل شکیبایی و سپاسگزاری از نشانه‌های خدا بهره‌مند می‌شوند شکیبایی و شکرگزاری دو بخش بزرگ از دین و ایمان مسلمان را تشکیل می‌دهد.

جز این دو نعمت در طاعتها و عبادتها و نزدیکی جستن به خداوند چه چیز دیگر می‌تواند وجود داشته باشد؟

- خداوند بنده‌ی خود ایوب را به بهترین شکل به خاطر شکیبایی‌اش ستایش کرده است: ﴿إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نَعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ ﴿٤٤﴾﴾ (ص: ۴۴) «ما او را شکیبایا یافتیم چه بنده‌ی خوبی! همواره روی به درگاه ما داشت». او را می‌ستاید، می‌گوید: «چه بنده‌ی خوبی!» چرا؟ چون شکیبایی پیشه کرد.

خداوند درباره‌ی کسانی که شکیبایی نورزیدند به طور عام اعلان ضرر و زیان داده است، فرمود: ﴿وَالْعَصْرِ ﴿١﴾ إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ ﴿٢﴾ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ ﴿٣﴾﴾ (عصر: ۱ - ۳) «سوگند به عصر، که انسان در زیان است مگر

کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند و یکدیگر را به راستی و شکیبایی توصیه کرده‌اند».

- خدا اهل میمنه (یاران راست) را به صفت شکیبا و مهربان بودن اختصاص داده است: ﴿تُرْكَانَ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ ۗ﴾ (بلد: ۱۷) «آنگاه از کسانی باشد که به خدا ایمان آوردند و یکدیگر را به صبر و مهربانی سفارش کرده باشند».

- همچنین شکیبایی را قرین پایه‌های اسلام و از مقامهای ایمان قرار داده و آن را با نماز یاد کرده است.

﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾ (بقره: ۴۵) «از صبر و نماز کمک بخواهید».

آن را همراه کارهای نیک یاد کرده است: فرمود: ﴿إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ (هود: ۱۱) «مگر صابران صالح». همراه تقوا آورده، «هر کس پرهیزگاری و شکیبایی پیشه کند» ﴿قَالُوا أءَنتَ لَا تَأْتِيكَ يَاسُفٌ ۗ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ۗ﴾ (یوسف: ۹۰) با سفارش یکدیگر به راستی و درستی، فرمود: ﴿وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ ۗ﴾ (عصر: ۳) «یکدیگر را به راستی و شکیبایی توصیه کردند»، با مهربانی و رحمت آن را یاد می‌کند ﴿وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ ۗ﴾ (بلد: ۱۷) «یکدیگر را به صبر و مهربانی سفارش کرده باشند». آن را همزاد یقین کرده: ﴿لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِكَايِنَاتِنَا يُوقِنُونَ ۗ﴾ (سجده: ۲۴) «چون صبور بودند و به آیات ما یقین داشتند»، با صداقت نیز شکیبایی را یاد می‌کند ﴿وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ ۗ﴾ (احزاب: ۳۵) «مردان و زنان راستگو، مردان و زنان شکیبا».

اهمیت و جایگاه شکیبایی

مرتبه‌ی شکیبایی چه خوب مرتبه و منش شکیبایانه چه زیبا منشی است و شکیبایان چه خوب انسانهایی هستند: آنها اصل صبرند، صبر و شکیبایی راه بهشت است: ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَاءُ وَزُلُّوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ مَعَىٰ نَصْرِ اللَّهِ أَلاٰ إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ﴾ (بقره: ۲۱۴) «آیا پنداشتید که به بهشت داخل می‌شوید، بی آنکه چون پیشینیان به سختی، تنگدستی و رنجوری گرفتار شوید؟ شاید و مشکلات آن چنان امتهای پیشین را احاطه می‌کرد که پیامبر و مؤمنان ملترمش گفتند: پس یاری خدا چه هنگام است؟ بدانید یاری خدا نزدیک است».

این که قرآن کریم توجه زیادی به شکیبایی دارد، نشان از ارزشمندی آن است و این که اخلاق بسیار و بزرگوارانه‌ی است.

لا تياسنَّ و إن طالت	إذا استعنت بصبر أن تری
مطالبة	الفرج
أخلق بذی الصبر أن یحظ	و مُدمنِ القرعِ للأبواب أن
بِحاجته	یلج
و قُل مَنْ جَدَّ فِی أَمْرِ	و استصحَب الصبرِ إلا فازَ
یحاوله	بالظفر

یعنی: وقتی با وجود شکیبایی احساس بی‌نیازی کردی، از این که فرجی برایت فرا رسد، ناامید نباش هر چند تلاش و درخواستت به درازا کشیده باشد. چه شایسته است انسان شکیبا که نیازش برآورده شود و نیز کسی که مدام تلاش می‌کند، هر دری را می‌کوبد، چه

شایسته است که وارد شود. بگو هر کس در زمینه‌ی تلاش و کوشش می‌کند و شکیبایی ملازمش است حتماً به پیروزی می‌رسد و کامیاب می‌شود.

شکیبایی سبب رفتن به بهشت و رهایی از آتش است، چرا که «الجنة حفت بالمکاره و النار حفت بالشهوات»: «بهشت با سختیها و مصیبتها دوره داده شده و جهنم با شهوتها».^۱ پس انسان چگونه بدون شکیبایی در برابر سختیها و مشکلات وارد بهشت می‌شود؟ و چگونه بدون شکیبایی در برابر شهوتها خویشتن را از آتش دور می‌دارد؟

شیخ الاسلام ابن تیمیه (رحمه الله) به معنای لطیفی در این حدیث اشاره کرده است.^۲ سختیها و مشکلات اطراف بهشت حلقه زده‌اند؛ یقین یافتیم که جز گذشتن از آن راهی به بهشت وجود ندارد، زیرا فرمود: «حُفَّت: دوره داده شده» از هر سو. هر کس بر این سختیها و ناخوشیها چیره نگردد به بهشت نمی‌رسد. «مکاره» سختیها و دشواریها و هر چیزی است که بر نفس دشوار آید مانند تلاش مداوم برای انجام عبادتها (از آن جمله: نماز صبح، وضو در هوای سرد، شکیبایی در مصیبتها، جهاد...).

پس جز با هموار کردن سختیها بر خود نمی‌توان به بهشت رفت، و آن نیز تنها با شکیبایی امکان‌پذیر است. اما آتش «حفت بالشهوات»: «شهوتها آن را دور زده‌اند» نمی‌توان خود را از افتادن در آتش باز داشت جز با شکیبایی در برابر گناهان و خودداری از نافرمانی حق و کنترل خویشتن. اینها فضایل این اخلاق بزرگوارانه هستند.

^۱ - صحیح است: مسلم (۲۸۲۳) بخش الجنة و صفة نعيمها و أهلها روایت کرده است.

^۲ - ن. ک. مجموع الفتاوی از شیخ الاسلام ابن تیمیه (۱۳۰/۱۸).

حکم شکیبایی

اصل شکیبایی واجب است، به طور کلی شکیبایی واجب و خداوند به آن سفارش کرده است: ﴿وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾ (بقره: ۴۵) «از نماز و شکیبایی کمک بگیرید». ﴿وَأَصْبِرُوا وَصَابِرُوا﴾ (آل عمران: ۲۰۰) «شکیبا باشید و همدیگر را به شکیبایی وا دارید». و از ضد آن نهی فرموده: ﴿وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ﴾ (احقاف: ۳۵) «برای آنها شتاب نکن».

﴿فَلَا تُولُوهُمْ الْآذِبَارَ﴾ (انفال: ۱۵) «به آنها پشت نکنید»، ﴿وَلَا يُبْطِلُوا أَعْمَالَهُمْ﴾ (محمد: ۳۳) «کارهای خود را باطل نکنید» و خیر و احسان هر دو دنیا را بر آن مترتب ساخته است.

اما وقتی به بحث برتری می پردازیم، می بینیم شکیبایی واجب دارد و مستحب، واجب آن است که اگر انسان شکیبایی نوزد گناه کرده است، در کارهای واجب و امور واجب و خودداری از نارواها است. و در قضیه‌ی سختیها و دشواریها مستحب است، اگر انسان در کارهای مستحب از پرداختن به آن اجتناب بورزد و آن را انجام ندهد، خود و شکیبایی اش مکروه است.

از جمله دلایل این که شکیبایی گاهی لازم است این فرموده‌ی خداوند است: ﴿وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ ۗ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُمْ خَيْرٌ لِّلصَّابِرِينَ﴾ (نحل: ۱۲۶) «اگر مجازات کردید به اندازه‌ی که مجازات شده‌اید، کیفر دهید، و اگر شکیبایی پیشه کنید، برای صابران بهتر است».

اکنون اگر بپرسید شکیبایی چه حکمی دارد؟ در پاسخ می گوئیم مخیرید در بین این که کسانی را که به شما ستم کرده‌اند، مجازات کنید یا مجازات نکنید.

مثلاً: درباره‌ی کسی به شما ظلم می‌کند.. از دیدگاه شرع باید چه کار کرد؟ در این مواقع جایز است قصاص کنید و معادل ظلمی که به شما کرده از او دادخواهی کنید، اما شکیبایی و ندیدن و انتقام نگرفتن چه حکمی دارد؟ مستحب است.

اما اگر بیرسید شکیبایی ورزیدن در ادای نماز صبح چه حکمی دارد؟ باید گفت واجب است. شکیبایی هنگام مصیبت در خودداری از نوحه کردن و با صدای بلند گریستن نیز حکم واجب دارد. صبر در برابر کسی که به شما بدی کرده و این که از او انتقام نگیرید مستحب است.

پس صبر و شکیبایی بخشی از آن واجب است و بخشی مستحب. در قرآن کریم به سیغهی «مفاعله» یعنی به صورت مشارکتی آمده است. ﴿وَصَابِرُوا وَرَاطِبُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ (آل عمران: ۲۰۰) «و همدیگر را به شکیبایی وا دارید» و این حداقل با وجود دو طرف امکان پذیر است.

به عبارت دیگر غلبه‌یابی و چیرگی‌هایی میان انسان مسلمان با دشمن وجود دارد، و ما باید در برابر کارهای باطل آنها، مبارزه با آنها و پیوند با هم در مرزها و پایداری در ارتباطات همدیگر را به شکیبایی سفارش کنیم تا آنها از این جهت‌ها به میان ما نفوذ نکنند. این نوع شکیبایی بسیار مهم است.

انواع و اقسام شکیبایی

شکیبایی دو نوع است: بدنی و روحی. و هر کدام دو قسم است: اختیاری و اضطراری. بدین سان چهار بخش پدید آمد: بدنی اختیاری، بدنی اضطراری، روحی اختیاری و روحی اضطراری.

برای نمونه دست و پنجه نرم کردن با کارهای سخت، بدنی اختیاری است. شکیبایی در برابر درد و آزار ناشی از ضرب و شتم بدنی اضطراری است، چون انسان ضربه می‌خورد، زده می‌شود و جز شکیبایی چاره‌ی ندارد. از نوع روحی اختیاری مانند کنترل نفس از انجام آن چه شرعاً پسندیده نیست. حرام نیست، اما از دیدگاه شرع ناپسند است، مانند کارهای مکروه. روحی اضطراری مانند شکیبایی در برابر از دست دادن دوست و جدا شدن از او، به گونه‌ی که اگر انسان این شکیبایی را بر خود هموار نکند به وادی بی‌تابی ناروا، نوحه و بلند گریستن، زدن گونه‌ها و صورت، پاره کردن گریبان، بریدن موها و گیسوان ... می‌افتد.

چهارپایان در دو نوع اضطراری با انسان مشترکند، اما شکیبایی اختیاری وجه تمایز انسان با چهارپایان است.

یکی از دانایان آگاه از گنجینه‌ی حکمت گفت: «هرگز کسی بر من ظفر نیافته آن گونه که جوانی از اهالی شهر مرو بر من پیروز شد. او روزی به من گفت شکیبایی چیست؟ گفتم: آن است که اگر چیزی برای خوردن پیدا کردیم، می‌خوریم، اگر نه، صبر می‌کنیم. گفت این را سگان مرو نیز انجام می‌دهند! پرسیدم پس شکیبایی به نظر شما چه تعریفی دارد؟ گفت: اگر چیزی برای خوردن نیابیم شکیبایی پیشه کنیم و اگر پیدا کنیم از خودگذشتگی می‌کنیم و آن را به نیازمندتر از خود می‌دهیم.^۱

گاهی می‌بینیم برخی کفار در برابر مصیبت‌ها شکیبیا هستند، تحمل می‌کنند و شکست نمی‌خورند، اما برای این کارهاشان از پروردگار امید پاداشی و یا جزایی برای روز قیامت ندارند.

^۱ - قرطبی در تفسیرش (۲۸/۱۸) این داستان را نقل کرده است.

شکیبایی با تکلیف در پیوند است. چون خداوند بندگان را به واجباتی آزموده که باید انجام دهند و محرمانی که باید از آن بپرهیزند و سرنوشت‌هایی که باید بر آن صبر کنند، به ناشکیبایی و بی‌تابی، ناخشنودی و گله‌مندی از آفریدگار نیفتند.

شکیبایی در سنت پیامبر ﷺ

شکیبایی در چند جایی در سنت پیامبر نیز آمده است:

۱- پیامبر ﷺ کسی را که بر از دست دادن چشمانش صبر می‌کند به بهشت مژده داده است: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ إِذَا ابْتَلَيْتُ عَبْدِي بِحَبِيبَتِهِ ثُمَّ صَبَرَ عَوَّضْتُهُ مِنْهَا الْجَنَّةَ»: «خداوند فرمود وقتی بنده‌ام را به گرفتن دو چشمش آزمودم و صبر پیشه کرد به جای آن بهشت را به او می‌دهم».^۱

۲- نیز فرمود: «مَا لِعَبْدِي الْمُؤْمِنِ عِنْدِي جَزَاءٌ إِذَا قَبِضْتُ صَفِيَّتَهُ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا ثُمَّ احْتَسَبَهُ إِلَّا الْجَنَّةَ»: «بنده‌ی باایمان من وقتی برگزیده‌اش از اهل دینا را از او بگیرم [و شکیبا باشد] و به انتظار شمار بنشیند، پاداشی کمتر از بهشت نزد من ندارد».^۲

۳- آن گاه که زن سیه چرده‌یی به صرع مبتلا شد و به اظهار دردمندی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: من دچار صرع می‌شوم و بدنم بیرون می‌افتد، پیش خدا برایم دعا کن، فرمود: «اگر بخواهی شکیبایی پیشه کنی، بهشت جایث است، و اگر بخواهی دعا می‌کنم که خدا شفایث دهد». زن گفت: صبر می‌کنم، اما از خدا بخواه که بدنم پیدا نگردهد. پیامبر برایش دعا کرد و چنان شد و زان پس دچار صرع می‌شد و پوشیده می‌ماند.^۳

^۱ - صحیح است. به روایت بخاری (۵۶۵۳) بخش الرضی، باب فضل من ذهب بصره.

^۲ - صحیح است. بخاری (۶۴۲۴) بخش الرقاق، باب العمل الذی یبغی به وجه الله.

^۳ - صحیح است. بخاری (۵۶۵۲) بخش الرضی، باب فضل من یصرع.

شکیبایی ذاتی است یا اکتسابی؟

در سنت پیامبر ﷺ اشاراتی یافت می‌شود که دلالت می‌کند بر این که شکیبایی اخلاقی است که می‌توان آن را به دست آورد. درست است که مردم در اصل سرشت خود از لحاظ شکیبایی چند دسته هستند. برخیها را خداوند در اصل خلقت شکیبیا آفریده، برخیها شکیبایی در ذاتشان هست.^۱ و برخی خداوند اندکی از آن را در وجودشان نهاده است. اما اگر انسان در این ویژگی نقصی داشته باشد آیا با تمرین و پاسداری خودو تلاش خستگی‌ناپذیر می‌توان آن را به دست آورد و کامل کند؟ آری. این چیزی است که می‌توان کسب کرد و تنها سرشتی نیست چنان که نتوان بر آن افزود. دلیل این که شکیبایی اخلاقی اکتسابی است نه منحصرأ فطری این است که پیامبر ﷺ فرمود: «و من يتصبر يصبره الله»: «هر کس خویشتن را به شکیبایی وا دارد، خداوند او را شکیبیا می‌گرداند».^۲ ممکن است انسانی وجود داشته باشد که بنا بر اصل سرشتش بی‌تاب باشد. اما وقتی ارزش و پاداش و جایگاه مهم شکیبایی در دین را دریابد، با خود تصمیم بگیرد که در هر رویداد یا موقعیتی در زندگی‌اش با شکیبایی و بردباری برخورد کند و خویشتن را بر این اخلاق وا دارد تا شکیبیا و بردبار شود.

^۱ - مانند حکایتی که از اشبح عبدالقیس نقل شده است که پیامبر ﷺ درباره‌ی او فرمود: «إن فیک خلتین یحبهما الله: الحلم و الأناة: دو خصوصیت در وجودت هست خداوند آنها را دوست دارد: بردباری و شکیبایی. گفت: ای فرستاده‌ی خدا آیا خود این دو خصوصیت را پیشه‌ی خود می‌کنم یا خداوند در ذاتم نهاده است؟ فرمود: «خداوند در ذاتت قرار داده است». گفت: سپاس خدایی را که در وجودم دو خصوصیت نهاده که خدا و پیامبرش آن را دوست دارند. این حکایت را مسلم (۱۷) به طور مفصل در بخش الإیمان، باب الأمر بالإیمان بالله تعالی و رسوله، و ابوداود به طور مختصر - با این لفظ که در این جا آوردیم - در بخش الأدب، باب فی قبلة الرجل، روایت کرده‌اند.

^۲ - صحیح است: به روایت بخاری (۶۴۷۰) بخش الرقاق، باب الصبر عن محارم الله، و مسلم (۱۰۵۳) بخش الزکاة، باب فضل التعفف و الصبر.

برتری شکیبایی و شکیبایان

در سنت به روشنی آمده است که شکیبایی برای انسان ایماندار خیر بزرگی است. چون سختی و مضرتی به او برسد احسان و نیکی نصیبش خواهد شد.^۱

- پیامبر ﷺ یاد کرده که شکیبایی مانند روشنایی است. چنان که در حدیث مسلم آمده که فرمود: «الصَّلَاةُ نُورٌ، وَ الصَّدَقَةُ بُرْهَانٌ، وَ الصَّبْرُ حَيَاءٌ وَ الْقُرْآنُ حَجَّةٌ لَكَ أَوْ عَلَيْكَ»: «نماز نور است، صدقه برهان، شکیبایی، روشنایی و قرآن دلیل واضحی است برای شما یا علیه شما».^۲

- پیامبر ﷺ از جایی می‌گذشت دید که زنی بر روی قبری گریه می‌کند، خواست او را نصیحتی کند، فرمود: «اتَّقِ اللَّهَ وَ اصْبِرِي»: «تقوای خدا پیشه کن و شکیبا باش!» گفت: دست از سرم بردار، تو مصیبتی مانند مصیبت مرا ندیده‌ای و نمی‌دانی.

پیامبر ﷺ رفت، نخواست در این وضعیت با زن مجادله کند و این است موضع‌گیری درست برای دعوتگر در چنین موقعیتهایی. پس از آن به زن گفتند: او پیامبر ﷺ بود! با شنیدن این سخن حالتی مثل حالت مرگ بر او چیره شد، به خاطر آن جوابی که به او که پیامبر خداست، داده بود. برای عذرخواهی به درگاه پیامبر شتافت، ملاحظه کرد از روی تواضع نه

^۱ - اشاره به روایتی دارد که مسلم (۲۹۹۹) بخش الزهد و الرقائق، باب المؤمن أمره كله خيرٌ، از صهیب نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: «عجبا لأمر المؤمن إن أمره كله خيرٌ، و ليس ذاك لأحدٍ إلا للمؤمن، إن أصابته سراء شكر فكان خيراً له، و إن أصابته ضراء صبراً فكان خيراً له»: «شگفت از انسان ایماندار، تمام امورش بر راه احسان و خیر است و این امتیاز تنها برای مؤمن است، اگر رفاه و خوشحالی برایش پیش بیاید شکرگزاری می‌کند و این برایش مایه‌ی احسان و خیر است، اگر دشواری و زیانی برایش رخ دهد، صبر پیشه می‌کند و این نیز برایش خیر و نیک است».

^۲ - صحیح است: مسلم (۲۲۳) بخش الطهارة، باب فضل الوضوء روایت کرده است.

دربان دارد و نه نگهبان و محافظ. معذرت خواست و گفت: تو را نشناختم. فرمود: «إِنَّمَا الصَّبْرُ عِنْدَ الصَّدْمَةِ الْأُولَى»: «مهم آن است در رخداد نخست شکیبایی پیشه کرد».^۱

- وقتی ابوسلمه فوت کرد، ام سلمه که همسرش دارای جایگاه بزرگ در دل و درون او بود، به اندیشه افتاد که چه بایستی بگوید؟ بیشتر چیزهایی یاد گرفته بود، مانند: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»: «خدایا در این مصیبت پاداشم ده و بهتر از او را به جایش به من بده». وقتی آمد این عبارت را بگوید، با خود گفت: کدام یک از مسلمانان بهتر از ابوسلمه است، با آن خصلتهای نیکو و خوش رفتاری و خوش مشربی که از او دیده بود؟ اما چون او زنی ایماندار و در برابر آموزشهای دینی پیامبر مطیع بود، همان عبارت را بر زبان راند که یاد گرفته بود هنگام مصیبت بگوید، فرمود: «خدایا در این مصیبت پاداشم ده و بهتر از او را برایم مقدر کن». سپس گفت: خداوند رسول الله را به جای همسرم برایم در نظر گرفت. پیامبر ﷺ از او خواستگاری کرد و با او ازدواج کرد.^۲

- درباره‌ی شکیبایی بر مرگ فرزند می‌فرماید: «إِذَا مَاتَ وَلَدُ الْعَبْدِ قَالَ اللَّهُ لِمَلَائِكَتِهِ قَبَضْتُمْ وَلَدَ عَبْدِي؟ فَيَقُولُونَ: نَعَمْ. قَالَ: قَبَضْتُمْ ثَمْرَةَ فَوَادِهِ فَيَقُولُونَ: نَعَمْ. فَيَقُولُ: مَاذَا قَالَ عَبْدِي؟ فَيَقُولُونَ: حَمْدُكَ وَاسْتِرْجَاعُ. فَقَالَ: ابْنُوا لِعَبْدِي بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ سَمُّوهُ بَيْتَ الْحَمْدِ»: «وقتی کسی فرزندش می‌میرد خداوند به ملائکه می‌گوید: جان فرزند بنده‌ی مرا گرفتید؟ می‌گویند: آری. می‌گوید: ثمره‌ی دلش را گرفتید؟ می‌گویند: آری. می‌گوید: بنده‌ی من چه گفت؟ می‌گویند: تو را سپاس گفت و گفت إنا لله و إنا إليه راجعون. می‌گوید: در بهشت

^۱ - صحیح است: بخاری (۱۲۸۳) بخش الجنائز، باب زیارة القبور، و مسلم (۹۲۶) بخش الجنائز، باب فی الصبر علی المصیبة عند الصدمة الأولى روایت کرده‌اند.

^۲ - صحیح است: مسلم (۹۱۸) بخش الجنائز، باب ما یقال عند المصیبة روایت کرده است.

برای این بندهام خانه‌یی بسازید و آن را خانه‌ی سپاس بنامید»^۱. پس هرگاه ایماندار، محبوبی از اهل زمین را از دست بدهد، و شکیبایی پیشه کند و به امید شمار بنشیند، بر این کار ثوابی بزرگ در بهشت نصیبش خواهد شد.^۲

- این چنین مردم با توجه به دین و به میزان شکیبایی آنها آزمایش می‌شوند « اشدُّ النَّاسِ بَلَاءً الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ »: «پیامبران به سخت‌ترین آزمایشها و بلاها دچار می‌شوند، و سپس شخص بهترین و آنگاه بهتر، نخست‌ترین آزمایش را دارند»^۳. انسان با توجه به دینش آزمایش می‌شود، اگر دینش استوار و دارای شکیبایی زیادی باشد، امتحانش سخت‌تر خواهد شد تا پاداش بیشتر داشته باشد. روز قیامت هنگامی که اهل بلا و مصیبت دیده ثوابشان را می‌گیرند و نصیبشان داده می‌شود، آنان که در دنیا شکیبیا بودند، مانند کسانی که بیماریهای سخت داشته‌اند و در طول عمرشان درد کشیده‌اند، - بیماریهای زیادی هستند که درد مداوم ایجاد می‌کنند - وقتی اهل سلامتی و عافیت در دنیا که آزمایشهای دراز مدت و امتحانهای سخت ندیده‌اند، روز قیامت چون آنها را می‌بینند که

^۱ - حدیث نیکویی است. ترمذی (۱۰۲۱) در بخش الجنائز، باب فضل المصیبة إذا احتسب، روایت کرده و گفته است: حدیث خوب و غریبی است. احمد نیز در مسند (۱۹۲۲۶) آورده و آلبانی در صحیح الجامع (۷۹۵) آن را نیک دانسته است.

^۲ - صحیح است. بخاری (۶۴۲۴) بخش الرقائق، باب العمل الذی یتغی به وجه الله، روایت کرده است.

^۳ - صحیح است. ترمذی (۲۳۹۱) بخش الزهد، باب ما جاء فی الصبر علی البلاء، و ابن ماجه (۴۰۲۳) بخش الفتن، باب الصبر علی البلاء، و احمد در مسند (۱۴۸۴) آورده‌اند، آلبانی در صحیح الجامع به شماره‌ی (۹۹۲) آن را صحیح دانسته است.

پاداش شکیبایشان به آنها داده می‌شود، آرزو می‌کنند کاش پوستشان در دنیا با قیچی تکه تکه می‌شد.^۱

- پیامبر ﷺ با توجه به آن چه در سنت آمده و زمینه سازی و آمادگی روحی - روانی را برای رویارویی با مشکلات به ما یاد داده است، می‌فرماید: «إِنَّ مِنْ وِرَائِكُمْ أَيَّامُ الصَّبْرِ لِلْمَتَمَسِكِ فِيهِنَّ يَوْمٌ بِمَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ أَجْرٌ خَمِيسَنَ مِنْكَ»: «شما روزهای شکیبایی در پیش دارید، کسی که در آن روزها خویشتن نگه دارد، پاداشی معادل پاداش پنجاه نفر خواهد داشت». ^۲ روزهای شکیبایی همین روزهای آزمایشها و امتحانهاست، آزمایش در دین، شهوتهای آتشین و شبهه‌های سخت، یعنی با وجود اینها انسان بر دین خود پایدار و شکیبیا باشد، سست نشود، در برابر آنها فرو نریزد، از محدوده‌ی دینش بیرون نرود هر چند عذاب بکشد، این در روزهای شکیبایی است، و پیامبر ﷺ آن را بدین نام نامیده است، زیرا تنها شکیبایی در آن به کار آید و هیچ چاره‌ی دیگری جز آن نیست.

- مؤمنان در مکه گرفتار بلا و مصیبت‌هایی شدند، صحابی می‌آمد و به پیامبر ﷺ می‌گفت: نزد خدا برایمان دعا کن، آیا برای ما یاری نمی‌طلبی، او آنها را به شکیبایی وا داشت و فرمود که او خود در پیشاپیش مؤمنان است. در آن زمان از جمله آزار و شکنجه‌ها این بود بر سر راه مؤمنان چالهایی کنده می‌شد، یکی از آنها که می‌گذشت او را می‌گرفتند و با اهر سرش را به دو نیم می‌کردند، با این وصف از دین خود بر نمی‌گشت، با شانه‌های آهنی گوشت و استخوان و عصبش را زخمی می‌کردند، هیچ کدام از این بلاها آنها را از دینش

^۱ - حدیث نیکویی است. ترمذی (۲۴۰۲) بخش الزهد، باب ما جاء فی ذهاب البصر آورده و آلبانی در صحیح الجامع به شماره‌ی (۸۱۷۷) آن را نیک دانسته است.

^۲ - حدیث ضعیفی است. ابوداود (۴۳۴۱) بخش الملاحم، باب الأمر والنهی، ترمذی (۳۰۵۸) بخش تفسیر القرآن، باب «و من سورة المائدة»، و ابن ماجه (۴۰۱۴) بخش الفتن، باب قوله تعالی «یا ایها الذین آمنوا علیکم أنفسکم» روایت کرده‌اند، آلبانی در صحیح الجامع به شماره‌ی (۲۳۴۴) آن را ضعیف دانسته است.

رویگردان نمی‌کرد.^۱ این جایگاههاست که شکیبایی تنها پیشوا و راهنما، پناهگاه و دژ استوار است، هر کس به آن داخل شود در امان خواهد بود.

مردم و شکیبایی

مردم از لحاظ شکیبایی چندگروه‌اند:

۱- گروهی اهل شکیبایی و پرهیزکاریند، اینان کسانی هستند که خدا در دنیا و آخرت آنها را در نعمت و خوشبختی قرار داده است. بر طاعت او و ترک محرّمات شکیبایی ورزیدند.

۲- گروهی پرهیزکارند اما شکیبایی نیستند، چه بسا کسی باشد خداپرست، زاهد،... شب زنده‌دار، روزه‌دار، صدقه دهنده، یاریگر، عابد باشد و یاد خدا بکند... اما چون مصیبتی بر او فرود آید، درهم می‌ریزد، او تقوا دارد، مثلاً حرام نمی‌خورد اما در برابر مصیبت ایستادگی نتواند، ابن جوزی می‌گوید: شخص بزرگسالی در سن هشتاد سالگی را دیدم، نماز را به جماعت می‌خواند، اما وقتی یکی از نوه‌هایش فوت کرد، گفت: هیچ کس نباید دعا کند، چون اجابت نمی‌شود...!

پس در میان مردم هستند کسانی که عبادت می‌کنند اما شکیبایی و استواری ندارند، هنگام مصیبت دوام ندارند شکست می‌خورند، یکی از اینان گفت: من چندین فرزند دارم هیچ ترسی بر آنها ندارم مگر از جانب خدا! سبحان الله، ناسپاسی و انحراف در این زمینه به چه درجه‌هایی می‌سد! این بدگمانی به خداوند است، پس نماز و این عقیده‌یی که در دل دارد

^۱ - بخاری (۳۶۱۲) بخش المناقب، باب علامات النبوة فی الإسلام روایت کرده و صحیح است.

چه سودی به او رسانده است؟ ﴿قُلْ مَنْ يَكْفُرْكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ﴾ (انبیاء: ۴۲) «بگو چه کسی شب و روز شما را از عذاب خدای رحمان نگه می‌دارد، بلکه آنها خود از یاد پروردگارشان روی گردانند». ﴿لَهُ، مُعَقَّبَتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ، مِنْ أَمْرِ اللَّهِ﴾ (رعد: ۱۱) «فرشتگان مدام از پیش رو و پشت سر به امر خدا از آدمی محافظت می‌کنند». پس کسی که صبر ندارد عبادت سودی برایش ندارد.

۲- برخی از مردم نوعی شکیبایی دارند اما بدون تقوا. این نکته از تفصیلات شیخ الاسلام ابن تیمیه است که در نتیجه‌ی غور و تعمق در نفوس مردم به آن دست یافته است و آنها را بر اساس شناختشان از دین دسته‌بندی کرده است. او می‌گوید: «گروهی از مردم گونه‌ی شکیبایی دارند اما بدون تقوا، مانند مجرمان که تحمل دارند، بر آن چه برایشان پیش می‌آید صبر می‌کنند مانند بسیاری از دزدها و راهزنان که دردها و سختیها را برای رسیدن به مال حرام تحمل می‌کنند. همین طور ریاست طلبان و خواستاران مقامهای عالی، انواع شکنجه و آزار و درد تحمل می‌کنند که بیشتر مردم در برابر آن شکیبایی ندارند».

پس بنگرید و تأمل کنید که برخی از صاحب‌مقامان جز با تلاش خستگی‌ناپذیر و مداومت به این مقام نرسیده‌اند، خیلی سرگرمیها را کنار گذاشته، در هیأتها حضور داشته و کتابها و پژوهشها را مطالعه کرده‌اند تا بدین جایگاه رسیده و مدیران بزرگ صاحبان شرکت و ... شده‌اند. چه بسا ثروتمندانی که در آغاز بینوا بوده‌اند، حتی به اندازه‌ی پوشش کامل نداشته‌اند، اما با جدیت تلاش کرده و بالاخره به خواسته‌ی خود رسیده‌اند، اما برخی از اینها ممکن است شکیبیا باشند، ولی تقوا ندارند، چون برای رسیدن به آن اهداف نمازها را از دست می‌دهند، حرام می‌خورند، و برایشان مهم نیست، پس صبر بدون تقوا دارند، پرهیزکار نیستند، بیشتر این کسان برای صبر خود از خدا امید پاداشی ندارند چون به نظر آنها صبر خلق و خویی است که بر آن سرشته شده‌اند.

در میان کافران نیز هستند کسانی که هنگام مصیبت زدگی اظهار تحمل می‌کنند در حدیث عمرو بن عاص از رومیها ستایش شده است: که آنها «أسرعهم إفاقة بعد مصيبة»: «در هنگام مصیبت زودتر بیدار می‌شوند و از حالت مصیبت زدگی به زندگی خود بر می‌گردند».^۱ مصیبت و رخدادهای ناگوار برای آنها پیش می‌آید، و نمی‌گذارند اداره‌ی امور از دستشان بیرون برود.

هر کس به دقت در وضعیت مسیحیان اروپا پس از جنگهای جهانی اول و دوم و آن چه برایشان پیش آمد بنگرد و تأمل کند که چگونه کشورها و شهرهایش ویران شد، اما طولی نکشید همه‌ی آنها را بازسازی کردند و چرخه‌ی اقتصاد، تولید، کشاورزی و صنعت را در آن به راه انداختند، بیش از چهل میلیون نفر از آنها کشته شد، شهرها نابود شدند، ولی دست به دست هم به پا خاستند و به سرعت ساختند، آنها تحمل و شکیبایی قابل ستایشی دارند اما امید پاداش یا ثواب و اجر در روز قیامت ندارند...! نتیجه این که شکیبایی بدون پرهیزکاری می‌تواند در میان برخی مردمان وجود داشته باشد.

ابن تیمیه گوید: «همچنین است برخی عاشق‌صفتان دوستدار تصاویر ناهنجار، بر آزار و سختیایی که در مسیر آن چه دوست دارند، متحمل می‌شوند، صبر می‌کنند». چه بسا معشوق کار می‌کند عاشق به خاطرش عذاب بکشد، به خاطرش سرگرم شود، از کارهای زندگی باز بماند، و به هر شیوه‌ی سعی کند رضایت او را جلب کند، پس بر همه‌ی اینها صبر می‌کند ولی از صفت پرهیزکاری برخوردار نیست، انسان گاهی در برابر گرفتاریهایی مانند بیماری، نیازمندی و بینوایی صبر پیشه می‌کند، اما چون در این روند تقوا ندارد می‌بینید که سیه روز و سنگدل می‌شود.

^۱ - صحیح است: مسلم (۲۸۹۸) بخش الفتن و أشراف الساعة، باب تقوم الساعة و الروم أكثر الناس، روایت کرده است.

۴- گروه چهارم بدترین گروهند، وقتی قدرت بیابند پروا ندارند، پرهیزکار نیستند، و چون مورد آزمایش قرار بگیرند مثلاً مصیبتی بر آنها وارد شود، شکیبایی نمی ورزند ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا ﴿۱۹﴾ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا ﴿۲۰﴾ وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا ﴿۲۱﴾﴾ (معارف: ۱۹ - ۲۱) «انسان بسی کم حوصله و کم تحمل آفریده شده، چون بدی به او برسد بی تابي کند و چون خیری به او برسد چشم تنگ و بازدارنده است».

درجه‌های شکیبایی

شکیبایی نیز مانند دیگر کارها و کنشهای دل پایه‌هایی دارد، مثلاً شکیبایی در انجام طاعت‌های الهی بالاتر از شکیبایی در خودداری از گناهان است و آن بالاتر و ارزشمندتر از شکیبایی در برابر مقدرات است.

بنابراین اظهار شکیبایی در انجام تکالیف بالاترین نوع آن است، زیرا نفس انجام واجبات نزد خداوند دارای درجه‌ی بالاتری از نفس پرهیز از کارهای حرام است، و از آن طرف پاداش پرهیز از کارهای حرام بیشتر از پاداش شکیبایی در مصیبتها است. زیرا صبر در انجام کار واجب و شکیبایی در پرهیز از حرام روندی اختیاری است. اما پیش آمدن مصیبت بیرون از اختیار انسان است و هیچ چاره‌ی ندارد جز کنترل خود و تمسک به شکیبایی.

شیخ الاسلام ابن تیمیه درباره‌ی یوسف (علیه السلام) می‌گوید: شکیبایی و خودداری یوسف از گردن نهادن به خواهش همسر عزیز مصر که او را به کار ناروا فرا خواند کاملتر از شکیبایی او در برابر افتادنش به چاه توسط برادرانش بود. و شکیبایی‌اش در پرهیز از کار زشت کاملتر و بزرگتر و دارای پاداش بیشتری از تحمل زندان و افتادن به چاه بود، زیرا اولی چیزی اختیاری بود و اظهار شکیبایی در پرهیز از آن ناشی از رضایت و مبارزه با

نفس و هوای نفسانی بود، به ویژه با وجود انگیزه‌های قوی و آراینده‌ی کار حرام، چرا که او خود جوانی مجرد، دور از شهر و دیار خویش بود از رسوایی نمی‌هراسید، وانگهی برده‌یی زیردست بود که در مقام سرزنش نبود، از آن طرف زن زیبا و فتان صاحب منصب و اشرافی بود، هم او بود که یوسف را به خویش خوانده بود، این چنین موانع روانی از بین رفته بود، و نیز آن زن در این راه از مکر زنان کمک خواست، سپس او را به زندان تهدید کرد. همسرش نیز آدم سخت‌گیری نبود، او هنگام رویارویی با قضیه گفت: ﴿يُوسُفُ أَعْرَضَ عَن هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ﴾ (یوسف: ۲۹) «ای یوسف این قضیه را فراموش کن و تو نیز ای زن به خاطر گناهت طلب بخشش کن!» او از آغاز مسأله را فیصله نداد و از آن جلوگیری نکرد، در آن موقعیت که یوسف قرار داشت درها بسته بود و بیم چشم رقیبی یا نگهداری نمی‌رفت، در چنین موقعیتی است که از وجود هیچ کس ترسی نیست، انگیزه‌ی زنا بسیار- بسیار قوی و ردناپذیر است، اما او پرهیز کرد، شکیبایی پیشه کرد، این شکیبایی او بزرگتر و بالاتر از دیگر کارهایش مانند افتادن به چاه و زندانی شدن بود!

زمینه‌های شکیبایی

۱- شکیبایی در مصیبتها و گرفتارهای دنیا: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ﴾ (بلد: ۴) «انسان را در سختی آفریدیم»، شکیبایی در رنج و آزمایش و آشوبهای دنیا، خداوند فرمود: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالشَّمْرِتِ وَبَشِيرِ الصَّابِرِينَ﴾ (بقره: ۱۵۵) «شما را به ترس، گرسنگی و کاهش اموال و میوه‌ها و مرگ اطرافیان می‌آزماییم، مژده بده به شکیبایان».

^۱ - ن. ک. مجموع الفتاوی، از شیخ الاسلام ابن تیمیه (۱۰/۱۲۳).

۲- شکیبایی بر آرزوهای نفس: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُلْهِكُمْ ءَمْوَالُكُمْ وَلَا ءَوْلَادُكُمْ عَن ذِكْرِ ءَللّٰهِ﴾ (منافقون: ۹) «ای ایمانداران اموالتان یا فرزندان شما را از یاد خدا باز ندارد». به همین خاطر برخی از پیشینیان گفته‌اند: «به زیان و سختی آزموده و دچار شدیم، شکیبایی پیشه کردیم، اما چون به رفاه و فراوانی آزمایش شدیم، شکیبایی را از دست دادیم».^۱

برخی از مردم چون به زندان گرفتار شوند صبر پیشه می‌کنند و زآن پس اگر با رفاه و فراوانی مورد آزمایش قرار گیرند، دنیا، دارایی و خانواده بر او گرد آیند و... شکیبایی را فراموش می‌کنند! پس همه‌ی مردم از این دیدگاه یکسان نیستند، و گویند: «مصیبت و گرفتاری هر چه باشد، انسان مؤمن می‌تواند بر آن شکیبیا باشد، اما سلامتی و رفاه جز انسان صدیق نمی‌تواند با وجود آن شکیبایی پیشه کند.

شکیبایی در برابر آرزوهای نفس ناگزیر - چنان که ابن قیم گفته است - به چهار گونه است:

أ- انسان به آن آرزوها و شهوتها متمایل نشود و فریفته‌ی آن نگردد.

ب- مشغول رسیدن به آن نشود و در دنبال کردن آن زیاده‌روی نکند.

ج- بر ادای آن چه خدا در مورد آن بیان کرده، شکیبایی بورزد.

د- حق نفس را از راه حرام ادا نکند.

اگر کسی بپرسد چگونه در برابر اموال و زیورهای دنیا که مایه‌ی فریفتگی است، صبور باشیم؟ در پاسخ او را به توجه به این چهار مورد که یاد شد، سفارش می‌کنیم. به آرزوها و

^۱ - ترمذی (۲۴۶۴) بخش صفة القيامة و الرقائق و الورع، روایت کرده و گفته است: حدیث مورد پسندی است، ضیاء مقدسی در المختارة (۱۲۱/۳) به شماره‌ی (۹۲۱)، ابونعیم در حلیة الاولیاء (۱۰۰/۱) و ابن مبارک در الزهد (۱۸۲/۱) و هناد در الزهد (۳۸۹/۲) از سخن عبدالرحمن بن عوف آورده‌اند.

هوس‌های نفس فریفته نشود و غرق در تلاش برای رسیدن به آن نباشد، چنان که برخی ثروتمندان می‌کنند، به گونه‌یی که حتی وقتی برای نماز و یاد خدا در زندگیشان نمی‌ماند، تنها به گردهماییها، سفرها و رفت و آمدها می‌پردازند.

برخی کارمندان نیز از حرص انجام کارهای اداری عبادات و واجبات شرعی را رها می‌کنند و به خاطر آن مرتکب کار ناروا می‌گردند، آنها سخت سرگرم کار هستند، کار برای‌شان یعنی همه چیز. شغل و کار همه‌ی زندگی آنها را پر کرده و آن را می‌پرستند. چنان که یکی از حکیمان انگلیس می‌گوید: (مردم در بریتانیا شش روز در هفته بانک مرکزی را می‌پرستند و آن گاه روز هفتم - یک شنبه - به کلیسا می‌روند).

نتیجه این که انسان نباید در به دست آوردن آرزوهای نفسانی زیاده‌روی کند، بلکه باید در راستای ادای حقی که خدا در این زمینه تعیین کرده عمل کند، زکات بدهد، حقوق خویشاوندان را بدهد، صدقه بپردازد و این است شکیبایی در برابر هوای نفس.

همچنین صبر و خودداری از چشم دوختن به آن چه دیگران دارند، و پرهیز از فریفته شدن به ناز و نعمتی که دیگران در آن غرق گشته‌اند، وارد در این بحث است. مثلاً گروهی از قوم قارون شکیبایی پیشه نکردند و گفتند: ﴿يَلَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ﴾ (قصص: ۷۹)

«ای کاش ما نیز مانند آن چه قارون دارد، داشتیم». خداوند می‌فرماید: ﴿أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُؤْتُهُمْ مِنْ مَالٍ وَبَيْنَ ۙ نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ ۗ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ﴾ (مؤمنون: ۵۵ - ۵۶) «گمان

می‌کنند که آن مال و فرزندان که به آنها می‌دهیم برای‌شان در خوبیها می‌شتابیم ولی آنها نمی‌فهمند»، ﴿وَلَا تُمَدَّنْ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ ۖ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ﴾ (طه: ۱۳۱) «به آن چه آنها را از آن برخوردار کرده‌ایم از همسر و اموال که زینت زندگی دنیایی است توجه نکن، آن برای آزمایش آنهاست»، تنها برای فریفته شدن و آزمودنشان چیزهایی

به آنها داده‌ایم و ﴿وَرَزَقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ﴾ (طه: ۱۳۱) «روزی پروردگارت بهتر و ماندگارتر است».

شکیبایی بر انجام طاعت خدا نیز نوعی دیگر از شکیبایی است که در واقع بزرگترین نوع آن و سخت‌ترین مورد برای نفس است ﴿فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ﴾ (مریم: ۶۵) «او را پرست و در راه عبادتش شکیبا باشد» «اصطبر» یعنی شکیبایی کامل داشته باش و آن از نظر معنی و مفهوم کاملتر و رساتر از «اصبر» است، اضافه بودن حرف در ساختار واژه نشان از داشتن معنای بیشتری است. ﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا﴾ (طه: ۱۳۲) «خانواده‌ات را به نماز فرمان بده و بر انجام آن شکیبا باش». یعنی در ادای نماز شکیبا باش و خانواده‌ات را به آن سفارش کن.

شکیبایی در انجام طاعت سه حالت دارد

- ا. پیش از انجام طاعت با داشتن نیت درست و دور کردن شبهه‌ی ریا.
- ب. در حین انجام طاعت بدین گونه که شخص از خدا غفلت نورزد و در ادای آن سستی نکند و واجبات و ارکان آن را رعایت کند.
- ج. پس از پایان آن بدین گونه که کاری را که انجام داده، ابراز نکند، به آن مغرور نگردد، در مجلسی از آن نام نبرد ﴿لَا تُبْطَلُوا صِدْقَتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ﴾ (بقره: ۲۶۴) «صدقه‌هایتان را با منت نهادن و آزار رساندن باطل نکنید»، ﴿وَلَا تُبْطَلُوا أَعْمَالَكُمْ﴾ (محمد: ۳۳) «کارهایتان را باطل نکنید». با این وصف شکیبایی در انجام طاعت سه حالت دارد: پیش از انجام آن با نیت درست، در اثنای آن با خوب انجام دادن و پس از انجام با مغرور نشدن و عدم اشاعه و هر چه که آن را باطل کند.

یکی از زمینه‌های بزرگ شکیبایی، تحمل سختیها و دشواریهای دعوت به خدا است، اکنون این وضعیتی که مردم دارند و فاصله‌هایی که بین آنها و دین ایجاد شده، بر دعوتگران راه حق پوشیده نیست. این دوری و فاصله به جنبش دعوت بزرگی نیاز دارد که طی آن همه‌ی منکرات رد شود و حق آشکار گردد.

عمر بن عبدالعزیز وقتی در امر دگرگونی انحرافهای انبوهی که طی سالیان دراز در دروه‌های پیش از او انباشته شده بود، به سنگینی این مسؤولیت بزرگ پی برد، گفت: «من با کاری دست و پنجه نرم می‌کنم که جز خدا کسی یاریگرم نیست...!» دین چنان بود که کودکان بر آن بزرگ شده بودند، جوانان پیر شده بودند و بادیه‌نشینان به خاطر آن هجرت کردند تا این که مردم آن را دین پنداشتند، بر آن پرورش یافتند و عمری را در آن گذراندند، پیر شدند و بادیه‌نشینان شتافتند و با آن انس گرفتند، و دین آنها همین شد، با این وضع او خواست عاداتهای بد میان مردم را تغییر دهد.

نوح علیه السلام در امر دعوت نهصد و پنجاه سال در انواع آزمایشها و مصیبتها شکیبایی ورزید و این چنین صبر عظیمی حاصل کرد ﴿ قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا ﴿٥﴾ فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا ﴿٦﴾ (نوح: ۵ - ۶) «شب و روز ملتزم را دعوت کردم اما دعوتم جز بر فرارشان نیفزود». این چنین در نهان و آشکارا به دعوت پرداخت و هیچ فرصتی را از دست نداد، کار آسانی هم نبود، زیرا انسان از سوی دشمنان به او نیرنگ می‌شود و از جانب مردمی که با او هستند و به او نزدیکند، نسبت به آن چه خدا به او داده، مورد حسادت قرار می‌گیرد، آرزوی نابودی، زیان و برافتادن او را می‌کنند، به همین خاطر دعوتگر به سوی خدا باید هم از درون و هم از برون شکیبیا باشد. با آنهایی که آشکارا مخالفش هستند یا آنهایی که نسبت به او بدی و شر در درون پنهان می‌کنند. با دور و نزدیک از راه شکیبایی و صبوری رفتار کنند: ﴿ لَتُبْلَوُنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ

قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذَى كَثِيرًا وَإِنْ تَصَبَرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ﴿١٨٦﴾ (آل عمران: ۱۸۶) «بی تردید با اموال و جانتان آزمایش می‌شوند و از زبان اهل کتاب و مشرکان آزار فراوان خواهید شنید، و اگر صبر کنید، و پرهیزگاری ورزید کاری سترگ است»، ﴿وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَفُولُونَ وَأَهْجُرْهُمْ هَجْرًا حَسِيلًا ﴿١٠﴾﴾ (مزل: ۱۰) «در برابر آنچه می‌گویند شکبیا باش و به شایستگی از آنها دوری کن».

فرستادگان الهی همیشه از جمله مهمترین سرمایه‌هایشان شکیبایی در برابر آزار قومشان بود و این را مورد تأکید قرار داده‌اند، آنها به مردمان خود می‌گفتند: ﴿وَلِصَّبْرِكَ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿١٢﴾﴾ (ابراهیم: ۱۲) «و بر ماست که در برابر آزارتان شکبیا باشیم، توکل کنندگان باید بر خدا توکل کنند»، ﴿وَلَقَدْ كَذَّبْتَ رَسُولٌ مِّن قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كَذَّبُوا وَأَوْدُوا حَتَّىٰ أَنهَمْ نَصَرْنَا ﴿٣٤﴾﴾ (انعام: ۳۴) «پیامبران پیش از تو تکذیب شدند و در برابر تکذیب صبوری پیشه کردند و آزار دیدند تا یاری ما به آنها رسید»، دعوتگر در طول این راه پرفراز و نشیب با وجود موانع سخت و کندی حرکت بیروزی، صبر پیشه می‌کنند: ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلُّوا حَتَّىٰ يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ مَتَىٰ نَصْرُ اللَّهِ ؕ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ ﴿٦٤﴾﴾ (بقره: ۲۱۴) «آیا پنداشتید که به بهشت داخل می‌شوید بی آن که چون پیشینیان به سختی، تنگدستی و رنجوری گرفتار شوید، شداید و مشکلات آن چنان امتهای پیشین را احاطه می‌کرد که پیامبر و مؤمنان ملتزمش گفتند: پس یاری خدا چه هنگام است؟ بدانید یاری خدا نزدیک است». ﴿حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مَن نَّشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ ﴿١١٠﴾﴾ (یوسف: ۱۱۰) «هنگامی که رسولان مأیوس و از انکار

مردمان مطمئن شدند یاری ما شامل حال آنها شد و هر کس را خواستیم نجات دادیم و عذاب ما از قوم زیانکار باز نخواهد گشت».

۶- هنگام جنگ، ترس و بیم و در زمان رویارویی با دشمن و درگیری دو طرف شکیبایی پایه‌ی پیروزی و شرط اساسی در تحقق آن است و فرار و رها کردن میدان کارزار گناه کبیره به شمار می‌آید. به همین سبب خداوند پایداری در چنین مواقعی را واجب گردانده ﴿إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا﴾ (انفال: ۴۵) «هنگامی که با گروهی (از دشمن) روبرو شدید پایدار باشید». و از فرار و پشت کردن به دشمن حذر داشته است. وقتی درگیری در میدان به هم می‌ریزد و رشته‌ی کار از دست می‌رود صبر و پایداری سخت‌تر و مهم‌تر است:

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمُ الصَّابِرِينَ﴾ (آل

عمران: ۱۴۲) «آیا تصورتان این بود که بی‌آن که خداوند مجاهدان و صابران شما را معلوم گرداند وارد بهشت خواهید شد».

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ

يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾ (آل عمران: ۱۴۴) «محمد فقط فرستاده‌ی خداست و پیش از او فرستادگان دیگری نیز بوده‌اند که درگذشتند، آیا اگر بمیرد و یا کشته شود شما به آیین گذشته بر می‌گردید؟ و هر کس به گذشته باز گردد زبانی به خدا نمی‌رسد و به زودی خدا شاکران را پاداش خواهد داد».

خداوند در کتاب جاوید خود درباره‌ی آن گروه ایماندار و پایدار برگزیده پس از عملیات برگزیدن در داستان طالوت می‌گوید: ﴿إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ﴾ (بقره: ۲۴۹) «خداوند شما را به رودخانه‌ای آزمایش می‌کند». در آنجا که گروهی از فرمان او سرپیچی کردند و جز شمار اندکی با او نماندند ﴿فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ﴾ (بقره: ۲۴۹) «هنگامی که او و مؤمنانی که همراهش بودند از رود گذشتند»، حتی برخی از آنهایی که با او

از رود گذشته در برابر مشکلات تسلیم شده بودند، گفتند: ﴿فَالَوْ لَا طَاقَةٌ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ﴾ (بقره: ۲۴۹) «گفتند: امروز ما تاب رویاروی با جالوت و لشکریانش را نداریم»، «هنگامی که طالوت سپاهیان خود را بیرون برد گفت ﴿فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اعْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ﴾ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ﴾ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلتَقُوا اللَّهَ كَم مِّن فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَت فِئَةٌ كَثِيرَةٌ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿۱۲۹﴾ (بقره: ۲۴۹) «خداوند شما را به رودخانه‌ای آزمایش می‌کند، هر کس از آب آن بنوشد از من نیست و هر کس از آن ننوشد یا فقط کمی بنوشد از من است همگی جز معدودی از آن آب نوشیدند و هنگامی که او و مؤمنانی که همراهش بودند از رود گذشتند گفتند ما امروز تاب رویارویی با جالوت و لشکریانش را نداریم، آنهایی که یقین داشتند خدا را ملاقات خواهند کرد گفتند: بسا گروهی اندک که به خواست خدا بر گروهی بسیار چیره شدند، خداوند باشکیبایان است».

از این جا بود که مسلمانان در کارزار شکیبا بودند، صبر پیشه کردند و با خود این سخن را رد و بدل می‌کردند که «پیروزی در گروهی که ساعت شکیبایی است»^۱ دشمنی و دفاع اکنون بین دو گروه است، آن که بیشتر پایداری و صبر کند او به پیروزی می‌رسد، چنین بود که خداوند بندگان را در برابر آزار و زبانی که از سوی مردم به آنها می‌رسد به شکیبایی سفارش کرد و گفت که کردار زشت را به همانند آن پاسخ ندهند ﴿وَلَا تَسْتَوِ الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ (فصلت: ۳۴) «خوبی و بدی برابر نیست همیشه به نیکوترین وجه پاسخ ده». شکیبایی گاهی می‌تواند از معلم در برابر آزار و اذیت دانش آموز صادر

^۱ - خرائطی در مکارم الأخلاق (۶۰/۱) به شماره‌ی (۱۷۲) و طبری در تاریخش (۵۳۹/۳) این سخن را آورده‌اند.

شود، یا از سوی دعوتگر در برابر زیان و آزار دعوت شونده‌گان، از سوی مربی در برابر کسی که او را تربیت می‌کند و غیره...

به همین خاطر خضر به موسی گفت: ﴿إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا﴾ (۶۷) وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا ﴿۶۸﴾ (کهف: ۶۷ - ۶۸) «تو هرگز نمی‌توانی با من همگامی کنی. چگونه می‌توانی در برابر چیزی صبر کنی که از رموز آن آگاه نیستی؟» موسی قول داد و گفت: ﴿سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا﴾ (کهف: ۶۹) «به خواست خدا مرا شکیبا خواهی یافت». او اگر چه قول داد اما در آن موقعیتهایی که برایش پیش آمد نتوانست صبر داشته باشد، پس شکیبایی جایگاه، موقعیت، حالتها و زمینه‌هایی دارد که ما آدمیان باید در آن از شکیبایان باشیم.

عوامل شکیبایی

اگر بپرسیم چه اسباب و عواملی در رسیدن به جایگاه شکیبایی، انسان را یاری می‌کند؟ باید گفت: موارد زیادی هست که در این راه یاریگر و کارا می‌باشد از جمله:

۱- شناخت سرشت زندگی دنیایی و سختی و رنجی که با آن آفریده و در ذاتش نهاده شده است، و این که خداوند انسان را در سختی آفریده و او با زحمت زیاد برای بازگشت به سوی پروردگارش در تلاش است و بالاخره روزی به او می‌رسد و این که درد و نامرادی و گرفتاریها جزء طبیعت این دنیا است ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ﴾ (بقره: ۱۵۵) مسلماً شما را آزمایش می‌کنیم» وجود دنیای بدون آزمایش و مشکلات و نامرادی قابل تصور نیست.

جبلت علی کدر و أنت تریدها صفواً من لآلام و الأکدار
و مکلفُ الأيامُ ضدَّ متطلبٌ فی الماءِ جذوةَ نارٍ

طباعها

دنیا با ناخوشی و رنج سرشته شده است و شما آن را پاک و به دور از درد و ناخوشی می‌خواهید. / کسی که از روزگار خصوصياتی خلاف سرشت آن بخواهد، مانند کسی است که می‌خواهد در آب آتش روشن کند.

هر کس از این حقیقت تلخ بی‌خبر است با رخدادهایی غافلگیر می‌شود، اما آن که طبیعت زندگی دنیایی را فهمیده است وقتی هر گونه آزمایش یا رویداد ناخوشایندی برایش پیش بیاید، قضیه برایش بسی آسان می‌شود و درک می‌کند.

۲- ایمان به این که دنیا کامل ملک خداست، به هر که هر اندازه که بخواهد، می‌دهد و یا می‌گیرد ﴿ وَمَا يَكُم مِّن نِّعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ ﴾ (نحل: ۵۳) «هر نعمتی دارید از جانب خداست». از این روی انسان وقتی از چیزی محروم می‌شود یا مصیبتی برایش پیش می‌آید می‌گوید: ﴿ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴾ (بقره: ۱۵۶) «ما از آن خداییم و به سوی او باز می‌گردیم». در هنگام مصیبت و رخداد ناخوشایند برای درمان مصیبت‌زدگی و کاستن از اندوه هیچ سخنی رساتر و سودمندتر از این دو اصل و یادآوری آن برای انسان نیست. دنیا زودگذر، فانی و بی‌ثبات است، از آن طرف هم انسان و خانواده، همسر، فرزند و اموالش همه ملک خداست، به امانت پیش او هستند. کسی که آنها را در اختیار او گذاشته هر وقت بخواهد آنها را باز پس می‌گیرد. راه سرنوشت مردم بدون استثنا به سوی او و بازگشت به اصل خویش است. ام سلیم آن گاه که این حقیقت را دریافت با ابوظلحه در موقعیت سختی قرار گرفتند که به عنوان موضع‌گیری زیبایی مشهور است: وقتی پسرشان که ابوظلحه او را خیلی دوست داشت از دنیا رفت، ام سلیم گفت: «ای ابوظلحه به نظر تو اگر کسی چیزی را به امانت به خانواده‌ی بدهد، سپس آن را بخواهند آیا اهل آن خانه می‌توانند از باز پس دادنش خودداری کنند؟ گفت: نه امانت باید پس داده شود. سپس گفت: «خداوند فلانی -

پسرمان - را به امانت به ما داده بود و اکنون او را از ما گرفت. «آنگاه ابوطلحه آیه‌ی إن الله را خواند.^۱

۳- شناخت پاداش و ثواب شکیبایی. بیشتر گوشه‌هایی از آن یاد شد: ﴿نِعْمَ أَجْرُ الْعَمَلِينَ﴾ (۵۸ - ۵۹) «آنان که شکیبایی ورزیدند و بر پروردگار خود توکل کردند» بدون حساب پاداششان را می‌گیرند.

۴- اطمینان به فرا رسیدن گشایش از راه شکیبایی. خداوند با هر تنگنایی از سر رحمت خود دو فراخی و آسودگی قرار داده است: ﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾ (۵) «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾ (۶) (شرح: ۵ - ۶) «پس با هر دشواری آسانی قرین است، البته با هر دشواری آسانی قرین است». «العسر» (تنگدستی) معرفه به ال و «یُسْر» (آسودگی و توانگری) نکره است. پس تنگدستی (عسر) یکی است و توانگری (یُسْر) دوتا است، لذا یک «عسر» نمی‌تواند بر دو یُسْر چیره گردد. خدا فراخدستی و توانگری را با تنگدستی و سختی آورده است. لذا او یاری و کمکش را به میزان مشکل فرو می‌فرستد و به وعده‌ی که داده وفا می‌کند. ﴿فَأَصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ﴾ (۶۰) «پس صبر پیشه کن که وعده‌ی خدا حق است و هرگز آنان که ایمان ندارند تو را سبکسار نگردانند».

سپیده‌دمان هر چند از پس یک شب طولانی باشد، عاقبت فرا می‌رسد.

اشتدّی أزيمة تنفرجی قد آذن لیلك بالبلج

در تنگناها استوار و قوی باش تا گشایشی فرا رسد، شب خیر از آمدن سپیده می‌دهد.

^۱ - صحیح است: بخاری (۵۴۷۰) بخش العقیقه، باب تسمیة المولود غداة یولد لمن لم یعق عنه، و مسلم (۲۱۴۴) بخش الأداب، باب استحباب تحنیک المولود عند ولادته، آورده‌اند.

حضرت یعقوب با از دست دادن یوسف و فرزند دیگرش شکیبایی پیشه کرد و گفت: ﴿فَصَبْرٌ جَمِيلٌ﴾ (یوسف: ۱۸) نه اظهار خرسندی کرد و نه بی‌تابی، او گفت: ﴿عَسَىٰ اللَّهُ أَن يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا﴾ (یوسف: ۸۳) «شاید خدا همه را با هم به من باز گرداند» پس برخی از مردم صبر می‌کنند، اما نه صبر جمیل. صبر جمیل اظهار شکایت و گله‌مندی به غیر خدا در آن نیست ﴿إِنَّمَا أَشْكُوا بَنِيَّ وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ﴾ (یوسف: ۸۶) «شرح و اندوه و پریشانی خود را فقط به خدا می‌گویم».

۵- کمک خواستن از خدا و پناه جستن به او. موسی عليه السلام به قومش گفت: ﴿إِنِّي اتَّكَلْتُ عَلَى اللَّهِ وَإِنِّي لَخَشِيئَةُ اللَّهِ عَلِيمٌ﴾ (اعراف: ۱۲۸) «زمین از آن خداست، آن را به هر کس بخواهد وا می‌گذارد و آینده از آن پرهیزگاران است».

شکیبایان نیاز شدید به کمک خواهی از خدا دارند، لذا توکل نیز یاری خدا را به همراه می‌آورد ﴿الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾ (نحل: ۴۲) «و نیز آنان که صابرند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند»

۶- ایمان به قضا و قدر از بزرگترین اسبابی است که انسان را در داشتن شکیبایی یاری می‌رساند. بنده باید بداند قضای الهی کارگر می‌افتد و او لازم است به هر چه او مقدر کند تسلیم شود ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا﴾ (حدید: ۲۲) «هیچ مصیبتی در زمین و در وجود شما روی نخواهد داد مگر آنکه قبل از پیدایش در کتابی رقم خورده است».

باید بداند که ناشکیبایی و بی‌تابی، بی‌قراری و انزجار، اعتراض و گله‌مندی و... سودی ندارد، از آنچه که از دست داده، چیزی را برایش باز نمی‌آورد، پس هیچ چاره‌ی جز صبر نیست. انسان خردمند در همان نخستین روز مصیبت کاری را می‌کند که انسان بی‌خبر در

روز هفتم می‌کند...! انسان بی‌خبر و نادان داد و ناله سر می‌دهد، فریاد و شیون می‌کند. سپس چند روز بعد فراموش می‌کند و در می‌ماند. در حالی که عاقل تسلیم قضای خداست از همان روز نخست: دیگر داد و فریاد و اعتراض به سرنوشت و اظهار ناخرسندی برای چه؟ چه نیازی به زدن سر و صورت و پاره کردن یقه و آستین است؟ وقتی پایان چنان است که او باید به امر خدا تن بدهد چرا از همان اول آن گونه نباشد؟! پس باید از این زیان و ضررها رهایی یابد.

زیان‌هایی در راه شکیبایی

۱- مسأله‌ی شتابزدگی ﴿خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ﴾ (انبیاء: ۳۷) «انسان شتابکار آفریده شده است». انسان باید شکیبایی باشد و خویشتن را کنترل کند، نتیجه خود فرا می‌رسد، هر چند پس از مدتی باشد ﴿فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَأُولُوا الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ﴾ (احقاف: ۳۵) «بنابراین صبر کن همچنان که پیامبران اولوالعزم صبر کردند». خیلی فراخوانها و دعوتها باشکست روبه‌رو شدند، چرا؟ دلیل دیگری نداشت جز این که صاحبانش شکیبایی نبودند.

۲- خشم با شکیبایی سازگار نیست، به همین خاطر یونس وقتی خشمناک و ناخرسند از قومش راه خود را پیش گرفت، خدا او را به ماهی گرفتار ساخت و آن را ماهی آزمایش او قرار داد و در دل آن ماهی شکیبایی را به درستی فرا گرفت ﴿فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ﴾ (قلم: ۴۸) «پس در برابر فرمان پروردگارت شکیبایی باش و چون صاحب ماهی مباش» و اگر پیش از این که ماهی او را فرو ببرد از شمار تسبیح گویان بود تا روز رستاخیز در شکم آن می‌ماند. پس عبادت در هنگام فراخدستی و آسایش موجب فراهم شدن گشایش در هنگام سختی می‌شود. «تَعْرِفْ إِلَى اللَّهِ فِي الرَّخَاءِ يَعْرِفَكَ فِي الشَّدَّةِ»: «در هنگام آسایش و توانگری خدا را بشناس تا در هنگام سختی و تنگدستی تو را

بشناسد»^۱ لذا وقتی یونس در شکم ماهی ندا سر داد، ملایکه صدایش را شناختند، زیرا آنها بیشتر وقتی در حالت رفاه و آسودگی خدا را یاد می‌کرد، صدایش را می‌شنیدند.

۳- ناامیدی بزرگترین مانع شکیبایی است. دردی بزرگتر از آن نیست، به همین سبب یعقوب فرزندان را از آن برحذر داشت: «يَجِبُ أَذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَأْيَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَأْسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ ﴿٨٧﴾» (یوسف: ۸۷) ای پسران من به جستجوی یوسف و برادرش بروید و از رحمت خدا ناامید نشوید که جز کافران کسی از رحمت خدا ناامید نمی‌شود. «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ ﴿١٣٩﴾» (آل عمران: ۱۳۹) «سست و غمگین نشوید، چرا که اگر ایمان داشته باشید برترید». «وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتَرَكُكُمْ أَهْمًا ﴿٣٥﴾» (محمد: ۳۵) «خدا با شماست و جزای کردارتان را نخواهد کاست»، پس برافروختن شمع امید چاره‌ی ناامید است و یاری خواستن از خدا همان امید است، زیرا او هر کس را که به او امیدوار باشد ناامید نمی‌گرداند و امیدش را ضایع نمی‌کند، و گشایش برایش فرا می‌رسد هر چند طول بکشد.

گزیده‌ی از داستانهای شکیبایان

از جمله نکات ارزشمند و مهم که انسان را در دست یافتن به نعمت شکیبایی یاری می‌کند خواندن و اندیشیدن در حکایت‌های شکیبایان است. مانند داستان‌های پیامبران که خود مدرسه‌ی است که در آن یاد می‌گیریم آنها چگونه صبر را پیشه‌ی خود ساختند، در حالی

^۱ - صحیح است: حاکم در مستدرک (۶۲۳/۳) شماره‌ی (۶۳۰۳) روایت کرده و گفته است: حدیث بزرگ و والایی است. طبرانی در معجم کبیر (۲۲۳/۱۱) حدیث (۱۱۵۶۰) و بیهقی در شعب الإیمان (۲۷/۲) حدیث (۱۰۷۴) آورده و شیخ آلبنانی نیز در صحیح الجامع به شماره‌ی (۲۹۶۱) آن را صحیح دانسته است.

که آنها نیز پیش از این که پیامبر باشند، مانند ما بشرند و عضو جامعه‌ی آدمیان، اما با صبرشان برتری یافتند.

نوح علیه السلام

نوح علیه السلام در راه دعوت قومش شکیبایی بسیار بزرگی از خود نشان داد که نهصد و پنجاه سال به درازا انجامید و در این مدت طولانی هم جهاد می‌کرد و هم مردم را به دین خدا دعوت، در برابر اذیت و آزار و تمسخر آنان شکیبایی پیشه کرد. او را متهم به دیوانگی، سحر و گمراهی کردند و با همه‌ی اینها به شکیبایی و با خویشتنداری برخورد کرد. تا جایی که گفتند: ﴿لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَنْوُحْ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ﴾ (شعراء: ۱۱۶) «ای نوح اگر دست برداری سنگباران خواهی شد». و باز صبر پیشه کرد.

ابراهیم علیه السلام

ابراهیم علیه السلام در معرض مصیبت و گرفتاری ناگواری قرار گرفت مانند یک یکتاپرست مؤمن به وعده‌ی الهی شکیبایی ورزید. چنان که وقتی به آتش در افتاد و گفت: «حسبی الله و نعم الوکیل»: «خدا مرا بس است و او خوب و کیلی است»^۱. تا این که وقتی دستور یافت فرزند دلبندهش را ذبح کند، اظهار ناخرسندی و بیزاری نکرد، شکیبایی ورزید و به آن اقدام کرد، چاقو را برداشت و با تسلیم شدن در برابر دستور خدا فرزندش را روی زمین خواباند، خداوند این چنین او را آزمود و او سربلند بود. ابراهیم خلیل با هزینه‌ی اندکی به این جایگاه دست نیافت.

^۱ - اشاره به روایتی دارد که بخاری (۴۵۶۳) در بخش تفسیر القرآن، باب إن الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم، آورده است.

او پیش از آن هنگامی که دستور یافت فرزندش را که تازه به دنیا آمده بود، رها کند، پس از سالیان دراز اسماعیل به نزد او که دیگر پیرمرد بزرگسالی بود، رفت. باز از سوی خدا امر شد که او را در سرزمینی خشک و بی آب و علف با مادرش بگذارد! او رفت و پشت سرش را نگاه نکرد، دردمند نشد، شک نکرد، و اندوهناک نگشت، هاجر به او گفت: ما را نزد کی وا می گذاری...؟ آیا خداوند چنین به تو دستور داده است؟ گفت: آری.^۱ ابراهیم به شام برگشت و خدا از ساره اسحاق و از اسحاق یعقوب را به او ارزانی داشت.

موسیٰ علیہ السلام

حضرت موسی از سوی قوم خود و بیشتر از سوی فرعون و قومش با آزار و اذیت و تهدیدهای زیادی روبرو شد. اما او بر کار جانفرسای دعوت آن دو گروه شکیبایی ورزید! هر کدام از پیغمبران الهی تنها با یک قوم و یک گروه از مردم سرو کار داشته اند، جز موسی که دعوت او، سختیهای روبه رو شدن با دو قوم را برایش به ارمغان آورد. او دعوت فرعون، شکنجه ها و هشدارها و تهدیدهایش را به جان خرید و در برابرش شکیبایی نشان داد تا این که خداوند آنها را به باد فنا داد. پس از آن در برابر شکنجه ها، آزارها و بهانه های بنی اسرائیل نیز شکیبایی ورزید.

پیامبر ما ﷺ هنگامی که از برادرش موسی یاد می کرد می گفت: «یرحُم الله موسی قد اوذی بأکثر من هذا فصبر» «خدا رحمت کند موسی را، او بیشتر از این ها اذیت شد و شکیبایی ورزید».^۲

^۱ - صحیح است: بخاری (۳۳۶۴) بخش أحادیث الأنبياء، باب قول الله تعالى: «واتخذ الله إبراهيم خلیلاً» روایت کرده است.

^۲ - صحیح است: بخاری (۶۱۰۰) بخش الأدب، باب الصبر علی الأذى و مسلم (۱۰۶۲) بخش الزکاة، باب إعطاء المؤلفه قلوبهم علی الإسلام روایت کرده اند.

عیسی علیه السلام

حضرت عیسی علیه السلام از تهمت‌های ناروا و باطلی که بنی اسرائیل به او می‌زدند بسیار رنج برد و سختی کشید. نقشه‌ی قتلش را کشیدند و خواستند او را به صلیب بکشند، اما شکیبایی ورزید تا این که خداوند او را نزد خود جایگاهی والا بخشید.

پیامبر ما محمد ﷺ

خاتم پیامبران ﷺ چه قدر مورد آزار و شکنجه قرار گرفت. تهمت‌هایی به او وارد کردند. گفتند: او دیوانه، جادوگر، دروغگو و خیانت‌کار است. باید دانست که سخت‌ترین چیز برای انسان راستگو این است که او را متهم به دروغ کنند. سخت‌ترین چیز برای انسان عاقل این است که تهمت دیوانگی به او بزنند، سخت‌ترین چیز برای انسان امانت‌دار این است که او را به خیانت متهم کنند و سخت‌ترین چیز برای انسان ایماندار این است که بگویند شاعر است، جادوگر است، جنون دارد، دیوانه است! در حالی که او باکمال‌ترین، راستگو‌ترین و عاقلترین مردمان بود.

خار بر سر راهش انداختند، او را از شهرش، زادگاهش و محل آرزوهایش بیرون کردند. به طائف رفت تا خود را به قبایل آنجا معرفی کند، اما چون جز شکنجه و تمسخر چیزی از آنها ندید و به خاطر اذیت و آزار و اندوه زیادی که از آنها به او رسید، آن جا را رها کرد، و از شدت غصه و درد وقتی به خود آمد که به قرن الثعالب (جایی نزدیک مکه) رسیده بود.^۱ کار بد آنجا رسید که توطئه چیدند او را بکشند ﴿لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ﴾ (انفال:

^۱ - روایت صحیح است. بخاری (۳۲۳۱) بخش بدء الخلق، باب ذکر الملائكة و مسلم (۱۷۹۵) بخش الجهاد و السير، باب ما لقی النبی صلی الله علیه و سلم من الأذى آورده‌اند.

۳۰) «یا تو را از کارت باز دارند، یا تو را بکشند و یا از شهر بیرونت کنند». برخی از یارانش را کشتند و بسیاری را شکنجه کردند.

سخت‌ترین شکنجه‌ی روحی برای پیامبر خدا این است که به چشم خود ببیند پیروانش در برابر چشمانش شکنجه می‌شوند یا کشته می‌شوند. او یاسر و سمیه را می‌دید و به آنها می‌گفت: «صبراً آل یاسر فإن موعدکم الجنة»: «شکیبا باشید ای آل یاسر، جایگاه شما بهشت است».^۱

این چنین آن بزرگ مرد صبر پیشه کرد تا این که از سوی پروردگارش به یقین رسید و رسالتش را ادا کرد و امانتش را به صاحبانش رساند.

او حتی هنگامی که به مدینه رفت، نباید پنداشت که زمینه‌های شکیبایی و جاهایی که در آن به صبر پناه جستند، کم شده بود، او در آن جا نیز از سوی منافقان بسیار رنج و سختی تحمل کرد، رخدادهای افک برای نمونه بس است! تهمتی که آنها به ام المؤمنین زدند. رنج اندکی نبود. مکر یهودیان را نیز به شکیبایی از سر گذراند. که برای او زهر در غذا ریخته بودند. چنان که تب نوبه تا زمان مرگش گاه و بیگاه برایش پیش می‌آمد. تا این که پایان زندگیش با آن تب همراه بود.

یاران پیامبر ﷺ

یارانش نیز به همین منوال شکنجه شدند. بلال، سمیه، صهیب، عمار در برابر گرمای طاقت فرسای خورشید آنها را به سرحد ذوب شدن رساندند، شکنجه کردند، یا مثل خبیب،

^۱ - حاکم در مستدرک (۴۳۲/۳) حدیث (۵۶۴۶) روایت کرده و گفته است: حدیث صحیحی است. اما بخاری و مسلم آن را نیاورده‌اند. طبرانی در المعجم الکبیر (۳۰۳/۲۴) حدیث (۷۶۹) بیهقی در شعب الإیمان (۲۳۹/۲) حدیث (۱۶۳۱) و هیثمی در مجمع الزوائد (۲۹۳/۹) نیز آن را روایت کرده‌اند. هیثمی گفته: طبرانی روایت کرده است و راویانش معتبرند.

زندانی شد، سپس به شهادت رسید و او را به دار آویختند، با این وجود تا دم آخر ورد زبانش این بود:

وَلَسْتُ أَبَالِي حِينَ أُقْتَلُ مُسْلِمًا عَلَيَّ أَيُّ جَنْبٍ كَانَ فِي اللَّهِ مَصْرَعِي

اگر مسلمان باشم و بر دین اسلام کشته شوم، برایم مهم نیست در راه خدا چگونه کشته می‌شوم و بر کدام پهلو می‌افتم.

یا زنی که پدر، برادر و همسرش در جنگ احد کشته شدند و با تمام این مصیبت‌ها شکیبایی را از کف نداد. چرا که آنها در راه بلند داشتن دین و در راستای کمک به آن و مبارزه با کفار جان خود را فدا کرده بودند. تابعین و تابعین تابعین نیز به همین شکل عمل کرده‌اند.

عروه بن زبیر. تابعی صبور

عروه بن زبیر از بزرگترین و نیکوکارترین تابعین بود. او پسری داشت به نام محمد که چهره‌ی بسیار زیبایی داشت. با لباسهای زیبا و مرتبی به نزد ولید رفت. ولید گفت: نوجوانان قریش این چنین‌اند. تبارک الله برایش نگفت: لذا مردم گفتند: به او چشم زده است. وقتی محمد بن عروه بن زبیر از آن مجلس بیرون آمد، اتفاقی برایش رخداد و در اصطبل‌ی گرفتار شد که چارپایان آن قدر او را لگد زدند تا جان سپرد. پس از آن بیماری خوره در پای عروه بروز کرد. گفتند باید آن را با اره ببرند تا به جاهای دیگر بدنش سرایت نکند و او را به هلاکت نرساند. همین کار را کردند. وقتی اره به استخوان ساقش رسید سرش را بر بالش نهاد و بیهوش شد. چون به هوش آمد عرق از سر و رویش ریزان بود و او لا إله إلا الله و الله اکبر می‌گفت و ذکر می‌کرد. پای بریده شده‌اش را برداشت و آن را زیر و رو کرد، می‌بوسید و می‌گفت: «سوگند به کسی که مرا بر تو حمل کرد او بی‌گمان می‌داند که من با تو به سوی کار حرام، گناه، یا هر چه که موجب ناخرسندی خدا است نرفته‌ام»

سپس دستور داد آن را بشویند و خوشبو و کفن کنند و به قبرستان ببرند تا آن را دفن کنند. وقتی پس از آن که پایش بریده شد و فرزندش را از دست داد، از سفری بر می‌گشت گفت: در این سفر حقیقتاً خسته شدم!!

به او گفته بودند چیزی به تو بدهیم تا بی‌هوش شوی و احساس درد نکنی؟ گفته بود: او (خدا) مرا به این مصیبت گرفتار کرده تا شکیبایی مرا ببیند. این چنین نپذیرفت.^۱

ابوقلابه و نپذیرفتن امر قضاوت

ابوقلابه از آن کسانی بود که هم از ناحیه‌ی جسمی و هم از جنبه‌ی دینی مورد آزمایش الهی قرار گرفت. از او خواستند منصب قضاوت را به عهده بگیرد. اما او به شام گریخت. که در عریضه در حالی که دستان، پاها و چشمش را از دست داده بود از دنیا رفت و همچنان سپاسگزار و شاکر بود.^۲

احمد بن نصر خزاعی و آشوب خلق قرآن

احمد بن نصر خزاعی یکی از علمای دورانهای گذشته بود که از گفتن حق هیچ ابایی نداشت و بسیار به کار نیک سفارش می‌کرد و از کار زشت باز می‌داشت. او در فتنه‌ی خلق قرآن ایستادگی کرد. لذا او را به سامراء بردند و در غل و زنجیر بستند و از او خواستند حرف خود را مبنی بر این که قرآن کلام فرو فرستاده شده‌ی خداوند است، پس بگیرد و بگوید قرآن خلق شده است، اما او نپذیرفت. آنجا نیز دست به جنگ روانی و شکنجه‌ی جسمی علیه او زدند.

^۱ - ابن جوزی در صفة الصفوة (۸۷/۲) این داستان را نقل کرده است.

^۲ - بنگرید: به تذکرة الحفاظ (۱۹۴/۱) و سیر أعلام النبلاء (۴۷۴/۴).

بدین گونه یک قاضی نزد خلیفه‌ی نابه‌کار بر می‌خیزد و اعلام می‌دارد خونش مباح است و حاضران با سخن او همراهی می‌گردند. احمد بن ابی داود گفت پیرمردی نسبت به احمد بن نصر اظهار همدردی می‌کند. خلیفه گفت: کار او نیز منجر به کفرش می‌شود و در این هنگام شمشیرش را برداشت و گفت به سوی این کافر گام بر می‌دارم...! و با آن شمشیر گردنش را زد در حالی که سرش را با طنابی بسته بودند. پس از آن در کناره‌ی شرقی بغداد سرش را در جایی نصب کردند.^۱

جعفر بن محمد زرگر - که اهل علم بود - می‌گوید: احمد بن نصر خزاعی را وقتی کشتند دیدم، در آن هنگام از سرش صدای لا اله الا الله به گوش می‌رسید، و این جزء کراماتش بود.^۲ امام احمد درباره‌ی او می‌گوید: خود را در راه خدا فدا کرد.^۳

امام احمد رضی الله عنه و محمد بن نوح

خود امام احمد نیز تاریخ به یاد دارد چگونه در این آشوب خلق قرآن شکیبایی نشان داد! او با محمد بن نوح که جوانی هم رأی و هم‌اندیشه‌اش بود به سوی مأمون برده می‌شوند. با خواست خدا محمد بن نوح در راه بیمار می‌شود به امام احمد وصیت می‌کند و به او می‌گوید تو پیشوای دینی هستی شکیبیا باش. اما من می‌میرم و برای کسی اهمیتی ندارم. او در راه مرد و امام احمد را در قید و زنجیر می‌برند. پیش از این که نزد خلیفه برسد مردمانی به سویش می‌روند و می‌گویند حدیثهایی مبنی بر تقیه وجود دارد، انسان در هنگام تنگنا و سختی می‌تواند دو پهلو سخن بگوید تا طوفان ناآرامی فرو بنشیند... او گفت:

^۱ - خطیب بغدادی در تاریخ بغداد (۱۷۷/۵) این مطلب را آورده است.

^۲ - همان: ۱۷۷/۱.

^۳ - خطیب بغدادی در تاریخ (۱۷۷/۵) این سخن را آورده است. ابن جوزی در صفة الصفة (۲/۳۶۴) و ابن مفلح در المقصد الأرشد فی ذکر أصحاب الامام احمد (۱/۲۰۰) آورده‌اند.

قضیه‌ی خباب را چه می‌کنید؟ در میان مسلمانهای پیش از شما در برابر خباب با اره یکی را دو نصف می‌کردند و این کار هولناک او را از دینش باز نمی‌گرداند.^۱ مردم با ناامیدی او را رها کردند.

امام احمد گفت: خداوندا چهره‌ی مأمون را به من نشان نده! و اتفاقاً پیش از این که برسد مأمون از دنیا رفت، هنگامی که خلیفه‌ی پس از او فرا رسید آشوب همچنان ادامه داشت. به او گفت: ای احمد به خدا نفس خودت است که تو را به این بلا گرفتار می‌کند. تو را با شمشیر نمی‌کشد، بلکه اندک - اندک به تو ضربه می‌زند تا می‌میری. با این ابی داود مناظره کن. امام احمد او را بر جای خود نشاند و به سکوت و داشت و برهانش را باطل کرد. گفت: از قرآن یا از سنت چیزی بیاورید؟ آنها نتوانستند هیچ دلیلی علیه او بیاورند.

خلیفه به امام احمد می‌گوید: صالح رشیدی را می‌شناسی؟ می‌گوید: نامش را شنیده‌ام. خلیفه گفت: او آموزگار پرورشی من بود. نظرش را درباره‌ی قرآن خواستار شدم با من از در مخالفت درآمد و چون با من مخالفت کرد و پافشاری کرد که قرآن مخلوق نیست، دستور دادم لگدمال شد و آن قدر بر روی زمین کشیده شد تا جان سپرد.

آن گاه گفت: مجازاتگران و تازیانه‌ها را بیاورید. گفت: تازیانه‌های دیگری را بیاورید. سپس تازیانه به او می‌زد. خلیفه می‌گفت: دستت را محکم بگیر، خدا دستت را ببرد! جلادهای مختلف بی در پی او را زدند و امام احمد سختترین شکنجه‌ها را از آنها چشید. زآن پس خلیفه می‌گفت: چرا، به خاطر چه خودت را به کشتن می‌دهی؟ من بر تو نگرانم! آن کس که بالای سرش ایستاده و مراقب او بود شروع کرد با شمشیر به او سیخونک زدن. و خلیفه می‌گفت: وای بر تو ای احمد جواب ندادی؟ به هر شکلی که فرجی برایت داشته

^۱ - درست است. به روایت بخاری اشاره دارد: (۳۶۱۲) بخش المناقب، باب علامات النبوة فی الإسلام. بیشتر نیز یاد

باشد پاسخ بده تا تو را آزاد کنم. اما می‌گفت: ای امیرالمؤمنین از کتاب خدا و از سنت رسول خدا مدرکی برایم بیاور! سپس جلاد می‌آمد و می‌زد. این چنین روند ضربه زدن ادامه پیدا می‌کرد و امام می‌گفت: آن قدر زدند که بیهوش شدم. وقتی به هوش آمدم، زنجیر و دستبند در دستانم بود. کسی به من گفت: تو را به رو بر زمین خوابانندیم و حصیری را بر رویت گذاشتیم و خود بالا رفتیم و لگدمال کردیم! امام احمد در آن هنگام احساس نکرده بود. وقتی اندکی خوراکی برایش آوردند تا بخورد، روزه بود و از آن نخورد. سپس باز او را که خون از لباسش می‌چکید، آوردند، نماز خواند. یکی از آنها پرسید: با لباس خونی نماز خواندی؟ گفت: عمر در حالی نماز خواند که از زحمتش خون روان بود! او در زندان ماند تا این که بیست و هشت ماه بعد آزاد شد و تحت اقامت اجباری یعنی ماندن در خانه‌اش قرار گرفت.^۱ برای عالم هیچ چیز سخت‌تر از این نیست که از توسعه دادن دانش ممنوع شود. درباره‌ی امام احمد (رحمه الله) از یکی پرسیدند، گفت: مردی بود که در راه خدا جان دادن برایش آسان شده بود، و در این مقصود جانش را فدا کرد. چنان که بلال نیز این کار را کرد، و اگر احمد نبود اسلام از آن دیار رخت بر می‌بست.^۲

همراه شکیبایان

اکنون ای انسان سست اراده! راه دراز است... حضرت آدم در این راه خسته شد... نوح تلاش کرد... ابراهیم به آتش انداخته شد، اسماعیل برای ذبح شدن روی زمین دراز کشید...،

^۱ - ابونعیم در حلیة الأولیاء (۲۰۳/۹) به این سخن اشاره کرده است.

^۲ - ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۱۷۱/۹.

زکریا با اره دو نصف شد...، یحیای پر آرم ذبح شد...، ایوب با آزار و گزند گریبانگیر شد...، گریه‌ی داود از حد گذشت و پیغامبر گرامی اسلام متهم به سحر و جنون شد، دندانش شکسته شد و سر و رویش زخمی شد...، عمر بر اثر ضربه‌ی شمشیر کشته شد، ذوالنورین، علی، حسین و سعید بن جبیر نیز به همین سرنوشت رفتند، ابن مسیب و مالک شکنجه شدند...، و آن چه از این شواهد برداشت می‌شود این است که هیچ راهی جز شکیبایی نیست.

به همین روی عمر رضی الله عنه می‌فرماید: «بهترین دورانهای زندگیمان را با شکیبایی گذراندیم».^۱ یعنی زندگی با وجود آن همه ناخوشیها و سختیها تنها با شکیبایی به کام می‌آید، همان منش قلبی که زندگی با آن به خوشی می‌گراید، و بدون آن غیرقابل تحمل است.

لذا بنده نباید کاری کند که با شکیبایی منافات داشته باشد، از قبیل اظهار گله مندی از پروردگار، مردمان، بیزاری و انزجار، اما این که انسان پزشک را (مثلاً) از درد و ناراحتی‌اش مطلع گرداند تا مداوایش کند، ایرادی ندارد.

دردمندی و ناله و صدایی که از شخص بیمار سر می‌زند و نیز آهی که برای رفع خستگی و درماندگی کشیده می‌شود ناپسند نیست، اما آه و ناله از روی گله‌مندی و شکایت ناپسند است و بحث مفصلی دارد.

ضجه و ناله‌هایی که از زنان نوحه‌کننده و دیگران بر می‌آید و حتی اکنون از برخی مردان حرکت‌هایی مانند زدن سر و گونه و صورت با دست، واویلا و همه با اصل شکیبایی منافات دارد.

^۱ - ابن مبارک در الزهد (۲۲۲/۱)، احمد در الزهد (۱۱۷/۱) و ابونعیم در حلیة الأولیاء (۵۰/۱) روایت کرده‌اند.. بخاری در حاشیه‌ی صحیحش (۲۳۷۵/۵) و ابن حجر در تغلیق التعلیق (۱۷۲/۵) آورده‌اند.

پس مسلمان باید پروای خدا را داشته باشد و راه شکیبایان را پیش بگیرد، از خدا می خواهیم ما را از شمار گروه شکیبایان بگرداند و این منش بزرگوارانه را روزی ما کند، اوست بخشنده‌ی کریم!

شکر

با سپاس پرودگار و درود بر پیامبرش در زنجیره درسهای اعمال و منشهای مربوط به دل در این بخش درباره‌ی موضوع شکر سخن می‌گوییم.

در آغاز سؤالهایی مطرح است: اصل شکر چیست؟ حقیقت لغوی آن چیست؟ در شرع به چه معناست؟ چه جایگاهی دارد و قواعدش چیست؟ چند معنا دارد؟ مردم از لحاظ شکرگزاری چند دسته‌اند؟ درجه‌ها و ارکان آن کدامند؟

در این جا پاسخ به این سؤالها و مسایل دیگر و تأملی در زندگی شاکران به طور مفصل بیان می‌گردد.

شکر و اهمیت آن

شکر بهترین مایه‌ی زندگی خوشبختان است، آنها از نردبان شکر به بالاترین منازل دست یافته‌اند. بر دو بال شکیبایی و شکر به سوی بهشت‌های جاوید پر گرفته‌اند. و این البته فضل خداوند است که آن را به هر که بخواهد می‌دهد و او دارای فضل زیادی است.

به لحاظ این که ایمان دو بخش است: بخشی از آن شکیبایی و بخش دیگر شکر، برای کسی که خویشان را پند می‌دهد و دوستدار رهایی و خوشبختی خود است، شایسته و حق است که این دو اصل بزرگ را در کانون توجه خود قرار دهد و از این دو راه مقصد کج نشود، و پیشروی به سوی دوست حقیقی را در بینابین این دو جاده بداند، تا خدا روز رستاخیز او را در میان بهترین گروه قرار دهد.

تعریف شکر

شکر در لغت

یعنی اعتراف به احسان و نیکی کسی. گویند: «شَكَرْتُ اللَّهَ، وَ شَكَرْتُ اللَّهَ وَ شَكَرْتُ نِعْمَةَ اللَّهِ» یعنی خدا را شکر گفتم، و شکر نعمت خدای به جا آوردم، همچنین در لغت به معنای ظهور تأثیر غذا در بدن جاندار می‌آید. پس «شکور» برای چهارپایان آن است که علف اندک برایش بسنده است یا با علف اندک چاق می‌شود با این توضیح شکر در این جا خلاف کفر است.

شکر برابر تحسین و تمجید انسان نیکوکار به خاطر کار نیکی که در حق کسی انجام داده به کا می‌رود. در لغت می‌گویید: «شکرته» و «شَكَرْتُ لَهُ»، گویند کاربردش در زبان عربی با لام (شَكَرْتُ لَهُ) فصیحتر است. شکران مصدر و خلاف کفران است. «اشتکرت السماء»: یعنی باران آسمان تندتر شد و «اشتکر الضرع» یعنی پستان حیوان پر از شیر شد.

به این اشتقاق بنگرید و دقت کنید در رابطه‌یی که میان آن شکر موردنظر و شکری که پاداش خدا برای انسان شکور است، می‌بینید معنیها در افزایش و فزونی‌اند.

شکر در اصطلاح

یعنی بروز اثر نعمتهای الهی در بنده به عنوان ایمان در دلش، حمد و سپاس بر زبانش و عبادت و طاعت در اندامهایش.

چون در اصل نعمت متسوجب شکر فراوان است، پس باید دید وقتی نعمت فراوان باشد شکر چگونه خواهد بود؟ شکر نقطه‌ی مقابل کفر و نقیض آن است، انسانها یا شاکرند و یا کافر.

در زبان می‌گویید: «شکرتُ له» با لام متعدی می‌شود و «کفرتُ به» با حرف باء متعدی می‌شود. ابن قیم در این باره نکته‌ی جالبی دارد، می‌گوید: «مشکور در حقیقت همان نعمت است و به کسی که به او داده شده، اضافه شده است، به همین سبب می‌گویید «شکرتُ له» با لام متعدی می‌شود، اما کفر چون در آن انکار نعمت و تکذیب هست، می‌گویند: «کفر بالله» و «کفر بالآئه» به همین خاطر با حرف باء متعدی شده است.»

مقامات شکر

شکر دارای مقامهای بزرگی است و هر کس در کتاب خدا و سنت پیامبر نگرش داشته باشد موارد شگفت‌انگیزی می‌بیند، از قبیل:

۱- خداوند یاد خویش را با شکر قرین ساخته است و صبر، خادم هر دوی این‌ها و ابزار رسیدن به آنها و یاریگر آنها است. فرمود: ﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ﴾ (بقره: ۱۵۲) «پس به یاد من باشید تا به یاد شما باشم و مرا سپاس بگویید و ناسپاسی نکنید.»

۲- او شکر را قرین ایمان ساخته است و اگر مردم شکرگزار باشند و ایمان داشته باشند، هیچ موردی برای عذاب و شکنجه‌اشان وجود ندارد: ﴿مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِن شَكَرْتُمْ وَءَامَنْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا﴾ (نساء: ۱۴۷) «اگر سپاسگزار و مؤمن باشید چرا خدا شما را عذاب کند؟» یعنی حقش را به تمام و کمال ادا کردید و شکر همراه با ایمان است که به خاطرش آفریده شده‌اید.

۳- خداوند خبر داده است که شکرگزاران را از میان بندگانش مخصوص منت قرار داده است: ﴿وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أَهَؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِن بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ

يَا لَشَكْرِينَ ﴿٥٣﴾ (انعام: ۵۳) «بدینگونه آنها را به یکدیگر آزمودیم تا بگویند «اینها هستند که خدا از میان ما به آنها نعمت داده» آیا خدا شکر کنندگان را بهتر نمی شناسد؟»
 ۴- او مردمان را به شکور و کفور تقسیم کرده است. کفر و اهل کفر متنفرترین انسانها نزد خدا است، و دوستدارترین چیزها و انسانها نزد او شکرو شاکران است: ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا ﴿٣﴾﴾ (انسان: ۳) «راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد خواه ناسپاس».

۵- او بندگانش را می آزماید تا از میان آنها شکوران را بشناساند. از زبان سلیمان فرمود:
 ﴿هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ ﴿٤٠﴾﴾ (نمل: ۴۰) «این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا شکرش را به جا می آروم یا کفران می کنم نفع شکر برای شاکر است و هر کس ناسپاسی ورزد (بداند) پروردگارم بی نیاز و بخشنده است»

۶- او به شاکران وعدهی فزونی نعمت داده است: ﴿وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ ﴿٧﴾﴾ (ابراهیم: ۷) «و پروردگارتان اعلام کرد که اگر شاکر باشید افزونی به شما عطا خواهیم کرد و اگر کفران کنید مجازات من سخت است.»

۷- خداوند سبحان از کردار شاکران و از منش شکر خشنود است: ﴿إِن تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِن تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ ﴿٧﴾﴾ (زمر: ۷) «اگر ناسپاسی کنید خداوند بی نیاز است و ناسپاسی را برای بندگانش نمی پسندد و اگر سپاسگزاری کنید آن را برای شما می پسندد» از این موارد در قرآن فراوان است، خداوند شکرو کفر را که ضد همدیگرند با هم مقایسه می کند.

﴿وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ نَنْظُرُونَ﴾ (۱۴۳) ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ أُنْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾ (۱۴۴) ﴿(آل عمران: ۱۴۳ - ۱۴۴) «شما پیش از روبه رو شدن با مرگ آرزویش را می‌کردید، اینک آن را با چشم خود دیدید و خیره در آن نگاه کردید. محمد فقط فرستاده‌ی خداست و پیش از او فرستادگان دیگری نیز بوده‌اند که درگذشتند آیا اگر بمیرد و یا کشته شود شما به آیین گذشته بر می‌گردید؟ و هرکس که به گذشته باز گردد زیانی به خدا نمی‌رسد. و به زودی خدا شاکران را پاداش خواهد داد.»

شکرگزاران در این آیه‌ها همان‌ها هستند که بر نعمت بیمانند ایمان استوار ماندند و به گذشته‌ی خود باز نگشتند. پس برخی از مردم هنگام آزمایش و گرفتاری پایدار و استوار نیستند، کفران می‌ورزند، ثابت قدم نمی‌مانند، برخی هنگام آزمایش و دشواری، حقیقت درون دل خود را آشکار می‌کنند. زبانشان به یاد خدا و ستایش او می‌پردازد و با دل و زبان و اعضا عمیقاً شکر خدای می‌گویند.

۸- خداوند زیادت در پاداش و نعمت را به شکر متعلق ساخته است. البته زیادت و فزونی از سوی او پایان ندارد، همچنان که شکرگزاری از او پایانی ندارد. او بسیاری از پاداشها را به مشیت خود موقوف کرده است، مانند این آیه‌ها:

﴿فَسَوْفَ يُعْطِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ﴾ (توبه: ۲۸) «چنانچه خدا بخواهد از فضل خود بی‌نیازتان می‌کند.»

﴿درباره‌ی اجابت دعا: ﴿فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِِنْ شَاءَ﴾ (انعام: ۴۱) «اگر اراده کند مشکلی را که برای آن او را می‌خواندید برطرف می‌سازد.»

﴿درباره‌ی بخشش: ﴿فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ (بقره: ۲۸۴) «خداوند هر کس را بخواهد می‌بخشد.»

* درباره‌ی روزی: ﴿يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ﴾ (بقره: ۲۱۲) «خداوند هر که را بخواهد بدون حساب روزی می‌دهد».

* درباره‌ی توبه: ﴿وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ﴾ (توبه: ۱۵) «و خداوند توبه‌ی هر کس را که بخواهد می‌پذیرد».

* اما شکر را بدون قید مشیت خود آورده است: ﴿وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ﴾ (آل عمران: ۱۴۵) «به زودی شاکران را پاداش خواهیم داد». در آیه‌ی دیگری فرموده است: ﴿وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾ (آل عمران: ۱۴۴) «و به زودی خدا شاکران را پاداش خواهد داد» نگفت: «اگر بخواهد شکرگزاران را پاداش می‌دهد» یا نگفت: «شاکران را اگر بخواهد پاداش می‌دهد».

۹- او به ما خبر داده است که از جمله اهداف اصلی ابلیس در میان آفریدگان این است که انسانها را از شکرگزاری باز بدارد، ابلیس در طرح کارش که ذکر کرده، تعهدهایی داده است که پروردگارش خبرش را یاد کرده است: ابلیس - لعنت خدا بر او - در میان سخنانش گفت: ﴿ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾ (اعراف: ۱۷) «آن گاه از پیش و پس و از راست و چپ بر آنها می‌تازم و بیشترشان را ناسپاس خواهی یافت». او از بشر می‌خواهد از شکر دور بمانند و سعی می‌کند بین آنها و بین شکرگزاری فاصله بیندازد تا این راه را بر آنها ببندد.

۱۰- خداوند شاکران را وصف کرده و گفته اینها شمار اندکی از بندگانش هستند: ﴿وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ﴾ (سبأ: ۱۳) «اندکی از بندگان من شکرگزارند». امام احمد از عمر بن خطاب رضی الله عنه یاد می‌کند که شنید مردی می‌گفت: «خدایا مرا از آن گروه اندک قرار بده!» گفت این چه دعایی است؟ گفت: «ای امیرالمؤمنین خداوند فرمود: ﴿وَمَا أَمِنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ﴾

﴿۴۰﴾ (هود: ۴۰) «اما جز معدودی به او ایمان نیاوردند» و فرمود: ﴿وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرِينَ﴾ (سبأ: ۱۳) «اندکی از بندگان من شکر گزارند» و فرمود: ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ﴾ (ص: ۲۴) «مگر آنان که از مؤمنان نیکوکار باشند که آنها نیز اندکند» عمر گفت: درست می گویی.^۱

شکر یکی از ویژگیها و صفات پیامبران و مؤمنان است، در میان مردم به این گونه نیست، زیرا بسیاری از مردم از نعمتهای فراوانی برخوردارند، اما شکر گزار پروردگارشان نیستند.

۱۱- خداوند نخستین فرستاده‌اش به سوی اهل زمین را به شکرگزاری یاد کرده و او را

ستوده است و او نوح (علیه السلام) است. درباره‌ی او گفت: ﴿ذُرِّيَّةً مِّنْ حَمَلِنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ

كَانَ عَبْدًا شَاكِرًا﴾ (اسراء: ۳) «ای فرزندان کسانی که همراه نوح به کشتی بردیم،

نوح بنده‌ای سپاسگزار بود». این که مخصوصاً نام نوح را آورده است اشاره به اقتدا به او

دارد. گویی به زبان دیگر می گوید او پس از آدم پدر دوم شماست، زیرا شما همه فرزند و

نواده‌ی نوح هستید که او هم بنده‌ی شکرگزاری بود. پس به او اقتدا کنید و مرا شکر گوید

و در امر شکرگزاری به او اقتدا کنید: «و جعلنا ذریته هم الباقین» «فرزندانش را ماندگار

کردیم» کار فرزندان باید این باشد که در شکرگزی خود را مانند پدرشان بسازند.

۱۲- خداوند متعال روشن کرده است که هر کس او را بپرستد، او را شکر گفته است و هر

کس شکر او را به جای نیاورد، از شمار عبادت کنندگان نیست، فرمود: ﴿وَأَشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ

كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ﴾ (بقره: ۱۷۲) «اگر خدا را می پرستید شکرش را به جای آورید.»

۱۳- او به بنده‌ی خود موسی دستور داد که پیامبری و رسالت و تکلیف الهی را با شکر

دریافت بدارد ﴿قَالَ يٰمُوسَىٰ إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلِمَاتِي فَخُذْ مَا آتَيْنَاكَ وَكُنْ

^۱ - احمد در بخش الزهد (۱۱۴/۱) آورده است.

﴿مَنْ الشَّاكِرِينَ﴾ (اعراف: ۱۴۴) «ای موسی! با پیامها و با سخن گفتنم تو را برگزیدم آنچه را به تو داده‌ام بگیر و سپاسگزار باش».

۱۴- نخستین چیزی که به انسان پس از رسیدن به سن رشد، سفارش کرده است این است که خدا و سپس پدر و مادرش را شکر بگوید: ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهَنًا عَلَىٰ وَهْنٍ وَفِضْلُهُ فِي عَمَيْنِ أَنْ أَشْكُرَ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَىٰ الْمَصِيرِ﴾ (لقمان: ۱۴) «به انسان سفارش پدر و مادرش را کردیم مادر به او حامله شد و هر روز ناتوان‌تر می‌شد و پس از دو سال او را از شیر باز گرفت و سفارش کردیم که باید سپاسگزار من و پدر و مادرت باشی که بازگشت به سوی من است».

۱۵- خداوند اعلام کرده که خشنودی‌اش در شکرگزاری از او است: ﴿وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ﴾ (زمر: ۷) «اگر سپاسگزاری کنید آن را بر شما می‌پسندد».

۱۶- درباره‌ی ابراهیم خلیل خبر داده که شکر نعمتهایش را به جا آورده است: ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ (نحل: ۱۲۰ - ۱۲۱) «به راستی ابراهیم پیشوایی فرمانبر خدا و حنیف بوده و هرگز شرک نورزید. او شاکر نعمتهای خدا بود. خداوند او را برگزید و به راه راست هدایت کرد».

پس از جمله صفت‌های آن امت الگو، که به تنهایی در مقابل جماعت بسیار زیادی از مردم یاد می‌شود و در نیکی و احسان به او اقتدا می‌شود، و همسنگ با چند مقدار از اهل زمین است، از جمله ویژگیها، و صفت‌های این بود که خداپرست و شکرگزار نعمتهایش بود، و خداوند شکر را هدف و مقصود خلیل خود قرار داده است.

۱۷- او همچنین خبر داده که شکر مقصود از آفرینش است. فرمود: ﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُم مِّنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۷۸﴾ (نحل: ۷۸) «خداوند شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی‌دانستید و برای شما گوش و چشم و دل آفرید تا شاکر باشید». این هدف خلقت است. نهایت این که فرمود: ﴿وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِدَرِّ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۱۲۳﴾﴾ (آل عمران: ۱۲۳) «خدا شما را در جنگ بدر یاری کرد در حالی که ناتوان بودید از خدا بترسید باشد که شکر نعمت او را به جا آورید». همچنان که خدا خواست آنها را یاری دهد، آنها نیز به خاطر این نعمت الهی باید او را شکر کنند. خلاصه این که شکر هدف غایی آفرینش است. آفرید تا از او شکرگزاری کنند و دستورداد تا شاکر باشند ﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ ﴿۱۵۲﴾﴾ (بقره: ۱۵۲) «پس یاد من باشید تا به یاد شما باشم و مرا سپاس بگویید و ناسپاسی نکنید».

فرق میان شکر و شکیبایی

شکر خود هدف است اما شکیبایی برای چیز دیگری مطلوب است، شما شکیبایی می‌ورزید تا چیزی که منجر به آن می‌شود اتفاق بیفتد، و شکیبایی ابزاری است برای رسیدن به هدف دیگر، چیزی که مورد پسند و ستایش است، پس خود مقصود نیست، اما شکر خود خواسته و هدف است.

جایگاه شکر

چنان که ابن قیم (رحمه الله) نیز یاد کرده است در جایگاهها و مقامات ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ﴿۵﴾﴾ (فاتحه: ۵) شانزده وجه هست، بدین شرح:
 ۱- از بالاترین جایگاههاست.

- ۲- بالاتر از جایگاه خشنودی است، خشنودی در محدوده‌ی شکر است، بدون آن شکر نیز نیست.
- ۳- نیمی از ایمان شکر است و نیمه‌ی دیگر آن شکیبایی.
- ۴- خداوند به شکرگزاری دستور داده و از ضد آن نهی فرموده است.
- ۵- اهل شکر را ستوده و آنها را با خاصگان مردم توصیف کرده است.
- ۶- شکر را غایت آفرینش و دستورهایش قرار داده است.
- ۷- اهل شکر را به بهترین پاداش وعده داده است.
- ۸- آن را سبب زیادتی در فضل خود دانسته است.
- ۹- شکر را نگهبان و نگهدار نعمت قرار داده است.
- ۱۰- خبر داده که اهل شکر همانها‌یند که از آیاتش بهره‌مند می‌گردند.
- ۱۱- برای آنها نامی از آن ساخته است (شکور) که شاکر را به مورد شکر می‌رساند و فراتر از آن شکرگزار خود مورد شکر واقع می‌شود.
- ۱۲- نهایت آن چه پروردگار از بنده‌ی خود می‌خواهد.
- ۱۳- او خود را شاکر و شکور نامیده، به شکرگزاران نیز همین دو اسم داده است، از صفت خود به آنها داده و آنها را به نام خود نامیده است، همین برای دوست داشتن شکرگزاران و فضل او بر آنها کافی است.
- ۱۴- خداوند خبر داده که شمار شاکران در میان بندگانش اندکند.
- ۱۵- شکر ناگزیر زیادتی همراه آن است.
- ۱۶- شکر همان روی آوردن دل به دوستی صاحب نعمت و اعضا به طاعت او و جاری شدن زبان به یاد و ستایش او است.

معانی شکر

شکر به سه چیز مربوط می شود: دل، زبان و اعضا. معنای آن با شناخت سه چیز در پیوند است:

۱- شناخت نعمت: یعنی آوردن آن به ذهن، تشخیص دادن آن و مطمئن شدن نسبت به آن. وقتی انسان نعمت را بشناسد، به کمک آن به شناخت نعمت دهنده می رسد، تا از غفلت بیرون بیاید، از این قبیل در قرآن کریم زیاد می یابیم، به منظور این که انسان این نعمتها را در ذهن داشته باشد و شکر گوید. به علاوه چون نعمت را بشناسد، خرد دنبال منشأ آن می گردد و چون آن را یافت محبت او را خواستار می شود. وقتی او را دوست بدارد به طلب او و برای رسیدن به او به تکاپو می افتد و او را شکرگزاری می کند، از این، عبادت حاصل می آید، زیرا این راه شکرگزاری نعمت دهنده است، یعنی خدا. پس شناخت دروازه محبت است و منشأ عبادت.

۲- پذیرش نعمت، یعنی دریافت آن با اظهار نیاز به نعمت دهنده و این که بداند چون نعمتها بدون شایستگی بنده صورت پذیرفته است، زیرا خدا از فضل و منت خود به ما بخشیده است، و این بر او واجب نبوده است.

۳- ستایش از صاحب نعمت به خاطر نعمتهایش، دو نوع است: عام: چنان است که او را به بخشندگی و بزرگواری، نیکی و احسان و گستردگی کرم وصف کنید.

خاص: چنان است که نعمتهایی را که به شما عطا کرده بر زبان بیاورید و بگویید که به شما رسیده است: ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾ (ضحی: ۱۱) «و از نعمت پروردگارت سخن بگو».

درباره‌ی این مورد دو نظر هست:

نخست این که نعمتها را برشمارید و یاد کنید، مثلاً بگویید: «خداوند چنین و چنان نعمتهایی به من داده است...»، به همین سبب برخی از مفسران در تفسیر این آیه از سوره‌ی ضحی گفته‌اند: «نعمتهایی را که در این سوره خداوند یاد می‌کند و به تو بخشیده، شکر گوی، مانند تحسین حال تو که یتیم بودی و شناساندنت پس از گمنامی و بی‌نیاز کردنت پس از نیازمندی».

این که آن نعمتها را در راستای طاعت خدا به کار بگیری.

پس تحدث به نعمت، ستایش و تمجید خداوند به خاطر آن به شمار می‌آید. نیز باید خداوند را به صفت‌های مبارکش که مناسب جایگاه شکر است بستایید، از قبیل: منان، کریم، صاحب فضل زیاد، دارای احسان و خیر گسترده، و دارای بخشش بزرگوارانه. او را به نامه‌های نیکش بخوانید و شکر بگویید. تحدث به نعمت، در مقام نهایت شکرگزاری است.

چنان که با استناد در حدیث جابر نقل شده است: «مَنْ صَنَعَ إِلَيْهِ مَعْرُوفًا فَلْيَجْزِ بِهِ فَإِنَّ لِمِ يَجِدُ مَا يَجْزِي بِهِ فَلَئِنْ فَانَهُ إِذَا أَثْنَى عَلَيْهِ فَقَدْ شَكَرَهُ وَ إِنْ كَتَمَهُ فَقَدْ كَفَرَهُ، وَ مَنْ تَحَلَّى بِمَا لَمْ يُعْطِ كَانُ كَلَابَسِ ثَوْبِي زُورًا»: «هر کس به او نیکی شود، باید پاداش آن را بدهد، اگر چیزی نداشت که به خاطر آن ببخشاید، باید نیکی کننده را تمجید و ستایش کند، زیرا وقتی او را بستاید یعنی او را شکر گفته است، اما اگر آن نعمت یا احسان را پوشیده بدارد آن را کفر گفته است، و هر کس خود را به چیزی بیاراید که ندارد مانند این است که لباس ستمی بپوشد».^۱

تمجید و ستایش مانند این که بگوید: «جزا الله خيراً»، «خدا پاداش خیرت دهد»، و نیز دعا‌های خیر وسیله‌ی برای شکرگزاری است.

^۱ - حدیث نیکی است: به روایت ابوداود (۴۸۱۳) بخش الأدب، باب فی شکر المعروف، شیخ آل‌بانی در صحیح الجامع آن را نیک دانسته است (۶۰۵۶).

مردم و شکر نعمت

مردم در موضوع شکرگزاری نعمت سه گروهند:

گروهی شکرگزار نعمتهاي‌ند و آن را می‌ستایند. گروهی آن را انکار می‌کنند و یا کتمان می‌کنند. و گروهی به ظاهر می‌نمایانند که اهل شکر نعمت‌اند، اما در حقیقت چنین نیستند بلکه چنانند که در حدیث آمده: «المتشبع بما لم يُعطِ كلابس ثوبی زور»: «کسی که خود را دارای چیزهایی بدانند که ندارد، مانند آن کس است که لباس ستم پوشیده است».^۱

از نعمان بن بشیر نقل است که بر منبر گفت: «هر کس به خاطر نعمت اندک شکر نگوید، به خاطر نعمت فراوان نیز شکرگزاری نمی‌کند، هر کس از مردم تشکر نکند، از خداوند نیز شکرگزاری نمی‌کند، و تحدث به نعمت الهی شکر است و ترک آن کفر، همراهی با جماعت مایه‌ی رحمت است و جدایی از آن باعث عذاب».^۲

تحدث به نعمت که در دین سفارش شده است، شایسته است از اعماق دل برخیزد و نزد دیگران نیز ابراز شود. اما انسان برای کسانی که حسودش هستند مختار است از این مسأله سخنی نگوید، و آن را پوشیده بدارد، ایرادی ندارد، کفران نعمت نکرده است زیرا او به خاطر تنگ نظری به نعمت و کوتاهی در ادای حق خدا این کار را نکرده است بلکه برای دفع زیان یعنی حسادت، چشم‌زنی، نیرنگ و ضرر است، و دفع زیان از جمله اهداف شریعت است.

اما مقایسه‌ی نعمت‌ها در مورد نعمتهای الهی غیرممکن است. می‌توان بین بندگان این کار را کرد، اما بین بنده و پروردگار ممکن نیست: «گوشت و خون آنها هرگز به خدا نمی‌رسد»

^۱ - صحیح است. به روایت بخاری (۵۲۱۹) بخش نکاح، باب المتشبع بما لم یئل، و مسلم (۲۱۲۹) بخش اللباس و الزینة، باب النهی عن التزویر فی اللباس و غیره.

^۲ - سخن نیکی است: امام احمد (۱۷۹۸۱) روایت کرده و ألبانی در صحیح الجامع (۳۰۱۴) آن را پسندیده است.

بنده در برابر آن چه خدا به او ارزانی داشته، چه چیزی می‌تواند بدهد؟ بنابراین هیچ راهی به دادن پاداش نیست.

پس بنده باید بداند که او همیشه کوتاهی می‌کند و برای تمجید و ستایش پروردگار باید نعمتهایش را در مسیری به کار بگیرد که مورد رضایت او باشد. اما پاداش خدا را دادن برای انسان میسر نیست و خداوند از منشها و کردارهای او بهره‌ی نمی‌گیرد و حتی اگر انسانها همه او را پرستند در ملک او چیزی افزوده نمی‌شود.

وظیفه‌ی ما در برابر نعمتهای خداوند ﷻ

ما انسانها در برابر نعمتهای بی‌کرانی که خدا برایمان فراهم کرده، چند وظیفه داریم که باید آن را به انجام برسانیم: فروتنی در برابر او، مانند فروتنی شاکر در برابر کسی که او را شکر می‌گوید، دوست داشتن خدا آن گونه که شایسته‌ی انسان شکرگزار است، اعتراف به نعمتهایش، تمجید و ستایش او به خاطر نعمتها، و این که از آن در راستای رضایت او استفاده کند و آن را در مواردی که خداوند دوست ندارد به کار نگیرد.

شکرگزاری نیز همانند نعمتها نسبت به هم یکی از دیگری برتری دارد. نوع و میزان شکرگزاری انسانها با هم تفاوت دارد. شکر از خدا هم با قلب انجام می‌شود و هم با زبان و دیگر اندامهای بدن.

شکرگزاری با دل

آشنایی و شناخت قلبی نشان شکر است. بدین گونه که انسان بداند خداست که تمام نعمتهایی که در آن غوطه می‌خورد، به او بخشیده است. مردم گاهی از سبب نعمت شکرگزاری می‌کنند و خدا را به فراموشی می‌سپارند. خدایی که دارایی به کسی بخشیده تا

او نیز به انسانهای دیگر بدهد. پس شخص ثروتمند تنها وسیله‌ی است برای رساندن نعمتها. مردم در این گونه موارد از معبر و راه گذر تشکر می‌کند و سرچشمه را شکر نمی‌گویند. با توجه به این نکته در تربیت بچه‌ها خیلی مهم است که برایشان فهمانده شود این نعمتهای فراوان از کجاست، و بدانند که خداوند سرچشمه‌ی روزی است. تا آنها شاکر تربیت شوند و حس شکرگزاری در دلشان ریشه بدواند. خدا فرمود:

﴿يَتَأْتِيَ النَّاسُ أَدْعَاؤُهُمْ نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ هَلْ مِنْ خَلْقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا

هُوَ فَاقْفُوا أَنْتُمْ كَوْنَكُمْ ﴿۳﴾ (فاطر: ۳) «ای مردم نعمتی را که خدا بر شما ارزانی داشته است به یاد آورید، مگر جز خدا آفریننده‌ی دیگری وجود دارد که از آسمان و زمین شما را روزی بدهد؟ هیچ معبودی جز او نیست. پس چرا سرگشته‌اید؟»، «چرا به باطل ایمان دارند و به نعمت خدا کفر می‌ورزند؟». چنان که از این آیه بر می‌آید نخستین نعمت، نعمت آفرینش و ایجاد است. شناخت نعمتها و آشنایی با آن مرحله‌ی مقدماتی شکر است. آیات زیادی برای شمارش و گردآوری نعمتها آمده است، تا فراوانی آن را برای انسان آشکار سازد و بداند که شمار نعمتها در حصر نگنجد و بدین گونه تسلیم بخشنده‌ی نعمتها شود. خداوند خود یادآوری کرده که نعمتهای الهی قابل حصر و شمار نیست: ﴿وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا﴾ (ابراهیم: ۳۴) «و اگر بخواهید نعمتهای خدا را بشمارید هرگز قادر نخواهید بود».

اما مواردی فرعی و اصلی یاد شده که بایستی فرعیها را به اصل آن باز گردانیم، مانند سلامتی که نعمتی اصلی است و نعمتهای فرعی دیگری که از آن پدید می‌آیند، از قبیل: حرکت، راه رفتن، کار، ورزش، خواب، خوردن، نوشیدن، مسافرت و ... همین طور ثروت، وقت و دانش همه نعمتهایی پایه‌اند و هر کدام نعمتهای بی شمار زیادی را در بردارد.

می‌توانید نعمتها را در کنار مشابه و همانندهای آن قرار دهید. مثلاً او ما را پس از آفرینش و ایجاد به صفت مخلوق یاد کرده، سپس به نعمت آدمی و انسان بودن، و آن گاه بر ما منت گذاشته و ما را موصوف به مسلمین گردانده و نعمتهای هدایت و ایمان را به ما ارزانی داشته است.

پس اگر در نعمتهایی که ما را فرا گرفته‌اند، تأمل کنیم می‌بینیم که نخستین آن نعمت آفرینش و پیدایش است و دومین آن نعمت آدمی و انسان بودن. زآن پس این که خدا ما را از روی نعمت خویش مسلمان قرار داده است. زیرا اگر فضل و نعمت الهی نبود، شما یهودی، نصرانی یا بودایی می‌شدید. نیز متذکر شوید که بر شما نعمت ارزانی داشته و شما را از شمار اهل سنت و به دور از پیروی از بدعت قرار داده است. خدا کرم نموده که شما مسلمان سنی هستید و نه مسلمان بدعتی.

شما که اهل طاعت و دینداری هستید به نعمت خدا بر خود بنگرید و شکر کنید که عصیانگر نیستید، یا اگر دانشی دارید، باید نعمت خدای را سپاس بگویید که مانند نادانان نیستید، او شما را آموزش داده و دانش و هدایت راستین را به شما عطا کرده که با آن از انحراف و گمراهی دور می‌مانید. اگر دعوتگر راه حق هستید.

به یاد بیاورید که در سایه ی نعمت الهی در شمار درماندگان و بی‌اراده ما نیستید. نیز شما از نعمت بلند همتی و تربیت درست برخوردارید که شخص را درجه به درجه بالا می‌برد و گام به گام به او دانش می‌آموزد، تا به کمال برسد. بالاتر از همه ی این موارد نعمت پیغامبری است برای آنان که خدا برگزید، راستگویان، شهدا و صالحین. بنابراین آفرینش درجه‌ها و مرتبه‌هایی دارد.

نمایاندن نعمتهای الهی بر عامه ی مردم به ویژه در امر دعوت بسیار مهم است. دعوتگر نعمتهای خداوند را برای مردمان یادآوری کند، روشن سازد. مثلاً خورشید نعمتی از سوی

خدا است، بودنش در جایگاه آن، طلوع و غروبش در وقت خود نعمتی عظیم است، اگر اندکی دورتر بود بسیاری از کره‌ها منجمد می‌شد و اگر اندکی نزدیکتر بود می‌سوخت...! ماه نیز به نوبه ی خود نعمت گرانقدری است، اگر موقعیتش نزدیکتر به زمین می‌بود مد دریا افزایش می‌یافت، و دنیا را فرا می‌گرفت، و اگر اندکی دورتر می‌بود دنیا خشک می‌شد. یا اگر آتمسفر وجود نداشت زندگی در کره‌ی زمین چگونه میسر می‌شد؟

نکته‌ی دیگر این که خداوند آدمی را به این اختصاص داده که او را در میان سایر آفریدگانش با دست خویش خلق کرده است. مردم بایستی این را به یاد داشته باشند: ﴿مَا مَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتَ بِيدِي﴾ (ص: ۷۵) «چه چیز تو را از سجده کردن بر چیزی که من آن را با قدرت خود آفریده‌ام، مانع شد؟» بنابراین در میان جانداران تنها آدم (علیه السلام) است که خداوند او را با دست خویش آفرید ﴿الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّهُمْ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾ (لقمان: ۲۰) «آیا ندیدید که خداوند آنچه را در آسمان‌ها و زمین است رام شما کرد و نعمتهای آشکار و نهانش را بر شما ارزانی داشت؟»

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ ﴿۳۳﴾ وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ ﴿۳۴﴾ وَآتَاكُم مِّنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ ﴿۳۵﴾﴾ (ابراهیم: ۳۲ - ۳۴) «و از آسمان آب فرو فرستاد و با آن میوه‌ها را برای روزیتان برویاند، و کشتی‌ها را به اختیارتان آورد تا به فرمان او بر دریا حرکت کند و رودها را برایتان مسخر گرداند و خورشید و ماه را که مدام تابان و در گردشند به تسخیر شما درآورد و شب و روز را مسخرتان کرد و هر آنچه خواستید به شمار ارزانی داشت و اگر بخواهید نعمتهای خدا را بشمارید هرگز قادر نخواهید بود، انسان بسیار ستمکار و ناسپاس است.»

در سوره‌ی نحل (که سوره‌ی نعمتها نیز نامیده می‌شود) یادآوری کرده است: ﴿وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِنَاسٍ لِّمَنْ لَّحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حَبْلَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاجِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ ۗ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٤﴾ وَالْقَلَىٰ فِي الْأَرْضِ رَوَاسٍ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٥﴾ وَعَلَّمَتِ بِاللِّجَمِ هُمْ يَهْتَدُونَ ﴿١٦﴾ أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿١٧﴾ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا ۗ إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٨﴾﴾ (نحل: ۱۴ - ۱۸) «اوست که دریا را به اختیارتان در آورد تا از آن گوشت تازه خوراکتان شود و زینتی را برای آرایش خود استخراج کنید و کشتیها را شکافنده دریا می‌بینید تا از فضل خدا روزی بیابید و شکرش را به جا آورید. کوههای استواری در زمین بیفکند تا از لرزش آن بکاهد و به شما آرامش ببخشد و نه‌رها و راههایی به وجود آورد تا هدایت شوید. و نیز ستارگان را علامتی برای راهیابی قرار داد. آیا آن که می‌آفریند مانند کسی است که نمی‌آفریند و چرا پند نمی‌گیرید؟ اگرخواستار شمارش نعمتهای خدا باشید هرگز از عهده شما ساخته نیست، خداوند آمرزنده مهربان است.»

﴿وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيَكُمُ الْحَرَّ وَسَرَابِيلَ تَقِيَكُمُ بَأْسَكُمْ ۗ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسَلِّمُونَ ﴿٨١﴾﴾ (نحل: ۸۱) «خداوند در آفریده‌هایش سایه‌هایی پدید آورد و در کوهها پناهگاهی. جامه‌هایی برایتان قرار داد که شما را از گرما حفظ کند و نیز جامه‌هایی که در موقع جنگ حافظ شماست، بدین ترتیب نعمتهایش را برای شما کامل می‌کند تا تسلیم اوامرش شوید»

از جمله‌ی منتهایی که خداوند بر گردن ما دارد و منت خاص الهی است ایمان است: ﴿يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَمَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَيْكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٧﴾﴾ (حجرات: ۱۷) «بر تو منت می‌گذارند که اسلام آورده‌اند، بگو «به خاطر اسلام

آوردنتان بر من منت نگذراید، اگر درست دریابید خدا بدان سبب که به ایمان راهنموتان شده است بر شما منت می نهد». ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ (مائده: ۳) «امروز دین شما را کامل و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را دین شما برگزیدم».

از نعمت هدایت، آرامش، امنیت، گشایش، بخشش، رحمت، برکت، آسان‌سازی و افزایش روزی ناشی می‌شود.

سخن گفتن درباره‌ی نعمتهای الهی از جمله ابزارها و وسایل دعوت راه حق است که با دعوت شوندگان انجام می‌پذیرد تا شکرگزاری در میان آنها حاصل شود. شگفت این که در این زمان بیشتر از هر دوره‌ی دیگر پیشرفت و اکتشافات بسیاری در تولیدات کشاورزی، دامی، ارتباطات، زیوآلات، پوشش، پزشکی، درمان و پیوندهای گوناگون و زمینه‌های زیاد دیگری به دست آمده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾ (بقره: ۲۴۳) «خداوند نسبت به بندگانش احسان می‌کند ولی بیشتر مردم شاکر نیستند».

برخی از مردم در تفسیر نعمتها یا نسبت دادن آن به منابع باطل گرایشهای شگفت‌انگیزی پیدا کرده‌اند که دور از واقع می‌نماید، چنان که قارون وقتی نعمتهای زیاد خدا درحق او برایش یادآوری شد، چنین کرد: ﴿إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾ (قصص: ۷۸) «این اموال را به مدد علمی که داشتم به دست آوردم» آنها، اهل گمراهی و غرور هنگامی که نعمتهای خدا برایشان یاد می‌شود، غرور و خودپسندی سبب می‌شود آن را به کس دیگر نسبت بدهند، مثلاً به زیرکی، توانمندی و ابزارهای خود یا دیگران نسبت می‌دهند...! این البته کاری است که شقاوت‌مندان می‌کنند، خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا يَكُم مِّن نَّعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ﴾ (نحل: ۵۳) «هر

نعمتی دارید از جانب خداست»، ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ ﴿٥﴾﴾ (طارق: ۵) «انسان باید بنگرد که از چه چیز آفریده شده است»، ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ ﴿٢٤﴾﴾ (عبس: ۲۴) «انسان به غذای خویش بنگرد»، ﴿ءَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ ﴿٦٩﴾﴾ (واقعه: ۶۹) «آیا شما آن را از ابر فرو فرستادید یا ما؟»، ﴿وَمَا أَنْزَلْنَاهُ بِخَبْرَيْنَ ﴿٢٢﴾﴾ (الحجر: ۲۲) «در صورتی که شما توانایی نگهداری آن را ندارید»، ﴿أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ ﴿٦٨﴾﴾ (واقعه: ۶۸ - ۷۰) «آیا آبی را که می نوشید دیده‌اید؟ آیا شما آن را از ابر فرو فرستادید یا ما؟ اگر بخواهیم آن را تلخ قرار می‌دهیم پس چرا شکر نمی‌کنید؟».

شکرگزاری با زبان

زبان انسان از آن چه در دل دارد، خبر می‌دهد. وقتی دل سرشار از شکر خدا می‌شود، زبان با حمد و ستایش او آن را ابراز می‌دارد. به حمد و ستایش و شکرگزاری موجود در دعای پیامبر بنگرید:

۱- پیامبر ﷺ هنگامی که از خواب بیدار می‌شد، می‌فرمود: «الحمد لله الذی أحيانا بعدما أماتنا وإليه النشور»: «سپاس خدایی را که ما را پس از این که میراند، زنده کرد و بازگشت به سوی اوست».^۱ «الحمد لله الذی عافانی فی جسدی و ردّ علیّ روحی و أذن لی

^۱ - صحیح است، به روایت بخاری (۷۲۹۴) بخش توحید، باب السؤال بأسماء الله تعالی و الاستعاذة بها.

بذکره: «سپاس خدا را که سلامتی جسمی به من عطا کرد، روحم را به من برگرداند و به من اجازه داد او را یاد کنم».^۱

۲- وقتی به بستر خواب می‌رفت می‌فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ أَطْعَمَنَا وَسَقَانَا وَآوَانَا كَمِ مِمَّنْ لَا كَافِي لَهُ وَلَا مُمْوِي»؛ «سپاس خدای را که به ما غذا داد و آب نوشاند و ما را پناه داد، چه بسیارند کسانی که نه غذای کافی دارند و نه پناه دهند».^۲

۳- او که در طلب مغفرت سرمشق همگان بود، به نعمت خداوند و کوتاهی خود در شکرگزاری معترف بود: «أَبُوؤَلْكَ بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ وَأَبُوؤُ بَدْنِي»؛ «به نعمت تو بر خود و نیز به گناهانم معترفم».^۳

۴- در دعاها همیشه دعا را با ستایش او و تمجید از او به آن چه شایسته‌ی آن است، آغاز می‌کرد.

۵- در هر خطبه، ازدواج یا هر کار مهمی خداوند را ستایش و تمجید می‌کرد.

۶- در دعای افتتاح، سوره‌ی فاتحه، ایستادن پس از رکوع، ذکرهای پس از سلام نماز، در همه‌ی این دعا و ذکرها حمد و ستایش هست، همین طور در دعا‌های شب‌زنده‌داری:

^۱ - درجه‌ی حدیث حسن است: به روایت ابوداود (۵۰۵۰) بخش الأدب باب ما یقال عندالنوم، ترمذی (۳۴۰۱) بخش الدعوات، ابن ماجه (۳۸۷۴) بخش الدعاء، باب ما یدعو إذا أوی إلى فراشه، و احمد در مسند (۷۷۵۲)، همه‌ی آنها از حدیث ابوهریره رضی الله عنه نقل کرده‌اند. ألبانی در صحیح الجامع (۷۱۶) آن را حدیث، درجه ی حسن دانسته است.

^۲ - صحیح است: به روایت مسلم (۲۷۱۵) بخش الذکر و الدعاء، باب ما یقول عندالنوم.

^۳ - صحیح است: به روایت بخاری (۶۳۰۶) بخش الدعوات، باب أفضل الاستغفار.

«اللهم لك الحمد أنت نور السموات والأرض ومن فيهن»^۱ و «الله اكبر كبيراً و الحمد لله كثيراً و سبحان الله بكرة و أصيلاً»^۲.

او وقتی چیزی می خورد یا می نوشید یا درباره چیزی از او می پرسیدند یا سفر می کرد یا عطسه می کرد، در همه ی این موارد خدا را شکر می کرد.

۷- او در هر لحظه و هر ساعتی از شب و روز خدا را ستایش می کرد، حمد می کرد و «هر ستایشی برایش صدقه یی بود»^۳.

از حضرت عایشه رضی الله عنها نقل است که شبی به طور اتفاقی متوجه شد که پیامبر صلی الله علیه و آله در دل شب ایستاده و عبادت می کند و این دعا را از او شنید: «اللهم إني أعوذ برضاك من سخطك، و بمعافاتك من عقوبتك، و بك منك لا أحصي ثناءً عليك أنت كما أثنيت على نفسك»: «خدایا از خشم و نارضایی تو به خشنودیت، از کيفرت به بخششت و از تو به خودت پناه می برم، ستایشی ندانم که شایسته ی تو باشد، تو چنانی که خودت ستوده ای»^۴.

او به معاذ گفت: «یا معاذ إني أحبك فلا تدع أن تقول دبر كل صلاة اللهم أعني على ذكرك و شكرك و حسن عبادتك»: «ای معاذ من تو را دوست دارم، سفارش می کنم پس

^۱ - صحیح است: به روایت بخاری (۱۱۲۰) بخش الجمعة، باب التهجد باللیل، و مسلم (۷۶۹) بخش صلاة المسافرين و قصرها، باب الدعاء فی صلاة اللیل و قیامه.

^۲ - صحیح است: به روایت مسلم (۲۶۹۶) بخش الذکر، باب فضل التهلیل و التسبیح و الدعاء.

^۳ - صحیح است: به روایت مسلم (۷۲۰) بخش صلاة المسافرين و قصرها، باب استحباب صلاة الضحی و أن أقلها رکعتان.

^۴ - صحیح است: به روایت مسلم (۴۸۶) بخش الصلاة، باب ما یقال فی الركوع و السجود.

از هر نمازی بگویی خدایا مرا بر ذکر خودت، شکرگزاری تو و عبادت تو به طور احسن کمک کن.»^۱

شکرگزاری با اندامها

منظور از اندامها غیر از دل و زبان است. هر کاری و هر کرداری که بنی آدم در طاعت یا عبادتی انجام می‌دهد نشان از شکرگزاری او از پروردگار به خاطر نعمتهای بی‌کرانش است. کار نیک نمونه‌ی شکرگزاری با اندامها است. وقتی انسان به چهل سالگی می‌رسد دعا می‌خواند که قرآن بیان می‌کند: ﴿حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ

نِعْمَتِكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي دُرِّيَّتِي إِنَّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿١٥﴾﴾ (احقاف: ۱۵) «تا هنگامی که به رشد برسد و به چهل سالگی در آید، گوید «پروردگارا! مرا توفیق ده تا شکر نعمتت را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای به جا آورم و اعمال صالحی انجام دهم که تو را خشنود سازد و فرزندانم را صالح کن که من تسلیم شده‌ام و به سوی تو باز می‌گردم».

در این آیه پس از درخواست توفیق در سپاسگزاری نعمت خدا، از او می‌خواهد انجام «عمل صالحی» برای او فراهم کند، منظور این است که شکرگزاری تنها با زبان بسنده نیست.

از جمله وسیله‌های شکرگزاری با اندام آن است که در این حدیثها آمده است: «كُلُّ ابْنِ آدَمَ يُصْبِحُ وَعَلَىٰ كُلِّ سَلَامَةٍ صَدَقَةٌ»: «هر آدمی در حالی روز نو را آغاز می‌کند که هر

^۱ - صحیح است: به روایت ابوداود (۱۵۲۲) بخش الصلاة، باب فی الاستغفار، و نسائی (۱۳۰۳) بخش السهو، و احمد در مسند (۲۱۶۱۴) ألبانی در صحیح الجامع (۷۹۶۹) آن را صحیح دانسته است.

سلام و درودی که بر من فرستاده، صدقه‌یی برایش محسوب شده است.»^۱ اما سؤالی که به نظر می‌رسد این است که شکر سیصد و شصت مفصل بدن را چگونه ادا کند؟ این حدیث در پاسخ به ما کمک می‌کند: «كُلُّ تَحْمِيدَةٍ صَدَقَةٌ، وَ كَلُّ تَهْلِيلَةٍ صَدَقَةٌ، وَ أَمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ صَدَقَةٌ، وَ إِمَامَةٌ الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ صَدَقَةٌ»: «هر حمدی صدقه‌یی است، هر لا إله إلا الله گفتنی صدقه‌یی است، سفارش به کار نیک و برداشتن موجب آزار و اذیت از راه صدقه است.»

کارهایی که صدقه به شمار می‌آیند زیادند، ابن رجب در شرحش بر اربعین نووی مواردی از آن را گرد آورده است، مانند: «صدقه‌های جسمی، صدقه‌های مالی، مهارت در یاد دادن حرفه‌ایی یا نوآوری، فهماندن، آموزش، زمان، مقام و موقعیت...».

ذوالقرنین به گروهی از مردمان ناآگاه صنعت سدسازی آموخت تا آنها را از شر و خطر دشمنانشان ننگه دارد.

کسانی که آشنا و ماهر در کامپیوتر و علوم آن هستند تشریح آن برای مردم و زمانی که برای این کار می‌گذرانند، برای آنها صدقه است، در نهایت قصد این است که انسان مسلمان با همه‌ی اندامهای بدنش باید شکر خدا را به جا آورد، به هر نوع صدقه‌یی، و شکرگزاری یک روز کسی را از شکرگزاری روز دیگر بی‌نیاز نمی‌کند.

فرق میان شکر بنده و پروردگار

باید دانست که شکرگزاری از بنده با شکر پروردگار یکسان نیست، شکرگزاری از پروردگار خضوع، فروتنی و پرستش در آن هست، در تشکر از بنده نباید او را پرستش کرد، بلکه در مقابل چیزی، فقط چیزی به او می‌دهید و برایش دعای خیر می‌کنید که خدا او را پاداش خیر دهد و در نهان و از ته دل برایش دعا می‌کنید و از او تشکر می‌کنید.

^۱ - صحیح است: به روایت مسلم (۷۲۰) بخش صلاة المسافرين و قصرها، باب استحباب صلاة الضحی و أن أقلها رکعتان.

به علاوه به جا آوردن شکر خدا از نقطه نظر عبودیت، درجه و انواع طاعاتی که در آن هست با تشکر از مردم فرق می‌کند. کسی که از مردم تشکر نمی‌کند انسان ناسپاسی است و شایستگی شکرگزاری خدا را نیز ندارد.

شکر سبب افزایش نعمتها

نعمتهای الهی با شکرگزاری بنده فزونی می‌یابد و از زوال به دور می‌ماند. دلیل آن فرموده‌ی خداست: ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾ (ابراهیم: ۷) «اگر شاکر باشید افزونی به شما عطا خواهیم کرد»، ﴿وَلَا تَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا أَكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا أَكْتَسَبْنَ وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ﴾ (نساء: ۳۲) «آرزومند برتریها نباشید که خدا به بعضی از شما بر بعضی دیگر داده است. برای مردان بهره‌ای است از آنچه به دست آورده‌اند و برای زنان نصیبی، و از فضل خدا مسألت کنید».

تشکر از مردم با شکرگزاری خداوند تعارضی ندارد، زیرا خداوند خود به تشکر از مردم سفارش کرده است و او ما را به این کار آگاه ساخته است و راهنمایی کرده که اگر کسی در حق ما کار نیکی انجام داد، آن را جبران کنیم و در پیشاپیش همه پدر و مادرانند که در مورد آنها فرمود: ﴿أَنْ أَشْكُرَ لِي وَلَوْلَايَكَ إِلَى الْمَصِيرِ﴾ (لقمان: ۱۴) «سفارش کردیم که باید سپاسگزار من و پدر و مادرت باشی که بازگشت به سوی من است» پیامبر ﷺ نیز تأکید فرمودند: «لایشکر الله من لايشكر الناس»: «هر کس از مردم سپاسگزاری نکند از خداوند نیز سپاسگزاری نمی‌کند».^۱

^۱ - درجه ی حدیث نیک است: به روایت احمد در مسند (۱۷۹۸۱)، لفظ از اوست، و ألبانی در صحیح الجامع (۳۰۱۴) آن را نیک دانسته است.

پس شکرگزاری از مردم به اصل شکرگزاری از پروردگار خدشه یی وارد نمی‌کند و از جایگاه و وجوب آن نمی‌کاهد، بلکه اشکال در این است که برخی از مردم از بندهای خدا تشکر می‌کنند، اما از خالق آنها شکرگزاری نمی‌کنند و این مصیبت است.

برخی کارها خود به شکر منجر می‌شود؛ مانند موارد زیر:

۱- به کسانی که جایگاهی پایینتر از شما دارند بنگرید، پیامبر فرمود: «انظروا إلی من هو أسفل منکم و لاتنظروا إلی من هو فوقکم فإنه أجدرُّ ألا تزدروا نعمة الله»: «به کسانی که پایینتر از شما هستند نگاه کنید، نه به آنهایی که بالاتر از شما هستند. شایسته‌تر آن است که نعمت الهی را ناچیز نشمارید».^۱

وقتی انسان به کسان بالاتر از خود نگاه می‌کند و به آنهایی اندیشد باید بداند و ایمان داشته باشد که این قسمت خدا است و نباید این مورد او را از شکر خدا باز دارد. در اشتباهند آنان که کسان بهتر و بالاتر از خود را می‌بینند و از شکر خدا باز می‌مانند، باید بدانند که خداوند فرمود: ﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْخَلْقَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَاءِ آتَانِكُمْ﴾ (انعام: ۱۶۵) «اوست که شما را در زمین جانشین قرار داد و بعضی را نسبت به دیگران مرتبه بالاتر بخشید تا شما را به آنچه مقرر کرده است، بیازماید».

۲- بنده باید بداند او عهده‌دار نعمتهایی است که خدا به او داده است. خداوند فرمود: ﴿ثُمَّ لَتَسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾ (تکواثر: ۸) «در آن روز از نعمتهایی که داشتید بازخواست خواهید شد». وقتی به این وقوف یابد و بداند که روز رستاخیز او مسؤول آن

^۱ - صحیح است: به روایت بخاری (۶۴۹۰) بخش الرقاق، باب لينظر إلی من هو أسفل منه ولا ينظر إلی من فضل علیه، و مسلم (۲۹۶۳) بخش الزهد و الرقائق.

نعمتها شناخته می شود و به خاطر آن و حتی آب سرد محاسبه می شود، از خشیت آن روز به شکر می پردازد. بازخواست و مناقشه در آن روز خود عذاب است.

شناخت حقیقت شکر نعمتها

مردم در فهم سپاسگزاری به خاطر نعمتهایی که خداوند بر آنها ارزانی داشته، راههای پراکنده بی پیش گرفته و برداشتهای گوناگونی دارند، تا جایی که گاهی خود را از برخی از آن نعمتها محروم می کنند، در حالی که خداوند به این که ما از آن برخوردار گردیم و بهره مند شویم و او را شکر بگوییم، خشنوداست و راضی. با وجود این چرا خود را از روزی خدا بی نصیب کنیم: ﴿كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾ (بقره: ۶۰) «از روزیهای الهی بخورید و بیاشامید و فساد را زمین نگسترانید»، ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ﴾ (بقره: ۱۷۲) «ای مؤمنان از نعمتهای پاکیزه ای که روزیتان کرده ایم، بخورید و اگر خدا را می پرستید شکرش را به جا آورید».

با توجه به آیه های قرآن امکان ندارد شکرگزاری با حرام کردن حلال صورت پذیرد! آنچنان که در مبادی تصوف هست، صوفیه گمان می کنند از جمله شیوه های شکر نعمتها بهره نگرستن و برخوردار نشدن از آن است. لذا آنها نعمتهای خدا را بر خود حرام می کنند! اما حقیقت این است خداوند با رضایت و خشنودی خاص خود به ما اجازه داده است از نعمتهایش بهره مند گردیم و از او سپاسگزاری کنیم، نعمتهای پاکیزه ای خدا را و حلال او را بر خود حرام نکنیم، بلکه بخوریم، بنوشیم، اما اسراف نکنیم، از او شکرگزاری کنیم و به او ایمان داشته باشیم، زیرا از طرفی نعمتهایی هستند که خودداری از آن ممکن نیست، مثلاً آیا کسی هست که نعمت نفس کشیدن را از خود محروم کند؟ قضای حاجت نیز نعمتی است،

حتی آبی که می‌نوشیم نعمت است. این نعمتها را خداوند برای ما مباح فرموده و بابت بهره‌مندی ما از آن خشنود است، بر ما شکر واجب است. اگر برای بهره‌مندی از نعمتهای خدا ادای شکر به اندازه‌ی واقعی آن شرط بود تمام اعمال بندگان حق یک نعمت را ادا نمی‌کرد، پس ای پروردگار منان «أَبُوهُ بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ وَأَبُوهُ بِذَنْبِي»: «به نعمت تو در حقم و گناهم به درگاه تو معترفم» این چنین خدا را شکر گوئیم، به نعمتهایش اعتراف کنیم، با شکر نعمت از کوتاهی خود طلب بخشش کنیم، هر چند با هر مقدار که باشد، شکر ما با نعمتهایش برابری نمی‌کند!

راه درست این است که نعمتهای خداوند را در آن چه که مورد رضایت و خشنودی اوست به کار بگیریم، و او را بستاییم، شکر کنیم و از کوتاهیهای خود در انجام تکالیف پوزش بخواهیم، او از این کار ما خرسند است.

در صحیحین از پیامبر ﷺ نقل است که او آن قدر به عبادت ایستاد که پاهایش پوسته-پوسته شد. به او گفتند: ای رسول خدا با این که خدوند گناهان گذشته و آینده‌ی تو را بخشیده، چرا چنین خود را به سختی می‌اندازید؟ فرمود: «أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا؟»: «پس بنده‌ی شکرگزاری نباشم؟!». ^۱

او با آن مقام معنوی والا به خاطر بخشش خداوند شکرگزاری می‌کرد.

۱ - صحیح است: بخاری (۱۱۳۰) بخش جمعه، باب قیام النبی ﷺ اللیل، و مسلم (۲۸۱۹) بخش صفة القيامة و الجنة والنار، باب إكثار الاعمال و الاجتهاد فی العبادة، روایت کرده اند.

برای این منظور ما می‌توانیم از خدا بخواهیم ما را بر شکر خود یاری دهد: «خدایا مرا در ذکر، شکر و عبادت شایسته‌ی تو یاری کن». ^۱ پیامبر این سخن را برای معاذ بیان کرد و به او آموخت.

وقتی از پیامبر ﷺ پرسیدند: از داراییها کدام یک را بگیریم؟ توجه آنها را به نکته‌ی مهم جلب کرد، فرمود: «لیتخذ أحدکم قلباً و لساناً ذاکراً و زوجة مؤمنة تُعین أحدکم علی أمر دینه و دنیا». «شما باید دلی شکرگزار، زبانی ذکر کننده و همسر ایماندار که در امور دینی و دنیایی یاریگرتان باشد، داشته باشید». ^۲ بنابراین سرمایه‌ی حقیقی و جاودانی چنان که حبیب خدا اشاره فرمود، قلب شاکر، زبان ذاکر و همسر ایماندار است. او ﷺ همچنین فرمود: «إن الله لیرضی عن العبد أن یأکل الأکلة فیحمده علیها أو یشرب الشرربة فیحمده علیها»: «خداوند از بنده خشنود می‌شود اگر او هر چه بخورد یا هر چه بنوشد خداوند را بر آن شکر گوید». ^۳

حسن بصری گفت: خداوند مردم را به هر نعمتی که بخواهد بهره‌مند می‌گرداند، اگر به خاطر آن او را شکرگزاری نکنند، آن را تبدیل به عذاب می‌کند. به همین سبب پیشینیان آگاه شکر را به دو نام می‌خواندند: یکی (حافظ) چون نعمتهای موجود را حفظ می‌کرد و دیگری (جالب: جلب کننده) زیرا نعمتهای از دست رفته را باز می‌آورد. این چنین افزایش نعمتها از سوی خداوند ادامه پیدا می‌کند تا زمانی که بنده بر شکرگزاری پایدار باشد، پیشتر

^۱ - صحیح است: ابوداود (۱۵۲۲) بخش الصلاة، باب فی الاستغفار، نسائی (۱۳۰۳) بخش السهر، و احمد در مسند (۲۱۶۱۴) روایت کرده‌اند. البانی در صحیح الجامع (۷۹۶۹) آن را صحیح دانسته است.

^۲ - صحیح است: ترمذی (۳۰۹۴) بخش التفسیر، باب و من سورة التوبة، ابن ماجه (۱۸۵۶) بخش النکاح، باب أفضل النساء، و امام احمد در مسند (۲۱۸۸۷) روایت کرده‌اند. البانی در صحیح الجامع (۵۳۵۵) آن را صحیح معرفی کرده است.

^۳ - صحیح است: به روایت مسلم (۲۷۳۴) بخش الذکر و الدعاء، باب استحباب حمدالله تعالی بعد الأکل و الشرب.

به شکر، قید و بند نعمتها می‌گفتند؛ از آن روی که نعمت را در بند می‌کرد و نمی‌گذاشت از دست برود.

عمر به عبدالعزیز گفت: «نعمتهای خداوند را با سپاسگزاری از او در قید کنید».^۱ شکر در هنگام سلامتی به نظر برخی از اهل علم بزرگتر از شکیبایی در هنگام آزمایش و گرفتاری است.

مطرف به عبدالله گفت: «اگر سلامت باشم و شکر گویم نزد من دوست داشتنی‌تر است تا این که مصیبت زده باشم و شکیبایی پیشه کنم».^۲ یعنی اگر شکر نعمتها روزی‌ام شود بهتر از این است که گرفتار گردم و صبر کنم. پیامبر ﷺ سفارش کرد که طلب بخشش و سلامتی کنیم، در حالی که هیچ اشاره نکرده که درخواست مصیبت و صبر کنیم.

و انگهی اگر کسی شکر بر نعمت روزی‌اش گردد، مقامی کمتر از شکیبایی بر مصیبت نیست. حسن گفت: «بسیار از نعمتها یاد کنید، یاد آن شکر است، خداوند پیامبرش را سفارش کرده که به نعمتش تحدث کند: ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾ (ضحی: ۱۱) «و از نعمت پروردگارت سخن بگو». خداوند دوست دارد آثار نعمتهایش بر بندگانش را ببیند، پدیدار بودن آثار نعمتهای الهی بر بنده زبان حال او در شکرش است».^۳

ابورجاء عطاردی گفت: عمران بن حصین با بالاپوشی ابریشمی بر تن که هرگز چنین پوششی بر او ندیده بودیم، پیش ما آمد، گفت: پیامبر خدا فرمود: «إِذَا أُنْعِمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ

^۱ - بیهقی در شعب الایمان (۱۳۰/۴) به شماره‌ی (۴۵۴۶) از سخنان عمر بن عبدالعزیز ﷺ آورده است.

^۲ - بیهقی در شعب الایمان (۱۰۵/۴) به شماره‌ی (۴۴۳۵)، معمر بن ارشد در الجامع (۲۵۳/۱۱)، هناد در الزهد (۲۵۴/۱) به شماره‌ی (۴۴۲) و ابن قتیبه در تأویل مختلف الحدیث (۱۷۰/۱) روایت کرده‌اند.

^۳ - بیهقی در شعب الایمان (۱۰۲/۴) به شماره‌ی (۴۴۲۱) از سخنان حسن بصری نقل کرده است.

نعمةٌ يُحبُّ أن يری أثرَ نعمته علی عبده»: «وقتی خداوند نعمتی را بر بنده‌ی خود ارزانی دارد، دوست دارد اثر آن را در او ببیند».^۱

پیامبر ﷺ همچنین فرمود: «كُلُوا و اشربوا و تصدقوا فی غیرمخيلة و لاسرف فإن الله یحب أن یری أثر نعمته علی عبده»: «بخورید، بنوشید و صدقه بدهید، اما بدون کبر و زیاده روی؛ (و بدانید که) خداوند دوست دارد آثار نعمتش را در بنده‌اش ملاحظه کند». این قضیه بسیاری از مردم را دچار مشکل می‌کند، برخی بدین منظور گرانباترین چیزها را می‌خرند و گمان می‌کنند از باب دیده شدن آثار نعمت خداوند بر آنهاست!! در حالیکه پیامبر ﷺ ضوابط و شروط این مسأله را در حدیث بالا برای امتش روشن ساخته است، این سخن درباره‌ی نمونه‌یی از مردم گفته شد که ثروت و نعمتهایی داشت و با آن حال بدترین لباسها را می‌پوشید. پیامبر ﷺ حتی این سخن را در مورد کسی که لباس متوسطی می‌پوشید، نگفت این جاست که ضابط و حد شرعی مشخص می‌شود. وقتی انسان بخواهد نعمت‌های خداوند بر خود را نمایان سازد نباید وارد دایره‌ی تکبر و زیاده‌روی شود.

از ابواحوص و او از پدرش نقل است که گفت: با ظاهری نامرتب و آلوده نزد پیامبر رفتیم، فرمود: «آیا از اموال دنیا چیزی داری؟ گفتیم: بله، گفت: «چه داری؟» گفتیم: همه چیز، شتر، برده، چارپا، اسب! فرمود: «إذا آتاک الله مالاً فلیتر علیک»: «وقتی خداوند چیزی به تو عطا فرموده پس چنان کن که آثارش بر تو دیده شود».^۲

^۱ - درجه‌ی حدیث نیک است: ترمذی بدون لفظ حکایت (۲۸۱۹) بخش الأدب، باب ما جاء إن الله تعالی یحب أن یری أثر نعمته علی عبده، روایت کرده و گفته حدیث نیک است. احمد نیز در مسند (۸۰۴۵) آورده است. البانی در صحیح الجامع (۱۸۸۷) آن را نیک دانسته است.

^۲ - صحیح است. احمد در مسند (۴۷۳/۳) حدیث (۱۵۴۵۷) ابن حبان در صحیحش (۲۳۴/۱۲)، حاکم در مستدرک (۷۶/۱) حدیث (۶۵) نقل کرده‌اند. حاکم گفته اسنادش صحیح است. ابوداود طیالسی نیز در مسندش (۱۸۴/۱) حدیث (۱۳۰۳) آورده و البانی در صحیح الجامع به شماره‌ی (۲۵۴) آن را صحیح دانسته است.

حسن گفت: وقتی خدا نعمتی به مردمی بدهد از آنها می‌خواهد او را شکر گویند، اگر شکرگزار باشند می‌تواند بر آن بیفزاید و اگر آن را انکار و ناسپاسی کنند می‌تواند نعمتش را بر آنها تبدیل به عذاب کند.

خدا انسان ناسپاس را نکوهش کرده است. کسی که نعمتهای الهی را شکر نگوید ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ﴾ (عادیات: ۶) «انسان در برابر پروردگارش ناسپاس است». حسن گفت یعنی مصیبتها و سختیها را برشمرد و نعمتها را به فراموشی بسپارد. اگر به گروه بازرگانان نگاه کنید، می‌بینید برخی که صد هزار درآمد داشته‌اند، به پنجاه هزار کاهش یافته است، اگر چیزی از آنها بخواهید می‌گویند فروش نداشته و سود نکرده‌اند. با این که فروش دارند اما کم شده است در حالی که می‌بینید مردمانی که تنگدستند، و زیان دیده‌اند می‌گویند الحمدلله، اگر در دارایی‌امان ضرر کردیم در عوض دارای اهل و عیال هستیم، و اگر خانواده را از دست بدهیم، باز سلامتی را داریم، اگر سلامتی از کف برود، شکیبایی هست. چنین کسانی پیوسته اگر نعمتهایی را از دست بدهند، نعمتهایی دیگر را به یاد می‌آورند، این کجا و آن آدم ناسپاس قدر شناس کجا، که سختیها را می‌شمارد و نعمتها را از یاد می‌برد؟! این حالت روانی در میان زنان نمایانتر است. اگر یک عمر در حق زنی نیکی کنید، سپس اندکی کوتاهی از شما ببیند، می‌گوید: هرگز هیچ خوبی از شما ندیدم! البته این نقصان حقیقت است. زنان - به روایتی - بیشترین اهل آتشند، زیرا در حق شریک زندگی ناسپاسند.^۱ توجه به این نکته عبرت‌آمیز است که جایی که عدم شکر نعمت همسر منجر به آتش دوزخ می‌شود، کسی که به نعمت خدا کفر می‌ورزد و آن را نادیده می‌گیرد، چه حالی دارد؟!

^۱ - روایت صحیح است. بخاری (۱۴۶۲) بخش الزکاة، باب الزکاة علی الأقارب، و مسلم (۸۰) بخش ایمان، باب بیان نقصان الإیمان بنقص الطاعات.

يا أَيُّهَا الظَّالِمُ فِي فِعْلِهِ الظلم مردودٌ على من
 و ظَلَمَ
 إِلَى مَتَى أَنْتَ وَحَتَّى تشكو المصيباتِ وَ تَنسى
 مَتَى النُّعم

ای کسی که به ظلم دچار شده‌ای! بدان که عاقبت ظلم، به ظالم باز می‌گردد. تو تا چه هنگام از مصیبت‌ها سخن می‌گویی، و نعمت‌ها را فراموش می‌کنی؟!

بنابراین سخن گفتن از نعمت‌ها شکر آن است و یاد نکردن از آن کفر، و هر کس به خاطر اندک نعمتی شکر نگوید، به خاطر نعمت فراوان هم شکرگزار نیست، «و هر کس از مردم تشکر نکند، خداوند را نیز شکر نگوید».^۱

پیامبر ﷺ سوره ی رحمن را از اول تا آخر بر یارانش خواند، آنها سکوت اختیار کردند، فرمود: «لَقَدْ قَرَأْتَهَا عَلَى الْجِنِّ لَيْلَةَ الْجَنِّ فَكَانُوا أَحْسَنَ مَرْدُوداً مِنْكُمْ كُنْتُ كَلِمَا أُتِيَتْ عَلَى قَوْلِهِ: ﴿فِي آيِ آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ (رحمن: ۱۳) قالوا: لا بشيءٍ مِنْ نِعْمِكَ رَبَّنَا نَكْذِبُ، رَبَّنَا وَ لَكَ الْحَمْدُ:» «این سوره را شب بر جنیان خواندم، آنها عکس العملشان بهتر از شما بود، من هر بار که به این فرموده‌ی الهی «پس کدامین نعمت پروردگارتان را تکذیب می‌کنید» می‌رسیدم، آنها می‌گفتند: پروردگارا هیچ یک از نعمت‌های تو را تکذیب نمی‌کنیم، پروردگارا تو را سپاس می‌گوییم!».^۲

^۱ - درجه‌ی حدیث نیک است: احمد در مسند (۱۷۹۸۱) نقل کرده و البانی در صحیح الجامع (۳۱۰۴) آن را نیک دانسته است.

^۲ - درجه‌ی حدیث نیک است. ترمذی (۳۲۹۱) بخش تفسیر القرآن، باب و من سورة الرحمن، روایت کرده و گفته است: حدیث غریب است. البانی در صحیح الجامع (۵۱۳۸) آن را نیک دانسته است.

شُریح گوید: «بنده به هر مصیبتی دچار گردد پروردگار در آن، سه نعمت بر او دارد: نخست این که مصیبت در دین نبوده، دوم بزرگتر از آن چه رخ داده، نخواهد بود و این که ناگزیر از رخ دادن آن است». ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿۲۲﴾ لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴿۲۳﴾ (حدید: ۲۲ - ۲۳) «هیچ مصیبتی در زمین و در وجود شما روی نخواهد داد مگر آن که قبل از پیدایش در کتابی رقم خورده باشد مسلماً این کار بر خدا آسان است. تا به خاطر چیزی که از دستتان رفته است افسوس نخورید و برای آنچه به شما داده است شادمان نشوید».

عمر بن عبدالعزیز نیز هنگامی که به نعمتی که خدا به او ارزانی داشته بود، می‌نگریست، می‌گفت: «خداوندا، من از این که نعمت تو را به کفر تبدیل کنم، از این که پس از شناخت آن قدرش را ندانم و از این که فراموشش کنم و از آن تمجید و ستایش نکنم، به خودت پناه می‌برم».

زیرا خداوند کسانی را که به نعمتش ناسپاسی کردند و مردم خویش را به وادی هلاکت انداختند، نکوهش کرده است.

پیامبر ﷺ وقتی سفره‌ی غذا را جمع می‌کردند، می‌فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَفَانَا وَأَوَانَا غَيْرِمْكَفَىٰ وَلَا مَكْفُورٍ، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّنَا غَيْرِمْكَفَىٰ وَلَا مَوْدَعٍ وَلَا مَسْتَغْنَىٰ رَبِّنَا»: «سپاس و ستایش برای خدا که او ما را بسنده است، و ما را پناه داد، از او بی‌نیاز و به او ناسپاس نیستیم، سپاس برای خدا پروردگای ما، بدون او هیچ چیز بسنده نیست، کسی را رها نمی‌کند و هیچ کس ما را از او بی‌نیاز نمی‌کند».^۱

^۱ - صحیح است. بخاری (۵۴۵۹) بخش الأَطْعَمَة، باب ما یقول إذا فرغ من طعامه، روایت کرده است.

سجده‌های شکر

در راستای شکر نعمتهای خدا و به ویژه نعمتهای تجدیدپذیر، از جمله وسایل ادای شکرگزاری این است که سجده‌ی شکر کنیم. در این باره نقل است که پیامبر گرانقدر کاری برایش پیش آمد که از آن خوشحال و شادمان شد و به شکرانه‌ی آن برای خدا سجده کرد.^۱ ابوبکر صدیق هنگامی که خبر کشته شدن مسیلمه‌ی مرتد را که بین مردم عرب تفرقه انداخته و از جمله مغرضترین مردمان بر ضد مسلمانان بود، شنید، برای شکر خدا به سجده افتاد.

علی رضی الله عنه هنگامی که در جنگ خوارج مرد دارای یک پستان را، که سیاه، ناقص و یک دستش از بازو به شکل گردی سینه‌ی زن بریده شده بود، دید - و آن نشانه و علامتی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی داده بود و گفته بود که با خوراج به جنگ می‌پردازد و چنین شخصی در آنها خواهد بود - پس از پایان جنگ دستور داد در میان جسدها بگردند و او را پیدا کنند. گشتند، اما پیدا نکردند. حضرت علی چون به درستی و راستی خبر پیامبر یقین داشت، اصرار کرد و دوباره گشتند، تا این که انبوهی جسد یافتند و او را در زیر آنها دیدند. او را بیرون کشیدند، ملاحظه کردند که همان شکل و هیأت است که پیامبر صلی الله علیه و آله وصف کرده بود. در آن حال علی برای شکر خدا سجده کرد.^۲

^۱ - درجه‌ی روایت نیک است. ابوداود (۲۷۷۴) بخش الجهاد، باب فی سجود الشکر، ابن ماجه، (۱۳۹۴) بخش إقامة الصلاة، باب ما جاء فی الصلاة والسجدة عند الشکر روایت کرده‌اند. البانی در صحیح الجامع آن را نیک دانسته است.

^۲ - عبدالرزاق در مصنفش (۳۵۸/۳) به شماره‌ی (۵۹۶۲) روایت کرده است.

کعب بن مالک در زمان پیامبر ﷺ وقتی مژده‌ی پذیرفته شدن توبه‌اش از جانب خدا را شنید، سجده کرد.^۱

اما اکنون این سؤال به ذهن می‌رسد که آیا ما که همیشه در نعمتهای خدا غرق هستیم، هر روز باید به شکرانه‌ی آن سجده کنیم؟ در پاسخ می‌گوییم: در سنت چیزی که نشان از سجده‌ی شکر به طور روزمره باشد، نیامده است، بلکه درباره‌ی نعمتهای جدید و نعمتهایی که ادامه پیدا می‌کند، اشاره‌هایی یافت می‌شود، زیرا نعمتهای بزرگ و تازه جایگاهی عظیم در دل و جان انسان دارد و بهتر به دل می‌نشیند و گواراتر است، انسان با از دست دادنش اندوهناک می‌شود، چون وجودش احساسی از خوشحالی و شادمانی در او ایجاد می‌کند. از جمله نعمتهای نو - چنان که علاء بن مغیره - یکی از پیشینیان - می‌گوید - آن است که او به حسن بصری که خود را مخفی کرده بود، مژده داد که حجاج مرد و حسن به شکرانه‌ی این خبر برای خدا به سجده افتاد.

یا اگر ستمکاری بمیرد نعمت است، بچه‌یی به دنیا بیاید، یا کسی خبر پیروزی در جنگی یا خبر مرگ طاغوت بزرگی را بیاورد، از این سلسله نعمتهاست.

ابن قیم می‌گوید: «دین دو بخش است: بخشی شکر و بخش دیگر آن شکیبایی است. خداوند شکر را دوست دارد، او به حکم خرد، شریعت و فطرت دوست دارد از او سپاسگزاری شود.^۲ واجب بودن شکر او از هر تکلیف دیگری آشکارتر است. چطور ستایش و توحید او، ذکر نعمتها و اقرار به آن همه‌ی شیوه‌های آن بر بندگان واجب نباشد و حال آن که او میان بندگان در صفات ظاهری و باطنی، شکل و اخلاق، دین، روزی و

^۱ - صحیح است: مسلم به تفصیل (۲۷۶۹) در بخش التوبة، باب حدیث توبة کعب بن مالک و صاحبیه، و ابن ماجه به اختصار (۱۳۹۳) در بخش إقامة الصلاة، باب ما جاء فی الصلاة و السجدة عند الشکر روایت کرده‌اند.

^۲ - ن. ک: عدة الصابرين (۸۸/۵/۱).

معاش آنها تفاوت نهاده است؟ از همین رو از امام احمد نقل است: «آدم (به خدا) گفت: چرا بین بندگان مساوات برقرار نکردی؟ گفت: من دوست دارم سپاسگزاری شوم».^۱

پس تفاوت میان بندگان موجب شکر می‌شود، زیرا انسان وقتی ببیند کسی موقعیت و وضعیت بدتر و سخت‌تر از او دارد نعمتهای خدا بر خود را شکر می‌گوید.

اهل علم در این که انسان بینوای شکیبیا و انسان ثروتمند شکرگزار کدام یک بهتر و فاضلترند، اختلاف نظر دارند. در این باره بسیار سخن رانده‌اند، خلاصه‌ی آن این است که هر یک به نسبت دیگری بهتر است، بدین شرح که شکر برای ثروتمند بهتر و شکیبایی برای بینوا بهتر است.

از خداوند می‌خواهیم ما را در شمار شکرگزاران نعمتهای بی‌کرانش قرار دهد و به ما امکان دهد تا او را ستایش کنیم و نعمتهایش را در آن چه دوست دارد، به کار بگیریم، اوست توانای مقتدر!

^۱ - احمد در مسند (۱۳۵/۵) به شماره ی (۲۱۲۷۰)، حاکم در مستدرک (۳۵۳/۲) به شماره ی (۳۲۵۵) و بیهقی در شعب الإیمان (۱۰۷/۴) به شماره ی (۴۴۴۱) روایت کرده‌اند.

تفکر

سپاس خدا را که یگانه ذات مقتدر هستی است، عزت و سلطه‌اش بالاتر از تمام هستی است! او که سفارش کرد در نشانه‌ها و آفریدگانش به دل و به خرد بیندیشیم و تدبر کنیم! او که دل سالکان در صحرای عظمتش حیران است. هر بار که برای رسیدن به خواسته‌اشان حرکتی می‌کنند آثار شکوه و عظمت، آنها را پس می‌راند. و چون با نومییدی قصد پس نشستن کنند ندا آید، شکبیا باشید. شکبیا! و آنگه به آنها گویند در پوشش عبودیت دیر زمانی اندیشه کنید و اگر غیر از آن چیز دیگری خواستارید، به نعمتهای الهی و کرم او نگاهی بیفکنید چگونه پیاپی بر شما جاری و ساری شده است، بر هر نعمتی یادی و شگری به جای آرید، نیز در دریای سرنوشت و قضا و قدر بنگرید چگونه در هیأت خیر و شر، سود و زیان، سختی و فراخی، برد و باخت، شکستن و بستن، پیچیدن و گشودن، ایمان و کفر و شناختن و نشناختن بر عالمیان روان است.

سپاس او را که در آن چه آفرید اندیشه به ما داد و نعمتهایش پیاپی و به دنبال هم بر ما جاری است. و درود بر محمد سرور فرزندان آدم- هر چند که او خود سروری‌اش را مایه ی افتخار نمی‌شمرد- و بر او سلامی که برای ما در صحرای رستاخیز توشه یی باشد، و درود بر آل و یارانش که هر یک در آسمان درخشان دین ماه و برای گروههای مسلمانان جان پناهند.

اما بعد، تفکر از جمله کارهای بسیار بزرگ مربوط به دل و کلید روشنایی، سرآغاز بینش و روزنه‌ی دانش و فهم است. بیشتر مردم به فضل آن پی برده‌اند اما حقیقت و فواید آن را نشناخته‌اند. شمار اندکی از آنها تفکر و تدبر می‌کنند. در حالی که خداوند در کتاب گرانقدرش در موارد بی‌شماری به تفکر و تدبر سفارش کرده و متفکران را ستوده است:

﴿ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا ﴾ (آل عمران: ۱۹۱)

«آنان که ایستاده و نشسته و به پهلو خفته خدا را یاد می‌کنند و در آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند: پروردگارا این جهان را بیهوده نیافریده‌ای.»

عطاء گوید روزی من و عبید بن عمیر بن نزد عایشه (رضی الله عنها) رفتیم، از پشت حجابی با ما سخن گفت و پرسید: ای عبید چرا به دیدارمان نمی‌آیی؟ پاسخ داد: به خاطر این فرموده‌ی رسول خدا «زُرْغَبًا تَزِدُّ حُبًّا»: «دیر - دیر و با فاصله دیدار کن، تا دوست داشتنی‌تر باشی». ابن عمیر گفت: درباره‌ی شگفت‌ترین چیز که از پیامبر ﷺ دیده‌ای برایمان سخن بگو. او گریه کرد، سپس گفت: تمام کارهایش شگفت بود، یک شب پیش من آمد، گفت: «اجازه بده، پروردگارم را عبادت کنم» سپس برخواست، وضو گرفت، به نماز ایستاد و آنقدر گریست که محاسن مبارکش خیس شد، و آن گاه به سجده رفت، از اشکش زمین خیس شد، بعد دراز کشید تا بلال برای نماز صبح به سراغش آمد. او را که دید گفت: ای رسول خدا چرا این اندازه گریه می‌کنی در حالی که خداوند گناهان تو را بخشوده است؟ فرمود: «لَقَدْ أَنْزَلَتْ عَلَيَّ اللَّيْلَةَ آيَاتٌ وَيْلٌ لِمَنْ قَرَأَهَا وَلَمْ يَتَدَبَّرْ فِيهَا»: «امشب آیهای بر من فرود آمده، وای بر کسی که آن را بخواند و در آن نیندیشد: «مسلماً در آفرینش آسمانها و زمین و رفت و آمد شب و روز عبرتی است برای خردمندان». وای بر کسی که آن را بخواند و در آن تفکر نکند.^۱

^۱ - درجه‌ی حدیث نیک است: ابن حبان در صحیحش (۳۸۶/۲) روایت کرده است. شیخ البانی در صحیح الترغیب و الترہیب آن را نیک دانسته و در سلسله الأحادیث الصحیحة (۱۴۷/۱) نیز آورده است.

برخی از گفته‌های پیشینیان درباره‌ی تفکر

* از محمد بن واسع نقل است که شخصی از اهالی بصره پس از وفات ابوذر نزد همسرش رفت و از او درباره‌ی عبادت ابوذر پرسید. گفت: او تمام روز در گوشه‌ی خانه می‌نشست و تفکر می‌کرد.^۱

* حسن گفت: «یک ساعت تفکر بهتر از قیام یک شب است».^۲

* فضیل گفت: «تفکر آینه‌ی است که خوبیها و بدیها را به شما می‌نماید».^۳

* به ابراهیم بن ادهم گفتند تو خیلی فکر می‌کنی، گفت: «اندیشیدن خمیرمایه‌ی خرد است».^۴

* سفیان بن عینه بسیاری از اوقات به این سخن عمل می‌کرد: «انسان اگر تفکر داشته باشد، هر چیزی برای او آینه‌ی عبرتی است».^۵

* حسن گفت: «هر کس سخنش از حکمت بهره‌ی نبرده باشد، بیهوده است، هر کس سکوتش به خاطر تفکر نباشد، درست نیست و هر کس نگاه عبرت‌آموز نداشته باشد، فایده‌ی بر نخواهد گرفت».^۶

^۱ - ابونعیم در حلیة الأولیاء (۱۶۴/۱) آورده است.

^۲ - ابن ابی شیبہ در مصنفش (۱۹۰/۷) به شماره‌ی (۳۵۲۲۳)، احمد در الزهد (۲۷۲/۱) هر دو از حسن بصری روایت کرده‌اند. بیهقی در شعب الإیمان (۱۳۶/۱) به شماره‌ی (۱۱۸) و احمد در زهد (۱۳۹/۱) هر دو از ابودرداء روایت کرده‌اند. ابوالشیخ در کتاب العظمة (۲۹۸/۱) و دیلمی در الفردوس (۷۱/۲) به شماره‌ی (۲۴۰۰) هر دو از ابن عباس نقل کرده اند.

^۳ - ابوالشیخ در کتاب العظمة (۲۲۸/۱) از سخن حسن بصری روایت کرده و مناوی در فیض القدیر (۳۶۷/۴) از سخنان فضیل بن عیاض، و ابن کثیر در تفسیرش (۴۳۹/۱) از فضیل و او به نقل از حسن آورده‌اند.

^۴ - مناوی در فیض القدیر (۳۶۷/۴) از سخن ابراهیم بن ادهم آورده است.

^۵ - ابونعیم در حلیة الاولیاء، (۳۰۶/۷) روایت کرده است.

^۶ - مناوی در فیض القدیر (۳۶۷/۴) از سخن حسن بصری یاد کرده است.

❖ در این فرموده‌ی خداوند: ﴿سَأَصْرَفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ﴾ (اعراف: ۱۴۶) «کسانی را که به ناحق در روی زمین تکبر می‌ورزند به زودی از آیات خود باز می‌داریم». گفته‌اند: یعنی دل‌هایشان را از تفکر در امور الهی باز می‌دارم.^۱

❖ عبدالله بن مبارک روزی به سهل بن علی که او را ساکت و در اندیشه دید، گفت: به کجا رسیدی؟ او پاسخ داد: به صراط!!

بشر نیز گفت: «مردم اگر در شکوه و عظمت خداوند اندیشه کنند هرگز عصیان نمی‌کنند».^۲

ابن عباس گوید: «دو رکعت نماز با تفکر و اندیشه بهتر از قیام یک شب بدون حضور دل است».^۳

❖ ابوشریح روزی در راهی می‌رفت که ناگاه نشست و عبایش را به سر کشید و شروع به گریستن کرد، به او گفتند چرا گریه می‌کنی؟ گفت: «در گذر عمر، به نداشتن عمل و نزدیکی اجلم تفکر کردم».

❖ ابوسلیمان دارانی گفت: «چشمانتان را به گریه و دل‌هایتان را به تفکر عادت دهید».^۴ همچنین گفت: «مشغول شدن فکر به امور دنیوی آخرت را از انسان پوشیده می‌دارد و برای اهل دنیا کفر است، اما تفکر در امور اخروی حکمت در انسان می‌آفریند و دل‌ها را زندگی می‌بخشد، ذکر خدا دوستی‌اش را می‌افزاید و تفکر خوف را».^۵

^۱ - ن. ک. طبری (۹/۶۰-۵۹) و تفسیر القرآن الکریم از ابن کثیر (۲/۲۴۸) و الجامع لأحكام القرآن از قرطبی (۷/۲۸۳).

^۲ - ابونعیم، حلیة الاولیاء (۸/۳۲۷).

^۳ - ابن مبارک در الزهد (۱/۹۷) به شماره‌ی (۲۲۸) و ابوالشیخ در کتاب العظمة (۱/۳۰۲) روایت کرده‌اند.

^۴ - ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۹/۲۷۴.

^۵ - ابونعیم، همان، ۹/۲۷۸.

ابن عباس گفت: «تفکر در احسان و خیر باعث عمل کردن به آن می‌شود و پشیمانی از بدی و شر منجر به ترک آن، و چون همت و اشتیاق بنده به خدا معطوف گردد، خداوند سکوتش را تفکر و سخنش را حمد می‌گرداند».

* حسن بصری گفت: «خردمندان پیوسته در ذکر و فکرند، تا این که دل‌هایشان را به سخن می‌آورند و حکمت از آن جاری می‌گردد».^۱

* داود طائی در شبی مهتابی بر روی بام خانه‌یی بود، به اندیشه در ملکوت آسمانها و زمین پرداخت و به آسمان می‌نگریست و گریه می‌کرد. ناخواسته حرکت کرد و به خانه‌ی همسایه‌یی افتاد. صاحب خانه از بستر جهید و شمشیر برگرفت، پنداشت دزد است. وقتی فهمید داود است، درنگ کرد و شمشیر را گذاشت و گفت چرا افتادی؟ گفت: افتادن را حس نکردم.^۲

با ارزشترین و والاترین نشست‌ها، با تفکر و تأمل نشستن و اندیشیدن در نامها و صفتهای خدا، بهشت و دوزخ، آسودگی و عذاب، آخرت و نعمتها، آیات نگاشته کتابش و آیات پراکنده در هستی‌اش و آفریدگانش است، چنین نشستهایی چه قدر لذیذ و شیرین و پاکیزه است برای هر کس که نصیبش شود! شافعی گفت: از سکوت برای سخن گفتن و از اندیشه برای استنباط کمک بگیرد.^۳

شافعی خود از کسانی بود که نصیبی فراوان از عقل و استنباط داشتند. او همچنین فرمود: درست نگرستن به امور رهایی از غرور و استواری در اندیشه و دوری از کوتاهی است، پشیمانی و تفکر پرده از دوراندیشی و زیرکی بر می‌دارند، مشورت با خردمندان نشان از

^۱ - ابونعیم، همان، ۱۹/۱۰.

^۲ - ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۳۵۸/۷.

^۳ - مناوی در فیض القدير (۳۱۴/۲) از سخن شافعی آورده است.

پایداری دل و قدرت نگرش است، پس پیش از تصمیم اندیشه کنید، و پیش از حمله تدبیر داشته باشید و پیش از اقدام مشورت کنید.^۱

نیز گفت: «فضایل چهار چیز است: حکمت که بر پایه‌ی تفکر استوار است، پاکدامنی که پایه‌ی آن چیرگی بر شهوت است، قدرت که پایه‌ی آن چیرگی بر خشم است، و عدالت که بر پایه‌ی میانه روی و درستی نیروهای درون و روان است».^۲

تعریف تفکر

تفکر در لغت

از ماده‌ی (فَكَرَ) گرفته شده که به قول ابن فارس - یکی از لغت شناسان - بر گذر دل و رسیدن آن به چیزی دلالت می‌کند. می‌گویند: «تفکر» وقتی کسی دلش را به عبرت وا دارد. واژه‌ی تفکر مصدر است. فکر یعنی درنگ و به کارگرفتن ذهن در چیزی به عبارت دیگر تفکر همان گرداندن دل در معانی اشیا برای بی بردن و رسیدن به خواسته است.^۳

تفکر از دیدگاه شریعت

ابن قیم (رحمه الله) نظر ارزشمندی ارائه کرده است: اصل خیر و شر از تفکر ناشی می‌شود، فکر خواستگاه اراده، عشق، کینه و طلب است. بهترین و سودمندترین تفکر در موارد زیر است:

اندیشه در آن چه مصلحت معاد است و راههای گردآوری آن، در دفع آن چه موجب تباهی معاد است و در شیوه‌های پرهیز از آن. این چهار اندیشه که گرانقدر و مهمند، تفکر

^۱ - مناوی در فیض القدر (۳۱۴/۲) از سخن شافعی آورده است.

^۲ - مناوی، همان ۳۱۴/۲.

^۳ - ن. ک. مختار الصحاح (۲۱۳/۱) و لسان العرب (۶۵/۵).

در چهار مورد زیر را به دنبال دارد: تفکر در مصلحتها دنیوی، راههای به دست آوردن آن، و تفکر در مفسد دنیا و شیوه‌های پرهیز از آن.

اندیشه‌ی خردمندان گرد این هشت گونه تفکر گشته است. ابن قیم معتقد است: مهمترین تفکر در نوع اول اندیشه در نعمتهای خدا، امر و نهی او، راههای شناخت خدا و نامها و صفاتش از لابه‌لای قرآن و سنت پیامبر است.^۱

پس اندیشه در درجه‌ی نخست باید با دانش همراه باشد. به گفته‌ی ابن قیم تفکری که بر پایه‌ی دانش است، محبت و شناخت را برای صاحبش به ارمغان می‌آورد. وقتی به سرای جاوید و ارزش و جاودانگی آن، و به دنیا و ناچیزی و بی‌وفایی آن فکر کند، این امر گرایش و علاقه به آخرت و کناره‌گیری و دل‌ن بستن به دنیا را در او ایجاد می‌کند، و هرگاه به کوتاهی عمر گرانمایه و کمبود وقت تفکر کند، تلاش پیگیر و جدیت در استفاده‌ی بهینه و غنیمت شماری وقت را در او به وجود می‌آورد.

نشانه‌های تفکر

خداوند در کتابش تفکر را همراه با ذکر مثالها، نعمتها و آفریدگانش یاد می‌کند، در زیر آیه‌هایی چند که سفارش به تفکر، ستایش اندیشمندان و این که او چیزهایی برای متفکران آفریده است، می‌آوریم:

۱- خداوند فرمود: ﴿أَيُّدُ أَحَدِكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ﴿۱۳۱﴾ (بقره: ۲۶۶) «آیا کسی از شما می‌خواهد باغی از درختان خرما و انگور داشته باشد که جویها در آن جاری باشد و

^۱ - ن. ک. الفوائد (۱۹۸/۱) از ابن قیم.

هر گونه میوه‌ای در آن باشد و پیریش فرا رسد و فرزندان ناتوان داشته باشد آنگاه بادی آتشین بوزد و آن را بسوزاند؟ خداوند این چنین آیات خود را آشکار می‌کند تا به خود آید»

این شخص از چند جهت به بستانش دل بسته است: باغ و بستان است نه کشتزاری کوچک؛ درختهای میوه‌ی گوناگون از جمله انواع خرما و انگور در آن هست؛ این نوع درختها که یاد شده ارزشمندترین و بهترین درختان است؛ آبی که در این باغ روان است، از چاه نیست که با تلاش و زحمت زیاد استخراج شود، بلکه جویباری جاری است، صاحب بستان خود پیر شده، و انسان وقتی به سن بزرگسالی می‌رسد، نیازمند است اموال و درآمدهایی داشته باشد، بدون این که زیاد خسته شود، صاحب بستان فرزندان کوچک و ناتوانند، لذا او می‌ترسد بمیرد و نگران روزی و معاش فرزندانش است و او تنها این باغ را دارد.

بنابراین او بسیار به این باغ وابسته است. می‌توان تصور کرد که چه حس ناامیدی و رنج و دلسردی به او دست می‌دهد وقتی گردبادی آتشین در آن بیفتد و بسوزاند؟! بی‌گمان نوامیدی بزرگی دامنگیرش می‌شود. «كذٰلِكَ يَبِيِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ الْاٰيٰتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُوْنَ»: «خداوند این چنین نشانه‌ها و آیات را برای شما بیان می‌کند تا شاید بیندیشید» باید تفکر کرد و اکنون ببینیم خدا این مثل را به چه منظوری و چرا بیان کرده است؟

او خود بهتر می‌داند، اما این مثال زبان حال کسی است که کارهای زیادی انجام می‌دهد، مانند صدقه و احسان و غیر آن، اما غبار ریا بر آن نشسته است او روز رستاخیز در گرداگرد خطرها و هولهای هراسناک که به کوچکترین کار نیکی نیاز دارد، می‌آید و می‌بیند که آن چه در دنیا به انجام رسانده با خود در برابر آتش قرار گرفته و خورشید با فاصله‌ای اندکی از بالای سرش با گرمای طاقت فرسا او را احاطه کرده، صراط بر روی جهنم نصب شده و

او جز با کردار نیک رهایی نمی‌یابد. اما خداوند تمام اعمالش را غباری پراکنده در هوا گردانده، آن هم در هنگامه‌ی حساب که او از هر زمانی به کارهای نیک و حسنات نیازمندتر است. ناامیدی، شکست و دلسردی چنین کسی چگونه در تصور می‌گنجد و ذلت و درماندگی‌اش تا چه اندازه خواهد بود؟ با این وصف باید پرسید چه چیزی انسان را به تلاش برای رسیدن به اخلاص در عمل کمک می‌کند؟ و پاسخ همان اندیشه و تفکر در چنین آیه‌ها و مثلها است.

۲- خداوند فرمود: ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿۱۹۰﴾ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿۱۹۱﴾ رَبَّنَا إِنَّكَ مَن تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ، وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن أَنْصَارٍ ﴿۱۹۲﴾﴾ (آل عمران: ۱۹۰ - ۱۹۲) «مسلماً در آفرینش آسمانها و زمین و رفت و آمد شب و روز عبرتی است برای خردمندان. آنان که ایستاده و نشسته و به پهلو خفته خدا را یاد می‌کنند و در آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند: پروردگارا این جهان را ببوده نیافریده‌ای، تو منزهی، ما را از عذاب آتش نگهدار. پروردگارا! هر کس را به آتش افکنی خوار و رسوایش ساخته‌ای و ستمگران یآوری ندارند».

۳- نیز فرمود: ﴿إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَرَ مِن آهْلِهَا أَنَّهُمْ قَدِ رُؤُوا عَلَيْهَا آتِنَاهَا أَمْرًا نَّيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبْ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿۲۴﴾﴾ (یونس: ۲۴) «زندگی دنیا چون آبی است که از آسمان فرو فرستیم تا بر اثر آن گیاهان گوناگون که آدمیان و چارپایان تغذیه کنند از زمین بروید، چون زمین پیرایه خود برگرفت و آراسته شد زمینیان پندارند که خود بر آن چیره‌اند ناگاه فرمان ما در شبی یا

روزی فرا رسد و آنچنان کشته را درو کنیم که گویی روز پیش نبوده است. این گونه آیات را برای مردمی که می‌اندیشند بیان می‌کنیم.»

۴- همچنین مانند این فرموده: ﴿اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ أَسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلَّ يَجْرَىٰ لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ ﴿۲﴾ وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الشَّجَرِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشَى الْآيِلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿۳﴾﴾ (رعد: ۲ - ۳) «همان خداوندی که آسمانها را بدون ستونی که ببینید برافراشت و سپس به عرش پرداخت و خورشید و ماه را به اختیار آورد که حرکت هر کدام را مدت معینی باشد. تدبیر کارها را به عهده دارد و آیات را بان می‌کند تا به دیدار پروردگارتان یقین حاصل کنید. اوست که زمین را بگسترانید و در آن کوهها و جویباران قرارداد و انواع میوه‌ها را دو قسم پدید آورد و شب را به روز می‌پوشاند که این امور عبرتی است برای گروهی که می‌اندیشند.»

۵- همچنان که در جای دیگر می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ ﴿۱۰﴾ يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الشَّجَرِ لَكُمْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ لِّقَوْمٍ يَنْفَكِرُونَ ﴿۱۱﴾ وَسَخَّرَ لَكُمْ الَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿۱۲﴾ وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ ﴿۱۳﴾ وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حَبْلَةً ثَلَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَازِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۱۴﴾﴾ (نحل: ۱۰ - ۱۴) «همو آبی از آسمان فرو فرستاد که آشامیدنتان از آن است و نیز درختان و گیاهان که دامهایتان را به آن می‌چرانید حاصل آن است. خداوند زراعت و زیتون و نخل و انگور و هر نوع میوه‌ای را با آن برایتان می‌رویاند. مسلماً در آن نشانه‌هایی است برای کسانی که می‌اندیشند. او

شب و روز و خورشید و ماه را برای شما مسخر کرد و ستارگان نیز به فرمان او مسخر هستند و بی تردید در اینها برای اندیشمندان نشانه‌هایی است. آنچه را که برای شما به رنگهای گوناگون در زمین بیافرید نشانه‌ای است برای گروهی که پند می‌پذیرند. اوست که دریا را به اختیارتان در آورد تا از آن گوشت تازه خوراکتان شود و زینتی را برای آرایش خود استخراج کنید و کشتیها را شکافنده دریا می‌بینید تا از فضل خداوندی بیابید و شکرش را به جا آورید».

۶- آیهی دیگر: ﴿ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿۴۳﴾ بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿۴۴﴾ (نحل: ۴۳ - ۴۴) «ما پیش از تو همه رسولانی که فرستادیم مردانی بودند که همراه معجزات و کتابها به آنها وحی می‌کردیم و اگر نمی‌دانید از اهل کتاب پرسید. ما قرآن را بر تو نازل کردیم تا آنچه را برای مردم فرو فرستاده‌ایم برای‌شان بیان کنی شاید بیندیشند».

۷- خداوند فرمود: ﴿ أُولَئِكَ يَنْفَكِرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَائِ رَبِّهِمْ لَكٰفِرُونَ ﴿۸﴾ أُولَئِكَ يَسِيرُونَ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُونَ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُظِلَّوهُمُ اللَّهُ لِيُظِلَّهُمْ وَلٰكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿۹﴾ (روم: ۸ - ۹) «آیا به خود نیندیشیده‌اید که خدا آسمان‌ها و زمین و آنچه را میان آنهاست جز به حق و تا مدتی محدود نیافریده است؟ ولی بیشتر مردم دیدار پروردگارش را منکرند. چرا در زمین نمی‌گردند تا ببینند سرانجام آنان که قبل از آنها بودند چگونه شد: آنان که توان بیشتری داشتند و در زمین دگرگونی به وجود آوردند و باعث آبادانیش شدند و رسولانی با دلایل روشنگری بر آنها آمدند خداوند بر آنها ظلمی نیاورد بلکه آنها به خود ستم کردند».

با توجه به این آیه تفکر در جانها و سرنوشت ملتهای هلاک شده زمینه‌ی دیگری برای تفکر است.

۸- و فرمود: ﴿لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ الْفَائِزُونَ ﴿۲۰﴾ لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَشِيعًا مُّتَصِدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿۲۱﴾﴾ (حشر: ۲۰ - ۲۱) «هرگز دوزخیان و بهشتیان یکسان نیستند، بهشتیان رستگارند. اگر این قرآن را بر کوهی نازل می‌کردیم می‌دیدید که در برابرش به خشوع در می‌آید و از ترس خدا می‌شکافت. این مثلها را برای مردم می‌آوریم باشد که بیندیشند».

پس انسان باید در این قرآن و عظمت آن بیندیشد، اگر بر کوه نازل می‌شد فرو می‌پاشید، آیا در انسان چه اثری گذاشته است؟

پیامبر ﷺ و تعلیم تفکر

پیامبر ﷺ آن گاه که شبانه بر می‌خواست و در آسمان می‌نگریست و قرآن و ذکر می‌خواند، به ما چگونگی تفکر را آموخته است و این سنت اوست، لذا خواندن آیات تفکر در سوره‌ی آل عمران در شب و قبل از نماز شب سنت است، اما کنار نهاده شده است. هنگام برخاستن از خواب و پیش از وضو چنان که در سنت آمده است خواندن این آیه توصیه شده است:

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿۱۹۰﴾﴾ (آل

عمران: ۱۹۰)

«مسلماناً در آفرینش آسمانها و زمین و رفت و آمد شب و روز عبرتی است برای

خردمندان».

بخاری از ابن عباس نقل می‌کند که پیامبر ﷺ پس از خواندن آیه‌ی مورد اشاره برخواست، وضو گرفت، دندانهایش را تمییز کرد و دو رکعت نماز خواند، آن گاه به نماز صبح رفت. بنابراین خواندن این آیه پیش از رفتن برای نماز صبح، وضو و نیز پیش از نماز سنت صبح مستحب است. بنابراین درباره‌ی آیه‌ی مذکور دو نظر هست یکی این و دیگری پیش از قیام شب.^۱

فایده‌ی تفکر افزایش دانش و شناخت است. مگر دانشمندان این علوم فراوان را از کجا استخراج کرده‌اند؟ این همه کتاب و احکام فقهی چگونه نگاشته شده است؟ بی‌گمان بخش بزرگی از آن در نتیجه‌ی تأمل و اندیشه در رویدادها، اتفاقات و علامتها پدید آمده است، چون وقتی معلومات بنیادی در دل جای گیرد و به ترتیب خاصی کنار هم قرار بگیرد شناخت و دانش دیگری حاصل می‌شود. پس شناخت تولید شناخت است. هر قدر دانش و معرفت با هم گرد آید و در کنار هم واقع شود تولید علمی بیشتری به دست می‌آید. عقل و اندیشه‌ی درست و سالم وقتی مثلاً چند معلومات در آن گرد آید، چندین و چند علم و آگاهی جدید از آن به دست می‌آید.

برای مثال پیوند دادن متون مختلف به هم میوه‌ی تفکر است. چگونه به پیوند آیه‌ی ﴿وَلَا تُزْرُ وَارِزَةً وَزَرًا أُخْرَى﴾ (انعام: ۱۶۴) «هیچ گناهکاری بار گناه دیگری را به دوش نمی‌گیرد» و فرموده‌ی پیامبر ﷺ: «الْمِيتُ يُعَذَّبُ بِبِكَاءِ أَهْلِهِ عَلَيْهِ»^۲ «مرده با گریه و فغان خانواده‌اش بر او

^۱ - صحیح است: به روایت بخاری (۴۵۶۹) بخش تفسیر القرآن، باب قوله «إن فی خلق السموات والارض» و مسلم (۲۵۶) بخش الطهارة، باب السواک روایت کرده‌اند.

^۲ - صحیح است: به روایت بخاری (۱۳۰۴) بخش الجنائز، باب البكاء عندالمريض، و مسلم (۹۲۷) بخش الجنائز، باب الميت یعذب ببكاء أهله علیه.

عذاب می‌بیند» و روایت «بمانیح علیه»: «چون بر او نوحه شده است» پی برده شده است؟!!

دانشمندان تفکر می‌کنند، می‌گویند این مثال مخصوص انسان کافر است، چون مرده قبلاً وقتی زنده بوده است، می‌دانست معمولاً چنین می‌کنند اما آنها را نهی کرده است.

تفکر و ایمان استوار

تفکر در نشانه‌های خداوند در جهان هستی در آفاق و انفس یکی از وسیله‌هایی است که ایمان انسان را ریشه‌دارتر و بیشتر می‌کند. ﴿أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ﴾ (روم: ۸) «آیا به خود نیندیشیده‌اند؟» زمینه‌های تفکر برای انسان مسلمان بسیار زیاد و مهم است، و تفکر سرمایه‌ی گرانقدری است که خود موجب فراهم شدن اندوخته‌ی بسیار ارزشمندی می‌شود. بهره‌ی ویژه‌ی آن دانش است. دانش وقتی در دل حصول یابد حالت دل‌دگرگون می‌شود، و به دنبال آن اعمال و کردارهای اعضای دیگر تغییر می‌یابد.

بنابراین علم پیرو فکر و اندیشه است. و فکر سرآغاز و بنیاد تولید علم است، علم نیز حالتی از خشیت و احساس کوتاهی در ادای حق خدا، در دل ایجاد می‌کند که منجر به افزایش در اعمال می‌شود و در نتیجه انسان صلاح می‌یابد و جایگاهش بالا می‌رود و وضعیت و مقام معنوی‌اش بهتر می‌شود و تمام این مراحل نتیجه‌ی تفکر است.

^۱ - صحیح است: به روایت بخاری (۱۲۹۲) بخش الجنائز، باب ما یکره من النیاحه علی المیت، و مسلم (۹۲۷) بخش الجنائز، باب المیت یعذب بیکاء أهله علیه.

از تفکر در نعمتهای الهی دوستی خدا ناشی می شود، زیرا نفس انسان بر محبت کسی سرشته شده که در حقیقت نیکی بسیار کرده است. به علاوه تفکر ابزاری است برای درک و فهم شریعت و تفقه در دین. در حدیث آمده است: «مَنْ يُرِدُ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ»: «خداوند در حق هر کس احسان کند او را در دین آگاه می سازد»^۱.

زمینه‌های تفکر

تفکر در نفس

این گونه تفکر یعنی: انسان در این بیندشد که خداوند نفس انسان را چگونه آفریده و چه خصوصیت‌هایی دارد؟ و نیز چه عیب‌هایی دارد؟ این امر بسیار مهم است. عمل ارزش‌گذاری، تصحیح و بهترسازی انجام نمی‌پذیرد مگر پس از تفکر، اگر فکر انسان صحیح باشد عیبها را می شناسد و به اشتباهها پی می برد. در نتیجه از گرفتار شدن مجدد به اشتباهات گذشته جلوگیری می کند و در راستای پوشیده نگه داشتن عیوب نفس خویش تلاش می‌کند. چه بسا بسیار خشناک، عصبی، بدخلق، شتابزد، بی تاب، بی باک، ترسو، ستمگر، تجاوزگر، نابه کار و یا جسور باشد! چه بسا کسی باشد که زبان به نام آبروی مردم بگشاید! او باید در وضعیت خانواده، همسر و فرزندان‌ش اندیشه کند که چگونه عیبهای آنها و نقاط ضعف شان را بهبود ببخشد. برخی از مردم از تفکر دورند، دامنگیر برنامه‌ی اداری روزمره‌ی شده‌اند که در طول آن لحظه‌ی نیست به خود پردازند، یا خود خلوت کنند.

^۱ - صحیح است: بخاری (۷۱) بخش العلم، باب من یرد الله به خیراً یفقهه فی الدین، و مسلم (۱۰۳۷) بخش الزکاة باب النهی عن المسألة، روایت کرده‌اند.

کسی که خواستار اصلاح احوال مسلمانان است، حتماً باید بداند اصلاحگران بزرگ و نوگرا که در دنیای اسلام آمده‌اند، چه کار کرده‌اند؟ بی‌گمان کار نخست آنها این بود که به وضعیت مسلمانان نگریستند تا ببینند چه نقصی دارند؟ مشکل کجاست؟ نقاط ضعف کدامند؟ آن‌گاه در راستای فراهم کردن اسباب و لوازم نیرو گرفتن و بهبود احوال مسلمانان و برطرف کردن کاستیها و برداشتن نادانی، شرک، بدعت و ... کمر همت بستند.

تفکر و اندیشه در مخلوقات خداوند ﷻ

از جمله دیگر زمینه‌های تفکر، اندیشه در مخلوقات خداوند است، که بی‌گمان شگفتیها و عجایب دال بر حکمت، قدرت و عظمت خدا در آن بسیار زیاد و باعث برانگیختن ناظران و متفکران می‌شود.

موجودات یا شناخته شده اند و یا ناشناخته. این زمینه‌ی کاری و وظیفه‌ی علوم تجربی و زیستی است که چیزهای ناشناخته را که وجود دارد و خداوند آفریده است: «و یخلق ما لا تعلمون»: «چیزهایی می‌آفریند که شما نمی‌دانید» کشف کند.

او در قعر اقیانوسها، در دل غارها و در گوشه‌های آسمانها چیزهایی می‌آفریند که هنوز در حوزه‌ی علم ما در نیامده است: ﴿سُبْحٰنَ الَّذِیْ خَلَقَ الْاَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْاَرْضُ وَمِنْ اَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا یَعْلَمُوْنَ﴾ (یس: ۳۶) «منزه است آن که همه جفتها را آفرید، چه از رویدنیهای زمین و چه از ذات خودشان و چه از چیزهایی که نمی‌دانند».

او فرمود: ﴿وَنُنشِئُكُمْ فِیْ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ﴾ (واقعه: ۶۱) «و شما را به هیأتی که آن را نمی‌دانید باز می‌آفرینیم». پس در خلقت انسان چیزهایی هست که بر بشر پوشیده است. آن چه نمی‌توانیم بشناسیم نباید در آن زمان صرف کرد. این نکته از تفاوت‌های دیدگاه اسلامی و غربی درباره‌ی مسایل اکتشافی و اختراعی است.

مثلاً انجام آن چه «پژوهشهای روح» می نامند، چه سودی خواهد داشت؟ چه فرق می کند پزشک مسلمانی این کار را بکند یا پزشک غیرمسلمان؟ مسلمان می داند هیچ راهی به شناخت چیرگی از موضوع روح نیست مگر همان که در کتاب و سنت آمده و نیازی به هدر دادن وقت نیست، زیرا خداوند فرمود: ﴿قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾ (اسراء: ۸۵) «بگو: روح از امر پروردگار من است» اما غیرمسلمان خواستگاه و قاعده‌هایی برای چنین مواقعی ندارد. لذا ممکن است سالیان زیادی را در تجربه‌های بی‌فایده و حتی ورود به عالمهای غیب و فرشتگان صرف کند!

بنابراین زمینه‌ی تفکر درباره‌ی موجوداتی است که از لحاظ قابلیت کشف علمی دنیایی مقدور است. اما آن چه مقدور نیست، نمی توان به آن وارد شد. چیزهایی هست که نمی توان جزئیات آن را دریافت مگر از طریق وحی، مانند: «ملایکه، جن و پسر از مرگ» تفکر در این موارد تنها از راه متون دینی و در محدوده‌ی آن امکانپذیر است.

اما مسایل دنیا مانند جنین‌شناسی و ستاره‌شناسی و غیره در شمار زمینه‌های گسترده تفکر است. برای نمونه آژانس فضایی ناسا (NASA) تلسکوپهای نزدیک کننده و عمقیابهایی به فضا پرتاب کرده است که تصاویری از کره‌ها و آسمانها می‌گیرد و با خود می‌آورد. همان طور که می‌توان به عنوان آیات الهی با تفکر و تعمق در اعماق دریاها و قعر اقیانوسها ملکوت خدا و آفرینش او را نظاره‌گر شد.

برخی از دانشمندان مسلمان از حدود هزار سال پیش گفته‌اند: «از جمله نشانه‌های عظمت خدا انسان است که از نطفه‌یی آفریده شده است و نفس انسان نزدیکترین چیز به خود اوست. در انسان چنان شگفتیهای دال بر عظمت و قدرت خدا وجود دارد که زمان‌ها و عمرها باید صرف شود تا به یک دهم آن آگاه شد و ما از آن بی‌خبریم، اکنون ای کسی که از خویشتن بی‌خبر و غافل! چگونه امید داری غیر خود را بشناسی؟ چطور می‌خواهی

به چیزهای دیگر وقوف یابی حال آن که خدا در کتاب خود سفارش کرده که در نفس خود، در وجود خودتان تدبر کنید؟ ﴿ وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِّلْمُوقِنِينَ ﴿٢٠﴾ وَفِي أَنفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿٢١﴾ (ذاریات: ۲۰ - ۲۱) «اهل یقین را در زمین و نیز در وجود خودتان عبرت‌هاست آیا نمی‌بینید» به یاد بیاورید که از نطفه آفریده شدید ﴿ قُلِ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرُهُ ﴿١٧﴾ مِن أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ﴿١٨﴾ مِن نُّطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ ﴿١٩﴾ ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ ﴿٢٠﴾ (عبس: ۱۷ - ۲۰) «مرگ بر این انسان، چقدر ناسپاس است؟ از چه چیز آفریدش؟ از نطفه‌یی او را خلق کرد و موزون ساخت و بعد راه را برایش هموار کرد»، ﴿ وَمِن آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِّن تَرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ ﴿٢٠﴾ (روم: ۲۰) «از نشانه‌های قدرت اوست که شما را از خاک آفرید، پس آن گاه به صورت انسان در آمدید و پراکنده شدید»، ﴿ أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِّن مَّيِّ يَمَعِي ﴿٣٧﴾ ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى ﴿٣٨﴾ (قیامه: ۳۷ - ۳۸) «آیا نطفه‌ای از منی نبود که در رحم ریخته شد و به صورت خون بسته در آمد و آفرید و موزونش ساخت»، ﴿ أَلَمْ نُخَلِّقْكُمْ مِّن مَّاءٍ مَّهِينٍ ﴿٢٠﴾ فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ ﴿٢١﴾ إِلَى قَدَرٍ مَّعْلُومٍ ﴿٢٢﴾ (مرسلات: ۲۰ - ۲۲) «آیا شما را از آبی ناچیز نیافریدیم که برای مدتی معین در قرارگاهی استوار قرارش دادیم، ما بر این کار قدرت داشتیم»، ﴿ أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن نُّطْفَةٍ ﴿٧٧﴾ (یس: ۷۷) «آیا آدمی نمی‌داند که او را از نطفه آفریدیم؟»، ﴿ إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ ﴿٢﴾ (انسان: ۲) «انسان را از اختلاط نطفه آفریدیم». و آن گاه به یاد بیاورید چگونه نطفه را به خون و خون را به تکه گوشتی و تکه گوشت را به استخوان تبدیل کرد: ﴿ وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِن سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ ﴿١٢﴾ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ ﴿١٣﴾ ثُمَّ خَلَقْنَا النَّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظْلًا فَكَسَوْنَا الْعِظْمَ لَحْمًا ثُمَّ أَدْنَانَهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ﴿١٤﴾ (مؤمنون: ۱۲ - ۱۴) «ما انسان را از گل

خالص آفریدیم و او را به صورت نطفه‌ای در قرارگاهی استوار کردیم، پس نطفه را به علقه تبدیل کردیم و بعد علقه را به مضغه، آن گاه مضغه را استخوانها گردانیدیم، سپس براستخوانها پرده گوشت کشیدیم و با آفرینشی دیگر به آن موجودیت بخشیدیم. پاک و بزرگوار است خدایی که نیکوترین آفرینندگان است».

تکرار واژه‌ی نطفه در قرآن کریم بیهوده نیست، لازم است در آن و معانی‌ش تفکر کرد. اکنون بنگرید به نطفه که قطره‌ی آبی چرکین است و اگر چند لحظه در معرض هوا قرار گیرد فاسد و بدبو می‌شود، تأمل کنید چگونه پروردگار یگانه آن را از پشت مرد و سینه‌ی زن بیرون آورد؟ چگونه زن و مرد را با هم گرد آورد و الفت و مهردوستی در دلشان انداخت؟ چطور با زنجیره‌ی محبت و شهوت آنها را به هم نزدیک گرداند و نطفه را از بدن مرد و خون حیض را از اعماق رگها، بدان گونه که اراده کرد، بیرون کشید و آن را در درون رحم گرد آورد؟ و آن گاه ببینید چگونه جنین را از نطفه آفرید و با آب حیض سیراب کرد، و بدین شکل او را تغذیه می‌دهد تا رشد کند و بزرگ شود؟ چگونه از نطفه که سفید و روشن است لخته‌ی خون سرخ پدید آورد؟ آن را به تکه گوشتی تبدیل کرد و از تکه گوشت که دارای اجزای همسان و مساوی است، استخوانها، عصبها، رگها، زردپی و گوشت پدید آورد؟ سپس از گوشت و اعصاب و رگها اندامهای ظاهری را آفرید؟ سر را گرد ساخت، گوش، چشم، بینی و دهان را در آن ایجاد کرد، دست و پا را بلند آفرید و انتهای هر یک را به انگشت ختم کرد و سر انگشتان را به چنان حکمتی که می‌بینید آراست؟ و آنکه بنگرید چگونه اندامهای درونی از قبیل قلب، معده، جگر، طحال، شش، رحم، مثانه و روده‌ها را شکل داد؟ هر کدام به حالت و هیأتی ویژه، اندازه‌ی معین و برای کاری بخصوص؟ و هر یک از این اندامها را از اجزای کوچکتری ترکیب کرد؟ مثلاً چشم را از هفت لایه ساخته

است که هر لایه‌ی آن خصوصیات و اشکال معینی دارد که اگر هر لایه یا یکی از کارکردهای آن را از دست بدهد عمل دیدن برای چشم میسر نخواهد شد.

آدمی اگر بخواهد چیزی درست کند برای ساخت آن ناگزیر باید آن را دست بزند و لمس کند، در حالی که پروردگار بی‌نیاز به این کار، می‌آفریند و شکل می‌دهد. مثلاً روند تشکیل جنین را به راحتی می‌توان دید اما آیا کسی را می‌بینید که این کار را بکند؟

اکنون به استخوانها بنگرید که اجسامی مستحکم و قوی‌اند، آن را از نطفه‌ی نرم و رقیق و ناچیز آفرید، آن را پایه و ستون بدن قرار داد، از آن اندازه‌ها و شکلهای گوناگون ساخت، برخی کوچک و برخی بزرگ، یا بلند و گرد، توخالی و توپر، کلفت و نازک. چون انسان گاهی به حرکت با تمام بدن و گاهی به حرکت با چند اندامش نیاز دارد، استخوان‌بندی بدن را یک تکه قرار نداد، بلکه استخوانهای زیادی با فاصله و مفصلهای فراوان برای او گذاشت تا به راحتی حرکت و جنبش برایش میسر شود، و شکل هر کدام را متناسب با عمل و حرکت مورد نظر آن مقدر کرد، سپس مفاصل آن را به هم پیوند داد و آن را با زردپی و عصبهایی به هم مرتبط ساخت که از یک طرف یک استخوان به استخوان دیگر به عنوان رباط وصل می‌شود. در سر هر استخوان زائده‌هایی قرار داد و در استخوان روبه‌روی آن به اندازه‌ی آن زائده‌ها حفره‌هایی ایجاد کرد تا کامل و بدون زیادتی در درون هم قرار بگیرند و استفاده از آن اعجاز‌آمیز گردد. چنان که انسان وقتی بخواهد بخشی از بدنش را تکان دهد برایش امکانپذیر باشد. اگر مفاصل نبود این کار برایش مشکل‌آفرین می‌شد. و آنگه بنگرید چگونه استخوانهای سر راه آفریده است و چگونه آن را با هم ترکیب کرده است: استخوان‌بندی سر متشکل از پنجاه و پنج تکه استخوان دارای شکلهای و گونه‌های مختلف است. آن را به هم مربوط ساخت به گونه‌یی که کره‌ی سر - به شکلی که می‌بینید - ایجاد شد در این جا قصد از ذکر تعداد استخوانها این نیست که با آمار و ارقام آشنا گردیم، این دانشی است بسیار

دقیق که پزشکان و کالبد شکافان می‌دانند. بلکه منظور این است که به تدبیرگر و آفریننده ی آن تفکر و تأمل کنیم که چگونه آن را مقدر ساخته و تدبیر کرده و شکلها و اندازه‌های آن را متفاوت قرار داده است و به این تعداد مخصوص شکل یافته است که اگر از این تعداد بیشتر می‌شد، باری اضافی و عضوی زائد و موجب آزار و اذیت برای انسان می‌شد که نیاز بود برکنده شود یا اگر از این تعداد کمتر می‌شد نیاز به ترمیم بود. پزشک به این صنعت و این ساختار می‌اندیشد و آن را مطالعه می‌کند تا راه درمان نواقص آن را دریابد، اندیشمندان و صاحبان بصیرت به آن می‌نگرند تا بزرگی و عظمت آفریننده و صورتگر آن را بشناسند و این دو دیدگاه چه قدر متفاوتند!

اندیشیدن و تفکر در اعصاب، رگها، سرخرگها، سیاهرگها، تعداد، جایگاههای و چگونگی انشعاب یافتن آن در بدن موردی دیگر بر شگفتی آفرینش خداست.

نگاه به ظاهر و باطن انسان، بدن و مشخصات و ساختار معجزه‌آسای آن موجبات شگفتی و را در انسان ایجاد می‌کند، به ویژه این که به یاد داشته باشیم خداوند آن را از یک قطره آب چرکین پدید آورده است، با این نگرش می‌توان تصور کرد کسی که این ساختار و مخلوق او از یک قطره آب است، خلقت و آفرینش او در آسمانها و ستارگان چگونه می‌تواند باشد؟ در احوال و اشکال، اندازه‌ها و شمارگان، تجمع یا جدایی از هم، اختلاف هیأتها و طلوع و غروب آنها چه حکمتهایی نهفته است؟ هرگز چنین گمان مبر که حتی یک ذره از ملکوت آسمانها بی حکمت باشد، زیرا او (سبحانه و تعالی) در آفرینش و شکل‌دهی نهایت حکمت و مهارت را به کار گرفته است: ﴿ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءُ بَنَاهَا﴾ (نازعات: ۲۷) «آیا آفرینش شما سخت‌تر است یا آفرینش آسمان»، ﴿لَخَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ﴾ (غافر: ۵۷) «بی‌گمان خلقت آسمانها و زمین سخت‌تر از خلقت انسان است» اکنون باز به تأمل و تعمق در نطفه برگردید و حالات نخستین و وضعیت آن

در مراحل بعدی را از نظر بگذرانید، با این ذهنیت که اگر جن و انس به کمک هم می‌آمدند و می‌خواستند برای آن، گوش و چشم، عقل و قدرت، دانش و روح بیافرینند یا استخوان، رگ، عصب، پوست و مو از آن خلق کنند، آیا می‌توانستند؟ پاسخ به تحقیق منفی است. حتی اگر بخواهند به کنه حقیقت آن پی ببرند، چند گام بیشتر در این راه نمی‌توانند بردارند. شگفت این است که اگر به تصویر انسانی که بر دیواری کشیده شده نگاه کنید، در حالی که نقاش در کشیدن آن نهایت دقت و مهارت را به کار گرفته باشد به گونه‌ی بی‌شکلی که به شکل واقعی انسان بسیار نزدیک باشد و کسی که به آن می‌نگرد گمان کند واقعاً انسان است، از توانایی، مهارت، سبکدستی و تردستی او متحیر می‌شوید، به دل‌تان می‌نشیند و او را تحسین می‌کنید، با وجود این که می‌دانید آن تصویر تنها با رنگ، قلم مو و دست نقاش کشیده شده و تمام کار او این بوده که رنگ را به ترتیب مخصوصی بر دیوار نقش داده است. اکنون که شما از نقاش و کارهایش متحیر می‌شوید، با کارها و تصویرگریهای کسی که از نطفه‌ی ناچیز که عدم بود، آن را از مرد و زن بیرون آورد، باید چه کار کنید؟ او که از آن این شکل بی‌نظیر را آفرید، به بهترین و زیباترین صورت، رگها و عصبهایش را مرتب ساخت، مجراهایی برای غذایش درست کرد تا شرایط بقایش را فراهم سازد، شکم را جایگاه وسایل تغذیه و سر را جایگاه عمده‌ی حواس قرار داد؛ حس بویایی را در بینی قرار داد تا انسان با استنشاق، بوها و غذاها و طعمها را تشخیص دهد، پاک و تمیز و آلوده را بشناسد، یا در لبها و زیبایی رنگ و شکل آن تأمل کنید، آن را بدین گونه ترکیب کرد تا دهان را بیوشاند و حروف و کلمه‌ها به کمک آن ادا شود، حنجره را ساخت و آن را برای پدید آمدن صداها مهیا کرد. به زبان قدرتی بر حرکتها و هجاها داده تا صوتها در مخرجهای گوناگون مجزا گردد و حروف مانند هم نباشد، تا شیوه‌های سخن گفتن فراوان و گسترده باشد. و آن گاه حنجره‌ها را از لحاظ بزرگ و کوچکی، لطافت و خشنی، سفتی و نرمی گوهری آن و

بلندی و کوتاهی آن با شکلهای مختلف آفرید تا بدین گونه صداها مختلف باشد و دو صوت مانند هم نباشد و شنونده مردم را در تاریکی به کمک صدای آنها بشناسد. این قطره‌یی از دریای نعمتهای پروردگار است.

وانگهی در آفرینش جنین و آن چه برایش رخ می‌دهد در سه لایه از تاریکی بیندیشید. اگر پرده و پوشش برداشته می‌شد و دید چشم فراتر می‌رفت، ملاحظه می‌کردید که آثار و شکل اندک-اندک بر آن آشکار می‌گردد، در حالی که نه تصویرگر را می‌بینید و نه ابزارهایش را. آیا تاکنون تصویرگر یا صاحب فنی را دیده‌اید که وسایل کارش قابل دیدن نباشد؟

به اقتضای لطف و مهربانی بی‌پایان خداوند هنگامی که جنین رشد می‌کند و رحم از گنجایش آن باز می‌ماند، به تدرج واژگون می‌شود و آماده‌ی بیرون آمدن می‌گردد، تکان می‌خورد و از آن مکان کوچک بیرون می‌آید، می‌بینید خداوند چگونه راه را به او نشان می‌دهد، گویی عاقلی بیناست و هر چه نیاز دارد می‌داند. سپس وقتی به غذا نیاز پیدا کرد راه مکیدن پستان مادر را به او نمایاند. به خاطر این که بدنش نازک و لطیف است و غذاهای درشت را بر نمی‌تابد. در شیر گوارای مادر که از میان خونها و مایعهای زاید بدن تولید می‌شود برایش غذای روان و خالصی مهیا ساخت. دو پستان مادر را با شگفتی زیادی آفرید و شیر را در آن جای داد و برای هر یک نوکی به اندازه‌ی متناسب با دهان نوزاد، از آن رویاند، و بر روی آن سوراخ کوچکی ایجاد کرد به گونه‌یی که شیر از آن بیرون نتراود مگر پس از مکیدن تدریجی، زیرا نوزاد همین اندازه می‌تواند بنوشد، همان طور که مکیدن را به نوزاد آموخت تا هنگام گرسنگی از آن منفذ باریک شیر کافی را استخراج کند. بعد به مهربانی و رحمت و فضل الهی بنگرید که چگونه در آمدن دندانها را دو سال به تأخیر انداخت، چون در این دو سال تنها از شیر تغذیه می‌کند و نیازی به دندان ندارد و از دیگر

سو وجود دندان موجب آزار و درد برای مادر است و چون بزرگتر شود شیر مادر دیگر غذای مناسب او نیست، به غذای غلیظ نیاز دارد و غذاهای دیگر جویدن و خرد کردن می‌خواهد، بدین سان دندانها را برای وقت مناسب خود آفرید.

سبحان الله! چگونه مهرش را در دل پدر و مادر نهاد تا در زمانی که از تدبیر امور خویش عاجز است، کارهای او را به عهده بگیرند، اگر خداوند مهر و رحمت را بر دل آنها چیره نمی‌کرد، در آن شرایط بچه ناتوانترین مخلوقات به انجام امور خود بود، با گذشت زمان به طور تدریجی به او قدرت، عقل، حس تشخیص و هدایت عطا کرد تا خلقتش کمال یابد و شکرگزار یا ناسپاس به سن بلوغ، نوجوانی، جوانی و پیری برسد: ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا ۝۱﴾ «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا ۝۲﴾ «روزگارانی بر انسان گذشت که چیزی قابل ذکر نبود. انسان را از اختلاط نطفه آفریدیم تا او را بیازماییم و شنوا و بینایش کردیم، راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد، خواه ناسپاس».

پس بنگرید و نظر کنید در عظمت پروردگار! آن چه ذکر شد در یک مورد از آفریدگانش بود- انسان. هر چند در انسان چیزهای بسیار زیاد دیگری هست که بیشتر آن تاکنون شناخته نشده است. با این وصف در آن چه در زمین و گوشه و کنار آن، رودخانه، دریا و کوههای آن نهاده، چه گمان دارید؟ او آرامش و آسایش را بهره‌ی ساکنان آن کرد، زمین را مانند بستر و فرشی مهیا ساخت، آن را جایگاه موجودات زنده و مرده قرار داد و با کوههای استوار آن را محکم کرد، آنها را در آن به ودیعت نهاد، چشمه‌ها را در دل آن بیرون آورد، جویبارها و رودها در آن جاری ساخت و معدنها و مخزنهایی در درونش جای داد: ﴿وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِمُخَذِّبِينَ ۝۲۲﴾ (حجر: ۲۲) «در صورتی که شما توانایی نگهداری آن را ندارید» در بیابانها نیز چنین آثار شگفتی می‌توان دید. شکوفه‌ها، میوه‌ها، فلزات و جواهر با

گونه‌های نفیس و گونه‌های کم ارزش آن همه از زمین بر می‌آیند. از رحمت و هدایت او انسان برای رفع نیاز خود از آن، همه چیز می‌سازد حتی پوشش، زیورآلات، نفت، گوگرد، قیر و نمک - برای مزه دار کردن غذایش - از زمین استخراج کند.

در حیوانات دیگر شگفتیهای زیادی هست با تناسب هندسی دقیق که در آنها مشاهده می‌شود. مثلاً می‌بینید عنکبوت خانه‌اش را بر یک طرف جویبار می‌سازد. در مرحله‌ی اول این حشره دنبال جایی می‌گردد که فاصله‌ی در حد یک ذراع یا کمتر بین دو کناره‌ی آن باشد تا بتواند با تارهایش آن را به هم ببیند. سپس شروع به ریختن آب دهانش - که خمیر مایه‌ی همان تار است - بر یک طرف می‌کند تا به آن بچسبد. و به طرف دیگر می‌رود و تار را محکم می‌کند. چندین بار می‌آید و می‌رود و فاصله‌ی دو طرف تارهایش را در یک اندازه‌ی هندسی مناسبی قرار می‌دهد. وقتی محل پیوند و گره‌ها و تارها را استوار ساخت به پودهای لانه‌اش می‌پردازد و آن را بر تارها می‌کشد و به هم می‌بافد، محل اتصالها را محکم می‌بندد. از این توری می‌سازد و خود در گوشه‌ی می‌نشیند و منتظر است تا شکاری در آن بیفتد و آن را بگیرد و بخورد. اگر به این شکل چیزی شکار نکند گوشه‌ی دیواری را انتخاب می‌کند تاری را بین دو طرف می‌بندد و خود را با تار دیگری آویزان می‌کند و واژگون در هوا منتظر می‌ماند تا مگسی پرواز کند و آن را بگیرد و با تارهایش آن را محکم ببندد و بخورد. بنابراین تمام حیوانها و جاندارها چه کوچک و چه بزرگ شگفتیهای بی‌شماری دارد. آیا به نظر شما این کارها و صنعتها را از خود آموخته یا آدمی به او یاد داده است؟

انسانهای عبرت بین در این جاندار کوچک عظمت و شکوه، حکمت و قدرت بی‌مثال خداوند را به وضوح مشاهده می‌کنند چنان که خرد و عقل را حیران و شگفت‌زده می‌کند. این

در حالی است که انسان خود عجیب‌ترین حیوانات است، و چون حیوانی می‌بیند تعجب می‌کند و حیران می‌ماند اما از خود تعجب نمی‌کند!
اینها غیر از آفرینش خدا در دریاها و قعر اقیانوسها و در ابرها و بارانهای آن است.

امر به تفکر

خداوند خود بندگانش را به تفکر در آفریدگانش سفارش کرده و متفکران را ستوده است:
﴿وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ (آل عمران: ۱۹۱) «در آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند». و آنها را تشویق کرده: ﴿أَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ﴾ (روم: ۸) «آیا به خود نیندیشیده‌اند؟» چرا تفکر در آسمانها و زمین سفارش شده است؟ شیخ عبدالرحمن سعدی در پاسخ به این سؤال گفته است: «تا این چنین مقصود از آن را دریابند و این نشان می‌دهد که تفکر عبادت و از ویژگیهای اولیای خداوند است، وقتی به آن فکر می‌کنند می‌دانند که خدا اینها را بیهوده نیافریده است، لذا می‌گویند: ﴿رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا سُبْحَانَكَ﴾ (آل عمران: ۱۹۱) «پروردگارا! این جهان، را بیهوده نیافریده‌ای، تو منزهی» یعنی تو را از هر چه شایسته‌ات نیست پاک می‌دانیم.

تفکر در امور اخروی

اندیشه در سرای دیگر و جهان آخرت بسیار مهم است. از این نظر که ما آخرت را ندیده‌ایم، در آن زندگی نکرده‌ایم، از میوه‌های بهشتی و سلسله‌های آتش چیزی ندیده‌ایم، اما متون شرعی زیادی هست که به دقت برایمان توصیف می‌کند روز رستاخیز وضعیت چگونه خواهد بود، که این نیز از رحمت الهی است تا چیزهایی برای تفکر در آن داشته باشیم لذا هر چه شناختمان از جزئیات روز واپسین بیشتر شود تکاپوی دل در اندیشه و

تفکر در این جزئیات بیشتر می شود. از همین روی ابن مبارک وقتی دید سهل بن علی در تفکر است به او گفت: به کجا رسیده‌ای؟ گفت: به صراط.

تفکر نزد دانشمندان و اولیا بسیاری از اوقات آنها را می‌گیرد و گاهی تفکر را برنماز ترجیح می‌دادند. از یوسف بن اسباط نقل است: سفیان پس از شام به من گفت: ظرف وضو را به من بده، آن را به او دادم، با دست راست آنرا گرفت و دست چپش را بر صورتش نهاد، و به فکر فرو رفت. من به خواب رفتم و سپیده دمان که برخواستم دیدم ظرف همچنان در دستش است. گفتم: سپیده دمیده است! گفت: از آن زمان تاکنون در فکر قیامت بودم!^۱

خداوند چرا شرایط رستاخیز را بیان کرده است؟! برای این که زمینه‌ی برای تفکر باشد. ما را می‌سزد که همیشه این مسایل را در ذهن داشته باشیم، اما این امر خلی است در میان ما که بسیار کم برای تأمل در این امور وقت می‌گذاریم. مشکل اساسی این است که امروزه زمینه‌های مشغولیت فکر و ذهن در میان بسیاری از مردم یا در امور ناروا، هوا و هوس، شیفتگی است یا در مال دنیا! واقعیت این است که زندگی دنیوی بر افکار مردم سایه گسترده است، و تفکر در مسایل مهمی که محور خوشبختی است، بسیار اندک شده است.

از سفیان ثوری نقل است که آنها در مجلسی نشسته بودند که ناگهان چراغ خاموش شد، تاریکی اتاق را فرا گرفت، سپس آن را روشن کردند، دیدند سفیان اشک می‌ریزد و سخت می‌گرید، پرسیدند چرا گریه می‌کنی؟ گفت: به یاد قبر افتادم!

آنها به خاطر این که دلشان زنده بود هر گونه منظره یا رویداد ساده‌ی را به طور مستقیم به آخرت و پس از مرگ ربط می‌دادند.

^۱ - ابوشیخ در بخش العظمة (۳۱۸/۱)، ابونعیم در حلیة الاولیاء (۵۳/۷) و خطیب بغدادی در تاریخ بغداد (۱۵۷/۹) روایت کرده‌اند.

نقل است که یکی از پیشینیان تنور نانویی را دید. ایستاد و به آتش تنور نگاه کرد، ناگهان اشک از چشمانش سرازیر شد، و بسیار گریست. به او گفتند: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: «آتش جهنم را به خاطر آوردم» و از این موارد بسیار اتفاق می‌افتد. خاموش شدن چراغ، برافروخته شدن آتش و انسان آن را می‌بیند و متوجه نمی‌شود و عبرت نمی‌گیرد، در حالی که به حقیقت شایان توجه و تفکر است.

ابن عباس گفت: «دو رکعت نماز با تفکر بهتر از یک شب عبادت بدون حضور دل است».^۱

عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه گفت: «اندیشه در نعمتهای خداوند یکی از مهمترین عبادات است». حضرت عمر رضی الله عنه روزی به گریه افتاد. علت را پرسیدند. فرمود: «در دنیا و لذتها و شهوتهای آن اندیشه کردم، از آن عبرت گرفتم، شهوتهایش هنوز تمام نشده، تلخی آن ناگوارش می‌کند، حتی اگر عبرتی در آن نباشد، در آن برای کسی که به یاد داشته باشد موعظه‌هایی هست».^۲

هر نعمتی در دنیا اندوهی به همراه دارد. فرزند و همسر و... همه نعمت‌اند، اما ناگواریها و تلخیهایی با خود دارند. خدا از روی رحمت خود خوشیها و لذتهای دنیا را هر چند بزرگ و عظیم باشد، با ناخوشیها و مرارت‌هایی همراه ساخته است، تا بندگان، خود را به طور کامل به آن نسپارند، اما باز در آن غرق می‌شوند!

عبدالله بن عتبه از ام‌درداء پرسید بهترین عبادت ابودرداء چه بوده است؟
گفت: «تفکر و عبرت».^۳

^۱ - ابن مبارک در الزهد (۹۷/۱) به شماره ی (۲۸۸) و ابوالشیخ در بخش العظمة (۳۰۲/۱) روایت کرده‌اند.

^۲ - ن. ک: تفسیر ابن کثیر، (۴۳۹/۱).

^۳ - ابن مبارک در الزهد (۹۷/۱) به شماره ی (۲۸۶) و ابونعیم در حلیة الاولیاء (۲۰۰/۷) روایت کرده‌اند.

«روشنایی ایمان تفکر است، بهترین کارها تقوا و تفکر است و یک لحظه تفکر بهتر از قیام یک شب است».^۱

حسن بصری رضی الله عنه به عمر به عبدالعزیز نوشت: «بدان که تفکر انسان را به احسان و عمل به آن تشویق می‌کند، و پشیمانی از کار بد باعث ترک آن می‌شود».^۲

از محمد بن کعب قرظی نقل است: «اگر هر شب تا صبح سوره‌های ﴿إِذَا زُلْزِلَتْ﴾ و ﴿الْقَارِعَةُ﴾^(۱) را بخوانم و سوره‌ی دیگری بر آن نیفزایم، بلکه در آن تفکر کنم و آن را تکرار کنم برایم بهتر از این است که قرآن را یکجا یا به طور پراکنده بخوانم».^۳

وهب گفت: «هر چه تفکر انسان طولانی‌تر بشود، دانای‌تر می‌گردد، و هر چه دانای‌تر شود عملش بیشتر می‌شود».^۴

فضیل گفت: «تفکر آینه‌ی است که خوبیها و زشتیهای هر کس را برایش نمایان می‌سازد».^۵

ابوسلیمان دارانی گوید: «چشمانتان را به گریه و دل‌هایتان را به تفکر عادت بدهید».^۶

^۱ - ابن ابی شیبیه در مصنفش (۱۹۰/۷) به شماره ی (۳۵۲۲۳)، احمد در الزهد (۲۷۲/۱) هر دو از حسن بصری روایت کرده‌اند. بیهقی در شعب الایمان (۱۳۶/۱) به شماره‌ی (۱۱۸)، احمد در الزهد (۱۳۹/۱) هر دو از ام درداء نقل کرده‌اند. ابوالشیخ در بخش العظمة (۲۸۹/۱) ودیلمی در الفردوس (۷۱/۲) به شماره ی (۲۴۰۰) هر دو از ابن عباس روایت کرده‌اند.

^۲ - ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۱۳۴/۲.

^۳ - ابن مبارک در الزهد (۹۷/۱) به شماره‌ی (۲۸۷) و ابوشیخ در العظمة (۲۵۸/۱) ومزی در تهذیب الکمال (۳۴۵/۲۶) روایت کرده‌اند.

^۴ - ابوشیخ در بخش العظمة (۳۱۳/۱) این سخن را آورده است.

^۵ - ابوشیخ در بخش العظمة (۲۲۸/۱) از سخن حسن بصری، ابونعیم در حلیة الاولیاء (۱۰۹/۸). مناوی در فیض القدر (۳۶۷/۴) از سخن فضیل بن عیاض و ابن کثیر در تفسیرش (۴۳۹/۱) از فضیل روایت کرده‌اند.

^۶ - ابونعیم در حلیة الاولیاء (۲۷۴/۹) از ابوسلیمان دارانی روایت کرده است.

فَكَرْتُ مَا أَهْوَى لَمَّا	إِنِّي رَأَيْتُ عَوَاقِبَ
أَخْشَى	الدُّنْيَا
فَإِذَا جَمِيعُ أُمُورِهَا تَفَنَّى	فَكَرْتُ فِي الدُّنْيَا وَ
	عَالِمِهَا
كُلُّ أَمْرٍ فِي شَأْنِهِ	وَبَلَوْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا
يَسْعَى	فَإِذَا
مِنَ الْعِزِّ أَقْرَبَهَا مِنْ	أَسْمَى مَنَازِلِهَا وَ
الْمَهْوَى	أَرْفَعَهَا
لَا فَرْقَ بَيْنَ النِّعَى وَ	تَعْفُو مَسَاوِيهَا مُحَاسِنِهَا
الْبَشْرَى	
فَمَا مِيزَتْ بَيْنَ الْعَبْدِ	وَ قَدَمَرَّتْ عَلَى
وَالْمَوْلَى	الْقُبُورِ
مَنْ الْأَحْيَاءِ ثُمَّ رَأَيْتَهُمْ	أَتْرَاكَ تَدْرِي كَمْ
مَوْتِي؟	رَأَيْتُ

یعنی: من عاقبت دنیا را دیدم و به همین خاطر هوا و هوس را رها کرده و به آن چه که از آن می‌ترسم روی آوردم. / در دنیا و امور آن اندیشیدم. و دیدم خود و تمام امورش نابود می‌گردد. / بیشتر اهل آن را آزمودم و متوجه شدم هر کس برای خود تلاش کند. / بالاترین و والاترین جایگاه و درجه‌های آن در حقیقت نزدیکترین آن به پرتگاه و محل سقوط است. / بدیهایش خوبیها و امتیازهایش را پاک می‌کند، در دنیا خوب و بد با هم تفاوتی ندارد. / بسی قبرستان و قبرها را دیدم و هرگز قبر بنده و سرور را تشخیص ندادم. / می‌دانید چه قدر آدمهای زنده را دیده‌ام و پس از اندکی دیدم که مرده‌اند؟!

بنابراین انسان باید تفکر و تأمل دراز مدت و مفید را از دست ندهد، زیرا خشنودی خدا، گشایش درونی و آرامش دل را به انسان می‌بخشد، و ترس و خشیت از خدا و حکمت و بصیرت را نصیب او می‌گرداند دلها را زنده می‌کند، از شیوه‌ها و زندگی گذشتگان عبرت و پند بر می‌گیرد، چنین است تفکر، کار شگفت‌انگیز قلبی. از خدا می‌خواهیم ما را از گروه کسانی گرداند که تفکر و اندیشه می‌کنند، خرد می‌ورزند و تدبیر دارند.

توکل

توکل به خداوند مقامی بزرگ و بسیار اثربخش است و یکی از بزرگترین لوازم ایمان به شمار می‌آید. بهترین کارها و عبادتهای نزدیک کننده به خداوند رحمان و والاترین مقامهای توحید خداست همه چیز با توکل بر خدا و طلب یاری از او حاصل می‌شود. منزلت توکل مقدم بر انابت است، زیرا انسان برای رسیدن به مقصودش توکل می‌کند، بنابراین توکل وسیله و انابت، هدف است.

جایگاه توکل

ابن قیم گفت: توکل نیمی از دین و انابت نیم دیگر آن است، کمک خواهی از خدا و عبادت در دین بسیار مهم است، توکل کمک، خواهی و انابت همان عبادت است.^۱ توکل به همه‌ی امور دینی انسان که واجبات، مستحبات و مباحات جز با آن قوام نمی‌یابد، مربوط می‌شود.

منزلت توکل گسترده‌ترین و جامعترین منازل و پیوسته آباد و پر تردد است. به خاطر گستردگی متعلقات توکل و فراوانی نیازهای عالمیان، برای برآورده شدن ن ناگزیر باید توکل داشته باشیم.

بنابراین این منزلت و موقعیت بسیار مورد نیاز است. بندگان راستین خداوقتی کاری برایشان پیش بیاید با بازگشت و توکل بر او خود را به باری تعالی می‌سپارند. خداوند با این کار سختیها و دشواریها را ساده می‌گرداند و خواسته‌های بنده را برایش محقق می‌سازد، در حالی که او خود آرام و با تأنی بهر چه خدا برایش مقدر ساخته خشنود است.

^۱ - ن. ک: مدارج السالکین (۱۱۳/۲).

ابن قیم گفت: بنده اگر چنان که شایسته است به خداتوکل کند- توکل راستین - حتی برای برکندن کوهی از جای خود به شرطی که چنین به او امر شده باشد، بی گمان به انجام می رساند!^۱

انسان مسلمان نه تنها توکل بر خدا را در تمام کارها و امور خود و واجب می داند، بلکه آن را فریضه‌یی دینی می‌شمارد که به امور دنیا منحصر نمی‌شود، بلکه امور دنیایی را نیز شامل می‌شود، گذشته از امور دنیایی و طلب روزی، در عبادت خدا نیز توکل لازم است.

توکل بر خدا با توجه به قرآن عقیده است: ﴿وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (مائده: ۲۳) «اگر ایمان دارید به خدا توکل کنید» از این جاست که توکل به خدا نیمی از دین را تشکیل می‌دهد، از شمار واجبات است و یکی از اصول ایمان به شمار می‌آید. شیخ الاسلام ابن تیمیه گفت: توکل بر خدا یکی از بزرگترین واجبات است، همان گونه که اخلاص واجب است، خداوند در چندین آیه توکل را سفارش فرموده بیشتر از امر به وضو و غسل جنابت. و از توکل بر غیر خدا نهی کرده است.^۲

ابن قیم می‌گوید: توکل جامع مقامهای واگذاری امور به خدا، طلب یاری از او و خشنودی است، هیچ وجودی بدون آن تصور نمی‌شود.^۳

شیخ سلیمان بن عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب گفت: «اصل جامعی که کردارها و عبادات از آن انشعاب می‌یابد توکل بر خدا، پناه بردن واقعی به او و اعتماد قلبی به اوست». این زبده‌ی یگانگی و نهایت توحید عملی است که هر جایگاه گرانقدری مانند دوستی خدایی، ترس، امید، خشنودی او به عنوان پروردگار و خدا و خشنودی به قضا و قدرش را

^۱ - ن. ک: مدارج السالکین: (۸۱/۱).

^۲ - ن. ک: مجموع الفتاوی (۱۶/۷) از شیخ الاسلام ابن تیمیه.

^۳ - ن. ک: مدارج السالکین: ۸۲/۱.

به ارمغان می‌آورد، حتی چه بسا توکل را به جایی می‌رساند که انسان از مصیبت لذت برد و آن را نعمت و مایه‌ی رحمت بداند. چنان که در حدیث هفتاد هزار نفری که بدون حساب و عذاب به بهشت می‌روند، اشاره شده است.^۱

پاک و منزّه است خدایی که هر چه بخواهد بر هر کس اراده کند می‌بخشد، او صاحب فضل و بخشش بزرگ است.

بنابراین توکل یکی از پایه‌های توحید الهی است، چنان که از این آیه‌ها بر می‌آید: ﴿إِلَّا بِرَبِّكَ وَإِلَّا بِتَوْكَلِكُمْ﴾ (فاتحه: ۵) «تنها تو را می‌پرستم و تنها از تو یاری می‌جوییم»، ﴿فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾ (هود: ۱۲۳) «او را بپرست و بر او توکل کن که پروردگار از کردار شما غافل نیست» و ﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾ (توبه: ۱۲۹) «اگر رو بگردانند بگو: خداوند برای من کافی است و معبودی جز او نیست بر او توکل کردم و اوست پروردگار عرش عظیم».

کسی توکل را به صورت کامل آن محقق نمی‌سازد مگر خاصه‌ی ایمانداران همانطور که در صفت هفتاد هزار نفر آمده است. همه‌ی مردم نمی‌توانند به این مقام برسند، جز شمار اندکی از مردم که پیامبر آنها را یاد کرده است: «هذه أمتك يدخل الجنة من هؤلاء سبعون ألفاً بغير حساب»؛ «این امت توست هفتاد هزار نفر از آنها بدون حساب به بهشت می‌روند» پیامبر برای مردم روشن نکرد آنها چه کسانی هستند و چه ویژگی‌هایی دارند. مردم بیرون آمدند و گفتند: ما هستیم که به خدا ایمان آورده و از پیامبرش پیروی کرده‌ایم، یا فرزندان ما

^۱ - حدیث صحیح است: بخاری (۵۷۵۲) بخش الطب، باب من لم یرق، و مسلم (۲۲۰) بخش الإیمان، باب الدلیل علی دخول طوائف من المسلمین الجنة، آورده‌اند.

هستند که در دوره‌ی اسلام به دنیا آمده‌اند، ما خود در دوران جاهلیت به دنیا آمده‌ایم، این سخن مردم به پیامبر رسید، آمد و فرمود: «هُمُ الَّذِينَ لَا يَسْتَرْقُونَ وَلَا يَتَطَيَّرُونَ وَلَا يَكْتَوُونَ وَلَا يَتَوَكَّلُونَ»، فقال عكاشة بن محصن: أمنهم أنا يا رسول الله؟ قال: «نعم» فقال آخر؟ أمنهم أنا؟ فقال ﷺ «سبقك بها عكاشة او عكاشة»: آنها کسانی هستند که دزدی نمی‌کنند، به فال بد زدن، بدبینی داغ کردن نمی‌پردازند و به پروردگار خود توکل می‌کنند.»

عکاشه بن محصن گفت: ای پیامبر خدا آیا من از آنها هستم؟ فرمود: آری. کس دیگری پرسید: من چه؟ فرمود: «عکاشه از تو پیشی گرفت».^۱

عمران بن حصین یکی از یاران پیامبر بود که در توکل کمال یافته و به مقامی بلند رسیده بود. او بواسیر داشت و درد و آزارش را با شکیبایی تحمل می‌کرد. چنین بود که ملائکه بر او سلام می‌فرستادند. اما چون محل زخم خود را داغ کرد و سوزاند، سلام ملائکه بر او منقطع گشت. به همین سبب داغ کردن را کنار گذاشت و به تحمل و شکیبایی بر درد روی آورد و ملائکه از نو بر او سلام می‌کردند.

در صحیح مسلم از مطرف نقل شده که عمران بن حصین به او گفت: چیزی را به تو می‌گویم، باشد که خداوند به خاطر آن به تو سود رساند: اول این که پیامبر خدا هم حج تمتع و هم حج عمره را انجام داد و آن را ممنوع نکرد، او فوت کرد و در قرآن نیز دستوری نیست که آن را حرام کرده باشد. دوم این که فرشتگان بر من سلام می‌فرستادند تا این که من برای مداوا خود را داغ کردم، سلام و درود آنها بر من قطع شد، من داغ را کنار گذاشتم، لذا سلام و درود آنها بر من از سر گرفته شد.

^۱ - صحیح است: بخاری (۵۷۵۲) بخش الطب، باب من لم یرق، و مسلم (۲۲۰) بخش الإیمان، باب الدلیل علی دخول طوائف من المسلمین الجنة، روایت کرده‌اند.

بنابراین توکل بر خدا یکی از صفات بزرگ عبادالرحمن است، و نشانه‌ی بی است که آنها را از دیگران متمایز می‌کند و علامت بارز اهل ایمان است: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٢﴾﴾ (انفال: ۲)

«مؤمنان کسانی هستند که هر وقت نام خدا برده شود دل‌هایشان بترسد و چون آیاتش بر آنها خوانده شود ایمانشان فزونی یابد و به پروردگارشان توکل کنند».

آنها - چنان که ابن کثیر گفته است - به کسی جز او امید ندارند، جز او مقصود دیگری ندارند. جز او به کس دیگری پناه نمی‌برند، نیازهایشان را جز از او نمی‌خواهند، تنها به سوی او گرایش دارند، می‌دانند که هر چه او بخواهد روی می‌دهد و هر چه او نخواهد اتفاق نمی‌افتد، اوست که در ملک خود تصرف می‌کند، هیچ شریکی ندارد، حکمی که صادر کند، عواقبی برایش ندارد و او زودشمار است.

سعید بن جبیر توکل بر خدا را کانون و نقطه‌ی مرکزی ایمان می‌دانست.^۱

نمونه‌های عملی توکل

توکل ابراهیم (علیه السلام) و همراهانش

خداوند درباره‌ی دوستان خود ابراهیم و آنهایی که با او ایمان آوردند می‌گوید آنها گفتند: ﴿رَبَّنَا عَلَيْنَا تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ﴿٤﴾﴾ (ممتحنه: ۴) «بر تو توکل کردیم و به درگاه تو رو آوردیم و بازگشت همه به سوی توست» یعنی در تمام امورمان به تو توکل کردیم و آن را به تو سپردیم. به خاطر استحکام توکل و استواری ایمانشان خداوند دستور داد آنها را

^۱ - ابن ابی شیبه در کنایش (۷۶/۶) به شماره‌ی (۲۹۵۸۹)، بیهقی در شعب الایمان (۱۱۱/۲) به شماره‌ی (۱۳۲۳) و هناد در الزهد (۳۰۴/۱) به شماره‌ی (۵۳۴) همه از سعید بن جبیر روایت کرده‌اند.

به عنوان الگوی نیک سرمشق خود قرار دهیم: ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ﴾ (ممتحنه: ۴) «ابراهیم و یارانش سرمشق خوبی برای شما بودند» آنها این چنین به خدا توکل کردند و همه‌ی کارها و امورشان را به طور کامل به او واگذار کردند، در عین این که خود تلاش و کوشش می کردند در هر امری در راستای خشنودی رحمان از توکل جدا نمی شدند.

توکل پیامبر ﷺ و یارانش

یاران پیامبر محمد ﷺ در غزوه‌ی احد چنین بودند: ﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ (آل عمران: ۱۷۳) «کسانی که مردم به آنها گفتند: افرادی برای نبرد با شما گرد آمده‌اند، از آنها بترسید، ایمانشان زیادتر شد و گفتند: خدا ما را بسنده و بهترین حامی است». به همین سبب ابن عباس گفت: عبارت ﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ را ابراهیم هنگامی که در آتش انداخته شد، و پیامبر ما محمد هنگامی که به او گفتند: مردم برای جنگ با شما گرد آمده‌اند، از آنها بترسید، ولی آنها نترسیدند و بلکه ایمانشان بیشتر شد، در این هنگام آن دو پیامبر این عبارت را به زبان آوردند.^۱

لذا توکل توشه‌ی ایمانداران برای روزهایی است که مردم آنها را از شمار بی‌شمار دشمنان می ترسانند و برجسته‌ترین ویژگی آنها این است که می گویند: ﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾: این اولین و آخرین چیزی است که ابراهیم وقتی به آتش انداخته شد، بر زبان راند.

هو القریب المجیب المستغاث قل حسبی الله معبودی و

^۱ - صحیح است: بخاری (۴۵۶۳) بخش تفسیر القرآن، باب قوله الله تعالی «الذین قال لهم الناس إن الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم فزادهم إیماناً».

به

مُتکلی

اوست فریادرس نزدیک و پاسخ دهنده‌ی درخواستها، بگو خدا مرا بس است، او معبود و تکیه‌گاه من است.

فضل توکل در چند آیه

از جمله آیه‌هایی که بر فضل و مقام والای توکل دلالت می‌کند این فرموده‌ی الهی است:

﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُم مِّنْ خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّيهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿٣٨﴾﴾ (زمر: ۳۸) «اگر از آنها بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است خواهند گفت خدا. بگو «هیچ فکر کرده‌اید که اگر خواستار رنجی برای من باشد آیا آنها که جز خدا مورد پرستش شما هستند می‌توانند آن را برطرف سازند؟ یا اگر رحمتی برای من اراده کند می‌توانند آن را از من بازدارند؟ بگو «برای من خدا کافی است، که توکل کنندگان بر او توکل می‌کنند».

جایی که ایمانداران همیشه به خدا توکل می‌کردند و با گفتن ﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ به او پناه می‌جستند، شایسته است که پیامبران الهی از دیگران توحید و توکل را به نحو احسن عملی کرده و به درجه‌ی کمال رسانده باشند!

خدا سفارش کرده به او توکل شود و در چندین جایگاه به این کار تشویق کرده است:

- ﴿وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١٢٢﴾﴾ (آل عمران: ۱۲۲) «مؤمنان باید بر خدا توکل کنند».

- ﴿فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ ﴿٧٩﴾﴾ (نمل: ۷۹) «بر خدا توکل کن که تو آشکارا بر حقی».

- ﴿فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ ﴿١٢٣﴾﴾ (هود: ۱۲۳) «او را بپرست و بر او توکل کن».

﴿ وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَكَفَى بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَيْرًا ۝۵۸ ﴾

(فرقان: ۵۸) «توکل بر (خدای) زنده‌ای کن که هرگز نخواهد مرد و به ستایش او تسبیح گوی و همین بس که او به گناه بندگانش آگاه است».

﴿ فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ

وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ ۝۱۵۹ ﴾ (آل عمران: ۱۵۹) «از پرتو رحمت الهی با آنها نرم و مهربان شدی و اگر خشن و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می‌شدند بنابراین آنها را ببخش و برای‌شان آمرزش بخواه و در کارها با ایشان مشورت کن اما هنگامی که تصمیمت را گرفتی بر خدا توکل کن، زیرا خدا توکل کنندگان را دوست دارد.» بنابراین توکل وسیله‌ی برای رسیدن به دوستی خدا و صفتی است که ایمانداران را از دیگران متمایز می‌سازد و خداوند به همین خاطر آن را واجب کرده است.

حکم توکل

چنان که بیشتر نیز اشاره شد توکل مانند اصل محبت الله، شکیبایی و انابت واجب است، به علاوه توکل شرط ایمان نیز هست. با توجه به مفهوم این آیه: ﴿ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۝۲۳ ﴾ (مائده: ۲۳) «اگر ایمان دارید به خدا توکل کنید» اگر توکل نباشد ایمان نیز منتفی است.

رابطه‌ی توکل و ایمان

خداوند به توکل سفارش کرده و آن را همراه ایمان آورده است تا نشان دهد که دو بخش ملازم هم‌اند. توکل بر وکیل از ایمان بر می‌آید. او پس از این که بیان کرده که با متوکلان

دوستی خواهد داشت، به توکل هم زبانی و هم عملی دستور داده است: ﴿قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ
ءَامَنًا بِهِ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ (ملک: ۲۹) «بگو او خدای رحمان
است، به او ایمان آوردیم و بر او توکل کردیم، به زودی خواهید دانست چه کسی در
گمراهی آشکار است». و آن را شرط ایمان دانسته است: ﴿وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ
مُؤْمِنِينَ﴾ (مائده: ۲۳) «اگر ایمان دارید به خدا توکل کنید».

در داستان حضرت موسی علیه السلام آمده است: ﴿وَقَالَ مُوسَىٰ يَوْمَ إِنْ كُنْتُمْ
إِن كُنْتُمْ مُّسْلِمِينَ﴾ (یونس: ۸۴) «موسی گفت: ای قوم من! اگر به خدا ایمان دارید و
تسلیم او هستید به او توکل کنید». با توجه به این آیه نیز توکل بر پایه‌ی ایمان است.
شیخ سلیمان بن عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب درباره‌ی معنای این آیه فرموده است:
موسی علیه السلام به قومش دستور داد به سرزمین مقدس - که خدا برایشان مقدر کرده - وارد
شوند و از ترس ستمکاران به عقب برنگردند، بلکه به پیش بروند و از آنها نترسند و در
شکست دادن کفار بر خدا توکل کنند و به وعده‌ی او - اگر ایمان دارند - باور داشته باشند.
کسی که بر خدا توکل کرده و در شمار عبادالرحمان که با تواضع بر روی زمین را
می‌روند، قرار می‌گیرد، خداوند آنها را به احراز جایگاهی بلند و بزرگ وصف کرده است.
خدا برای کسانی که بر او توکل کنند تضمین داده که خود در امورشان یاریشان دهد و غم و
غصه را از آنها دور گرداند و نگهدارشان باشد.

فَاللَّهُ نَاصِرٌ دِينَهُ وَ وَاللَّهُ كَافٍ عَبْدَهُ

بِأَمَانٍ

کتابه

خدا دین و کتاب خود را یاری می‌رساند و او امنیت بنده‌ی خود را تضمین می‌کند.

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ﴿۲﴾ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ ﴿۳﴾﴾^۱
 اللَّهُ بَلِّغْ أَمْرِي قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا ﴿۳﴾ (طلاق: ۲ - ۳) «هر کس به خدا توکل کند، راه نجاتی برای او مقرر می‌سازد، خداوند در انجام فرمان خود پایدار است و برای هر چیزی اندازه‌ای قرار داده است.»

این کثیر می‌گوید: هر کس در امر و نهی خداوند پرهیزگاری پیشه کند، خدا راهی برای رهایی‌اش مشخص کند و از جایی که به ذهنش نمی‌رسد روزی او را می‌رساند. فضل توکل و این که از بزرگترین وسایل جلب منافع و دفع زیان است، به وضوح در این آیه بیان شده است. پیامبر ﷺ فرمود: «لو أنكم توكلتم على الله حق توكله؛ لَرَزَقْكُمْ كما يرزق الطير تغدو خصاصاً و تروحُ بطاناً»: «اگر چنان که شایسته‌ی توکل خداوند است، بر او توکل کنید، بی‌گمان روزی شما را می‌دهد همین گونه که روزی پرندگان را می‌دهد که گرسنه از آشیان بیرون می‌روند و سیر بر می‌گردند».^۱
 با توجه به سخن پیامبر دلهای پرندگان سرشار از توکل بر خداست. اگرما نیز مانند پرندگان بر خدا توکل کنیم، مانند آنها روزی ما را نیز می‌رساند!!

ویژگیهای اهل توکل

پیامبر ﷺ دو ویژگی برای کسانی که بر خدا توکل می‌کنند، ذکر کرده است: یکی تلاش برای پیدا کردن روزی و دیگری تکیه بر مسبب الاسباب. توجه به این نکات (با توجه به حدیث یاد شده) در فهم بهتر توکل و توجه به سلسله سببها اهمیت زیادی دارد. زیرا پرندگان صبح در جستجوی روزی بیرون می‌روند، این

^۱ - صحیح است: ترمذی (۲۳۴۴) بخش الزهد، باب فی التوکل علی الله، ابن ماجه (۴۱۶۴) بخش الزهد، باب التوکل و البیقین، و احمد در مسند (۲۰۵) روایت کرده و آلبانی در صحیح الجامع (۵۲۵۴) آن را صحیح دانسته است.

قسمت همان تلاش و کوشش - در اینجا پرواز - است، شب که بر می‌گردد غذای خود و جوجه‌هایش را همراهش می‌آورد. این حدیث درس بزرگی برای تلاش در جهت کسب روزی به ما می‌آموزد و آن عبارت است از اهمیت ایجاد سببها با اعتماد و اتکای استوار بر مسبب سببهای مباح.

در قرآن آمده است: ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ (انفال/۴۹) «هر کس بر خدا توکل کند (بداند) خداوند نیرومند فرزانه است» نکته‌ی زیبایی که بادقت در این آیه روشن می‌شود این است که نام «العزیز» در میانه‌ی آیه بین توکل و حکیم قرار گرفته است، و العزیز یعنی کسی که هر کس را که از او پناه بخواهد خوار نمی‌کند و هر کس را که به او روی بیاورد، ناامید نمی‌کند، و حکیم کسی است که با دانش و حکمت خود امور کسی را که بر او توکل کرده است، اداره می‌کند.

ابن کثیر گوید: هر کس بر خدا توکل کند، یعنی متکی بر او باشد، خداوند عزیز حکیم است. توکل مرکب راهوار رهگذری است که بدون آن از پیمودن راه عاجز است، و هر وقت از آن فرود آید، قطع می‌شود و از ادامه‌ی راه باز می‌ماند.^۱ این قیم نیز به این نکته اشاره‌ی داشته است.

این‌ها همه و این که خداوند در کاملترین احوال و عبادات توکل را سفارش کرده است نشانگر منزلت و فضل توکل است.

^۱ - ن. ک: تفسیر القرآن العظیم، از ابن کثیر، ۲/۳۲۰.

جایگاههای توکل

۱- در مقام عبادت

خداوند فرمود: ﴿فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ﴾ (هود: ۱۲۳) «او را بپرست و بر او توکل کن». در این جا خداوند پیامبر را به عبادت و توکل سفارش کرده است. ایمانداران و مردم به طور کلی از او پیروی می‌کنند، لذا دستور آنها را نیز شامل می‌شود.

در این آیه نیز ﴿وَأَتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾ (توکل) و ﴿عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا﴾ (احزاب: ۲ - ۳) «پیرو چیزی باش که از جانب پروردگارت به تو وحی می‌شود، زیرا خداوند به کردارتان آگاه است. بر خدا توکل کن زیرا کارسازی را بسنده است».

خدا امر کرده در همه‌ی امور و در هر حال بر او باید توکل کرد. این سفارش متوجه محمد ﷺ است تا توکل کند، پرهیزکار باشد و او را عبادت کند و از چیزی که به او وحی می‌شود، پیروی کن، این امر در درجه‌ی اول برای خود پیامبر و سپس برای امتش تا روز رستاخیز آمده است.

۲- سفارش توکل در دعوت

جایگاه قبل در عبادت بود، اما این برای دعوت است. در قرآن خطاب به پیامبر در اصل به منزله‌ی خطاب به امتش است، مگر قرینه‌ی آن را تخصیص دهد، فرمود: ﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَعَلَّ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾ (توبه: ۱۲۹) «اگر رو بگردانند بگو خداوند برای من کافی است و معبودی جز او نیست بر او توکل کردم و اوست پروردگار عرش عظیم». اوست که قدرت مطلق، ملک، عظمت و شکوه او را سزد،

برای کسی که به او پناه جسته، کافی است، هر کس از او پناه بجوید نگه می‌دارد و بلا و زیان را ازا و دور می‌کند.

نوح در مقام دعوت فرمود: ﴿يَقَوْمِ إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذِكْرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ﴾ (یونس: ۷۱) «ای قوم من! اگر اقامت من در میان شما و یادآوریهای من به آیات خدا بر شما گران آمده است، من بر خدا توکل کردم، شما نیز فکر خود و همت معبودهایتان را جمع کنید و بدون پرده پوشی درباره‌ام قضاوت کنید و مهلتی به من ندهید». این دعوت، هشدار، یادآوری مداوم از سوی نوح است که تکذیب و روی‌گردانی قومش را به دنبال داشت. در چنین موقعیتی نوح چه کار کرد؟ او پس از این که به نهایت خستگی و انزجار در راستای دعوتش رسید بر خداوند توکل کرد و همه چیز را به او سپرد، و می‌گفت: ﴿إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذِكْرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ﴾ (یونس: ۷۱) «اگر اقامت من در میان شما و یادآوریهای من به آیات خدا بر شما گران آمده است، من بر خدا توکل کردم». دعوتگر راه حق اگر با روی‌گردانی دعوت‌شدگان، رد و قبول نکردن آنها مواجه شد، به خدا توکل می‌کند او هر گونه آزار و بلایی را دفع می‌کند و صبر و بردباری‌اش را افزایش می‌دهد.

۳- توکل در حکم و قضاوت کردن

﴿وَمَا أَخْلَقْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾ (شوری: ۱۰) «داوری هر چیز که در آن اختلاف کنید با خداست، این خدا پروردگار من است بر او توکل کرده‌ام و به سوی او باز می‌گردم». همه‌ی امور پیامبر به عهده‌ی خداست، به او توکل کرده و به او واگذاشته است. در شگفتی مردم چطور وقتی اختلافی پیدا می‌کنند

از غیر خدا قضاوت می خواهند و پیامبر خدا را که به میانشان فرستاده شده رها می کنند در حالی که او برای این امر شایسته تر است و در اختلافشان سخن حق و روشن کننده می گوید؟ چگونه به سمت و سوی دیگری می روند، حال آن که پیامبر ﷺ وجود دارد؟! قاضی و حکم دهنده مادام که آشکارا بر حق باشد، نباید اهمیت بدهد به این که برای حکمش موانعی ایجاد کنند یا کسی حکمش را نپذیرد و نخواهد به شریعت مراجعه کند، او باید به خدا توکل کند.

۴- توکل در جهاد و نبرد

﴿وَإِذْ عَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقْعَدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۱۱۱﴾ إِذْ هَمَّتْ طَّائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيَهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۱۱۲﴾﴾ (آل عمران: ۱۲۱ - ۱۲۲) «چون بامدادان از خانواده‌ات برای صف‌آرایی مؤمنان به جهت جنگ بیرون رفتی خداوند شنوای داناست. آنگاه دو طایفه از شما خواستند سستی کنند حال آنکه خداوند یاورشان بود، مؤمنان باید بر خدا توکل کنند». او گرچه توشه و وسایل کامل را فراهم می‌کند، لشکریان را آماده و مجهز، سنگرها را مشخص می‌کند، به عبارت دیگر سببها را مهیا می‌سازد و سپس به خدا توکل می‌کند، زیرا پیروزی در نهایت به دست اوست: ﴿إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرْكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۱۱۰﴾﴾ (آل عمران: ۱۶۰) «اگر خدا شمارا یاری کند هیچ کس بر شما پیروز نخواهد شد و اگر دست از یاری شما بردارد کیست که بعد از او شما را یاری کند و مؤمنان فقط باید بر خدا توکل کنند» گویی به آنها می‌گوید: اگر وضعیت نامناسب دارید و ضعیف هستید، پیروزی به دست خداست بر او توکل کنید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هُمْ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

﴿۱۱﴾ (مائده: ۱۱) «ای مؤمنان نعمتی را که خدا به شما ارزانی داشته است به یاد آورید: آن گاه که جمعی قصد کردند بر شما دست یابند و خدا دست آنها را کوتاه کرد، از خدا بترسید و مؤمنان تنها بر خدا توکل کنند».

انسان هر چند در حال رفاه و توانمندی باشد، قدرت و حشمت زیادی داشته باشد از توکل بر خدا بی‌نیاز نیست. اگر به او توکل نکند آمار زیادی و امکانات فراوان سودی نمی‌بخشد: ﴿وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبْتَكُمْ كَثُرْتُكُمْ فَلَمْ تُعْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا﴾ (توبه: ۲۵) «در روز حنین که به کثرت خود خشنود شدید ولی سودی به حالتان نداشت». اگر در میدان نبرد باشند که دشمن ضعیف می‌نماید و کم شمار و مؤمنان گمان کنند که نبرد به سود آنها خواهد بود، نباید رشته‌ی پیوندی توکل بر خدا از دست برود، حتی اگر دشمن گردن نهد و عقب بنشیند و خواستار صلح باشد: ﴿وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ (انفال: ۶۱) «اگر به صلح مایل شدند تو نیز از در صلح وارد شود و بر خدا توکل کن که او شنوای داناست» جنگ هر چند پایان یافته و آتش آن فروکش کرده باشد و دشمنان به آتش بس گردن نهاده باشند توکل نباید منقطع گردد. در غزوه‌ی حدیبیه پیامبر قادر به ادامه‌ی مبارزه و نبرد بود، حتی می‌توانست وارد مکه شود و فرمود: «بایعونی علی الموت»: «تا سرحد مرگ با من بیعت کنید». اما به صلح گرایید، به خاطر اینکه طرف مقابل به آن تمایل داشت، به امید این که در دوران آرامش و امنیت فرصتی برای دعوت و روشنگری فراهم گردد. بدین ترتیب پس از صلح حدیبیه چندین و چند برابر قبل از آن و در زمان کمتری مردم به اسلام گرویدند.

^۱ - اشاره به روایتی دارد که بخاری آورده است: (۲۷۳۴) بخش الشروط، باب الشروط فی الجهاد و المصالحة مع أهل الحرب، مسلم نیز (۱۸۰۷) بخش الجهاد و السیر، باب غزوة ذی قرء و غیرها.

در حالت پیروزی و موفقیت باید همچنان بر خدا توکل کرد، در داستان موسی آمده است:

﴿ قَالُوا يَمُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَارِينَ وَإِنَّا لَنَدَخُلُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا
دَاخِلُونَ ﴿٢٢﴾ قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا
دَخَلْتُمُوهُ فَانكِمُوا عَلَيْهِمُ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٢٣﴾ ﴾ (مائده: ۲۲ - ۲۳)

«گفتند ای موسی ما به آنجا که در آن قومی ستمگر هستند قدم نمی‌گذاریم مگر آن که آنها خارج شوند اگر آنها بیرون بروند ما وارد خواهیم شد. دو تن از مردان خدا ترسی که خدا به آنها نعمت ارزانی داشته بود گفتند: «از این دروازه بر آنها درآید و چون به شهر وارد شدید پیروز خواهید شد اگر ایمان دارید به خدا توکل کنید».

۵- توکل در مشورت

﴿ فِيمَا رَحِمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ ﴿١٥٩﴾ ﴾ (آل عمران: ۱۵۹)

«از یرتو رحمت الهی با آنها نرم و مهربان شدی و اگر خشن و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می‌شدند، بنابراین آنها را ببخش و برای شان آموزش بخواه و در کارها با ایشان مشورت کن، اما هنگامی که تصمیمت را گرفتی بر خدا توکل کن، زیرا خدا توکل کنندگان را دوست دارد.» مشورت در این آیه در راستای تأمین سببها شمرده شده است. نظرها و پیشنهادها سببهایی هستند که انسان را در رسیدن به نظر درست و تصمیم صحیح یاری می‌دهد. اما نباید فراموش کرد که انسان در این هنگام هر چند بزرگترین مشاوران را در اختیار داشته باشد از توکل بر خدا بی‌نیاز نیست. اشتباه برخی‌ها در همین جاست که گمان می‌کنند با برخورداری از مشاوران و استفاده از راهنماییها و اشاره‌های آنها نیازی به توکل نیست، چون بزرگترین و داناترین کارشناسان و مشاوران را دارند، باید گفت: اینان هر چند گاهی ممکن است به یک مورد درست اشاره کنند، اما در اجرا و به کارگیری آن دچار

اشتباه می‌شوند، لذا در معرض افتادن به بیراهه و اتخاذ تصمیمهای نادرست هستند. بنابراین حتی در تصمیم‌گیری و مشورت نیز باید به دانای کل توکل کرد.

۶- توکل در طلب روزی

﴿فَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمِنَّعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى لِلَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٣٦﴾﴾ (شوری: ۳۶) «آنچه به شما داده شده کالای زندگی دنیاست و آنچه نزد خداست برای مؤمنانی که به پروردگارش توکل می‌کنند بهتر و پایدارتر است».

نیز فرمود: ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ﴿٢﴾ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ ﴿٣﴾ إِنَّ اللَّهَ بَلِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا ﴿٤﴾﴾ (طلاق: ۲ - ۳) «هر کس از خدا بترسد خداوند راه نجاتی پیش پای او می‌گذارد و او را از جایی که گمان ندارد روزی می‌رساند، هر کس به خدا توکل کند خدا او را کافی است، خداوند در انجام فرمان خود پایدار است و برای هر چیزی اندازه‌ای قرار داده است».

۷- توکل در پیمانها و وثیقه‌ها

خداوند درباره‌ی یعقوب علیه السلام آورده است که وقتی فرزندانش به او گفتند «أرسل معنا أخانا»: «برادرمان را با بفرست» به خدا توکل کرد و

﴿قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ، مَعَكُمْ حَتَّىٰ تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا ءَاتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ ﴿٦٦﴾﴾ (یوسف: ۶۶) «گفت: هرگز او را با شما نمی‌فرستم تا به نام خدا پیمان دهید که او را نزد من باز گردانید مگر از قدرت شما خارج باشد، هنگامی که تعهد و پیمان موثق به او دادند، گفت: خداوند ناظر گفتار ماست» و «موثق» یعنی پیمان و سوگندهای سخت، سپس ﴿وَقَالَ يَبْنَئِي لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَجِدِ وَأَدْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿١٧﴾﴾ (یوسف: ۱۷)

۶۷) «گفت فرزندانم! از یک در وارد نشوید. از درهای مختلف داخل شوید من قادر به برگرداندن حادثه‌ای که خدا برای شما مقدر کرده است نیستم حکم تنها از آن خداست، بر او توکل کردم و متوکلان باید بر او توکل کنند».

۸- توکل در هجرت در راه خدا

این مقامی بزرگ و والاست. برای انسان بسیار دشوار و ناگوار است که خانه و کاشانه، سرپناه و داراییهایش را رها کند و به غربت برود و خانواده و خاطره‌های دوست داشتنی‌اش را فدا کند، اما با توکل بر خدا برایش آسان می‌شود:

﴿وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَنَّمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً ۗ وَالْآخِرَةُ أَكْبَرُ ۗ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٤١﴾ الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٤٢﴾﴾ (نحل: ۴۱ - ۴۲) «به ستم‌دیدگانی که به خاطر خدا تن به هجرت دادند در این دنیا جایگاه خوبی خواهیم داد و اگر بدانند پاداش آخرت از آنهم بزرگتر است. نیز آنان که صابرند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند» این آیه پس از هجرت آمده است و نشان می‌دهد با توکل به خدا هجرت، درد دوری خانواده و خویشان و وطن آسان می‌شود، آنان که به حبشه هجرت کردند دو هجرت مشهور در کارنامه‌ی دینی خوددارند. پیامبر نیز با دوست و همراهش هجرت کرد و در این راه آزمایشها و بلاهایی صورت گرفت: ﴿إِلَّا نُنْصِرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِينَ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّا نَرَى اللَّهَ مَعَنَا ۗ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ ۗ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا ۗ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٠﴾﴾ (توبه: ۴۰) «آن گاه که کافران او را بیرون کردند نفر دوم از دو نفری که در غار بود به همراه خود گفت:

«تترس خدا باماست» خداوند آرامش خود را بر او فرستاد و با لشکریان غیبی یاریش کرد.»

۹- توکل در بستن قرار خرید. اجاره و ازدواج

موسی (علیه السلام) هنگامی که با آن مرد صالح (شعیب) توافق کرد که هشت سال در خدمت او باشد و برایش شبانی کند و دخترش را به همسری بگیرد، به خدا توکل کرد: ﴿فَإِنْ أَتَمَّمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَمُوتَ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾^(۲۷)
 قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ فَضَيِّتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ ﴿۲۸﴾^(۲۸)
 (قصص: ۲۷ - ۲۸) «اگر آن را به ده سال برسانی به اختیار خود کرده‌ای. من نمی‌خواهم به تو سختگیری کنم. اگر خدا بخواهد شایستگی مرا خواهی دید. گفت: «قرار بین من و تو این باشد که هر کدام ازدو مدت را انجام دادم بر من ستمی نشود و خدا بر آنچه می‌گوییم گواه است» و چون دو سال دیگر نیز از کرم خویش به عهده گرفت آن را به ده سال کامل رساند زیرا در حدیث آمده که «إِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ إِذَا قَالَ فَعَلَ»: «پیامبر خدا وقتی سخنی بگوید به آن عمل می‌کند»^۱.

تعریف توکل

توکل در لغت اعتماد، واگذاری و سپردن امور به کس دیگری است. «وکل فلان فلاناً»: «یعنی به او تکیه کرد و کار را به او محول کرد.» به عبارت دیگر توکل یعنی اظهار ناتوانی و تکیه کردن به غیر.

^۱ - صحیح است: بخاری (۲۶۸۴) بخش الشهادات، باب من أمر بإنجاز الوعد.

این لفظ در قرآن کریم با صیغه‌های مفرد، جمع، ماضی، مضارع و امر چهل و دو بار و همه به معنای تکیه و اعتماد به خدا و تفویض امور به او آمده است. از این ریشه واژه‌ی تکلان در حدیث نیز آمده است: «و هذا الجهدُ وعلیک التکلان»؛ «این تلاش ما و بر تو توکل می‌کنیم».^۱ همچنین: «الله المستعانُ اللهم صبراً و علی الله التکلان»؛ «خداست یاریگر، خدایا شکیبایی به ما ارزانی دار و بر تو توکل می‌کنیم».^۲

از این ریشه «وکالة» نیز به کار می‌رود. وکیل کسی است که کارهای دیگری را به عهده می‌گیرد. او را وکیل می‌نامند چون موکل انجام کارهایش را به او سپرده است.

از دیدگاه ابن قیم از وکالت دو منظور اراده می‌شود:

نخست: توکیل که عبارت است از واگذاری اختیار به کسی و سپردن امور به او.

دوم: توکل یعنی تصرف از طریق تکیه به موکل که این کاربرد دو جانبه است از یک سو خدا بنده را در نگهداری آن چه به او داده وکیل می‌کند و از دیگر سو بنده خدا را وکیل می‌کند و به او اعتماد و تکیه می‌کند.^۳

وکالت پروردگار در حق بنده چنین است: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ﴾ (انعام: ۸۹) «اگر نسبت به آن کفر ورزند گروهی را بر آنها گماریم که انکارش نکنند» قتاده گفت: هجده پیامبری که پیش از این آیه نام برده‌ایم بر آن وکیل کردیم.

^۱ - ضعیف است، ترمذی (۳۴۱۹) بخش الدعوات روایت کرده و گفته حدیث غریبی است. البانی در صحیح الجامع (۱۱۹۴) آن را ضعیف دانسته است.

^۲ - صحیح است: احمد (۱۹۱۴۶)، بخاری (۳۶۹۳) بخش المناقب، باب مناقب عمر بن خطاب، و مسلم (۲۴۰۳) بخش فضائل الصحابه، باب من فضائل عثمان بن عفان روایت کرده‌اند. لفظ حدیث در این جا از احمد است.

^۳ - ن. ک: مدارج السالکین: ۱۲۶/۲.

ابورجا عطاردی گفت: اگر اهل زمین به آن کافر شوند ما اهل آسمان - ملایکه - را بر آن وکیل کردیم. ابن عباس و مجاهد بر این نظرند آنها انصار یعنی اهالی مدینه هستند. درست این است که منظور کسانی است که در ایمان، دعوت و جهاد و پیروزی به آن اقدام کردند. خدا اینها را بر آن وکیل کرد.

بنابراین خدا کسانی را برای دعوت و دین وکیل می‌کند تا امر دعوت را به انجام برسانند، از آن پشتیبانی کنند، بگسترانند و از بهر آن جهاد کنند. هر چند گروهی بروند گروهی دیگر این وظیفه را به عهده می‌گیرند. مانند خوابی است که وقتی معتزله علیه امام احمد به پا خاستند، دیده شد او را زندانی کردند، شکنجه دادند و از حدیث گفتن باز داشتند، حقوقش قطع شد. چنین بود که موقعیت ابن ابی دؤاد اهل بدعت بالا گرفت. گویند کسی پیامبر ﷺ را به خواب دید که این آیه را خواند: «فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ» و در این حال به احمد بن ابی داود معتزلی اشاره می‌کرد، و سپس خواند: «فَقَدْ وَكَلْنَاهَا» و به امام احمد اشاره کرد. این از جمله رؤیاهای سودمند است.

آیا درست است بگوییم خدا یکی از بندگان را وکالت داده یا می‌دهد؟ در پاسخ باید گفت چنان چه دین را بر پای دارد، آری، آیا درست است بگویند: فلانی وکیل خداست؟ خیر. زیرا وکیل کسی است که به نیابت از موکل خود عمل می‌کند، و خدا هیچ نایبی ندارد و هیچ کس جانشین او نمی‌شود، بلکه او جانشین بندگان می‌شود، چنان که پیامبر فرمود: «اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَالْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ»: «خدایا در مسافرت تو همراه و در خانواده تو جانشین هستی».^۱ یعنی به جای بنده امور خانواده و اموالش را که به جا گذاشته به عهده می‌گیرد. اما این که بنده پروردگار را وکیل کند با واگذاری امور به او و

^۱ - صحیح است: مسلم (۱۳۴۲) بخش الحج، باب ما یقول إذا ركب الی سفر الحج و غیره.

برکناری خود از عمل است. لذا گفته‌اند توکل عبارت است از عزل خود از ربوبیت و پرداختن به عبودیت الله.

این که پروردگار وکیل بنده باشد بدین معناست که او را بسنده است و امور و منافع او را به انجام می‌رساند. بنابراین وکالت پروردگار بر امور بنده، سفارش، عبادت و احسان است نه از روی نیاز، بلکه از روی منت و وابستگی‌شان به او. «حسبنا الله و نعم الوکیل» او ما را بس است و تنها خداست که همگان را بسنده است و هر بدی و شری را دور می‌کند.

﴿يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (انفال: ۶۴) «ای پیامبر! خدا و مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند برایت کافی است».

توکل در اصطلاح شرعی

توکل در شرع یعنی اعتماد راستین قلب به خدا در جلب منافع و دفع زیانها و در امور دنیا و آخرت - چنان که ابن رجب گفته است - به اعتقاد حسن بصری توکل این است که انسان بداند خدا مورد اعتماد و اطمینان اوست. شیخ بن عثیمین گوید: توکل اعتماد راستین به خدا در گردآوری سود و برداشتن زیان با فراهم کردن اسباب و شرایطی که خدا دستور داده است. این، تعریف مناسب و جامعی است.

بنابراین حقیقت توکل عبادت و کمک خواهی است: ﴿فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ﴾ (هود: ۱۲۳) «او را بپرست و بر او توکل کن»، ﴿عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾ (هود: ۸۸) «به او توکل دارم و به سوی او باز می‌گردم»، ﴿عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ﴾ (رعد: ۳۰) «بر او توکل کردم و بازگشتم به سوی اوست»، ﴿رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا﴾ (مزمّل: ۹) «آفریدگار شرق و غرب که معبودی جز او نیست، او را کارساز خویش

برگزین»، ﴿عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾ (شوری: ۱۰) «و به او توکل دارم و به سوی او باز می‌گردم» پس توکل کاملتر و شاملتر از استعانت است و برای جلب منافع و دفع زیان است هر چند در امور دنیوی باشد.

خداوند در چند جا این دو اصل را با هم آورده است ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ (فاتحه: ۵) «تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوئیم» عبادت کردن او و کمک خواستن از او و توکل به او که تنها و بی‌شریک است، در این حال خداوند برای بنده کافی است، چه در گرفتاریها، غم و اندوه یا در مورد دشمن و جنگ.

وقتی خدا به پیامبرش فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (انفال: ۶۴) «ای پیامبر! خدا و مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند برایت کافی است» برخی از مردم گمان می‌کردند بدین معناست که خدا تو را بس است و مؤمنان نیز برای تو کافی‌اند، یعنی آنها همراه با خدا تو را بس‌اند. این اشتباه است و درست چنین است که خدا برای تو و آنان که از تو پیروی کردند کافی است، تو را کفایت می‌کند، آنها را نیز، برای تو بسنده است برای آنها نیز بر معنای اول درست نیست و برخلاف دیدگاه صحیح و مشهور است.

لذا در آیهی دیگری فرمود: ﴿وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِبَصَرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ﴾ (انفال: ۶۲) «اگر بخواهند فریبت دهند خدا برای تو کافی است، اوست که با نصرت خود و یاری مؤمنان تو را تأیید کرد» درباره‌ی معنای این آیه‌ی می‌توان گفت: خدا تو را بس است او است که با پیروزی و با مؤمنان تو را توانا کرد، زیرا مؤمنان به تو کمک کردند و توانمند ساختند.

حسب و تأیید با هم فرق دارند، بنده نمی‌توان کافی (حسب) باشد، بلکه می‌تواند یاریگر (مؤید) باشد. «أیدگ بالمؤمنین» یعنی آنها تو را یاری کردند در این اشکالی وجود ندارد و ضد توحید نیست.

اما اگر بگویید «یکفونک» این سؤال پیش می‌آید که چه کسی این کفایت را دارد؟ کیست که می‌تواند کافی باشد هر گونه بدی و شری را از دیگران دور کند؟ جز خدا کسی این توانایی را ندارد.

این قییم دربارهی معنای آیه گفته است: حسبک الله یعنی خداوند برای تو بسنده است، و هر کس خدا برای او کافی و نگهدارش باشد، دشمن هیچ طمعی در او نخواهد داشت و نمی‌تواند زیان و آزاری به او برساند.^۱

استثنا در عبارت ﴿لَنْ يَضُرُّكُمْ إِلَّا أَذًى﴾ (آل عمران: ۱۱۱) «هرگز به شما زیان نمی‌رساند مگر اندک آزاری» به چه منظوری است؟ مانند آزاری و اذیت گرما و سرما، گرسنگی و تشنگی. اما این که دشمن به او زیانی برساند. بدین گونه که به مرادش برسد. و آن چه که می‌خواسته اتفاق بیفتد، مدنظر نیست، این زیان و ضرر تحقق نمی‌یابد. به دیگر سخن اگر بر خدا توکل کنید، زیانی به شما نمی‌رساند جز آزار، و آن هم چیزهایی است که از آن گریزی نیست، نه آن گونه دشمن می‌خواهد و آرزو می‌کند، که این اثر اندکی است مانند گرما، سرما، گرسنگی و تشنگی که برای هر کس پیش می‌آید.

مراتب تحقق توکل

۱- یاد خدا و توسل به نامها و صفتهای مبارکش، با اعتماد و ایمان به او و قدرت و عظمتش. کسانی که نامها و صفتهای خدا را رها می‌کنند و منکر آن هستند، این مرتبه را محقق نمی‌سازد.

^۱ - ن. ک: بدائع الفوائد: (۲/۴۶۵).

۲- اثبات سببها و مسببها و این که اسباب به تنهایی تأثیر کاملی نخواهد داشت. هر کس سببها را انکار کند و بگوید باطل است، نادان و بی‌خرد است. بی‌گمان سببهایی وجود دارد که ناگزیر باید آن را فراهم ساخت. مثلاً برای صاحب فرزند شدن باید ازدواج کرد و برای برداشت محصول باید کشت کرد و...

به همین خاطر وقتی کسی نزد پیامبر ﷺ آمد و درباره‌ی شترش پرسید ای رسول خدا آیا آن را ببندم و به خدا توکل کنم یا این که با توکل به او آزاد و رهایش کنم؟ فرمود: «اعقلها و توکل»؛ «بلکه آن را ببند و توکل کن»^۱.

گاهی انسان جز دعا راهی ندارد و چاره‌ی بی‌بندی و دعای البتة چه خوب سببی است! خداوند در کتابش پرداختن به اسباب را در هر کاری به بندگانش آموخته است: ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِن رِّزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ ﴿١٥﴾﴾ (الملک: ۱۵) «اوست که زمین را رام شما کرد در اکناف آن بگردید و روزی او را بخورید و بازگشت همه به سوی اوست»، ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِن فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿١٠﴾﴾ (جمعه: ۱۰) «پس از پایان نماز در زمین متفرق شوید و از فضل خدا روزی را طلب کنید و بسیار خدا را به یاد آورید تا رستگار شوید». بنابراین کسی که می‌گوید: تا رزق و روزی پیدا نکنم، هیچ کاری نمی‌کنم، از شرع خدا غافل است و جایگاه خدا را نمی‌داند که در سوره‌ی مزمل می‌فرماید: ﴿وَأَخْرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِن فَضْلِ اللَّهِ ﴿٢٠﴾﴾ «گروهی دیگر برای بهره‌برداری از فضل الهی در زمین سفر می‌کنند» «یضربون» یعنی به سفر می‌روند، می‌گردند و تجارت می‌کنند، همانطور که یاران

^۱ -درجه‌ی حدیث نیک است: ترمذی (۲۵۱۷) بخش صفة القيامة و الرقائق و الورع، روایت کرده و گفته: حدیث غریبی است. البانی در صحیح الجامع (۱۰۶۸) آن را نیک دانسته است.

پیامبر ﷺ نیز در دریا و خشکی برای تجارت می‌رفتند و یا در باغها و نخلستانهایشان کار می‌کردند.

غسل روز جمعه به خاطر این است که مردم کار می‌کنند و عرق می‌کنند و بر لباسهایشان می‌نشیند و بوی بدی در مسجد ایجاد می‌کند، در روایت هست که در چنین حالی به یاران پیامبر گفتند: «لو اغتسلتم!»: «ای کاش غسل می‌کردید»^۱.

امام احمد وقتی درباره‌ی گروهی که می‌گویند می‌نشینم، روزی ما به عهده‌ی خداوند است، و خود را متوکل می‌نامند، از او سؤال شد، گفت: سخن بی‌ارزشی است. چون خداوند فرموده است: ﴿فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۱۰۱﴾ فَإِذَا فُضِّيتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِن فَضْلِ اللَّهِ ﴿﴾ (جمعه: ۹ - ۱۰) «به ذکر خدا بشتابید و خرید و فروش را واگذارید اگر بدانید این برای شما بهتر است پس از پایان نماز در زمین متفرق شوید و از فضل خدا طلب روزی کنید».

صالح بن احمد بن حنبل گوید: «از پدرم درباره‌ی گروهی که کار نمی‌کنند و می‌گویند توکل کرده‌ایم، سؤال شد، گفت: اینها بدعت گذارند».

۳- استواری و ثابت قدمی در راه توحید؛ انسان اگر توحید را محقق سازد بهره‌ی فراوانی از توکل خدا خواهد داشت: ﴿حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ﴾ (توبه: ۱۲۹) «خداوند برای من کافی است و معبودی جز او نیست، بر او توکل کردم».

۴- اعتماد به خدا در همه‌ی کارها، چنان که همه چیز را به او واگذار کند.

۵- به خداوند گمان نیک ببرد، به آن چه در دست خدا است مطمئنتر باشد تا به آن چه در دست خودش است، دلش با رو آوردن دنیا یا رویگردانی آن یعنی برخورداری از نعمتهای

^۱ - صحیح است: بخاری (۲۰۷۱) بخش البیوع، باب کسب الرجل و عمله بیده، و مسلم (۸۴۷) بخش الجمعة، باب وجوب غسل الجمعة علی کل بالغ من الرجال روایت کرده‌اند.

دنیا یا بی‌نصیب ماندن از آن نلرزد و توجهی نداشته باشد، زیرا به خدا اعتماد دارد، در این حال به کسی می‌ماند که پادشاهی یک درهم به او بدهد و از او دزدیده شود. پادشاه بگوید: نگران نباش چندین برابر آن نزد من هست، هر وقت بیایی از گنجینه‌ی خود چند برابر به تو می‌دهم! لذا هر کس بداند خداوند پادشاه پادشاهان است و گنجینه‌هایش سرشار است، نباید آشفته و نگران گردد؛ هر چه از دست برود، خداوند دارا و ثروتمند است، آن را جبران می‌کند.

درباره‌ی خوش‌گمانی به خدا در حدیث قدسی آمده است: «أنا عند ظنّ عبدی بی»: «بنده‌ام هر طور درباره‌ی من گمان کند، من همانگونه‌ام».^۱

گمان نیک موجب توکل بر خدا می‌شود. انسان اگر بداند و یقین داشته باشد خداوند بی‌نیاز و صاحب ملک و توانای مطلق است، به او توکل می‌کند.

۶- تسلیم قلب به خدا؛ وقتی انسان خویشتن را مانند بنده‌ی مطیع و فرمانبردار به پروردگار خود بسپارد، توکل در او ایجاد می‌شود.

۷- توکل در واگذاری: ﴿فَسَتَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَأَفَوضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ﴾ (غافر: ۴۴) «آنچه را به شما می‌گویم، به زودی به یاد خواهید آورد، من کار خود را به خدا واگذار می‌کنم» یعنی بر او توکل می‌کنم و با وجود قطع رابطه با شما و دوری از شما به خاطر نیرنگتان، از او کمک می‌خواهم.

ابن مسعود گوید: آیه‌ی که واگذار و تفویض امور به خدا به طور کامل و با قاطعیت بیشتری آمده این است: ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ (طلاق: ۳) «هر کس به خدا توکل کند خدا او را کافی است».^۱

^۱ - صحیح است: بخاری (۷۴۰۵) بخش التوحید، باب قوله الله تعالى: ﴿وَيَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ﴾ (آل عمران: ۲۸) و مسلم (۲۶۷۵) بخش الذکر و الدعاء، باب الحث علی ذکر الله تعالی آورده‌اند.

ابن قیم به نقل از شیخ الاسلام ابن تیمیه می گوید: «قدر در میان دو حالت واقع شده است: توکل - پیش از وقوع آن - و خشنودی - پس از آن - از دیدگاه دین و توحید. زیرا هر کس پیش از انجام کاری به خدا توکل کند و پس از آن به هر چه پیش می آید خشنود باشد، انسانی است که در عمل عبودیت را به اثبات رسانده است.^۱

با این دید به دعای استخاره دقت کنید: «واقدر لی الخیر حیث کان ثم رَضنی به»: «برای من خیر و احسان مقرر بدار - هر جا که باشد - و مرا به آن خشنود بگردان.» بنابراین توکل به خدا، واگذاری امر به خدا پیش از وقوع و خشنودی به آن و هر چه رخ می دهد، پس از آن.

توکل و توائل

فرق میان توکل و توائل در این است که در توکل فراهم کردن سلسله اسباب شرعی هست، در حالی که توائل اهمیت ندادن به اسباب و فراهم نکردن آن است. برخی از دانشجویان مثلاً هنگام رفتن به یک امتحان چیزهایی برای قلبی با خود می برند و می گویند: این جزء اسباب است! در حالی که این توکل آمیخته با سرپیچی از راه درست است، توکل درست این است که از اسباب شرعی هر چه در توان است مهیا شود. هر کس از توکل به در باشد باید در توحید او شک کرد، و فراهم نکردن سلسله اسباب هر کاری، نقص عقل شمرده می شود. بندهی مخلص خدا این سببها را هر چند کوچک و ناچیز باشد

^۱ - طبرانی در المعجم الکبیر (۱۳۳/۹) به شماره‌ی (۸۶۵۹)، عبدالرزاق در کنابش (۳۷۱/۳) به شماره‌ی (۶۰۰۲) و بیهقی در شعب الایمان (۴۵۸/۲) به شماره‌ی (۲۳۹۲) روایت کرده‌اند.

^۲ - ن. ک: مدارج السالکین: ۱۲۲/۲.

فراهم می سازد، و خدا آن را مبارک می گرداند و آن را اثربخش قرار می دهد. خداوند این امور را در لابه لای داستان حضرت مریم به ما یاد داده است.

تَوَكَّلْ عَلَى الرَّحْمَنِ فِي كُلِّ حَاجَةٍ وَ لَا تُؤَثِّرَنَّ الْعَجْزَ يَوْمًا عَلَى

الطَّلَبِ

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ قَالَ لِمَرْيَمَ إِلَيْكَ فَهَزِي الْجَنَعَ يَسْقُطُ

الرُّطْبِ

و لَوْ شَاءَ أَنْ تَجْنِيَهُ مِنْ غَيْرِ هَٰؤُلَاءِ جَنَّتَهُ وَ لَكِنْ كُلُّ شَيْءٍ لَه

سَبَبٌ

یعنی در هر خواسته‌یی به خداوند رحمان توکل کنید و هیچ وقت در جستجوی آن سستی نورزید. / بنگرید که خدا به مریم گفت: ساقه‌ی درخت را به سوی خودت تکان بده تا خرما‌ی تازه از آن بیفتد برایت. / در حالی که اگر اراده می‌کرد بدون تکان دادن مریم، خرما خود برایش می‌افتاد، اما هر چیزی سببی دارد که باید فراهم شود.

اکنون تصور کنید زن که در قویترین حال ضعیفتر از مرد است، و حالت زایمان ضعیف‌ترین حالتش است در آن حال که مریم بسیار ضعیف شده با حالت پس از زایمان بایستی تنه‌ی درخت خرما را که درختی محکم و دارای تنه‌ی سخت و استوار است، تکان دهد، اما خداوند فرمود: ﴿ وَهَزِي إِلَيْكَ بِجَنَعِ النَّخْلَةِ ﴾ (مریم: ۲۵) «تنه درخت خرما را تکان بده» با فراهم کردن سبب هر چند به طور ضعیف نتیجه را به ثمر رساند. در علم و قدرت خدا بدون هیچ گونه تکان و نیرویی میوه‌ی آن درخت می‌توانست بیفتد. وانگهی تکان دادن زنی ناتوان و دردمند برای آن درخت محکم چه فایده‌یی داشت؟ خداوند در این جا به منظور این که نکته‌یی به انسان یاد می‌دهد و بندگانش را متذکر می‌شود که باید اسباب لازم

فراهم گردد، این دستور را آورده است. این در مسأله‌ی توکل یکی از اصول بسیار مهم است.

پیامبر ﷺ روزی که می‌خواست به جنگ برود زره پوشیده و کلاهخود بر سر نهاد. او این کار را در راستای فراهم کردن سلسله اسباب انجام داد، همین طور در هنگام هجرت برای از بین بردن ردپا و یافتن مسیر نامعلوم راهنما به خدمت گرفت و از راهی دور از انتظار رفت و زمانی را برای حرکت در نظر گرفت که مردم در آن کمتر بیرون بودند. این دقتها و ریزه‌کاریها همه برای این بود که اسباب رهایی را فراهم سازد.^۱

این کسی است که پیامبر خداست و خداوند او را از هر چیز دیگری بی‌نیاز کرده است: ﴿حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (انفال: ۶۴) «خداوند تو را بس است»، ﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ (مائده: ۶۷) «خدا در برابر مردم تو را حفظ می‌کند» اما خداوند خواست در جریان هجرت مهیا کردن سلسله اسباب به همراه توکل بر خدا را به ما یاد دهد.

پیوند توکل و عمل و علم قلب

توکل بر خدا عمل قلب را همراه با علم آن فراهم می‌آورد، انسان باید به دل بداند که خداوند همه چیز را مقدر و اداره می‌کند. عمل قلب عبارت است از آرامش و اطمینان قلب در برابر آفریدگار و اعتماد به او. با این شرح توکل هم شامل علم قلب است و هم عمل آن و هر دو در توکل بسیار مهمند.

برای این منظور باید اسماء و صفتهای خدا را بدانیم و آرامش بیابیم و به او تسلیم گردیم و خود را به او واگذار کنیم.

^۱ - به روایتی اشاره دارد که بخاری آورده است: (۵۸۰۷) بخش اللباس، باب التقتع، حدیث طولانی در داستان هجرت است.

إِذَا ابْتَلَيْتَ فَتَنَ بِاللَّهِ وَارْضَ إِنَّ الَّذِي يَكْشِفُ الْبَلَاءَ هُوَ اللَّهُ

به

إِذَا قَضَى اللَّهُ فَاغْتَسَلِمَ مَا لَأَمْرٍ إِذْ حِيلَ فِيمَا قَضَى اللَّهُ
لِقُدْرَتِهِ

الْيَأْسُ يُقْطَعُ أَحْيَانًا لَا تَيَأْسُ فَنِعْمَ الْقَادِرُ اللَّهُ

بِصَاحِبِهِ

یعنی: وقتی به مصیبتی دچار شدی، به خدا اطمینان داشته باش و با خشنودی به او اعتماد کن، اوست که بلاها را دفع می‌کند و مصیبتها را می‌زداید. / وقتی خدا کاری پیش بیاورد، در برابر او و قدرتش سر تسلیم فرو بیاور، چرا که هیچ کس در برابر امر و قضای الهی راه فراری ندارد. / ناامیدی گاهی صاحبش را از پای در می‌آورد، پس ناامید نباشید، و بدانید که خداوند چه نیک قادر متعالی است!

در به دست آوردن بهره‌ی خود از روزی و سلامتی، اموال دنیا، فراهم کردن نیازها و کنار زدن مصیبتها و گرفتاریهای دنیایی توکل لازم و کارساز است. همانطور که در عبادت یاد خدا سنگ اساس باشد. انسان وقتی هدف غایی او خدا باشد، آرام می‌گیرد، آشفته نمی‌شود، دعا می‌کند و هر چه بخواهد از پروردگارش می‌طلبد.

توکل بر خدا با فراهم کردن سلسله اسباب نقص در عقل و حتی نقص در دین شمرده می‌شود، زیرا ما دستور یافته‌ایم کار کنیم. نباید مثل آنهایی باشیم که گمان می‌کنند بدون کار و عمل نیک وارد بهشت می‌شوند و می‌گویند از رحمت خدا به آن می‌رسیم، چنان که یکی از آنها گفت تلاش کردم وسایل و دستگاههای موجب فساد را در خانواده‌ی همسرم بیرون بیندازم، اما پدر همسرم می‌گفت چرا به فکر بیرون انداختن و برداشتن این دستگاهها و ابزارها هستی؟ ما همه در رحمت و لطف خدا زندگی می‌کنیم!

درست است ما همه در سایه‌ی مرحمت و کرم الهی هستیم، اما مگر برای رفتن به بهشت سببایی وجود ندارد؟ مگر نباید از اسباب رفتن به دوزخ دوری کرد؟ مگر نباید از محرمات پرهیز کرد؟ مگر نباید واجبات را ادا کرد؟ آیا همه‌ی این‌ها بدون فراهم کردن اسباب لازم آن امکان پذیر است؟! ﴿إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ﴾ (اعراف: ۵۶) «رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است» فرمود: رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است، نه به بدکاران و فاجران.

با این حال هستند کسانی که نمی‌خواهند نه از اسباب دنیوی و نه از اسباب شرعی چیزی برای خود مهیا سازند. برخی از آنها اسباب دنیوی را فراهم می‌کنند، مثلاً در درس و تحصیل، هنر، مهارت فنی نمونه است، اما در نماز کوتاهی می‌کند و در امور حرام می‌افتد. به اسباب دینی بی‌توجهند. اما چگونه در آخرت می‌توان رستگار شد؟ «اعملوا فكل مسير لما خلق له»: «عمل داشته باشید، هر کس به طرف آن چه برایش آفریده شده، پیش می‌رود».^۱

امور متناقض با توکل

۱- فال بد و بدبینی؛ پیامبر ﷺ فرمود: «لا طيرة»: «فال بد درست نیست».^۲ این امر در چیزهای دیدنی و شنیدنی است، مانند اینکه کسی آدم نابینایی را می‌بیند، به فال بد می‌گیرد، یا پرندehی را می‌بیند که به سمت چپ پرواز می‌کند و آن را به فال بد می‌گیرد، او که

^۱ - صحیح است: بخاری (۴۹۴۹) بخش التفسیر، باب (فَسَنِيْرُهُ وِلِلْعُسْرِي)، و مسلم (۲۶۴۷) بخش القدر، باب كيفية خلق الآدمي روايت کرده‌اند.

^۲ - صحیح است: بخاری (۵۷۵۴) بخش الطب، باب الطيره، و مسلم (۲۲۲۳) بخش السلام، باب الطيرة و الفأل و ما يكون فيه الشؤم، روايت کرده‌اند.

می‌خواسته به سفری برود، یا ازدواج کند، با این مورد از تصمیم خود پشیمان می‌شود، اینها با توکل بر خدا منافات دارد.

مانند کسی که یک بلیط هواپیما گرفت، ملاحظه کرد شماره‌ی صندلی ۱۳ است، گفت سوار نمی‌شوم این عدد نحس است!! در حالی که خودداری از شماره‌ی ۱۳ هرگز در اسباب شرعی وجود ندارد.

مردی برای معامله‌ی با رفیقش به جایی رفت، در راه مادرزنش را دید، گفت این نشان از نحسی دارد!! باید پرسید او چه ربطی به معامله دارد؟! بنابراین فال بد و بدبینی با توحید منافات دارد.

هنگامی که حضرت علی (علیه السلام) می‌خواست به جنگ ستمکاران برود یکی از طالع بینان به او گفت اکنون در برج عقرب هستیم، و باران می‌بارد، ای علی اگر بیرون بروی در این جنگ شکست می‌خوری! اما او با اطمینان از خدا و توکل بر او رفت و خداوند در آن جنگ برکت، خیر و احسان برای او مقدر ساخته بود.

انسان اتفاقاً باید برخلاف طالع بینان و پیشگویان عمل کند، اگر به او گفتند رفتن در این حال بدشگون و نامیمون است، چون فلان ستاره در فلان جاست، باید به او بگوید برای مخالفت با نظر تو، و به عنوان ایمان به یگانگی خدا و ایمان به سنت پیامبر می‌روم و برخلاف تو عمل می‌کنم ای شیاد نیرنگ باز!

مراجعه به پیشگویان و دست به دامن آنها شدن و نیز آویزان کردن مهره‌های دفع چشم زخم با توکل منافات دارد؛ زیرا «مَنْ تَعَلَّقَ شَيْئًا وَكَلَّ إِلَيْهِ»: «هرکس چیزی بیاویزد، به آن واگذار می‌شود».^۱ بنابراین انسان اگر چیزی آویزان کند هر چند از قرآن استفاده کند، دلش

^۱ - درجه‌ی روایت ضعیف است: ترمذی (۲۰۷۲)، بخش الطب، باب ما جاء فی کراهیة التعلیق، و احمد در مسند (۱۸۳۰۴) روایت کرده‌اند. البانی در صحیح الجامع (۵۷۰۲) آن را ضعیف دانسته است.

در بند جلد، کاغذ و سطرهای نوشته شده می‌ماند، لذا درست و واجب این است که دلش به یاد خدا زنده باشد، و وابسته به او باشد نه به کاغذها و نوشته‌هایی که به مچ دستش می‌بندد یا به گردنش می‌آویزد. برخی می‌گویند اینها سبب‌اند، باید به این افراد بگویم این با نظر ما و بسیاری دیگر مخالفت دارد، ما گفتیم اسباب شرعی را باید فراهم کرد نه هر سببی و به هر طریقی!

توکل باید همراه با اسباب شرعی باشد. کسی که حلقه‌یی یا رشته‌یی به خود می‌آویزد، یا از درختها تبرک می‌جوید، دعا‌هایی می‌نویسد و به آن می‌آویزد، به اسباب غیرشرعی متوسل شده است. هر کس چیزی به درخت یا جایی ببندد، به آن واگذار می‌شود، و از توکل به خدا دور و بی‌نصیب می‌ماند، توکلش محصور به این چیز آویخته شده، می‌ماند. لذا می‌بینید این موارد در میان مردمانی زیاد مشاهده می‌شود که توحیدشان ضعیف است. در ماشین، در خانه، به گردن خود یا بچه‌هایشان چیزهایی می‌بندد که در آن موارد شرک‌آمیز وجود دارد. زیرا چنین کسی به هر سببی و هر کاری هر چند غیرشرعی پناه می‌برد، چون در درجه‌ی ضعیفی از توحید به سر می‌برد، توکلش سست بنیاد است، در نتیجه با ناامیدی عقب می‌نشیند، و آن چه می‌خواهد به دست نیاورده است، ترس و اندوه ملازمش خواهد بود.

۲- انسان با توکل بر خدا باید برای روزی خود تلاش کند. این امر در روزگار ما که بیکاری در آن شایع است، بسیار اهمیت دارد. مردم برخی بر همدیگر توکل می‌کنند، پسر بر پدر، برادر بر خواهر کارمندش تکیه می‌کنند. عده‌ی زیادی نمی‌خواهند کار کنند، در حالی که خداوند ما را رهنمون ساخته و درهای رزق و روزی را به روی ما گشوده که در قرآن و سنت به مواردی از آن اشاره شده است.

الف. نخستین و بزرگترین سبب روزی و پاکترین حلال روی زمین غنایم جنگی است:

﴿ فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا ﴾ (انفال: ۶۹) «از غنیمتی که گرفتید، بخورید که حلال و پاکیزه است».

علما درباره‌ی پاکیزه‌ترین روزی و حلالترین چیز بحث و تبادل نظر کرده‌اند که آیا تجارت است، یا کشاورزی یا صنعت یا غیر آن؟ به این نتیجه رسیده‌اند که پاکیزه‌ترین مال حلال بر روی زمین غنایم جنگی در راه خداست، زیرا خداوند فرمود: «از اموال حلال و پاکیزه که به غنیمت گرفته‌اید، بخورید» پیامبر ﷺ فرمود: «جُعِلَ رِزْقِي تَحْتَ ظِلِّ رُحْمِي»: «روزی‌ام در سایه نیزه‌ام مقرر شده است».^۱ یعنی با تلاش و مبارزه در میدانهای جنگ روزی خود را به دست می‌آورم.

ب. کار کردن با دستان خود، پیامبر ﷺ فرمود: «مَا أَكَلَ أَحَدٌ طَعَامًا قَطَّ خَيْرًا مِنْ عَمَلٍ يَدِهِ»: «هیچ کس هیچ وقت غذایی بهتر از حاصل دسترنج خود نخورده است».^۲ همچنین فرمود: «لَأَنْ يَحْتَطِبَ أَحَدُكُمْ حِزْمَةً عَلَى ظَهْرِهِ خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَسْأَلَ أَحَدًا فَيُعْطِيَهُ أَوْ يَمْنَعَهُ»: «بی‌گمان اینکه اگر یکی از شما یک پشته هیزم تهیه کند و بر دوش خود حمل کند [و از این طریق کسب روزی کند] برایش بهتر از این است که از کسی درخواست کند: که او یا کمکش می‌کند یا چیزی به او نمی‌دهد».^۳

ج. تجارت، که کار بسیاری از مهاجرین و نیز انصار بود: ﴿ فَإِذَا فُضِّيتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿۱۰﴾ (جمعه: ۱۰) «پس از

^۱ - صحیح است: به روایت امام احمد در مسند (۵۰۹۴)، البانی در صحیح الجامع (۲۸۳۱) آن را صحیح دانسته است.

^۲ - صحیح است: به روایت بخاری (۲۰۷۲) بخش البیوع، باب کسب الرجل و عمله بیده.

^۳ - صحیح است: به روایت بخاری (۲۰۷۴) بخش البیوع، باب کسب الرجل و عمله بیده، و مسلم (۱۰۴۲) بخش الزکاة، باب کراهة المسألة للناس.

پایان نماز در زمین متفرق شوید و از فضل خدا (روزی را) طلب کنید، و بسیار خدا را به یاد آورید تا رستگار شوید».

عبدالرحمن بن عوف گفت: «مرا به بازار راهنمایی کنید».^۱

د. کاشتن درخت و کشاورزی از دیگر اسباب روزی است. گویند در کشاورزی نشانه‌های مخصوصی از توکل بر خدا بیشتر از هر چیز دیگری در آن هست. کشاورز وقتی دانه‌ها را می‌کارد، در دلش مایه‌های بیشتری از توکل نسبت به بازرگانان وجود دارد. هر کس در هر شغل و کاری به توکل نیاز دارد، اما کشاورز بیشتر.

به همین خاطر برخی کشاورزی را ترجیح می‌دهند، چون در راستای رویش و رشد محصول و دوری از آفات دل بیشتر به خدا تعلق پیدا می‌کند و امیدوار می‌شود. انسان علاوه بر فراهم کردن اسباب روزی برای درمان نیز به درستی باید عمل کند. پیامبر فرمود: «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ دَاءٍ إِلَّا وَأَنْزَلَ لَهُ شِفَاءً»؛ «خدا هر دردی فرو بفرستد بی‌گمان برای آن درمانی نیز می‌فرستد».^۲ همچنین فرمود: «تداووا عباد الله»؛ «ای بندگان خدا خویشتن را درمان کنید»، یعنی در زمینه‌ی شفا و بازیافتن سلامتی اسباب لازم را فراهم کنید.

^۱ - صحیح است: به روایت بخاری (۲۰۴۹) بخش البيوع، باب ما جاء قول الله تعالى: ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ

فَأَنْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ﴾ صحابه به بازاری رفتند، به خرید و فروش می‌پرداختند.

^۲ - صحیح است: بخاری (۵۶۷۸) بخش الطب، باب ما أنزل الله داءً إلا أنزل له شفاءً روایت کرده است.

فایده‌های توکل

- ۱- با توکل بر خدا پیروزی بر دشمنان تحقق می‌یابد: ﴿ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ﴿١٧٣﴾ فَأَنْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمَسَّ لَهُمْ سُوءٌ وَأَتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ ﴿١٧٤﴾ (آل عمران: ۱۷۳ - ۱۷۴) «و گفتند: خدا ما را بسنده و بهترین حامی است، آنان با نعمت و فضل خدا بازگشتند، و هیچ آسیبی به آنها نرسید و پیرو رضای خدا شدند که خداوند بخشنده بزرگی است»، ﴿ وَكَمَاءَ الْمُؤْمِنِينَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ. وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا ﴿٢٢﴾ (احزاب: ۲۲) «مؤمنان با دیدن احزاب گفتند: «این همان است که خدا و رسولش به ما وعده داده‌اند و گفته خدا و رسولش راست بود» و این امر جز بر ایمان و تسلیمشان نیفزود».
- ۲- با توکل بر خدا زیان و آفات و مصیبتها برطرف می‌شود، روزی و منافع درمان از بیماری فراهم می‌آید.
- ۳- توکل بر خدا سبب قوت و سرزندگی دل است.
- ۴- توکل موجب پیشگیری از شکستهای روحی - روانی می‌شود.
- ۵- انسان را از خودکشی و رفتارهای دیگر که از افراد بی‌توکل سر می‌زند، دور می‌کند، آنهایی که ناامید و دچار شکست و سرخوردگی شده‌اند و به نظر خود در دنیا جایی برایشان نمانده است، توکل باعث دوری از چنین اشخاصی می‌شود.
- ۶- توکل موجب نگهداری جان، مال، فرزند و خانواده می‌شود: ﴿ قَالَ اللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ ﴿٦٦﴾ (یوسف: ۶۶) «گفت: خداوند ناظرگفتار ماست.» گفته‌ی یعقوب است به فرزندانش،

و در ادامه گفت: ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾ (۱۷) ﴿(یوسف: ۶۷) «حکم تنها از آن خداست بر او توکل کردم و متوکلان باید بر او توکل کنند».

در جایی دیگر از قرآن آمده است: ﴿إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَيْسَ بِضَرَارِهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ (مجادله: ۱۰) «نجوا مسلماً کار شیطان است که می‌خواهد مؤمنان را محزون کند ولی جز به اذن خدا نمی‌تواند ضرری به آنها برساند، بنابراین مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند».

انسان هنگامی که از خانه بیرون می‌رود، می‌گوید: «بسم الله توکلت علی الله» فرشته‌یی به او می‌گوید: «هدایت می‌شوی، از بلا دور می‌مانی و از هر گونه بدی و شر نجات می‌یابی».^۱

۷- توکل بر خدا اراده و شور و شوق به کار را در انسان ایجاد می‌کند، زیرا راهی برای فراهم کردن اسباب شرعی برایش گشوده می‌شود. آدمی وقتی فهم درستی از توکل داشته باشد با جان و دل به دنبال کار می‌رود و سببهای روزی و رستگاری خود را فراهم می‌کند. این باعث تشویق به امید تولید، نتیجه‌گیری و بهره‌مندی می‌شود.

۸- توکل روح معنویت را بالا می‌برد، گرچه مصیبتها و سختیها دامنگیرش شود: «آنان که مردم به آنها گفتند گروهی برای جنگ با شما گرد آمده‌اند، از آنها بترسید»؛ مسلمانان برخی کشته شده بودند و برخی زخمی، که مصیبت سخت‌تری برایشان پیش آمد، به آنها خبر دادند که مشرکان علیه ایشان گرد آمده‌اند تا دوباره بر آنها حمله کنند: ﴿فَرَادَهُمْ إِيمَانًا

^۱ - صحیح است: ابوداود (۵۰۹۵) بخش الأدب، باب ما یقول إذا خرج من بیته، ترمذی (۳۴۲۶) بخش الدعوات، باب ما جاء فی ما یقول إذا خرج من بیته، روایت کرده‌اند. ترمذی گفت: حدیث نیک و درستی است. ابن ماجه (۳۸۸۶) بخش الدعاء باب ما یدعو به الرجل إذا خرج من بیته، آورده است. البانی در صحیح الجامع (۴۹۹) آن را صحیح دانسته است.

وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ﴿٧٣﴾ فَأَنْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ رَبِّهِمْ إِلَىٰ آلِهِمْ لِيَأْخُذَهُمُ اللَّهُ بِمَوَازِينٍ عَدْلٍ ﴿٧٤﴾ (آل

عمران: ۱۷۳ - ۱۷۴) «ایمانشان زیادتر شد و گفتند: خدا ما را بسنده و بهترین حامی است، آنان به نعمت خدا بازگشتند و هیچ آسیبی به آنها نرسید».

۹- توکل بر خدا روزی انسان را تأمین می‌کند، همان طور که روزی پرندگان را می‌رساند، بیشتر در این باره صحبت شد.

۱۰- توکل بر خدا در هر کاری نتیجه را محقق می‌کند، مثلاً دانشجو موفقیت در درسها و تحصیلش، بازرگان سود، کارمند شغل و منصب مناسبی می‌خواهد، و توکل در این راه آنها را یاری می‌کند.

۱۱- هر کس به خدا توکل داشته باشد، همراهی خدا با او را احساس می‌کند، در می‌یابد که خدا با اوست، کمکش می‌کند، نیازهایش را برآورده می‌کند، محافظ و نگهدارش است.

۱۲- توکل دوستی و محبت پروردگار را برای بنده به ارمغان می‌آورد، بنده نیز در نتیجه‌ی توکل محبت و مهر پروردگار به دلش می‌نشیند، زیرا آثار آن را به چشم می‌بیند، و می‌داند خداوند چگونه بر مبنای نیت و توکلش هر چه خواسته به او داده است.

۱۳- هر کس توکل را در عمل محقق سازد، بدون حساب و عذاب به بهشت می‌رسد، که این خود چنان که در حدیث هفتاد هزار نفر آمده، بزرگترین میوه‌های توکل است.^۱

۱۴- توکل بر خدا سراپا عزت و دولتمندی است.

^۱ - بیشتر سند آن ذکر شد.

داستانهایی از متوکلان

پیامبر ﷺ و مردی که بر او شمشیر کشیده بود

پیامبر ﷺ خود سردسته‌ی توکل‌کنندگان بر خداست، او روزی با یارانش در دشتی فرود آمدند، شمشیرش را به درختی آویخت، مردم پراکنده شدند و زیر درختان دنبال جای سایه‌دار می‌گشتند. ناگهان از صدای پیامبر ﷺ که آنها را می‌خواند، لرزه بر اندامشان افتاد. آمدند، دیدند مردی آن جا هست با شمشیری که بر زمین افتاده است، پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّ رَجُلًا أَتَانِي وَ أَنَا نَائِمٌ فَأَخَذَ السَّيْفَ: فَاسْتَيْقِظْتُ وَ هُوَ قَائِمٌ عَلَي رَأْسِي فَلَمَّ أَشْعَرَ إِلَّا وَ السَّيْفُ صَلْفًا - أَي: مَسْلُولًا - فَقَالَ: مَنْ يَمْنَعُكَ مِنِّي؟ قُلْتُ: «اللَّهُ». قَالَ: فَشَامَ السَّيْفُ، «أَي أَعْمَدَهُ»: «در حالی که خوابیده بودم، مردی سراغم آمد و شمشیر را برداشت، بیدار شدم، دیدم بالای سرم ایستاده است. بلافاصله با سبکدستی شمشیر را از نیام برکشید و گفت: چه کسی از تو در برابر من دفاع می‌کند؟ گفتم: خدا. همین را که گفتم شمشیر را در غلاف گذاشت.» در روایت دیگری آمده است: «سَقَطَ السَّيْفُ مِنْ يَدِهِ»: «شمشیر از دستش افتاد»^۱.

پیامبر ﷺ در غار

پیامبر ﷺ با ابوبکر در غار بودند. ابوبکر بیشتر از این نگران جان خود باشد، نگران پیامبر ﷺ بود. می‌گفت: یا رسول الله اگر یکی از آنها روبه‌روی خود را نگاه کند بی‌گمان ما را

^۱ - صحیح است، بخاری (۴۱۳۷) بخش مغازی، باب غزوة ذات الرقاع، و مسلم (۸۴۳) بخش الفضائل، باب توکله علی الله تعالی و عصمة الله تعالی له، آورده‌اند.

می‌بیند، فاصله‌ی ما با مرگ یک نگاه است. پیامبر ﷺ فرمود: «یا ابا بکر ما ظنُّک بِاِثْنِینِ اللهُ ثَالِثَهُمَا؟!»: «ای ابوبکر چه گمانی داری به دو نفر که سومی آنها خداوند است؟»^۱

این است نمونه‌ی راستین توکل، تفویض و واگذاری امور به خدا در هنگام تنگناها و بحرانها به وضوح در عمل نمایان می‌شود. آشکار می‌شود که بنده دلش نیازمند پروردگار است، بر او توکل کرده و امورش را به او سپرده است. به ویژه آن گاه که اسبابی برای فراهم کردن، وجود نداشته باشد، جز تفویض امور به او.

از ابن عباس نقل است که مردمان یمن بدون توشه‌ی راه، به حج می‌آمدند، می‌گفتند ما به خدا توکل کرده‌ایم؛ و چون به مکه می‌رسیدند، از مردم درخواست خوردنی می‌کردند. خداوند این آیه را فرو فرستاد: ﴿وَتَكَرَّوْا فَاِنَّ خَيْرَ لِّلَّذٰلِقٰی﴾ (بقره: ۱۹۷) «و توشه تهیه کنید که بهترین توشه پرهیزگاری است»^۲.

- داستان زیبایی را امام احمد دربارهی زنی روایت کرده است، او در سخن از پیامبر ﷺ می‌گوید: «زنی همراه با گروهی جنگی از مسلمانان به جهاد رفت و دوازده بز و قلاب بافندگیش را که با آن بافندگی می‌کرد، به جا گذاشت، یکی از بزها و قلابش گم شد. گفت پروردگارا تو برای کسی که در راه تو به جایی برود تضمین کرده‌ای که از او و امورش نگهداری کنی، من از گله‌ام یک بز را با قلاب بافندگیم از دست داده‌ام و آن را از تو می‌خواهم». پیامبر ﷺ در این جا میزان توکل آن زن بر خدا را تشریح کرد و گفت که چه قدر با اصرار گمشده‌اش را از خدا می‌خواست و این که او با تکیه بر خداوند در حفظ

^۱ - صحیح است به روایت بخاری (۳۹۲۲) بخش المناقب، باب هجرة النبی ﷺ و اصحابه، و مسلم (۲۳۸۱) بخش فضائل الصحابة، باب من فضائل ابی بکر الصدیق.

^۲ - صحیح است: بخاری (۱۵۲۳) بخش الحج، باب قول الله تعالی: «و تزودوا فإِنَّ خَيْرَ لِّلَّذٰلِقٰی» روایت کرده است.

اموالش به جهاد در راه خدا رفته است، او هنگامی که برگشت نگفت خداوند به وعده‌اش عمل نکرده است، بلکه آن چه را که پروردگار وعده داده بود، از او می‌طلبید، اصرار کرد و ادامه داد. پیامبر ﷺ فرمود: «صبحگاهان بزش و قلابش دو چندان برایش پیدا شد».^۱ چون با دعا و توکل به خواب رفته بود صبح که بیدار شد دید از برکت خداوند دو برابر به او برگردانده شده است.

- همچنین امام احمد در مسندش آورده است: هاشم بن قاسم از زبان عبدالحمید بن بهرام و او از شهر بن حوشب نقل می‌کند که ابوهریره گفت: مرد و زنی بودند که نمی‌توانستند چیزی برای خوردن پیدا کنند. مرد از سفری برگشت، گرسنه و خسته نزد زنش آمد و به او گفت: چیزی هست، برای خوردن؟ گفت: آری، مژده باد! خدا برایمان روزی فرستاده است. مرد گفت: بشتاب، اگر چیزی داری، بیار! گفت: چند لحظه صبر کن، به رحمت خدا امیدواریم. تا این که گرسنگی مرد به او فشار آورد و بیرون از تحمل بود، گفت: وای بر تو، برخیز اگر نان هست، بیار که من تحملم از کف می‌رود! زن گفت: آری، الان تنور آماده می‌شود، شتاب نکن. چون سکوت کرد و زن منتظر بود دوباره بی‌تابی کند و چیزی بگوید، با خود گفت: کاش بلند می‌شدم و نگاهی به تنور می‌انداختم. چنین بود که بلند شد و رفت به تنور بنگرد. ملاحظه کرد تنورش پر از گوشت گوسفند است و سنگ آسیابش می‌چرخد و گندم آرد می‌کند؟ او سنگ را باز ایستاند و تنور را خالی کرد. ابوهریره از زبان پیامبر ﷺ فرمود: سوگند به آن که جان ابوالقاسم در دستان اوست «لو أخذت ما فی رحیها و لم

^۱ - احمد در مسند (۲۰۱۴۱) روایت کرده و شیخ البانی در السلسلة الصحیحة (۱۰۴۷/۶) آن را صحیح دانسته است.

تنقضها لطحنتها إلى يوم القيامة»: «اگر هرچه در درون آسیابش بود، بر می‌داشت، و آن را از حرکت متوقف نمی‌کرد تا روز قیامت می‌چرخید و آرد می‌کرد»^۱.

خالد بن ولید و سم

ممکن است برخی از مردم بپرسند درباره‌ی داستان خالد بن ولید که زهر نوشید، یا آن چه از عمر نقل شده که با یک آدم جذامی غذا خورد، چه باید گفت؟! داستان خالد در کتابهای تاریخی آمده و مشهور است. چنان بود که آنها در نبرد با روم دژی را محاصره کردند، رومیها گفتند: ما تسلیم نمی‌شویم مگر این که تو زهر بنوشی، از یک سو حکم نوشیدن زهر حرام بود: «من تحسی سماً فقتل نفسه فسمه يتحساه في بطنه في نار جهنم خالداً مخلداً فيها أبداً»: «هر کس زهر بنوشد و خود را بکشد، آن زهر شکمش را در آتش جهنم می‌خورد و برای همیشه در آن جا خواهد ماند»^۲. از دیگر سو خالد در موقعیت دشواری بود، تسلیم شدن آنها برابر بود با حمایت مسلمانان و دورکردن موجبات آزار و اذیت در جنگ. این مصلحت بزرگی برای مسلمانان بود. گویا رومیان به کرامات نظر داشتند تا تسلیم شوند. این موقعیت و شرایط سبب شد تا خالد زهر را بگیرد با اطمینان و توکل به خدا آن را بنوشد، و زیانی به او نرساند... لذا رومیها تسلیم شدند! این حالت ویژه و یک موقعیت استثنایی بود و انجام دادن آن به جهت خودکشی نبود. بلکه خالد مصلحت بزرگ مسلمانان را مدنظر داشت و در خود مایه‌ی بسیاری از توکل

^۱ - امام احمد (۹/۶۸) در مسند آورده است. هیشمی در مجمع الزوائد (۲۵۷/۱۰) آن را ذکر کرده و گفته است: «احمد با راویان تقه روایت کرده است».

^۲ - صحیح است: بخاری (۵۷۷۸) بخش الطب باب شرب السم و الدواء و بما يخاف منه، و مسلم (۱۰۹) بخش ایمان، باب غلظ تحريم قتل الانسان نفسه، روایت کرده‌اند.

بر خدا احساس می‌کرد. این حالت را چه بسا برخی از اولیاءالله در برخی مواقع احساس می‌کنند، به خاطر توکل زیانی به او نرساند و این برای هر کسی اتفاق نمی‌افتد. داستان عمر رضی الله عنه نیز به همین شکل بود. کسی که معتقد است واگیری در بیماریها بدون استثنا باید سرایت کند، این قضیه را در این داستان می‌تواند به وضوح ببیند. عمر در دل خود قدرت و صحت توکل را داشت، تا برای مردم ثابت کند که واگیری بیماری حقیقت ندارد. اما این حالات ویژه برای اولیای خدا رخ می‌دهد و مطلق نیست، اصل چنان است که بود.

گزیده‌یی از آن چه در موضوع توکل در توان بود، تقریر افتاد. از خدا می‌خواهیم ما را از شمار توکل کنندگان بر خود قرار دهد، به یگانگی او ایمان داشته باشیم، و از آنها باشیم که حق می‌گویند و به آن عمل می‌کنند. درود و سلام بر پیامبر ما محمد.

مَحَبَّت

«محبت به منزله‌ی سر است و بیم و امید بالهای آن. بنده با محبت، بیم و امید به سوی خداوند پر می‌گشاید.

منزلتی است که برای رسیدن به آن همگنان رقابت می‌کنند، به آن چشم دارند، پیشینیان پیش افتاده برای آن کمر همت بستند، عاشقان حق به قصد آن جانبازی کردند، عبادت کنندگان با نسیم جان‌نواز آن زندگی می‌کنند، قوت قلب، غذای روح، روشنی چشمها، شادمانی جانها، نور خرد، سرزندگی درون، نهایت آرزوها و امیدها، نسیم زندگی و مایه‌ی زندگانی ارواح است. جان زندگانی است که هر کس از آن بی‌نصیب باشد، در شمار مردگان است. نوری است که هر کس آن را گم کند در دریای تاریکیها می‌افتد، درمانی است که هر کس از آن محروم شود، انواع بیماریها به دلش راه می‌یابد، لذتی که هر کس آن را نچشد، زندگی‌اش همه‌اندوه و درد است. محبت روح ایمان، اعمال، مقامات و احوال است که هرگاه از آن خالی شود، مانند جسدی می‌ماند که روح از آن جدا شده است.

بارهای کسانی را که به سرزمینهای دور می‌روند، و جز با سختیها و دشواریهایی بسیار به آن نمی‌رسند، بر می‌دارد، آنها را به منزلگاههایی می‌رساند که بدون آن هرگز نمی‌توانند به آن برسند. از جایگاههای صداقت به چنان مقامهایی می‌رساند که اگر محبت نبود به آن نمی‌رسیدند. مرکب مردمان است که همیشه به سوی دوست بر آن می‌نشینند، و راه پایدار و راستین آنهاست که زود آنها را به مقصد می‌رساند.

به راستی که صاحبان این مقام افتخار دنیا و آخرت را از آن خود کرده‌اند، چرا که از همراهی محبوب خود بزرگترین و گسترده‌ترین نصیب را دارند. خداوند آن روز که تقدیر

هر کس را در نظر گرفت به خواست و حکمت عالی خود اقتضا کرد که هر کس با کسی باشد که دوست دارد.^۱ چه نعمت فراوانی که بر محبان و عاشقان فرود می‌آید! حقا که گروه محبان از آنان که روی فرشها به خواب ناز فرو رفته‌اند، پیش افتادند و چند مرحله کاروان را به پیش برده‌اند حال آن که آنان از حرکت باز ایستاده‌اند». به نقل از سخنان ابن قیم درباره‌ی محبت.

تعریف محبت

محبت از ریشه‌ی «حبّ» در اصل به معنای صفا و پاکی است، عربها به روشنی و خالصی سفیدی دندانها می‌گویند «حبب» برخی می‌گویند از «حُبَاب» گرفته شده که هنگام باران شدید بر روی آب پدید می‌آید. بنابراین دو نظر محبت یعنی جوشش دل هنگام اشتیاق و شور و شوق دیدار محبوب. برخی دیگر معتقدند از معنای ملازمت و ماندگاری گرفته شده است. مانند «أحب البعير»: «شترزانو زد». شاعر سروده است:

حَلَّتْ عَلَيَّ بِالْفَلَاةِ ضَرْبَةً ضَرْبَ بَعِيرِ السُّوءِ إِذَا أَحَبَّ

یعنی در بیابان ضربه‌یی بر او وارد شد، مانند ضربه‌ی شتر نحس وقتی زانو یزند، یا در آنجا بماند. بنابراین گویی محب دلش ملازم محبوب شده است، نخواسته از او جدا شود. همان طور که گفته‌اند محبت از آشفستگی و نگرانی مشتق شده و با توجه به این معنا گوشواره را به خاطر لرزانی و اهتزازش در گوش «حبّ» می‌گویند. مانند قول شاعر:

تَبَيَّتُ الْحَيَّةَ النَّضْنَضُ مِنْهُ مَكَانَ الْحَبِّ تَسْتَمِعُ السَّرَارَ

مار بی‌قرار چنان به او نزدیک می‌شود که مثل گوشواره در کنار گوشش است و رازها را می‌شنود.

^۱ - صحیح است: بخاری (۶۱۶۸) بخش الأدب، باب علامة حبّ الله عزوجل و مسلم (۲۶۴۱) بخش البر و الصلة و الآداب، باب المرء مع من أحب روایت کرده‌اند.

به قولی دیگر از «حَبِّ» جمع «حَبَّة» گرفته شده و آن لُبِّ برگزیده و اساس هر چیزی را گویند. حَبِّ (دانه) اصل گیاه و درخت است. یا این که از «حَبِّ» آمده و آن ظرف بزرگی را گویند که پر شده و چیز دیگر را نمی گیرد. قلب محب نیز همانند آن است غیر از محبوب گنجایش کس دیگری را ندارد. و شاید از «حبة القلب» گرفته شده که صمیم و ته دل است یا ثمره‌ی آن، به خاطر این که به اندرون دل راه یافته است.

به هر صورت اگر هر یک از این معنی‌ها و ریشه‌یابیها درست باشد، این ویژگیها در محب جمع است و آن را احساس می‌کند. در اینجا از محبت الله سخن می‌گوییم که کار بزرگ و باشکوه، برکتی وافر و بی‌پایان است که کس را به کنه ارزش آن راه نیست مگر کسی که خدا را چنان که خود وصف کرده شناخته باشد.

نشانه‌های محبت خدا به بنده

نشانه‌هایی هستند که اگر در بنده مشاهده شود یا آن را احساس کند دلالت می‌کند بر این که خداوند او را دوست دارد:

۱- توجه به امور انسان به بهترین شکل؛ از نوزادی او را در ساختار و قالب زیبایی رشد می‌دهد، بذر ایمان را در دلش می‌کارد، چراغ خرد برایش می‌افروزد، او را برای محبت و دوستی خود بر می‌گزیند، برای عبادت خود انتخابش می‌کند، چنان که زبان بنده به یاد خدا و اعضایش به طاعتش مشغول می‌شود، هر کاری را که به محبوبش نزدیکش کند، انجام می‌دهد. خداوند نیز او را از هر چه که بین خود با بنده‌اش فاصله بیندازد، گریزان می‌سازد، زآن پس امور این بنده را که دوست دارد، با فراهم کردن بدون خواری در برابر مردم به عهده می‌گیرد، باطن و ظاهرش را می‌پوشاند، مشغولیت ذهنی او را تنها محبتش به خدا مقدر می‌کند.

۲- لطف و مهربانی در حق بنده، بدین شرح که در مورد او نرمی نشان می‌دهد و بر او آسان می‌گیرد و به او نیکی می‌کند.

۳- ایجاد مقبولیت برای بنده در زمین، منظور به وجود آوردن محبت بنده در دل دیگران و تمایل به او، خشنودی از او و ستایش او، این اوصاف در حدیث ابوهریره آمده که از پیامبر ﷺ نقل کرده: «خدا وقتی بنده‌یی را دوست بدارد، جبرئیل را فرا می‌خواند و می‌گوید: من فلان کس را دوست دارم، تو نیز او را دوست بدار. جبرئیل محبت و دوستی او را به دل می‌گیرد و در آسمان ندا می‌دهد، می‌گوید: خداوند فلان بنده را دوست دارد، شما نیز او را دوست بدارید؛ این چنین اهل آسمان او را دوست می‌دارند. سپس برای او در زمین مقبولیت عمومی ایجاد می‌کند. همین طور وقتی خدا کسی را دوست نداشته باشد جبرئیل را فرا می‌خواند و می‌گوید من فلانی را دوست نمی‌دارم، تو نیز او را دوست نداشته باش، او نیز از آن کس متنفر می‌شود و در میان ساکنان آسمانها فریاد می‌زند، خدا فلان کس را دوست ندارد، لذا آنها نیز نسبت به آن بنده احساس نفرت می‌کنند و در زمین نفرت و بیزاری در میان مردم برایش مقرر می‌شود»^۱.

۴- گرفتاری و آزمایش؛ از انس رضی الله عنه نقل است که پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّ عَظْمَ الْجِزَاءِ مَعَ عَظْمِ الْبَلَاءِ، وَ إِنْ أَلَّهَ إِذَا أَحَبَّ قَوْمًا ابْتَلَاهُمْ فَمَنْ رَضِيَ فَلَهُ الرِّضَا وَمَنْ سَخَطَ فَلَهُ السَّخَطُ»؛ «فراوانی پاداش در پی آزمایش و بلای سخت می‌آید، خدا وقتی مردمی را دوست بدارد، آنها را بلازده می‌کند، سپس هر کس خشنود باشد، خشنودی خدا نصیب اوست و هر کس

^۱ - صحیح است: بخاری (۷۴۸۵) بخش التوحید، باب کلام الرب مع جبرئیل و نداء الله الملائكة و مسلم (۲۶۳۷) بخش البرّ و الصلّة و الآداب، باب إذا أحبّ الله عبداً حبه إلى عباده، روایت کرده‌اند.

ناراحت و ناخشنود باشد، با خشم و ناخرسندی روبه رو می‌شود.^۱ آنها را با مصیبت‌های گوناگونی می‌آزماید، تا آنها را از گناه پاک کند، دل‌هایشان را از اشتغال به دنیا دور می‌دارد، این همه از روی شدت رعایت او نسبت به بندگانش است، خداوند حمیت دارد، اجازه نمی‌دهد کسی که دوست دارد به غیر مشغول شود، نمی‌خواهد سرگرم دنیا شود، لذا او را می‌آزماید، از آن طرف چنین بندهایی از بلا و آزمایش الهی لذت می‌برد، شکیبایی می‌کند، نه وقت و نه امکان اشتغال به دنیا را دارد، لذا در موقعیتی نمی‌افتد که در آخرت به زیان او باشد، خدا او را به تنگدستی در زندگی دنیا، تیره‌روزی یا غالب کردن اصل دنیا بر او گرفتار می‌سازد، تا صداقت او را در تلاش و جهاد نفس خویش ملاحظه کند: ﴿طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَّعْرُوفٌ فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ﴾ (محمد: ۲۱) «همه شما را آزمایش میکنیم تا مجاهدان و صابرانان را معلوم کنیم و اخبار شما را بیازماییم».

این آزمایش برحسب میزان ایمان و محبت بنده به خدا و محبت خدا به اوست. سعد بن ابی وقاص پرسید ای پیامبر خدا! سخت‌ترین آزمایش بلا بر چه کسی نازل می‌شود؟ فرمود: «پیامبران، و پس از آنها بهترینها به ترتیب، انسان طبق دینش و به میزان دینداری‌اش آزمایش می‌شود، اگر در دین استوار و ثابت قدم باشد، بلایش سخت‌تر است، اگر در دینش لطافت و نرمی باشد، متناسب با آن آزمایش می‌شود، آزمایش و بالای الهی همچنان با انسان خواهد بود تا زمانی که وقتی بر زمین راه می‌رود، گناهی بر او نمانده باشد».^۲

^۱ - درجه‌ی حدیث نیک است: ترمذی (۲۳۹۶) بخش الزهد، باب ما جاء فی الصبر علی البلاء، و ابن ماجه (۴۰۳۱) بخش الفتن، باب الصبر علی البلاء روایت کرده‌اند. البانی در صحیح الجامع (۲۱۱۰) آن را نیک دانسته است.

^۲ - صحیح است: ترمذی (۲۳۹۸) بخش الزهد، باب ما جاء فی الصبر علی البلاء ابن ماجه (۴۰۲۳) بخش الفتن، باب الصبر علی البلاء، دارمی (۲۷۸۳) بخش الرقاق، باب فی أشد الناس بلاءً، و احمد در مسند (۱۴۸۴) روایت کرده‌اند. شیخ البانی در صحیح الجامع (۹۹۲) آن را صحیح دانسته است.

از ابوسعید خدری (رحمه الله) نقل است که روزی پیامبر تب سختی گرفته بود، نزدش رفتم، در بستر بود، دستم را بر رویش گذاشتم از بالای لحاف شدت گرمای بدنش را حس می کردم، گفتم: یا رسول الله، چه قدر سخت تب کرده‌ای! فرمود: «إِنَّا كَذَلِكَ يُضَعَّفُ لَنَا الْبَلَاءُ وَيُضَعَّفُ لَنَا الْأَجْرُ»: «ما این چنین هستیم، بلایمان چند برابر می شود و پاداشمان نیز همین طور»، گفتم: ای پیامبر خدا چه کسی سخت ترین بلا را دارد؟ فرمود: «پیامبران»، پرسیدم یا رسول الله، سپس چه کسانی؟ فرمود: «الصَّالِحُونَ إِنْ كَانَ أَحَدُهُمْ لِيَتَلَى بِالْفَقْرِ حَتَّى مَا يَجِدُ أَحَدَهُمْ إِلَّا الْعِبَاءَةَ يَحْوِيهَا، وَإِنْ كَانَ أَحَدُهُمْ لَيَفْرَحُ بِالْبَلَاءِ كَمَا يَفْرَحُ أَحَدُكُمْ بِالرِّخَاءِ»: «صالحان، چنان که یکی از آنها گرفتار فقر می شد آن قدر که جز یک عبا چیزی نداشت تا به چنگ بزند، یا یکی از آنها به گرفتاری و بلا همان قدر خوشحال می گشت که شما به رفاه و آسایش شادمان می گردید».^۱

۵- مردن بر عمل نیک، از پیامبر ﷺ رایت شده که «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا عَسَلَهُ قَالُوا وَمَا عَسَلَهُ؟ قَالَ: يَوْفُقُ لَهُ عَمَلًا صَالِحًا بَيْنَ يَدَيِ أَجَلِهِ حَتَّى يَرْضَى عَنْهُ جِيرَانُهُ أَوْ مَنْ حَوْلَهُ»: «خدا وقتی کسی را دوست بدارد، او را شیرین می کند، پرسیدند: شیرین می کند یعنی چه؟ فرمود: پیش از مرگش او را موفق به کار نیکی می گرداند تا این که همسایگان یا اطرافیانش از او خشنود می شوند».^۲

^۱ - صحیح است: این ماجه (۴۰۲۴) بخش الفتن، باب الصبر علی البلاء، روایت کرده و بوصیری در مصباح الزجاجة (۱۸۸/۴) به شماره‌ی (۷۱۴۱) گفته است: دارای سند صحیح است و روایانش ثقه‌اند، از سخن مصعب بن سعد و او از پدرش شاهی دارد که ترمذی روایت کرده است و به نظرش نیک و درست است.

^۲ - صحیح است: به روایت احمد در مسند (۲۰۰/۴) به شماره‌ی (۱۷۳۳۰) و ابن حبان در صحیحش (۵۴/۲) به شماره‌ی (۳۴۲)، حاکم در مستدرک (۴۹۰/۱) به شماره‌ی (۱۲۵۷) و طبرانی در الأوسط (۳۲۶/۳) به شماره‌ی (۳۲۹۸) البانی در صحیح الجامع شماره‌ی (۳۰۷) آن را صحیح دانسته است.

نشانه‌های محبت بنده به خدا

به خاطر این که محبت در دل است و نمی‌توان آن را دید، کار دشواری نیست که هر کس ادعای بر خوداری از آن کند: یهود و نصارا گفتند: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُم بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ﴾ (مائده: ۱۸) «ما فرزندان خدا و دوستان او هستیم» بگو «پس چرا شما را به کیفر گناهانتان عذاب می‌کند؟» آری شما بشر و از آفریدگان او هستید».

ادعای چیزی کردن چه قدر آسان است و حقیقت چه قدر دست نیافتنی! انسان نباید فریفته‌ی تلبیس ابلیس و فریبکاری نفس خویش گردد. اگر ادعای محبت خدا کند بدون امتحان و آزمایش و درخواست نشان و برهان از آن نگذرد. محبت درخت پاک است که ریشه‌ی آن استوار و ثابت و شاخ و برگش در آسمان است. میوه‌ها و ثمره‌های آن در دل و اعضای انسان نمایان می‌شود و بر آن دلالت می‌کند بسان دلالت میوه بر درخت و دود بر آتش. این نشانه‌ها زیادند، مانند: ۱- عشق به دیدار خدا؛ تصور نمی‌شود دلی کسی را دوست بدارد و خواستا دیدار و زیارت او نباشد! پیامبر ﷺ فرمود: «مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ وَ مَنْ كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ كَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ»؛ «هر کس دوستدار دیدار خدا باشد، خداوند نیز دیدار او را دوست دارد، و هر کس دوست نداشته باشد خدا را دیدن کند، خداوند نیز دوست ندارد او را ببیند».^۱

عاشق راستین مدام به یاد محبوب خویش و وعده‌ی دیدار است و هرگز آنرا فراموش نمی‌کند. اما این وعده‌ی دیدار کجاست و چیست؟ چند وعده‌ی دیدار هست؛ نخست مرگ

^۱ - صحیح است: بخاری (۶۵۰۷) بخش الرقاق. باب من أحب لقاء الله، أحب لقاء الله، و مسلم (۲۶۸۳) بخش الذکر و الدعاء، باب من أحب لقاء الله أحب لقاء الله روایت کرده‌اند.

و دوم روز رستاخیز، و سوم دیدار بهشت و نگریستن به روی پروردگار. مرگ وعده‌ی اول دیدار با خداست و البته بدین معنا نیست که انسان الان خواستار مردن است و آرزوی آن را دارد و دعا می‌کند بمیرد، بلکه منظور این است وقتی زمان مرگ بنده‌ی صالح خدا فرا می‌رسد، با شادمانی و شور دیدار یار آن را لذتبخش می‌یابد، زیرا او را به لقای خدا و آن ثواب و نعمت جاودانی که برایش مهیا کرده و در حضور خودش است، می‌رساند ﴿إِنَّ

الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهْرٍ ﴿٥٤﴾ فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ ﴿٥٥﴾ (قمر: ۵۴ - ۵۵) «به راستی پرهیزگاران در باغها و کنار نه‌هایند. در مجلسی پسندیده نزد فرمانروایی مقتدر». او می‌خواهد نزد پروردگارش باشد و الطاف و آسایشی که مقدر کرده، به او برسد، سوای پاداش بی‌پایان که در بهشت دریافت می‌کند. خداوند چون اشتیاق بندگان محب و صاحب طاعت خود را ملاحظه کرد، برای وصال خویش موعدی تعیین کرد و آن مرگ است: ﴿مَنْ

كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ ﴿٥﴾ (عنکبوت: ۵) «هر کس به دیدار خدا امید دارد به راستی که وعده خواهد آمد».

۲- با خلوت گزینی، راز و نیاز با خدا و تلاوت قرآن انس داشته باشد. نماز شب برپا دارد، آرامش و صفای شب را مغتنم شمارد. خواب و سرگرم صحبت شدن نشان از خلل در محبت است، کسی که این برایش لذتبخش‌تر از مناجات شبانه باشد، چگونه می‌تواند محبتش صحیح باشد، عاشق از خدمت به معشوق و پرداختن به طاعت او لذت می‌برد و هر چه محبت بیشتر و استوارتر باشد لذت طاعت و خدمت کاملتر و وسیعتر است. پیامبر ﷺ

فرمود: «حُبَّ إِلَى مِنَ الدُّنْيَا الطَّيِّبُ وَ النَّسَاءُ وَ جُعِلَتْ قَرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ»: «از متعلقات دنیا بوی خوش و زن برای من محبوب واقع شده، و روشنی چشم در نماز است».^۱

این قیم می‌گوید: «روشنی چشم و رای محبت است. زن و بوی خوش را نیز در شمار محبتش ذکر کرد و گفت که روشنی چشم که دل با دست یافتن به آن آرام می‌گیرد و لذت، شادمانی و نشاطش را کامل می‌کند، در نماز است که حلقه‌ی ارتباطی با خدا، ایستادن در پیشگاه او، راز و نیاز با او و نزدیک شدن با او در خود دارد، با این وصف شایسته است که روشنی چشم باشد! و دور نمی‌نماید که چشم عاشق با غیر آن روشن شود! هر کس با نماز در دنیا چشمش روش شود، در آخرت با نزدیکی به خدا چشمش روشن می‌شود، و هر کس چشمش به خدا روشن شود، هر چشمی با دیدن او روشن می‌شود، و آن که در دیدار الهی به جایگاهی نرسیده باشد جانش در حسرت دنیا از دست می‌رود. بنابراین روشنی چشم محبت و آسایش روحش در طاعت محبوب نهفته است. برخلاف کسی که با اجبار به طاعت روی آورده، و انجام خدمت را سنگین می‌یابد و معتقد است اگر به اکراه زیر دست واقع نمی‌شد، طاعتی انجام نمی‌داد. اما محب راستین طاعت محبوب را روزی و رستگاری و بلکه لذت و شادی می‌داند، و از روی ذلت و اجبار به طاعت خدا روی نیاورده است، گرایش و جذبه‌های قلبی او به اختیار، از روی عشق و ایثار به سوی خدا متمایل شده است، چونان که آب از سرازیری جریان می‌یابد خود به خود و در عین سادگی و آسانی انجام می‌گیرد.

^۱ - صحیح است: به روایت نسائی (۳۹۳۹) بخش عشرة النساء، باب حب النساء و احمد در مسند (۱۱۸۸۴). البانی در صحیح الجامع به شماره‌ی (۳۱۲۴) آن را صحیح دانسته است.

بنابراین فرق است میان کسی که به خاطر حس محبت عمل می‌کند، با آن کس که از روی اکراه و اجبار کاری را انجام می‌دهد. انسان وقتی پروردگارش را دوست بدارد آسان و با کرامت و رغبت طاعت می‌کند و از آن لذت می‌برد.

اکنون چگونه باید این سخن را با این قضیه تطبیق داد که انسان در برخاستن برای نماز صبح سختی‌هایی را پیش رو دارد و نفس خود را به اموری دشوار و ناخوشایند وا می‌دارد، یا در برخی دیگر از طاعتها دشواری‌هایی می‌بیند، آیا این بدین معناست که او خدا را دوست ندارد؟

نباید از نظر دور داشت که رسیدن به مرحله‌یی که انسان در عبادتها و اعمال پروردگارش مانند آب جاری از سراشییبی باشد، به زودی و در نخستین گام و با اولین عبادت و عمل حاصل نمی‌شود، بلکه با مراقبه، تمرین، تحمل رنج و سختی و زحمت این راه هموار می‌شود. بنابراین لذت و شادمانی از طاعت پس از شکیبایی بر ناحوشیها و خستگیها به دست می‌آید هرگاه در این راستا صادقانه شکیبایی پیشه کرد به مرحله‌ی لذتبخش بودن عبادت می‌رسد، به همین سبب از گذشتگان نقل است: بیست سال رنج و سختی عبادت در شب را بر خود هموار کردم و بقیه‌ی عمرم از آن لذت بردم.^۱ با توجه به این سخن می‌توان فهمید راه محبت خدا کدام است و سرآغاز و پایانش چگونه است و انسان به چه حاصلی می‌رسد.

رهگذر راه محبت الهی تا به این حالت دست یابد، پیوسته با سستی، دردمندی و آفت در کشاکش است بنابراین «دوران تحمل رنج و سختی همراه است با احتمالات بیماری، سستی، دلسردی و انواع آفتها. شخص گاهی ممکن است احساس کند از طاعت لذت

^۱ - ابونعیم در حلیة الاولیاء (۳۲۱/۲) در زندگینامه‌ی ثابت بنانی و ذهبی نیز در سیر اعلام النبلاء (۲۲۴/۵) در شرح زندگی ثابت بنانی روایت کرده‌اند.

می‌برد، و گاهی انجام آن برایش دشوار می‌شود، نفس در حالتها و تحولاتها پیش می‌رود تا بر لذت بردن از طاعت برای همیشه استقرار می‌یابد. با این توضیح روشن شد که عمل نیک و عبادت درجه‌ها و مراتبی دارد. هر کس به آن پی ببرد می‌داند چگونه به مقصد برسد. اما آن که از این موضوع بی‌خبر است عبادت‌هایش همه جنبه‌ی تقلید دارد، با مردم روزه می‌گیرد، حج می‌کند، به مسجد می‌رود، اما از آغاز راه و مداومت و آفتهای طول راه و سپس رسیدن به این مرحله که هر گونه سختی و رنجی پس از آن آسان می‌شود، اطلاعی ندارد. در این صورت شادمانی و خوشحالی‌اش را در پیمودن راه، لذتش را در تلاش و مجاهده، و عذابش را در توقف و سستی می‌بیند. از دست دادن وقت و ایستادن از سیر برایش خیلی سخت است که راه رسیدن به این حال عشق است و محبتی که او را به کار و طاعت وا می‌دارد، «لذا می‌بینید برخی عابدان وقتی بیمار می‌شوند، بسیار ناراحت و بی‌قرار می‌شوند، نه به خاطر بیماری، بلکه به خاطر این که آنها را از عبادت باز می‌دارد، بدین ترتیب هر چه آنها را از اعمال و عباداتشان باز دارد بدترین و منفورترین چیز در نظر آنهاست، خداوند به همین خاطر به جای آن پاداش می‌دهد: «إِذَا مَرَضَ الْعَبْدُ أَوْ سَافَرَ كُتِبَ لَهُ مِثْلُ مَا كَانَ يَعْمَلُ صَاحِحًا مَقْبِيًّا»؛ «انسان اگر بیمار شود یا به سفری برود، نظیر آن چه در هنگام سلامتی یا اقامت در منزل انجام می‌داد ثواب و پاداش برایش نوشته می‌شود».^۱ پس نشان محبت مأنوس شدن کامل بنده با راز و نیاز با محبوب، استفاده‌ی بهینه از خلوت و پرهیز کامل از هر آن چه خلوتش را بر هم بزند، است.

۳- از نشانه‌های محبت بنده به پروردگار آن است که در برابر ناخوشیها صبور باشد. صبر در راه عشق، یکی از مؤکدترین و لازمترین درجات برای عاشقان است که بیشتر از هر

^۱ - صحیح است: بخاری (۲۹۹۶) بخش الجهاد و السیر، باب یکتب للمسافر مثل ماکان یعمل فی الإقامة، روایت کرده است.

درجه و امتیاز دیگری به آن نیاز دارند. اگر کسی بپرسد چگونه با این که با کمال محبت منافات دارد، محب نیاز ضروری به آن دارد؟ چرا که صبر همراه است با درگیریهای نفس با خواسته‌ی محبوب؟ در پاسخ گفته‌اند: این جان موضوع و مقصود و فایده‌ی است که به خاطر آن صبر از مؤکدترین درجه‌ها در راه محبت شده است، با آن محبت راستین از محبت ناخالص تشخیص داده می‌شود. از این نقطه نظر محبت بیشتر مردم دروغین است، زیرا همه ادعای محبت خدا را دارند، در حالی که وقتی آنها را با رویداد ناخوشایندی می‌آزماید، پرده از روی حقیقت بر می‌دارند و جز شکیباییان ثابت قدم نمی‌مانند، پس اگر تحمل سختیها و مصیبتها به کمک صبر نباشد درستی ادعا به اثبات نمی‌رسد. آن چه پیداست کسانی که محبت عظیم‌تر و بیشتری به خدا دارند همانها هستند که شکیبایی بیشتری دارند. خدا دوستان و خاصگان خود را به آن وصف کرده است. درباره‌ی بنده‌ی خود ایوب وقتی او را آزمود می‌گوید: ﴿إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نَعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾ (ص: ۴۴) «ما او را شکیبایافتیم، چه بنده‌ی خوبی، همواره روی به درگاه ما داشت.» صبر و محب این چنین پیوند استواری با هم دارند. محبوبترین آفریدگانش را امر کرد که در برابر حکم الهی صبر پیشه کند، و در ضمن اشاره کرد که صبر جز به کمک خدا امکانپذیر نیست. ﴿وَأَصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُفِ فِي ضَلُوبِ مِمَّا يَمْكُرُونَ﴾ (نحل: ۱۲۷) «صبر کن که صبر تو جز به توفیق خدا نیست و به خاطر آنها غمگین مشو و از نیرنگ آنان دلتنگ نباش.»

۴- هیچ محبوبی را بر خداوند ترجیح ندهد، خدا و پیامبرش از هر چیز دیگر برایش دوست داشتنی‌تر باشد.^۱ عمر گفت: ای پیامبر خدا تو از هر چیز برای من محبوب‌تر، جز

^۱ - روایت صحیح است: بخاری (۱۶) بخش الایمان، باب حلاوة الایمان، و مسلم (۴۳) بخش الایمان، باب بیان خصال من اتصف بهن وجد حلاوة الایمان، آورده‌اند.

جانم فرمود: «حتی أَكُونُ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ نَفْسِكَ»: «باید از جانت برایست محبوبتر باشم!» گفت: تو برای من دوست داشتنی تر از هر چیزی هستی حتی جانم، فرمود: «الآن یا عمر: اکنون درست شد، ای عمر»^۱.

با توجه به این سخنان نشان محبت آن است که انسان هیچ چیزی را بر خدا ترجیح ندهد، نه فرزند، نه پدر، نه مردم و نه چیز محبوب دیگری. هر کس چیزی را از خدا و پیامبرش دوست تر بدارد، دلش بیمار است. اما اگر آن چه را که خدا دوست می‌دارد بر چیزی که خود دوست دارد، ترجیح دهد، در برابر هوا و هوس استوار، از تنبلی رویگردان و بر طاعت و عبادت پایدار خواهد بود، و با طاعت‌های نافله نزدیکی بیشتری به خدا می‌طلبد. به قول شاعر:

تَعْصَى الْإِلَهَ وَأَنْتَ تَزْعُمُ	هَذَا مَحَالٌ فِي الْقِيَاسِ
حَبَّةٌ	بَدِيعٌ
لَوْ كَانَ حُبُّكَ صَادِقًا	إِنَّ الْمَحَبَّ لِمَنْ يُحِبُّ
لَأَطَعْتَهُ	مُطِيعٌ

از خدا نافرمانی می‌کنی و ادعا می‌کنی دوستش داری، این محال است و بدعت. اگر محبتت راستین و صادقانه باشد، بی‌گمان از او اطاعت می‌کنی، چرا که محب مطیع کسی است که دوست دارد.

در اینجا باید نکته‌بی را یادآوری کنیم که برای داعیان در رفتار با دعوت شونده‌گان مهم است، این که عصیان با اصل محبت منافات ندارد، با کمال آن هماهنگ نیست. اگر کسی شراب بنوشد آیا می‌توانید به او بگویید اصلاً خدا را دوست ندارد! خیر، نمی‌توان چنین قضاوت کرد. محبت نیز مانند ایمان اساسی دارد و کمالی. به میزان گناه و

^۱ - صحیح است: بخاری (۶۶۳۲) بخش الایمان و الذور، باب کیف کانت یمین النبی، روایت کرده است.

معصیت از کمال آن کاسته می شود. هرگاه انسان وارد مرحله‌ی شک و نفاق بزرگ بشود اصل آن خلل می پذیرد، کنده می شود و از بین می رود. کسی که هیچ محبتی به خدا در دلش نیست، کافر منافق و مرتد است و از دین بی نصیب است.

اما به عصیانگران نمی توان گفت به خداوند هیچ محبتی ندارند، بلکه باید گفت محبتشان ناقص است دلیل آن قضیه‌ی نعیمان است که روزی در حالی که مست بود، او را نزد پیامبر ﷺ آوردند، به خاطر شراب نوشی او را حد زد، مردی او را لعنت کرد و گفت چه قدر او را با این حال می آورند، پیامبر ﷺ فرمود: «لَا تَلْعَنُهُ فَإِنَّهُ يَحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»: «او را لعنت نکن، چرا که خدا و پیامبرش را دوست دارد».^۱ یعنی او اصل محبت را از دست نداده است، اما به اندازه‌ی عصیانش نقص پیدا کرده است و از شمار محبان بزرگ خدا نیست. او یک صحابی بود و ما را مقام سخن گفتن بیش از این درباره‌ی او نیست، تنها به عنوان نمونه برای این بحث به او اشاره کردیم، تا بیان کنیم که معصیت اصل محبت را منتفی نمی سازد، چه بسا شخص خود توبه کرده باشد و عاقبت خیری پیدا کرده باشد، موقعیت و حقوق صحابه را رعایت می کنیم، حتی آنان که عصیان کرده اند. هر چند معروف است که حد معصیت را پاک می کند.

این چنین باید با یاران پیامبر رفتار کرد، آنها نزد خدا جایگاه والایی دارند، حتی آن که معصیتی از او سرزده بود، او نیز در راه خدا به جهاد می رفت، جان و مالش را فدای خدا و پیامبر می کرد. طاعت‌های بزرگی داشته اند که چه بسا خیلی بیشتر و عظیم تر از سیئاتشان باشد.

^۱ - صحیح است: به روایت بخاری (۶۷۸۰) بخش الحدود، باب مایکره من لعن شارب الخمر و إنه لیس بخارج من الملة.

۵- شیفته‌ی یاد خدا باشد، زبانش از ذکرش نایستد، و دلش از آن خالی نگردد. هر کس چیزی را دوست بدارد، بسیار آن را یاد می‌کند، دلش در بند آن می‌افتد، عبادت، سخن گفتن با او، ذکر، طاعت و حتی دوستان او را دوست می‌دارد، خدا امر فرموده: بندگانش در هول‌انگیزترین جاها او را یاد کنند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ (انفال: ۴۵) «ای مؤمنان هنگامی که با گروهی (از دشمن) روبرو شدید پایدار باشید و خدا را بسیار یاد کنید تارستگار شوید».

یعنی در زیر سایه‌ی شمشیرها و چکاچک آن از یاد خدا غافل نباشید. نشان محبت راستین، یاد محبوب در هنگام آسایش و هراس است. در میان مردمان عرب دوره‌ی جاهلیت شخص افتخار می‌کرد که در جنگ زیر ضربه‌های اسلحه‌های جنگی محبوبه‌اش را یاد کرده و در اشعارش به آن اشاره کرده است.^۱ اکنون ایمانداران سزاوارترند که محبت رحمان را در هر حال و در هر مجالی در دل داشته باشند، بیشتر از آن که آن عاشقان و هواپرستان محبوبه‌هایشان را یاد می‌کردند.

ذکری که نشان از صداقت محبت دارد، آن است که انسان به محض این که از خواب بیدار می‌شود قبل از هر چیز دلش یاد محبوب کند و زبانش آن را بیان کند، و نیز آخرین چیزی که پیش از خواب انجام می‌دهد ذکر او باشد.

^۱ - به عنوان بارز یک نمونه‌ی بارز می‌توان از عنتره بن شداد عیسی یاد کرد که در وصف صحنه‌ی نبرد می‌گوید:

و لقد ذکرتک و الرماح نواهل
منی و بیض الهند تقطر من دمی
فوودتُ تقبیلَ السیوف لآنها
لمعت کبارقِ ثغرک المتبسّم

هنگامی که نیزه‌ها از خون من سیراب شده بود و از شمشیرهای هندی خون من می‌چکید، تو را یاد می‌کردم. در آن حال به دل دوست داشتم شمشیرها را ببوسم چون همانند دندانهای تو به هنگام خنده می‌درخشید. (م)

۶- محب راستین وقتی در خلوتگه دل خویش خدا را یاد می‌کند دلش به لرزه درمی‌آید و چشمانش از خشیت خدا اشک در آن حلقه می‌زند: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٢﴾﴾ (انفال: ۲) «مؤمنان کسانی هستند که هر وقت نام خدا برده شود، دلهایشان بترسد و چون آیاتش بر آنها خوانده شود ایمانشان فزونی یابد و به پروردگارشان توکل کنند». اهل دنیا وقتی معشوق و محبوبشان را یاد می‌کنند ضربان قلبشان شتاب می‌گیرد، عاشقان خدا حالشان چگونه باید باشد وقتی یاد خدا کنند؟

۷- نسبت به خدا حمیت و حماسه داشته باشد، اگر کسی حریم خدا را بشکند، خشمگین شود، یا کسی حقوق خدا رانادیده بگیرد، آسان از کنار آن نگذرد، این به حق غیرت محب است. دین به طور کامل زیر پوشش این غیرت و حمیت قرار دارد. دیندارترین و استوارترین مردم در محبت خدا، غیرتمندترین آنها بر حریمهای خداوندند. آنان که از روی غیرت و حمیت از منکرات گریزانند و اگر ببینند، از آن باز می‌دارند، زیرا محبوب آن را نمی‌پسندند.

۸- دوست داشتن سخن خدا. اگر می‌خواهید بدانید چه میزان از محبت خدا برخوردارید. به جایگاه قرآن در دلتان بنگرید. پیداست که هر کس کسی را دوست بدارد، سخن و کلامش محبوب‌ترین چیز برای اوست، لذت قلب و نهایت خواسته‌اشان است. از این رو محبان خدا توجه خود را به کتاب او معطوف می‌دارند، تلاوت می‌کنند، تفسیر می‌کنند و در آن تدبر می‌کنند و در هر جایگاهی به آن رجوع می‌کنند. برای تأمل و حفظ کردن آن زیاد می‌خوانند. زیاد آن را تلاوت می‌کنند، چون محبت وابستگی و دلبستگی به سخن محبوب را ایجاد می‌کند. چنان که می‌بینید مردم وقتی کسی را دوست می‌دارند، از سخنانش گلچین می‌کنند، به آن اشاره می‌کنند و از آن مثال می‌آورند، پس حال محبان الهی با کتاب خدا چگونه می‌تواند باشد؟!

۹- اگر ذکری و طاعتی را از دست بدهد، اندوهگین شود. سخت‌ترین چیز هدر رفتن وقتش است. اگر یک شب ورد^۱ را انجام ندهد، درد سنگینی به خاطر آن احساس می‌کند، سخت‌تر و سنگین‌تر از درد آدم حریصی که اموالش را از دست بدهد، و در اولین فرصت آن را به قضا ادا می‌کند. چنان که آن راستگوی راستین علیه السلام این گونه عمل می‌کرد. عایشه رضی الله عنها می‌گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وقتی عملی عبادی انجام می‌داد، از آن پس بر آن مداومت می‌کرد، او اگر شب به خواب می‌رفت یا مریض می‌شد، روز دوازده رکعت نماز می‌خواندم.^۲»

۱۰- هرکاری که در حق محبوبش انجام داده است، اندک بداند و آن را چیز قابل ذکری نپندارد، گمان نکند با عبادتهایی که به انجام رسانده، طول داده و بر آن صبر کرده است، کار شاقی کرده و زیاد خود را خسته کرده است. جز با نگاه نقصان و ناچیزی به آن ننگرد. شأن و مقام محبوبش را بزرگتر و گرانقدرتر از تمام کارهایی بداند که به خاطر او انجام داده است. و به عمل خود بسنده نکند، با چشم اعتراض به آن بنگرد، آن را اندک و ناچیز بداند و بترسد که حق محبوبش را ادا نکرده باشد و از کوتاهی و نقصان در عمل توبه کند.

پس از نماز، ذکر استغفرالله را بخواند.^۳ و مدام از تقصی که در عبادت پروردگا دارد طلب مغفرت کند. هرچه محبتش به خدا افزایش یابد شناختش به حق و حقوقش بر خود بیشتر می‌شود و اعمال خود را کمتر می‌داند ﴿وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ﴾

^۱ - ورد بخش یا مقدار معینی از عمل، عبادت یا نماز و یا قراءت قرآن است در شب که انسان آن را برای خود در نظر گرفته و پایبند آن است و همیشه انجام می‌دهد.

^۲ - صحیح است: به روایت مسلم (۷۴۶) بخش صلاة المسافرين، باب جامع صلاة اللیل و من نام عنه أو مرض.

^۳ - روایت صحیحی است: مسلم (۵۹۱) بخش المساجد، باب استجاب الذکر بعد الصلاة و بیان صفته، آورده است.

او ﷺ وقتی آیهی ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَىٰ﴾ (اعلی: ۱) «نام پروردگا بلند مرتبهات را منزّه دار» را می خواند می گفت: سبحان ربّی الأعلی.^۱

بنابراین برای قلب هیچ چیز سودمندتر از خواندن قرآن با تدبّر و تفکر وجود ندارد و هیچ کاری بهتر از آن محبت خدا را در بنده ایجاد نمی کند. تمام مراتب سالکان و احوال صاحب عملان را در خود دارد. محبت، اشتیاق، ترس، امید، انابت، توکل، خشنودی، سپاسگزاری، شکیبایی و دیگر احوال و اعمال را فراهم می کند. وانگهی ویژگیهای ناپسند و اخلاق زشت را که باعث تباهی و نابودی دل می شود، دور می کند و از آن می زداید.

۲- تقرب به خدا با مستحبات پس از ادای واجبات، زیرا نوافل - چنان که در حدیث قدسی آمده است - انسان را به درجهی محبت الهی می رساند: «مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ، وَ مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُهُ عَلَيْهِ. وَ مَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ، فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمِعَهُ الَّذِي سَمِعَ بِهِ، وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ، وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا، وَ رِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا، وَ إِنْ سَأَلَنِي لِأَعْطِيَنَّهُ وَ لَئِنْ اسْتَعَاذَنِي لِأُعِيذَنَّهُ»: «هر کس با یکی از دوستان نزدیک من دشمنی بورزد، به او اعلام جنگ و دشمنی می دهم، بندهی من هیچ گاه به وسیلهی چیزی بهتر و دوست داشتنی تر از آن چه بر او فرض کرده ام، به من تقرب نجسته است، او پیوسته با نوافل به من نزدیک می شود، تا جایی که او را دوست خواهم داشت، و چون او را دوست بدارم من به منزلهی حس شنوایی و بینایی اش هستم که با آن می شنود و می بیند، و به منزلهی دست و پایش هستم که با آن کار می کند و راه می

^۱ - صحیح است: ابوداود (۸۸۳) بخش الصلاة، باب الدعاء فی الصلاة و احمد در مسند (۲۰۶۷) روایت کرده اند. البانی در صحیح الجامع به شمارهی (۴۷۶۶) آن را صحیح دانسته است.

رود، اگر او از من چیزی بخواهد، حتماً به او می‌دهم، و اگر از من پناه بجوید، بی‌گمان پناهِش می‌دهم».^۱

این حدیث الهی اسباب محبت خدا را منحصر در دو چیز می‌داند: نخست انجام واجبات و دیگر تقرب به او با نوافل. و خدا خیر داده است که انجام فرایض بهترین و دوست داشتنی‌ترین کاری است که بندگان با آن به خدا نزدیک می‌شوند، و بعد از آن نوافل. و این که نوافل را بسیار انجام می‌دهد، آن قدر که محبوب خدا واقع می‌شود و چون به آن مقام برسد محبت او را از هر گونه افکار و اندیشه‌های بیگانه‌ی دیگر باز می‌دارد و غیر از عبادت چیزی به ذهنش نمی‌رسد، حتی اگر چنین چیزی به ذهنش خطور کند زود می‌رود. زیرا از مراقبت الهی برخوردار است که این گونه فکرها و مشغولیت‌های ذهنی را از او دور می‌کند و به چنان عظمت و جلال خدا و مأنوس شدن با او دست یافته است که دایم در حال ذکر، عبادت و عمل و تلاوت قرآن است.

شاید بگویید برخی از مردم نوافل را زیاد انجا می‌دهند، اما در واجبات کوتاهی می‌کنند - و این حال در میان مسلمانان بسیار است - چه باید کرد؟ راه چاره کدام است؟ باید گفت کنار گذاشتن نوافل راه‌حلی مناسب و مفید نیست، زیرا با این کار حالت و موقعیتشان بدتر می‌شود، چون نوافل نقص‌ها را می‌پوشاند، چاره این است که با وجود نوافل، به اصلاح وضعیت واجبات پردازد و از محرّمات بپرهیزد. ابن حجر در سخنی گفته است: «قدر نماز را بدانید، زیرا محبت خدا به کسی که با نماز تقرب می‌جوید، از آن نشأت می‌گیرد و به خاطر این که نماز جایگاه راز و نیاز و نزدیکی جستن است و در آن هیچ واسطه‌ی بین بنده و پروردگار نیست، و هیچ چیز بهتر از آن باعث روشنی چشم انسان نمی‌شود».^۲

^۱ - صحیح است: بخاری (۶۵۰۲) بخش الرقاق، باب التواضع آورده است.

^۲ - ن. ک: فتح الباری شرح صحیح البخاری، از حافظ ابن حجر، ۳۴۵/۱۱.

هر چه موجب روشنی چشم باشد، کسی دوست ندارد آن را رها کند یا از آن بیرون برود، چرا که شادمانی و سعادتش در آن است و زندگیش با آن پاک و گوارا می‌شود و این نعمتها برای انسان عابد فراهم است.

بنابراین محافظت بر ادای نماز هم واجب و هم مستحب آن از بزرگترین موجبات محبت پروردگار است، قیام شب نیز از این موارد شمرده می‌شود، هر فریضه‌ی نوافلی دارد. و از آن طرف اگر انسان در ادای یکی از واجباتش کوتاهی کند، می‌تواند آن را جبران کند، اما نمی‌توان به نوافل پرداخت و واجبات را به کناری نهاد این خلل در رفتار و سلوک و آشفتنگی در تصور و طریق به شمار می‌آید.

۳- ذکر خدا با زبان و قلب و نیز در عمل بهره‌مندی از محبت الهی به میزان برخوردار بودن از ذکر است، به همین منظور خداوند سفارش کرده که بسیار او را ذکر کنیم و آن را سبب رستگاری معرفی کرده است: ﴿وَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ (انفال: ۴۵) «و خدا را بسیار یاد کنید تا رستگار شوید». اهل ذکر را ستایش کرده و به پیامبر ﷺ اطلاع داده که ذکر او بالاتر از درجه‌ی جهاد است: ﴿وَلِشَكَرِ لِلَّهِ عَلَىٰ مَا هَدَانَا لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ (بقره: ۱۸۵) «خدا را به سبب هدایتشان به عظمت یاد کنید، باشد که او را سپاس دارید»، ﴿فَإِذَا قَضَيْتُم مِّنْ صَلَاتِكُمْ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ﴾ (بقره: ۲۰۰) «چون مناسک خود را انجام دادید خدا را به یاد کنید» ﴿فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ﴾ (نساء: ۱۰۳) «و چون نماز را به پایان بردید، خدا را ایستاده، نشسته و به پهلو خفته یاد کنید». خداوند در این آیاتها ذکر را به دنبال عبادتهایی بزرگ و کارهای صالح و حتی روزه، حج، و نماز آورده است، و نیز پس از نماز جمعه از آن یاد کرده: ﴿فَأَنْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِن فَضْلِ اللَّهِ وَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ (جمعه: ۱۰) «در

زمین متفرق شوید و از فضل خدا (روزی) را طلب کنید و بسیار خدا را به یاد آورید تا رستگار شوید.» این نشان می‌دهد که ذکر قرین اعمال صالح و عبادات بزرگ است: ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾ (طه: ۱۴) «بایاد من نماز را بر یادار».

۴- از دیگر موجبات محبت خدا این است که هنگام غلبه‌ی هوای نفس، آن را که او دوست دارد، بر آن چه خود دوست دارید، ترجیح بدهید و به سوی موارد محبوب او بروید هر چند راه بسیار دشوار باشد. نشان این عمل رجحان دادن دو امر است: نخست انجام دادن کاری که خدا دوست دارد هر چند نفس شما آن را نپسندد. و دوم رها کردن آن چه خدا دوست ندارد، هر چند نفس شما بسیار به آن علاقمند باشد. ایثار به این دو شرط صحت می‌یابد. به خاطر قدرت انگیزه‌ی هوس و طبع و عادت، این کار بسیار سخت است و هزینه‌ی آن زیاد است، اما مؤمن که می‌خواهد به محبت خدا برسد و آن را نصیب خود کند، سختی و پرخطری آن را به جان می‌خرد و نفس ضعیف خود را به آن وا می‌دارد، تا به آن برسد و این ایثار را عملی کند. بدین مقصود کمر همت می‌بندد و خطر بزرگ را بر خود هموار می‌کند تا پادشاه مطلق را خشنود سازد، و به کامیابی بزرگ دست یابد. نتیجه‌ی این کار چه در دنیا و چه در عقبی چنان است که هیچ نتیجه و ثمره‌ی به پای آن نرسد.

ابن قیم می‌گوید: «خداوند بنده‌ی ایماندار خود را به دوستی شهوتها و معصیتها و گرایش نفس به آن گرفتار می‌سازد تا او را به سوی دوستی و محبت چیزی سوق دهد که بهتر، سودمندتر، پرخیرتر و پایدارتر از آن است، برای اینکه با نفس خویش برسر ترک آن مجاهده کند، این جهاد و مبارزه با نفس محبت خدا و وصال محبوب اعلا را نصیب او می‌کند. لذا نفس هر چه بیشتر با او درگیر شود و او را به سوی شهوتها بکشاند خدا آن اشتیاق و خواهش را به سوی شوق و محبت بهتر و بزرگتر که محبت خود است، می‌برد»^۱.

^۱ - ن. ک: الفوائد: ۱۱۰/۱ از ابن قیم.

قاعده چنین است که انسان نمی‌تواند محبوبی را کنار بگذارد مگر این که به سوی محبوب بهتر و بالاتری برود. بنابراین آن کس که بر روی خار و شراره‌های آتش به سوی محبوبش می‌رود گرانقدرتر و مهمتر از کسی است که سوار بر مرکبهای نجیب و باشکوه به سوی او می‌رود. آن کس که با مبارزه‌ی نفس و رویارویی با هوای نفسانی، محبوب خویش را برگزیده است، هرگز همانند و در مقام کسی نیست که به آسانی و بدون جدال با نفس او را انتخاب کرده است. اگر این طور نیست پس چرا صالحان در میان انسانها بهتر از ملائکه هستند؟ زیرا ملائکه شهوت و درگیری بر سر آن را ندارند، در طبع و سرشت خود فرمانبردار خدایند، بی وقفه شب و روز تسبیح می‌گویند، در هر مکانی به اندازه‌ی چهار انگشت از آسمان فرشته‌یی هست که یا ایستاده، یا در رکوع و یا در سجده عبادت می‌کند. از این روی آسمان از سنگینی ملائکتی که در آن عبادت خدا را می‌کنند، به ناله در آمد.^۱

اما کسی که با وجود گرایش نفس و شهوتها مدام تسبیح می‌گوید و عبادت می‌کند و با وجود موانع و دلبستگیها پایدار و استوار است، جایگاه والاتری دارد!

چرا زن بهتر از حوریان زیباچشم است؟ به خاطر جهاد با نفس و کنترل آن، غلبه بر شهوتها، شکیبایی، نماز، روزه و دیگر عبادت‌هایش به این مقام رسیده است! بنابراین خداوند بندگانش را می‌آزماید و در دام شهوتها می‌اندازد تا آنها را به مقام خشنودی خود نایل کند.

۵- ملاحظه‌ی احسان، نیکی‌ها، نعمتهای پیدا و ناپیدای خدا موجب محبت او می‌شود. دل بر محبت کسی که به آن نیکی کرده و نفرت از کسی که در حقش بدی کرده، سرشته شده

^۱ - روایتی است با درجه‌ی نیک که ترمذی (۲۳۱۲) بخش الزهد، باب فی قول النبی ﷺ لو تعلمون ما أعلم، ابن ماجه (۴۱۹۰) بخش الزهد، و احمد در مسند (۲۱۰۰۵) آن را آورده‌اند. البانی در صحیح الجامع به شماره‌ی (۲۴۴۹) آن را نیک دانسته است.

است. هیچ کس به اندازه‌ی خداوند در حق کسی احسان و نیکی نکرده است. در هر نفس و هر آن و در هر حال بنده در نعمتهای بی‌کران خداوند غلت می‌زند. برخی از انواع نعمتها، حتی به ذهن او خطور نمی‌کند. خداوند در هر شبانه روز بیست و چهار هزار نعمت بر بنده‌اش بخشیده است. چطور؟ گروهی حساب کرده‌اند که انسان در هر بیست و چهار ساعت چند بار نفس می‌کشد و آن را شمرده و برآورد کرده‌اند. و نزدیکترین و ملموسترین نعمت، تنفس است که شاید در قیاس با نعمتهای دیگر چیز قابل‌ذکری نباشد: ﴿وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا﴾ (إبراهیم: ۳۴) «و اگر بخواهید نعمت‌های خدا را بشمارید هرگز قادر نخواهید بود» و از طرف دیگر زیان و آسیب‌ها و حوادثی که خداوند از انسان رفع می‌کند، نیز کم نیستند.

خداوند حافظانی برای انسانها گذاشته است: ﴿لَهُ مَعْفَبَتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ. مِنْ أَمْرِ اللَّهِ﴾ (رعد: ۱۱) «فرشتگان مدام به امر خدا از پیش‌رو و پشت سر آدمی را حفظ می‌کنند» نعمتهایی که به انسان می‌رسد و زیانها و آسیبهایی که از او دفع می‌شود، خود احساس نمی‌کند، خداوند شب و روز مراقب انسانهاست.

پزشکان اعلام کرده‌اند که اسباب ابتلا به بیماریها، بسیار زیاد و گوناگون‌اند، ما نمی‌دانیم چگونه بدیها و زیانها از ما دور می‌شود! جز این که فضل و نعمت خداست. ﴿قُلْ مَنْ يَكْفُرْكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ﴾ (انبیاء: ۴۲) «بگو چه کسی شما را در شب و روز از عذاب خدای رحمان حفظ می‌کند؟» او سبحانه و تعالی حفاظت و نگهداری انسان را از هر گونه اذیت و آزاری به عهده گرفته است: ﴿فَاللَّهُ خَيْرٌ حَفِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّحِيمِينَ﴾ (یوسف: ۶۴) «خدا بهترین حافظ و مهربانترین مهربانان است».

برخی نعمتها با وجود گناه، کوتاهی و رفتارهای زشت شامل حال انسان می‌شود: «لا أحد أصبر على الأذى من الله؛ بنو آدم يدعون له الولد ثم يعافيههم و يرزقهم»: «هیچ کس صبورتر از خداوند بر آزار و اذیت نیست؛ بنی آدم او را متهم به داشتن فرزند می‌کنند، اما او از آنها می‌گذرد، و روزی‌شان را تأمین می‌کند»^۱.

۶- از دیگر سببهای جلب محبت خدا پرداختن قلب به نامها و صفتهای خدا، شناخت و تفکر در آن و تعمق دل در زمینه‌های این شناخت است. هر کس خدا را با نامها، صفات و کارهایش بشناسد، بی‌گمان او را دوست دارد، این دری است که خاصگان اولیای خدا و محبان راستین از آن وارد می‌شوند، و جز آنها کسی را مقام بار یافتن به آن نیست و جز آنها کسی را نمی‌شناسد. هرگز از شناخت بیشتر آن سیر نمی‌گردند، هر چه بیشتر از آن بدانند شور و اشتیاق و عشقشان به خدا بیشتر می‌شود. اکنون که انگیزه‌ی احسان و نعمت، به عامل کمال و جمال الهی پیوست از دوست داشتن و محبت کسی که چنین مقام و عظمتی دارد، هیچ کس باز نمی‌ماند، جز آنان که پست‌ترین، ناپاک‌ترین دلها را دارند و از هر گونه خیر و احسانی دورند. خداوند دلها را بر فطرت محبت کسی که با تمام اخلاق و اوصاف کامل نیک رفتار و نیکوکار است، آفریده است. یعنی انسان فطرتاً کسی را که در حق او نیکی کرده، دوست دارد. حال که این فطرت خداست که دلهای بندگان را بر آن آفریده است، پس آشکار است که هیچکس در احسان کاملتر و بزرگتر از خدا نیست و کاملتر و زیباتر از او هیچ موجودی نیست، هر گونه جمال و کمال در هستی ذره‌یی از آثار و صنعت خداست.

^۱ - صحیح است: بخاری ۷۳۷۸ بخش التوحید، باب قول الله تعالی «ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین»؛ [ذاریات/۵۸] و مسلم (۲۸۰۴) بخش صفة القيامة، باب لا أحد أصبر على أذى سمعه من الله عزوجل، روایت کرده‌اند.

شکوه و زیبایی خدا در وصف نگنجد. هیچ کس را قدرت آن نیست که در برابر صفات زیبا، احسان بی نظیر و کارهای بی مانند او ستایش لایقی بیابد. او چنان است که خود ستوده است. کسانی که زیبایی را دوست دارند، بدانند که خداوند از هر زیبایی زیباتر است. پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ»: «خداوند زیباست».

یوسف عليه السلام اگر نصف زیبایی بنی آدم را دارا بود، خداوند زیباتر از هر چیز و حتی زیباتر از خود زیبایی است. هر یک از اسمها و صفتهایش موجب جلب محبت خاصی می شود. اگر به نام کریم او دقت کنید او را دوست می دارید. اگر به نام جلیل او بنگرید، او را دوست می دارید، اگر در نام توّاب او تأمل کنید، اگر به نام غفور او بیندیشید، به هر یک از نامهایش دقت کنید محبتتان به او افزون می شود و اوست محبوب ستوده که به خاطر کاری که کرده و هر دستوری که داده، ستایش می شود، زیرا هیچ یک از کارهایش بیهوده و هیچ یک از دستورهایش بی حکمت نیست، همه از سرچشمه‌ی واقعی حکمت، مصلحت، عدالت، فضل و رحمت بر می آید و حمد و ستایشی بر او به ارمغان می آورد.

مَا لِّلْعِبَادِ عَلَيْهِ حَقٌّ	كَلَّا وَلَا سَعْيٌ لَّدَيْهِ
وَاجِبٌ	ضَائِعٌ
إِنْ عُدُّوا فَبَعْدَ لَيْهِ أَوْ	فَبَفَضْلِهِ وَهُوَ الْكَرِيمُ
نَعَمُوا	الْوَاسِعُ

بندگان هرگز هیچ حق واجبی بر او ندارند، و کوچکترین زحمت و تلاش نزد او هدر نمی رود. اگر شکنجه شوند مقتضای عدالت اوست و اگر در نعمت جاودانی در آیند از فضل اوست و اوست کریم روزی دهنده.

در میان بشر هیچ کس نمی‌تواند این مقام او را تصور کند، چه جای آن که حق آن را ادا نماید، آشناترین آفریدگانش به او و محبوبترینش برای او محمد ﷺ است که فرمود: «لأحصى ثناء عليك أنت كما أثنيت على نفسك»: «هیچ ستایشی شایسته ی تو نمی‌دانم، تو چنانی که خود ستوده‌ای!»^۱

هیچ کس تمجید و ستایشی لایق مقام او نمی‌داند، او نامها و صفت‌هایی دارد که برخی از آن را هیچ فرشته‌ی مقرب و پیامبر مرسلی نمی‌داند: «إن لله تسعةً وتسعين اسماً مائة إلا واحدا من أحصاها دخل الجنة»: «خداوند نود و نه نام دارد که هر کس آن را بداند به بهشت می‌رود».^۲ او نامهای دیگری نیز دارد، اما این نود و نه نام را هر کس برشمارد، حفظ کند و معانی آن را بداند و به آن عمل کند، به بهشت می‌رسد.

بنابراین خداوند اسمها و صفت‌هایی دارد که به خاطر آن او را دوست می‌دارند. هر کس در آن تأمل کند محبتش به او بیشتر و ریشه‌دارتر می‌شود. اگر بنده یکی از صفات کمال خدا را به دل دریابد محبت تمام عیار خدا را برایش به ارمغان می‌آورد، حال اگر دیگر صفاتش را عیان ببیند؟ و نامها و کارهایش را مشاهده کند، چه خواهد شد؟ آن چه ما درباره‌ی خدا و نامها و صفت‌هایش می‌دانیم در حد قطره‌یی از دریا هم نیست!

خدا را از طریق مشاهده‌ی عینی نمی‌شناسیم، شناخت ما از او از خلال نامها و صفت‌هایش است و آن چه از طریق وحی به انسان رسیده و یا در دنیای واقع دیده‌اند، بازتاب نامها و صفت‌های اوست. و از روی آن چه برایشان کشف شده، چیزهایی را از آن چه بر آنها پوشیده مانده، دریافته‌اند. اگر ذات پروردگار و روی او را مشاهده کنند، چه خواهد شد؟ اگر او را ببینند و جلال و جمال و کمالش را دریابند، در عشق و محبت او داستان دیگری خواهند

^۱ - صحیح است، به روایت مسلم (۴۸۶) بخش الصلاة، باب ما یقال فی الركوع و السجود.

^۲ - صحیح است: بخاری (۶۴۱۰) و مسلم (۲۶۷۷) روایت کرده‌اند. این لفظ از مسلم است.

داشت، لذا در بهشت با دیدار او از هر گونه ناز و نعمت و سعادت دیگری منصرف می شوند.

جایگاه مراتب بندگان در محبت خدا بر اساس درجه‌ی شناخت و معرفتشان به او فرق می‌کند. دانشمندان بیشتر از هر کس خداوند را دوست دارند، زیرا آنها از دریای پرتلاطم نامها و صفتها و معانی و آثار آن چیزهایی می‌دانند که عامه‌ی مردم را راهی به شناخت آن نیست. این دریایی است که هر چند در آن فرو روند به عمقش نخواهند رسید. معنای کریم را چگونه باید تصور کرد؟ تواب چیست؟ غفور به چه معناست؟ همین طور ایمان به این که چهره‌ی دارد شایان شکوه و بزرگی‌اش، کما این که حس شنوایی و بینایی دارد، شنیدن، دیدن، سخن گفتن و دوست داشتن و دوست نداشتن از صفتهای اوست هر کس در این موارد تأمل کند عظمت پروردگار را بیشتر می‌فهمد و محبت او بیشتر در دلش جای می‌گیرد و به او تعلق خاطر بیشتری پیدا می‌کند.

عارفترین مردم به خدا کسی است که بیشتر او را دوست دارد. پیامبران به همین سبب بیشتر از بقیه‌ی مردم او را دوست داشتند. در میان پیامبران الهی دو نفر دوست نزدیک خداوند (خلیل) بودند بیشتر از بقیه محبت خداوند را در دل داشتند و او را بهتر شناخته بودند، آن دو ابراهیم علیه السلام و بالاتر از او محمد صلی الله علیه و آله بودند.

نهال محبت خداوند از اندیشه در صفات الهی بر می‌آید، نخست با اثبات آن و سپس با شناخت آن و آن گاه با نفی کردن تحریف، تعطیل، همانندی و همسانی از آن.

لذا تأمل و اندیشه در نامها صفتهای خدا جز به کمک قواعدی درست برپایه‌ی عدم تعطیل، عدم همانندی و عدم همسانی صحیح نیست. دل هر چه بیشتر در نامها و صفتها و کارهای خدا تأمل کند محبتش به صاحب آن صفتها و نامها بیشتر می‌شود. هر لذت، آسایش، شادمانی و شادابی در کنار این محبت و آثار آن مانند قطره به دریاست. چه

بسیارند آنان که از این ناز و نعمت و سعادت بی‌نصیب می‌شوند، آنان که صفات خداوند را نفی می‌کنند، باور ندارند چهره، شنوایی و بینایی، محبت و بغض دارد.

۷- از جمله موجبات محبت خدا اظهار ناتوانی بنده در برابر او، نیازمندی به او، فروتنی، خشوع، تسلیم و فرمانبرداری در برابر او است. چه نزدیک است دلی که شکسته، جبران شود! چه زود بنده‌یی که خود را در برابر پروردگارش فروتن کرده، به پیروزی، مهربانی و روزی نایل می‌شود! محبوبترین دلها نزد خدا دلی است که فروتنی و خاکساری در برابر خدا در آن جای گرفته و بر آن سلطه یافته باشد. خداوند دوست دارد بنده‌اش در مقام خاکساری و فروتنی به کمال برسد، چرا که این حقیقت بندگی و فروتنی است.

گویند «طریقٌ معبُدٌ» یعنی راهی که هموار شده، از زیادی گام نهادن بر آن پست و مهیا شده است. بنابراین هر چه بنده در برابر خدا فروتن‌تر باشد. محبتش بیشتر می‌شود، فروتنی چند نوع است، کاملترین آن فروتنی حب در برابر محبوب است. فروتنی و ذلت مملوک در برابر مالک، جنایتکار در برابر کسی که به او نیکی می‌کند، ذلت و خاکساری انسان ناتوان در برابر کسی که قادر به غذا دادن و پناه دادن اوست، از دیگر انواع خاکساری و فروتنی است وقتی خاکساری و فروتنی بسیار برای خدا محقق باشد، محبت بیشتر می‌شود. بی‌گمان بنده همه‌ی این گونه‌ها را در برابر خدا محقق می‌سازد.

آن کس که دلش سرشار از محبت خدا باشد، همیشه در پیشگاه پروردگارش خاکسار و فروتن است، به اعمال و رفتارهای خود هر چند زیاد باشد شیفته و فریفته نمی‌شود، آن را ناچیز می‌شمارد، و خود را مقصر. هر چه را که به انجام رسانده مساوی با یک نعمت خدا نمی‌داند.

۸- خلوت‌گزینی برای راز و نیاز با خدا، خواندن سخنان مبارک او، ایستادن با آداب شایان مقام عبودیت در پیشگاه او و طلب مغفرت و اظهار توبه از دیگر موجبات محبت

خداست: ﴿تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ ﴿۱۶﴾
 ﴿سجده: ۱۶﴾ «پهلوی از بستر خواب برگیرند و با بیم و امید پروردگارش را بخوانند و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق کنند»، ﴿أَمَّنْ هُوَ قَنِيتٌ ءَاتَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۹﴾ (زمر: ۹) «آیا کسی که در ساعات شب در حال سجود و قیام به عبادت خدا پردازد او از آخرت بیمناک و به رحمت پروردگارش امیدوار است (با کسی که چنین نیست برابر است؟) بگو: آیا دانایان و نادانان برابرنند؟».

کنشها و منشایی که خداوند ﷻ دوست دارد

- ۱- خداوند فرمود: ﴿وَإِحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۹۵﴾ (بقره: ۱۹۵) «نیکی کنید که خداوند نیکوکاران را دوست دارد» انسان به کار نیک و احسان پیش‌دستی می‌کند، چرا که چون در شمار محسنین درآید، به محبت خدا می‌رسد.
- ۲- همچنین فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ ﴿۲۲۲﴾ (بقره: ۲۲۲) «خداوند توبه‌کنندگان و پاکیزه‌گان را دوست دارد». این آیه انسان را بر پاکی و طهارت باطنی و ظاهری تشویق می‌کند.
- ۳- خدا فرموده: ﴿وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ ﴿۱۴۶﴾ (آل عمران: ۱۴۶) «خداوند صابران را دوست دارد».
- ۴- نیز فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ ﴿۱۵۹﴾ (آل عمران: ۱۵۹) «خدا توکل‌کنندگان را دوست دارد».

۵- فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾ (مائده: ۵۴) «ای مؤمنان هر کس ارشما از دین خود برگردد، خداوند به زودی قومی را می آورد که آنها را دوست دارد و آنها نیز او را دوست دارند». ویژگیهای این گروه کدام است؟ چه خصوصیتی دارند؟ ﴿أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾ (مائده: ۵۴) «در برابر مؤمنان فروتن و در برابر کافران، گردن فراز هستند در راه خدا جهاد کنند و از نکوهش هیچ نکوهشگری نهراسند.» چهار صفت را برای آنها یاد کرده است: خاکساری و فروتنی و مهربانی اشان نسبت به مؤمنان، عزت و گرانمایگی در برابر کافران و وجهاد در راه خدا، همراه با صبر و شجاعت و تحمل سرزنشها.

۶- او اعلام داشته که پرهیزکاران را دوست دارد.

۷- همچنان که عادلان را نیز دوست دارد، آنان که در حق خانواده، خویشان، فرمانرواییها و مناصبی که عهده دار آن هستند با عدالت رفتار می کنند: «إِنَّ الْمَقْسُطِينَ عِنْدَ اللَّهِ عَلَىٰ مَنَابِرٍ مِّنْ نُورٍ عَنِ يَمِينِ الرَّحْمَنِ، وَ كَلَّتَا يَدَيْهِ يَمِينُ الَّذِينَ يَعْدِلُونَ فِي حُكْمِهِمْ وَأَهْلِيهِمْ وَ مَا وُلُّوا» «عدالت پیشگان بر روی منبرهایی از نور در پیشگاه خداوند قرار دارند. دستانی که با آن در حکم ها، خانواده و فرمانرواییهای خود عدالت را اجرا می کنند، با قدرت پروردگار در پیوند است»^۱.

۸- خداوند آنان را که در یک صف بسان دژی استوار در راه او می جنگند، دوست دارد.
 ۹- در سنت آمده است که: «سه نفر هستند که خداوند آنها را دوست دارد: کسی که نزد گروهی رفت و با نام خدا و نه به خاطر خویشاوندی مابیشانان، از آنها چیزی درخواست کرد، اما آنها به او ندادند، به دنبال آنها مردی پنهانی خواسته اش را ادا کرد چنان که جز او

^۱ - صحیح است: مسلم (۱۸۲۷) بخش الإمامة، باب فضيلة الإمام العادل و عقوبة الجائر، روایت کرده است.

و خدا کسی از آن آگاه نشد، و گروهی که شب حرکت کردند، تا این که خواب بر آنها غلبه کرد، فرود آمدند و خوابیدند از آن میان یک نفر بلند شد و با اصرار از خدا خواسته‌اش را طلب می‌کرد و آیاتش را می‌خواند، و مردی که در یک گروه نظامی با دشمن روبه‌رو شد و شکست خوردند، او روبه دشمن به پیش تاخت تا کشته شود و یا راهی به رویش گشوده شود»^۱.

۱۰- در حدیث عامر بن سعد بن ابی وقاص آمده که: سعد بن ابی وقاص مراقب شترانش بود که پسرش عمر نزدش آمد. هنگامی که او را دید گفت از شر این سوار به خدا پناه می‌برم! فرزند فرود آمد به دیدن پدرش، و به او گفت: چرا خود را به شتران و گوسفندان مشغول کرده‌ای، و مردم را رها کردی تا بر سر حکومت در میان خود درگیر باشند؟ گفت: خموش! از پیامبر خدا شنیدم، می‌گفت: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْعَبْدَ التَّقِيَّ الْغَنِيَّ الْخَفِيَّ»: «خدا بنده‌ی پرهیزکار بی‌نیاز بی‌تظاهر را دوست دارد»^۲. یعنی کسی که از مردم چیزی نخواهد، «الغنی» منظور کسی است که خواستار بلندی، منصب و مقام در زمین نیست، کسی که دور از دیده‌ها به عبادت و امور خود مشغول است.

^۱ - ترمذی (۲۵۶۸) بخش صفة الجنة، باب ما جاء فی کلام الحور العین روایت کرده و گفته صحیح است، نسائی (۱۶۱۵) بخش قیام اللیل، باب فضل صلاة اللیل فی السفر، واحمد در مسند (۲۰۸۴۸) آورده‌اند، حاکم گفته است: به اعتبار نسائی و احمد درست است. ذهبی به آن معترف است. اما شیخ البانی در صحیح الجامع الصغیر (۲۶۱۰) آن را ضعیف دانسته است.

^۲ - صحیح است: مسلم (۲۹۶۵) بخش الزهد و الرقائق آورده است.

۱۱- در حدیث عمرو بن شعیب آمده که پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ أَنْ يَرَى أَثَرَ نِعْمَتِهِ عَلَى عَبْدِهِ» «خداوند دوست دارد آثار نعمتش بر بنده‌ی خود را ببیند»^۱ بدون زیاده‌روی و تکبر و خودپسندی با شرایطی که پیشتر ذکر شد، به علاوه راه میانه را پیش بگیرد و بر نفس خویش بخل بورزد.

۱۲- از ابوحازم بن دینار و او از ابوادریس خولانی نقل است که به مسجد دمشق رفتم، در آن جا جوانی دیدم با دندانه‌های براق و سفید، مردم دور او حلقه زده بودند، وقتی اختلافی پیدا می‌کردند، یک نفر پرسید این کیست؟ گفتند: معاذ بن جبل است. پس از آن نزدش رفتم، ملاحظه کردم نماز می‌خواند، منتظر ماندم تا نمازش تمام شود. سپس بر او سلام کردم و گفتم: به خدا سوگند من به خاطر خدا تو را دوست دارم. گفت: آیا به خاطر خدا؟ گفتم: آری. گفت: به خاطر خدا؟ گفتم: بله. لای عبایم را گرفت و مرا به خود نزدیک کرد و گفت: مژده باد، من از رسول خدا ﷺ شنیدم که خداوند فرموده است: «وَجِبَتْ مُحِبَّتِي لِلْمُتَحَابِّينَ فِيَّ وَالْمُتَجَالِسِينَ فِيَّ وَالْمُتَزَاوِرِينَ فِيَّ وَالْمُبْتَازِلِينَ فِيَّ»: «من محبت خود را بر کسانی که به خاطر من همدیگر را دوست دارند، و به خاطر من با هم همنشینی می‌کنند، به دیدن هم می‌روند و به هم بخشش می‌کنند، واجب کرده‌ام»^۲.

پس دوستی به خاطر خدا، همنشینی و همکاری بر احسان و پرهیزکاری، سفارش همدیگر به درستی و شکیبایی موجبات رسیدن به محبت به خداست. از این قبیل است داستان مردی که یکی از برادران دینی‌اش را که در روستایی دور بود، و رابطه‌ی مادی، شغلی و شرکتی

^۱ - صحیح است: ترمذی (۲۸۱۹) بخش الأدب، باب ما جاء إن الله يحب أن يرى أثر نعمته على عبده، و احمد در مسند (۸۰۴۵) از ابوهیره روایت کرده‌اند. البانی در صحیح الجامع به شماره‌ی (۱۸۸۷) آن را با درجه‌ی حسن ذکر کرده است.

^۲ - صحیح است: مالک در موطا (۱۷۷۹) بخش الجامع، باب ما جاء في المتحابين في الله، و احمد در مسند (۲۱۵۲۵) روایت کرده‌اند. البانی در صحیح الجامع به شماره‌ی (۴۳۳۱) آن را صحیح معرفی کرده است.

بیشنان نبود، به خاطر خدا زیارت کرد. خداوند فرشته‌یی را فرستاد تا به او بگوید: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَبَّكَ كَمَا أَحَبَّتَهُ»: «خداوند تو را دوست دارد، همان طور که تو او را دوست داری». ^۱ هر چقدر محبت میان مؤمنان بیشتر شود، به خدا نزدیکترند، پیامبر ﷺ فرمود: «مَا تَحَابَّ رَجُلَانِ فِي اللَّهِ إِلَّا كَانَ أَحَبَّهُمَا إِلَى اللَّهِ أَشَدَّهُمْ حَبًّا لِصَاحِبٍ»: «هر دو نفری که به خاطر خدا همدیگر را دوست بدارند، محبوبترینشان نزد خدا آن است که بیشتر رفقش را دوست دارد». ^۲

۱۳- سوره‌هایی در قرآن هست که خداوند آن را دوست دارد. یکی از یاران پیامبر هرگاه امامت می‌کرد پس از فاتحه سوره‌ی اخلاص را و سپس سوره‌ی دیگری را می‌خواند، یا گاهی فقط سوره‌ی اخلاص را می‌خواند. به پیامبر خبر داد. فرمود: ازا و بپرسید چرا چنین می‌کند؟ از او پرسید، گفت: چون این سوره صفت رحمان در آن هست و من دوست دارم آن را بخوانم. احد و صمد آن است که پایه و خواستگاه نیازهای مخلوقات است. صمد آن است که تو خالی نباشد، آن است که نظیر ندارد، نه فرزندی دارد و نه به دنیا آمده است. پیامبر فرمود: «أَخْبِرُوهُ أَنَّ اللَّهَ يُحِبُّهُ»: «به او بگویید خدا او را دوست دارد». ^۳

۱۴- از جمله کارهای دیگر که خداوند دوست دارد، این است که از فرموده‌ی پیامبر ﷺ فهمیده می‌شود: «أَحَبُّ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ أَنْفَعُهُمْ، وَأَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ سُرُورٌ تُدْخِلُهُ عَلَى مُسْلِمٍ، أَوْ تَكْشِفُ عَنْهُ كَرْبَةً، أَوْ تَقْضِي عَنْهُ دَيْنًا أَوْ تَطْرُدُ عَنْهُ جَوْعًا، وَ لِأَنَّ أُمَّشِي مَعَ أَخٍ فِي حَاجَةٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَعْتَكِفُ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ شَهْرًا»: «دوست داشتنی‌ترین مردم نزد خدا

^۱ - صحیح است: مسلم (۲۵۶۷) بخش البر و الصلوة، باب فی فضل الحب فی الله، روایت کرده است.

^۲ - صحیح است: طبرانی در معجم اوسط (۱۹۳/۳) به شماره‌ی (۲۸۹۹) و ابن حبان در صحیحش (۳۲۵/۲) به شماره‌ی (۵۶۶) و حاکم در مستدرک (۲۸۹/۴) به شماره‌ی (۷۳۲۳) روایت کرده‌اند. البانی در صحیح الجامع (۵۵۹۴) آن را صحیح دانسته است.

^۳ - صحیح است: به روایت بخاری (۷۳۷۵) بخش التوحید، باب ما جاء فی دعاء النبی ﷺ و مسلم (۸۱۳) بخش صلاة المسافرين، باب فضل قراءة قل هو الله احد.

سودمندترین آنهاست، دوست داشتنی‌ترین کار نزد خدا این است که مسلمانی را شاد کنید، یا غم و اندوهی از دوش او بردارید، یا بدهی او را پرداخت کنید یا گرسنگی‌اش را برطرف سازید، و من اگر با یک برادر دینی برای رفع نیازش بروم، برایم دوست داشتنی‌تر است از این که یک ماه در این مسجد گوشه‌نشینی اختیار کنم!»^۱

۱۵- از پیامبر ﷺ پرسیدند محبوبترین بندگان نزد خدا کیست؟ فرمود: «أحسنهم خلقاً»: «خوش رفتارترین و با اخلاق‌ترین آنهاست»^۲.

خداوند دوست دارد خرید و فروش، قضاوت و مطالبه با آسانی و همراه با بخشش صورت گیرد: «رحم الله رجلاً سمحاً إذا باع و إذا اشترى و إذا اقتضى»: «رحمت خداوند بر کسی که در خرید، فروش و قضاوت نرمی و بخشش نشان می‌دهد»^۳.

سخن آخر این که خدا رفتارها و کردارهای زیبا و نیک را دوست دارد و متنفر از هر گونه رفتار و کردار ناآشنا به طبع انسان و هر گونه معصیت است. امید است که محبت خویش را روزی ما بگرداند و دوستی‌اش را برایمان از هر چیز دیگری محبوبتر گرداند و ما را از شمار آنان گرداند که به آن چه خداوند دوست دارد، عمل می‌کنند!

^۱ - حدیث مورد پسندی است. طبرانی در معجم کبیر (۴۵۳/۱۲) به شماره‌ی (۱۳۶۴۶) روایت کرده، و هیثمی در مجمع الزوائد (۱۹۱/۸) آن را آورده و گفته است: در سلسله روایان این حدیث مسکین بن سراج دیده می‌شود که او ضعیف است. البانی در صحیح الجامع (۱۷۶) آن را پسندیده است.

^۲ - صحیح است: طبرانی در معجم کبیر (۱۸۱/۱) به شماره‌ی (۴۷۱) روایت کرده و شیخ البانی در صحیح الجامع (۱۷۹) آن را صحیح دانسته است.

^۳ - صحیح است: بخاری (۲۰۷۶) بخش البیوع، باب السهولة و السماحة فی الشراء و البیع روایت کرده است.

محاسبه

اهمیت و جایگاه محاسبه

محاسبه‌ی نفس و بازخواست از آن در این دنیا بسیار مهم است، نفس بدون محاسبه صلاح نمی‌یابد، هر کس امروز به این قاعده عمل کند، فردا در امان خواهد بود، محاسبه عبارت از این است که در نفس خویش تأمل کنید و به جوانب گوناگون آن نظر افکنید، عیبها و ایرادهای آن را بشناسید. رستگاری بدون محاسبه امکانپذیر نیست: ﴿يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا أَحْصَاهُ اللَّهُ وَسُوهُ وَأَلَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ (مجادله: ۶) «روزی که خدا همگان را برانگیزد از اعمالی که انجام داده‌اند و آن را از یاد برده‌اند و خدا آن را ضبط کرده است آگاهشان سازد، خداوند بر هر چیزی شاهد است».

محاسبه با تأمل و اندیشه در این متون و ایمان داشتن به آن ناشی می‌شود:

﴿يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ﴾ (۶) ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾

﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾ (۸) ﴿(زلزله: ۶ - ۸) «در آن روز مردم پراکنده از گورها برآیند. تا نظاره گر اعمالشان باشند. هر کس به اندازه‌ی ذره‌ای کار نیک کرده باشد پاداش آن را خواهد دید. و هر کس به اندازه‌ی ذره‌ای کار بد کرده باشد کیفر آن را خواهد دید»﴾ ﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾ (آل عمران: ۳۰) «در آن روز که هر کس کردار نیک و بد خود را حاضر یابد، آرزو کند که کاش بین او و عمل بدش فاصله‌ای بعید در میان بود، خداوند بنده‌نواز شما را از خودش بیم می‌دهد».

با ایمان به روز واپسین و این که خداوند به بازخواست مخلوقات می پردازد، می توان به امر محاسبه و اهمیت آن پی برد. خداوند ما را از این روند در روز رستاخیز هوشیار کرده است: ﴿وَأْتَقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ (۳۸۱) (بقره: ۲۸۱) «از روزی که به سوی خدا باز می گردید بترسید که به هر کس جزای آنچه کرده است داده شود و به آنها ستم نخواهد شد».

محاسبه می تواند از ایمان به نامها و صفتهای خدا و این که او مراقب و مسلط و آگاه بر همه ی اعمال هر کس است، ناشی می شود. خدا شاهد اعمال ما است، نویسندگان بزرگمنشی بر ما مأمور کرده تا اعمال ما را برشمارند: ﴿وَوَضِعَ الْكِتَابَ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُسْتَفْقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يُؤْتِنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظُنُّ رَبُّكَ أَحَدًا﴾ (۴۹) (کهف: ۴۹) «آنگاه نامه ی اعمال عرضه شود و گنهکاران را خواهی دید که از آنچه در آن است می ترسند و می گویند: وای بر ما! این نامه چیست که هیچ عمل کوچک و بزرگی را از قلم نینداخته و آن را به حساب آورده است و همه ی اعمال خود را حاضر خواهند دید. پروردگار تو به کسی ستم نخواهد کرد».

همچنان که از ایمان به هدف و خواسته یی که انسان از بهر آن آفریده شده، محاسبه ناشی می شود. این که انسان بداند چرا و برای چه خلق شده است: ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾ (۱۱۵) (مؤمنون: ۱۱۵) «آیا گمان کردید که ما شما را به بازیچه خلق کردیم و به سوی ما باز نمی گردید؟»، ﴿أَلَيْسَ الْإِنْسَانُ أَلَّا يَرْكُ سُدًى﴾ (۳۶) (قیامة: ۳۶) «آیا انسان گمان می کند، به حال خود رها می شود؟»

محاسبه ی نفس شیوه ی ایمانداران، خصلت یکتاپرستان و عنوان فروتنان است. ایماندار پروای پروردگار خود را دارد، خویشتن را محاسبه می کند، و برای گناهش پوزش می طلبد،

او می‌داند که نفس پرخطر است، درد بدفرجام، فریب بزرگی و شر زیادی دارد. بسیار به کار ناباب امر می‌کند، به هوا و هوس گرایش دارد، راهنمای جاهل است، صاحبش را به سوی تباهی رهنمون می‌سازد. بسیار مشتاق لهو است، مگر خدا به مرحمت خود انسان را از شر آن رها کند، نباید افسارش را به هوا و هوسش بسپارد، زیرا طغیان می‌کند، هر کس دنبال خواهشهای نفس بیفتد، هر گونه زشتی و بی‌اخلاقی دامنگیرش می‌شود، سر از اخلاق پست در می‌آورد، در کارهای ناشایست فرو می‌رود، چشمداشتهای نفس شگفت، بدکاریهای عجیب، گرایشهای پرخطر و آفتها و زیانهای بسیار است. هر کس اجازه بدهد سلطه‌ی نفس فراگیر شود و از حد بگذرد، روز رستاخیز در جحیم جای می‌گیرد: ﴿

فَأَمَّا مَنْ طَغَى ﴿٣٧﴾ وَءَاثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿٣٨﴾ فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ ﴿٣٩﴾﴾ (نازعات: ۳۷ - ۳۹) «آن کس که به طغیان زندگی دنیا را مقدم داشته بی‌تردید در دوزخ مقام دارد» و برعکس: ﴿

وَإِنَّمَا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ ﴿٤٠﴾ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ ﴿٤١﴾﴾ (نازعات: ۴۰ - ۴۱)

«آنکس که از ایستادن نزد پروردگارش ترسیده و نفس را از هوا دور داشته باشد در بهشت مقام یابد».

محاسبه در قرآن

خداوند در این آیه ما را به محاسبه سفارش نموده است: ﴿

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ
 وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ ۚ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٨﴾ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ
 فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ ؕ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿١٩﴾﴾ (حشر: ۱۸ - ۱۹) «ای مؤمنان از خدا بترسید،
 هر کس باید بنگرد که برای فردایش چه پیش فرستاده است و از خدا بترسید که خداوند از

کردارتان آگاه است. همچون کسانی نباشید که خدا را از یاد بردند و خدا نیز به خود فراموشی گرفتارشان کرد و آنها نافرمانند.»

«لتنظر نفس» یعنی هر کس به نفس خویش بنگرد، فکر کند و در آن اندیشه نماید.

شیخ عبدالرحمن بن سعدی می‌گوید: «خداوند بندگان ایماندارش را به هر چه که ایمان اقتضا کند و سودمند باشد سفارش می‌کند، از قبیل پایبندی به تقوای الهی در نهان و آشکارا و در هر حال و هر موقعیتی، رعایت دستورهای خداوند و این که بنگرند چه چیز به سودشان است و چه چیزی به زیانشان و چه کارها و اعمالی در کارنامه‌ی خود به ثبت رسانده‌اند که برایشان سودمند است. و چه اعمالی مرتکب شده‌اند که به ضررشان است، و این که بدانند خداوند هیچ گاه چیزی از آنها نمی‌خواهد که به زیانشان باشد، اگر آخرت را در برابر دیدگان خود، وجهی توجه دل‌هایشان قرار دهند و برای اقامت در آن جا همت کنند، در راستای افزایش حجم کارهایی که آنها را بدان می‌رسانند، بیشتر تلاش می‌کنند، و خود را از هر گونه بازدارنده یا موانعی که آنها را از سیر در این راه متوقف یا منحرف سازد، رها می‌کنند، و اگر بدانند که خدا بر همه‌ی اعمال و رفتارهایشان آگاه است و هیچ چیز بر او پوشیده نمی‌ماند و هیچ تلاش و همتی نزد او به هدر نمی‌رود، کوشش و تکاپو را بر خود واجبتر می‌بینند.»

شیخ درباره‌ی آیه‌ی یاد شده می‌گوید: «این آیه برای محاسبه‌ی نفس یک اصل به شمار می‌آید، انسان باید نفس خویش را دریابد، اگر در آن لغزشی حس کند، برای رفع آن و توبه، و روگردانی از عوامل آن زود اقدام کند، اگر متوجه شود در یکی از اوامر خدا کوتاهی ورزیده برای جبران و تکمیل آن هر چه در توان دارد، به کار گیرد و از خدا کمک بطلبد، کوتاهی‌اش در حق خدا را با احسان و منتهای خداوند بر او مقایسه کند که بی‌گمان شرم به بار آورد. غفلت بنده از این امر خیلی چیزها را از دیدگانش پوشیده نگه می‌دارد، شبیه

مردمانی می‌شود که خدا را فراموش کردند و از یادش غافل شدند و حقش را برپای نداشتند و به سوی بهره‌مندی خود و برخورداری از شهوت‌هایشان روی آوردند، اما موفق نشدند و فایده‌ی نبردند، حتی مصلحت خود را از یاد بردند؛ کارشان به زیاده‌روی کشید و عاقبت هر دو سرای دنیا و آخرت را باختند و چنان در ضرر غرق گشتند که هرگز امکان جبران نخواهد داشت، چون خود فاسق‌اند.»

خداوند در کتاب گرانقدرش فرمود: ﴿ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴾ (نور: ۳۱) «ای مؤمنان همگی به سوی خدا باز گردید تا رستگار شوید.» پس شایسته است انسان به نفس خود بنگرد، به وضعیت خویش فکر کند، آن را ارزیابی کند و اگر کوتاهی و تقصیری در کارش هست توبه کند. محاسبه خود انسان را به توبه می‌رساند: ﴿ إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ ﴾ (اعراف: ۲۰۱) «پرهیزگاران وقتی گرفتار وسوسه‌های شیطانی شوند خدا را یاد می‌کنند و بصیرت می‌یابند.» آن چنان که دو شریک در پایان کار شراکت به حساب و کتاب کارها و اعمال خود می‌پردازند، انسان باید سخت‌تر و جزئی‌تر از آن خویشتن را محاسبه کند تا در شمار پرهیزگاران درآید.^۱

از عایشه رضی الله عنها نقل است که ابوبکر در هنگام وفات به او گفت: «هیچ کس را بیشتر از عمر دوست ندارم»، سپس پس از اندکی پرسید: چه گفتم؟ عایشه رضی الله عنها سخنش را باز گفت: و او این بار گفت: «هیچ کس برای من گرامی‌تر از عمر نیست.»

^۱ - هناد در الزهد (۵۸۰/۲) به شماره‌ی (۱۲۲۸) این سخن را آورده است.

بنگرید چگونه پس از پایان سخنش در آن دقت کرد و یک کلمه از آن را به کلمه‌ی دیگر عوض کرد، چون آن را مناسب‌تر، دقیق‌تر و برای مقصودش درست‌تر می‌دانست.^۱

حسن بصری گفت: «انسان ایماندار امر نفس خود را به عهده دارد، به خاطر خدا آن را مورد بازخواست قرار می‌دهد، بازخواست روز واپسین بر مردمانی که در دنیا خویشتن را محاسبه می‌کنند، آسان است و برای کسانی که در دنیا این امر را نادیده گرفته‌اند، سخت خواهد بود، سپس گفت: «گاهی مؤمن به ناگاه با چیزی روبه رو می‌شود که آن را دوست دارد، اما می‌گوید: به خدا من به تو نیاز دارم و خیلی برایم مفید و موردپسند هستی. اما هیئات! بعید است تو را بردارم! بین من و تو مانع ایجاد شده است، و آن چیز از دستش می‌رود، سپس به نفس خویش مراجعه می‌کند و به آن می‌گوید به چه کارت می‌آید؟!»^۲

این تنها نمونه‌ی است از بازخواست انسان از نفس خود درباره‌ی چیزی که برایش پیش می‌آید و به دلش می‌نشیند و خواستار آن می‌شود، اما آن را رها می‌کند، زیرا به مصلحت آخرتش نیست. «و آن چیز را از دست می‌دهد، و به نفسش مراجعه می‌کند و می‌گوید این را برای چه می‌خواستی؟!» و با تأکید می‌گوید هرگز دیگر بار به آن فکر نمی‌کند.

انس بن مالک رضی الله عنه حکایت می‌کند روزی با عمر بن خطاب رضی الله عنه بیرون رفته بودم او وارد خانه‌ی شد و من از بیرون صدایش را شنیدم که می‌گفت: «ای امیرالمؤمنین! به به! امیر المؤمنین^۳ به خدا سوگند باید تقوای خدا پیشه کنی و از او بترسی والا عذابت می‌دهد!». او

^۱ - شایسته‌تر آن بود که پیامبر صلی الله علیه و آله را استننا می‌کرد. و این گونه سخن گفتن از چنان شخصیتی بعید می‌نماید، لذا باید با دیده‌ی تردید به چنین روایتی نگاه کرد. (م)

^۲ - ابن ابی شیبہ در کتابش (۱۸۸/۷) به شماره ی (۳۵۲۰۹)، ابن مبارک در الزهد (۱۰۳/۱) به شماره ی (۳۰۷)، ابو نعیم در حلیة الاولیاء (۱۵۷/۲) و مزی در تهذیب الکمال (۵۳۱/۳۱) به شماره ی (۶۹۱۷) روایت کرده‌اند، ابن جوزی در صفة الصفة (۲۳۴/۳) آن را آورده است.

^۳ - در مقام عبرت و توجه به دل که مبادا دچار غرور شود. (م).

با آن ایمان و تقوا که بدان مشهور است به نفس خود تذکر می‌داد که این لقب امیرالمؤمنین در پیشگاه خدا هیچ نیازی را برایش برآورده نمی‌سازد و او را هیچ سودی نمی‌بخشد.

حسن بصری درباره‌ی این آیه ﴿وَلَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ﴾ (قیامه: ۲) «سوگند به نفس ملامتگر» می‌گوید: «انسان مؤمن همیشه و در همه حال خود را سرزنش می‌کند: منظورم از این حرف چه بود؟ آن خوراک را که خوردم یا آن نوشیدنی را که نوشیدم بهر چه بود؟ چرا چنین کردم؟ اما انسان بدکار از کنار همه چیز می‌گذرد و نه خود را سرزنش می‌کند و نه به نفس خویش می‌اندیشد».

مالک بن دینار (رحمه الله) گوید: رحمت خدا بر آن بنده‌یی که به نفس خود می‌گوید تو بودی که چنان کردی؟ - یعنی اشتباهاتی که مرتکب شده - تو فلان گناه را مرتکب شدی؟ تو فلان کار را کردی؟ سپس به سرزنش آن می‌پردازد و آن را تحت مراقبت خود می‌گیرد، کتاب خدا را ملازم و همراهش می‌گرداند، محاسبه‌ی نفس این چنین است.^۲

میمون بن مهران گوید: «انسان پرهیزکار سخت‌تر از سلطان غاصب و شریک آزمند خود را محاسبه می‌کند».

ابراهیم بن تیمی نیز در این باره چنین می‌گوید: «خودم را در بهشت تصور کردم که از میوه‌های رنگارنگ آن می‌خورم، از جویبارهایش می‌نوشم و با دوشیزگانش هماغوش می‌شوم، سپس خود را در آتش دوزخ تصور کردم که از غذای سمی و کشنده‌ی آن می‌خورم، از چرک و کثافتش می‌نوشم و با زنجیرها و یوغهایش دست و پنجه نرم می‌کنم. آن گاه از نفسم پرسیدم: ای نفس چه می‌خواهی؟ گفت: می‌خواهم به دنیا باز گردانده شوم

^۱ - مالک در موطا (۹۹۲/۲) به شماره‌ی (۱۸۰۰) احمد در الزهد (۱۱۵/۱) و ابن سعد در طبقات کبری (۲۹۲/۳) روایت کرده‌اند.

^۲ - احمد در الزهد (۲۸۱/۱) روایت کرده است.

و کار نیک بکنم، گفتم: آرام و مطمئن باش و کار کن تا در بهشت در آن شادمانی و سعادت باشی».^۱

ابن قیم در کتاب إغاثة اللفان می‌گوید: «بیشتر بیماری قلب از نفس ناشی می‌شود، زیرا تمام مواد فاسد در نفس گرد آید، سپس به دیگر اندامها پخش می‌شود و نخستین عضو که به آن می‌رسد قلب است».^۲

پیامبر خدا در رابطه با این موقعیتها می‌گوید: «الحمد لله نستعینهُ و نستهدیه و نستغفرهُ و نعوذُ بالله من شرور أنفسنا و من سیئاتِ أعمالنا» «سپاس برای خدا، از او یاری، هدایت و مغفرت می‌خواهیم و از شر و شور نفس و کارهای نادرست به او پناه می‌بریم».^۳

پیامبر ﷺ به طور عموم از شر نفس و از شر اعمال و ناپسندیها و کیفرهای ناشی از آن به خدا پناه می‌برد. در این فرموده بدیها و اشتباهات نفس و کارهای نادرست را با هم آورده است که دو نکته از آن فهمیده می‌شود: نخست این که از این گونه اعمال به تو پناه می‌برم و دوم منظور کیفر کارهایی است که به صاحب آن زیان می‌رساند، زیرا او فرمود: «از شر و بدی نفس و بدیهای کارهایمان به خدا پناه می‌بریم».

از صفت نفس و عمل آن یا از کیفرها و موجبات آن به خدا پناه برد، کار زشت زیر مجموعه‌ی شر نفس است، زیرا نفس بد سرشت کار زشت را حاصل می‌آورد. لذا از هر دو به خدا پناه جست.

^۱ - ابونعیم در حلیة الاولیاء (۲۱۱/۴) روایت کرده است.

^۲ - ن. ک: إغاثة اللفان، ۷۴/۱.

^۳ - صحیح است: ابوداود (۲۱۱) بخش النکاح، باب فی خطبه النکاح، نسائی (۱۴۰۴) بخش الجمعة، باب کیفیتة الخطبة، دارمی (۲۲۰۲) بخش النکاح، باب فی خطبة النکاح، و احمد در مسند (۳۷۱۲) روایت کرده‌اند، شیخ البانی در صحیح سنن ابوداود آن را تصحیح کرده است.

به همین خاطر باید هر دو را تا فرصت هست محاسبه کرد. سالکان راه خدا با وجود اختلاف راهها و شیوه‌هایشان اتفاق نظر دارند که نفس رابطه‌ی میان قلب و پروردگار را قطع می‌کند و کسی به خدمت خدا نمی‌رسد مگر پس از تسلط بر نفس و بازداشتن آن از بدی. از این دیدگاه مردم دو گروهند: گروهی نفس بر آنها چیره شده و کنترل آنها را در اختیار گرفته و به نابودی کشانده است. و خود مطیع نفس بدکار امرکننده به بدی و تحت فرمان آن‌اند و طبق خواست آن عمل می‌کنند. و دیگری گروهی که بر نفس خود سلطه یافته و آن را در اختیار گرفته‌اند. لذا نفس مطیع و گوش به فرمان آنهاست.

یکی از حکیمان اهل ایمان گفته است: «پایان سفر طالبان حق تسلط بر نفس است، هر کس نفس خود را در اختیار بگیرد و تحت فرمان خود در آورد، موفق و رستگار شده است و هر کس زیر فرمان و سلطه‌ی نفس در آید، زیان می‌بیند و هلاک می‌شود».

﴿ فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ (۳۷) وَءَاثَرَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا (۳۸) فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ (۳۹) وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ (۴۰) فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ (۴۱) ﴾ (نازعات: ۳۷ - ۴۱) «آن کس که به طغیان زندگی دنیا را مقدم داشته بی‌تردید در دوزخ مقام دارد، آن کس که از وقوف پروردگارش ترسیده و نفس را از هوی دور داشته باشد در بهشت مقام دارد».

هر کس خود را محاسبه نکند خیر و نیکی بسیاری را از دست می‌دهد. مسلمان باید خود را از محرّمات نگه دارد، از شبهه‌ها دوری کند، به ویژه مسلمانان اهل علم، چرا که هر کس نفس خود را کنترل نکند، علمش هیچ فایده‌یی به او نمی‌رساند، زیرا علم برای عالم مانند اسلحه برای مجاهد است، اگر از آن استفاده نکند، چه فایده‌یی برایش دارد؟ یا مانند غذاهای ذخیره شده برای انسان گرسنه، اگر آن را نخورد، چگونه او را سود می‌رساند؟

يُحَاوِلُ نَيْلَ الْمَجْدِ وَالسِّيفُ وَ يَأْمَلُ إِدْرَاكَ الْعُلَا وَ هُوَ

مغمّد

نائم

یعنی با شمشیر خفته در غلاف می‌خواهد به بزرگی و شرف دست یابد، و امیدوار است به بلندی و جاه برسد، در حالی که خوابیده است!

پس بی‌محاسبه رسیدن به مقصد ممکن نیست، آن‌کس که نفس خود را از چیزی که انسانیت را خدشه‌دار می‌کند دور نسازد و از زشتیها باز ندارد و حفظ نکند، رو به تباهی می‌رود.

حفظ نفس پایه‌ی دیگر فضیلتهاست. کسانی که با تکیه بر علمی که دارند نفس خود را رها می‌کنند و آن را کنترل نمی‌کنند - این آفتی است که برخی طالبان علم به آن گرفتار می‌شوند - از محاسبه‌ی خود در این دنیا باز می‌مانند، و از این نظر چه بسا نادانان یا اشخاص عامی بهتر باشند، زیرا آنها احساس می‌کنند که کوتاهی کرده‌اند، لذا به حساب و بررسی می‌پردازند، اما برخی از اهل علم با چنان رفتارهایی در باتلاق زشتیها و صفات منفی از قبیل حسد، پیروی هوا و هوس و امتیاز و تبعیض در فتوا می‌افتند.

با توجه به آفتهایی که متوجه دانشمندان و دانش پژوهان است، باید محاسبه‌ی که این قشر برای خود به انجام می‌رسانند، بسیار سخت‌تر باشد. زیرا با محاسبه هم خود بهره‌مند می‌شوند. و هم مردم از آنها استفاده می‌کنند، اما اگر خود را محاسبه نکنند به بیراهه می‌روند و دیگران را نیز به دنبال خود می‌کشند. کسی از شخص نادان پیروی نمی‌کند، اما دانشمند و عالم دینی که خود را الگو معرفی می‌کند اگر از محاسبه‌ی نفس باز بماند، تباه می‌شود!

أَيُّهَا الْعَالَمُ إِيَّاكَ الزَّلْزَلُ وَاحِدَرِ الْهَفْوَةَ وَ الْخَطْبَ

الجلل!

هَفْوَةُ الْعَالَمِ مَسْتَعِظَةٌ إِذْ بَهَا أَصْبَحَ فِي الْخَلْقِ

مَثَل!

وَعَلَى زَلَّتِهِ عَمَدُهُمْ فَبِهَا يَجْتَجِ بِهَا مَنْ أَخْطَأَ وَ

زَلَّ

بَلْ بِهَا يَحْصُلُ فِي الْعِلْمِ الْخَلَلُ	لَا تَقُلْ يَسْتَرِ عَلَيَّ الْعِلْمُ زَلَّتِي
فَهِيَ عِنْدَ اللَّهِ وَالنَّاسِ جَبَلٌ	إِنْ تَكُنْ عِنْدَكَ مُسْتَحْقِرَةً
كُلُّ مَا دَقَّ مِنَ الْأَمْرِ وَجَلَّ	لَيْسَ مَنْ يَتَّبِعُهُ الْعَالَمُ فِي
إِنْ أَتَى فَا حِشَّةً قِيلَ قَدْ جَهَلَ	مِثْلَ مَنْ يَدْفَعُ عَنْهُ جِهْلُهُ
مَنْ رَأَاهَا وَهِيَ تَهْوَى لَمْ يُبَلِّ	انْظُرِ الْأَنْجَمَ مَهْمَا سَقَطَتْ
وَجَلَّ الْخَلْقُ لَهَا كُلُّ الْوَجَلِ	فَإِذَا الشَّمْسُ بَدَتْ كَاسْفَةً
فِي انْزِعَاجٍ وَاضْطِرَابٍ وَ	وَتَرَاءَتْ نَحْوَهَا أَبْصَارُهُمْ

وَجَلَّ

فَعَدَّتْ مُظْلَمَةً مِنْهَا السَّبِيلُ	وَسَرَى النِّقْصُ لَهُمْ مِنْ نَقِصِهَا
يَفْتِنُ الْعَالَمَ طَرًّا وَ	وَكَذَا الْعَالَمَ فِي زَلَّتِهِ

يَضَلُّ!

یعنی: ای عالم از لغزش و اشتباه و مصیبت بزرگ بر حذر باش، بترس! لغزش عالم سنگین است، زیرا مردم از او پیروی می‌کنند. / آنها بر لغزش و خطای او تکیه می‌کنند، به آن استناد می‌کنند، لذا به اشتباه و لغزش می‌افتند. / نگو علم اشتباهم را می‌پوشاند، این چنین علمت نیز خدشه‌دار می‌شود. / اگر اشتباهت به نظر خودت ناچیز است، نزد خدا و برای مردم مانند کوه است. / کسی که در هر امر کوچک یا بزرگ از دانشمند و شخص عالمی پیروی می‌کند، مثل کسی نیست که نادانی‌اش به دادش برسد و اگر کار زشتی انجام دهد، بگویند نادان است. / در ستاره‌ها دقت کنید، هر چند بیفتند، کسی توجهی نمی‌کند. / اما اگر خورشید کمرنگ یا گرفته شود، مردم به خاطر آن به شدت نگران و آشفته می‌شوند و می‌ترسند. / با

ناآرامی، پریشانی و ترس به آن چشم می‌دوزند. / نقص خورشید به آنها نیز می‌رسد، راهپایشان تاریک می‌شود. / دانشمند و عالم دینی نیز این چنین است، اگر اشتباه کند تمام دنیا را گرفتار و گمراه می‌کند!

در این روزگار کم نیستند نمونه‌هایی از به گمراهی کشاندن مردم با فتوای سهل انگارانه‌ی برخی از این کسان! خود را محاسبه نمی‌کنند، در نتیجه به لغزشها دچار می‌شوند و در دامهایی می‌افتند که بدخواهان برایشان نصب کرده‌اند و آنها به نام دین از آن چشم پوشیده‌اند.

مردم همه لازم است خود را مورد محاسبه و بازخواست قرار دهند، چه آنهایی که خود را عالم می‌دانند و چه آنهایی که در مسیر علم و فن نیستند، آن کس که علمی کسب کرده باید از خود بپرسد آیا به آن عمل کرده است؟ و آیا برای خدا آن را اجرا می‌کند؟ آن را تبلیغ می‌کند؟ یا می‌پوشاند؟ در آن کوتاهی کرده است؟ آیا با علمش خدا را عبادت کرده است؟ آن را درست به مردم یاد داده است، یا مصلحت برخی را دخالت داده و به پندار خود در بعضی جاها تسامح داشته است؟ کسی که دانشی کسب نکرده باید از خود بپرسد با این حال چگونه خدا را عبادت کند؟ چه هنگام به حوزه‌ی علم گام می‌نهد؟ چگونه به علم برسد؟ تا کی در بی‌اطلاعی می‌ماند؟ چگونه چیزی یاد بگیرد؟ از کجا شروع کند؟... و ...

با این همه نفس انسان را به سرکشی و برگزیدن زندگی دنیا فرا می‌خواند، و پروردگار به خوف از او و بازداشتن نفس از هوس، دعوت می‌کند و قلب در کشاکش بین این دو یک بار به این و دیگر بار به آن یکی تمایل می‌یابد، و این جاست جایگاه آزمایش و محنت. خدا در قرآن نفس را به سه صفت وصف کرده است: نفس مطمئنه، لوامه و نفس اماره. وقتی با یاد نام خدا آرام گیرد و آسوده گردد و به او توکل کند و مشتاق دیدارش شود، به جوار او انس گیرد، نفس مطمئنه است، این است که هنگام وفات خطاب به آن می‌گویند:

﴿يَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ﴿٢٧﴾ أَرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ﴿٢٨﴾ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ﴿٢٩﴾ وَادْخُلِي جَنَّتِي ﴿٣٠﴾﴾

(فجر: ۲۷ - ۳۰) «ای نفس با اطمینان! خشنود و پسندیده به سوی پروردگارت باز گرد و در مسلک بندگان من وارد شو و در بهشت قدم بگذار».

ایمانداران به وعده‌ی الهی اطمینان و آرامش خاطر یافته‌اند، نفس مطمئنه آن است که با توکل بر خدا و ایمان به این که خدا پروردگار اوست، دل را به دستوره‌های او استوار کرده و به طاعتش گردن نهاده و به دیدارش یقین یافته است، این نظر ابن عباس، قتاده، حسن و مجاهد است.

طمأنینه در اصل آرامش و استقرار است، نفس در نتیجه‌ی طاعت و ذکر خدا و پیروی از اوامرش آرام گرفته است و جز از این طریق آرامش نخواهد داشت.

به محبت و عبودیت و ایمان به دیدارش اطمینان خاطر پیدا کرده است و نیز از تصدیق حقیقت‌های نامها و صفت‌هایش مطمئن شده است.

با اطمینان و خشنودی قبول کرده که خدا پروردگار او، اسلام دین او و محمد پیامبر خداست، به قضا و قدر، سرپرستی و بسندگی خدا آرامش یافته است، و این که خداوند از او دفاع می‌کند بدیها را و نیرنگ نیرنگ‌بازان و حسودان و دشمنان را از او دور می‌کند، اطمینان یافته که او تنها پروردگار، ال‌ه، معبود، پادشاه و مالک نفس است، و به نزد او باز می‌گردد و حتی در یک چشم به هم زدن از او بی‌نیاز نیست.

برعکس نفس اماره صاحبش را به پیروی شهوتها و می‌دارد، این نفس پناهگاه هر گونه زشتی و بدی است و شخص را به رفتار و کردارهای زشت و ناپسند می‌کشاند.

خداوند گفت نفس اماره، نگفت نفس آمره. به صیغه‌ی مبالغه آورد که بلیغ‌تر و کاملتر است، زیرا بسیار به بدی و زشتی امر می‌کند، مگر آن گاه که خدا رحم کند و آن را پاکیزه گرداند تا صاحبش را به احسان و نیکی سفارش کند. که در این صورت چیز دیگری

خواهد شد. نفس در اصل ستمکار و نادان آفریده شده است، مگر مواردی که رحمت خدا به میان آمده باشد، انسان بسیار ظالم و ناسپاس است: ﴿وَاللّٰهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا﴾ (النحل: ۷۸) «خداوند شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی دانستید.» البته به آنها یک استعداد فطری داد تا حق را اگر بدون تاثیرهای مخرب بیرونی دیدند، بپذیرند ﴿فَطَرَتَ اللّٰهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ (روم: ۳۰) «این آفرینشی است که خدا مردم را به آن شیوه آفرید.» نفس بدون آموزش نادان و مستور باقی خواهد ماند. اگر بدون تربیت و تمرین رها شود، به طغیان فرا می خواند و به شر و بدی گرایش دارد، عدالت و علم بر آن نفس عارض هستند اصل نیستند، اصل در نفس جهالت و ظلم است، انسان بسیار ظالم و نادان است - چنان که دانای کل خبر داده است - مگر کسی که با علم جهالت را و با عدالت ظلم آن را برطرف سازد و این دو خصیصه را در نفس عملی کند، در این صورت نفس به رشد و هدایت مطلوب میرسد، و از ظلم و جهل پرهیز می کند. بی گمان اگر فضل و رحمت خدا در حق مؤمنان نبود، هیچ نفسی پاکیزه نمی شد، هرگاه خدا بخواهد خیر و احسان به نفس برساند، آن را در مسیر دانش و در تلاش برای عدالت قرار می دهد.

انگیزه‌ی ظلم در نفس اماره یا جهل است و یا نیاز. از این رو امر کردن صاحبش به بدی لازمه‌ی آن است، مگر رحمت خدا آن شخص را دریابد، با توجه به این اصل انسان می داند که همیشه گریزگاهش رحمت خدا و مدام به پروردگارش نیازمند است: ﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي﴾ (یوسف: ۵۳) «نفس انسانی پیوسته به بدی‌ها فرمان می دهد، مگر آنچه را پروردگار رحم کند» تا شر و بدی را از او دور سازد، و به او نزدیک باشد، پناهِش او باشد، نیازش را به او بگوید، تنها از او بخواهد که در مقابل شر نفسش یاری اش

دهد، نیاز مبرم انسان به پروردگار بالاتر و شدیدتر از هر ضرورتی است، حتی بیشتر از غذا، نوشیدنی و نفس کشیدن!

نفس سوم - لوامه - به اعتقاد برخی از «تلوم» آمده که عبارت است از ب رنگهای مختلف در آمدن و ناپایداری. گروهی آن را از ریشه‌ی «لوم» - سرزنش - دانسته‌اند که این نظر بهتر است. زیرا اگر از معنای نخست گرفته شده باشد، مناسبتر بود که قرآن می گفت «و لا أقسم بالنفس المتلومة» اما درست‌تر این است که از لوم گرفته شده و صاحبش را به خاطرکار خیر و کار بد سرزنش می‌کند. حتی در روز رستاخیز نیز ممکن است او را سرزنش کند، اگر از شمار محسنین باشد چرا بیشتر احسان نکرده است؟ در حالی که مراتب بهشت در برابر اوست، اگر بدکار و خطاکار باشد، به او می‌گوید چرا کارهای بد کرده است، در حالی که این آتش در انتظار اوست؟ این نفس هم در دنیا و هم در آخرت صاحبش را نکوهش و سرزنش می‌کند! بدکار را طعنه می‌زند که از بدکاری خود دست برداشته و نیکوکار را سرزنش می‌کند که کارهای نیکوی بیشتری انجام نداده است، پس این نفس، مرکب از خیر و شر است.

«مؤمن را در هر حال چنان می‌بینید که نفسش را سرزنش می‌کند، در هر کاری که می‌کند آن را مقصر می‌داند، لذا پشیمان می‌شود و خود را سرزنش می‌کند، اما انسان بدکار از کنار همه چیز می‌گذرد و نفس خود را سرزنش نمی‌کند».^۱

سرزنش ویژگی این نفس است، با این توضیح روشن شد که نفس انسان گاهی اماره به بدی است، و گاهی سرزنشگر و گاهی مطمئن. و این طور نیست که یک نفر نفسش همیشه مطمئن باشد یا اماره. هر لحظه به حالی است، گاهی مطمئن است، گاهی اماره و زمانی

^۱ احمد در الزهد، ۲۸۱/۱ این سخن را نقل کرده است.

لوامه! در یک روز و حتی در یک ساعت چند بار از این به آن عوض می‌شود، در حالت‌های مختلف هر کدام از نفسها غالب باشد، آن حاکم است.

از جهتی دیگر صفت مطمئنه برای نفس مدح است و اماره، ذم، و صفت لوامه بر اساس نوع سرزنش گاهی مدح است و گاهی ذم.

مردم در هر سه حالت مختلفند، انسان مسلمان در حالت عادی می‌تواند نفسش مطمئنه باشد، مثل مواقعی که عبادت می‌کند، مانند نماز تراویح، در حال احرام، در سفر حج عمره یا تمتع، و گاهی می‌تواند اماره باشد مثل حالت‌های گناه، سفرهای سیاحتی، مناظر وسوسه‌انگیز، و گاهی لوامه است و صاحبش را به خاطر احسان و نیکی و یا به خاطر شر و بدی سرزنش می‌کند.

محاسبه‌ی نفس یکی از راه چاره‌های مرض قلب است، زیرا بیماری و آلودگی قلب را جز با محاسبه‌ی نفس و مخالفت با آن نمی‌توان رفع کرد. بنابراین در رفتار و برخورد با نفس دو اصل پدید می‌آید یا محاسبه که مخالفت نفس را به دنبال دارد، و یا تباه شدن قلب بر اثر سستی و سهل‌انگاری در محاسبه‌ی نفس و پیروی کردن از هوا و هوس آن. بر این اساس انسان ناتوان کسی است که دنبال هوای نفس بیفتد و آرزوهای دورو دراز و گوناگون از خدا داشته باشد...! یعنی نفسش به هر چه تمایل دارد و به هر جا برود او نیز می‌رود و مطیع است.

عمر بن خطاب با هشدار از سستی در محاسبه‌ی نفس و این که سهل‌انگاری در این کار موجب نابودی در روز رستاخیز می‌شود، سخن زیبا و مشهوری دارد: «مَنْ نَوَّسَ الْحِسَابَ عُذِّبَ»: «هر کس در حساب و بازخواست مورد مناقشه و جدل قرار بگیرد، عذاب

می‌شود.^۱ انسان چگونه مناقشه و جر و بحث محاسبه‌ی روز واپسین را تلافی کند؟ با محاسبه‌ی نفس در این دنیا. عمر گفت: «نفس خود را محاسبه کنید، پیش از این که از شما بازخواست شود، اعمال خود را سبک سنگین کنید، پیش از این که ارزش‌یابی شوید، اگر امروز خود را محاسبه کنید، حساب و بازخواست فردا برایتان آسانتر خواهد بود».^۲

هر کس فردا آسان محاسبه شود رهایی می‌یابد: ﴿ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا ۝۸ وَيَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا ۝۹ ﴾ (انشقاق: ۸ - ۹) «آن کس که نامه‌ی اعمالش را به دست راستش دهند به آسانی محاسبه خواهد شد و خوشحال و مسرور نزد خانواده‌اش خواهد رفت.» اما کسی که حالتش چنین است: ﴿ فَحَاسِبْنَهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذَبْنَهَا عَذَابًا ثَقِيرًا ۝۸ ﴾ (طلاق: ۸) «ما به دقت حساب آنها را رسیدیم و به سختی عذابشان کردیم» این حساب و بازخواست سخت نتیجه‌ی عدم محاسبه‌ی امروز است.

عمر سپس گفت: «برای نمایش بزرگ خود را بیارایید، آن روز که به نمایش در می‌آیید و هیچ چیز را نمی‌توانید پوشیده نگه دارید.» حسن بصری گفت: «مؤمن در همه حال نفس خود را محاسبه می‌کند، چرا، به چه منظوری این کار را کردی؟ چرا، به چه منظور می‌خوری؟ و برای چه می‌نوشی؟»^۳

^۱ - صحیح است: بخاری (۶۵۳۶) بخش الرقاق، باب من نوقش الحساب عذب و مسلم (۲۸۷۶) بخش الجنة و صفة نعيمها و أهلها، باب اثبات الحساب روایت کرده‌اند.

^۲ - ترمذی (۲۴۵۹) بخش صفة القيامة و الرقائق و الورع، نقل کرده و آن را نیک دانسته است. ابن ابی شیبیه (۹۶/۷) به شماره‌ی (۳۴۴۵۹) و ابن مبارک در الزهد (۱۰۳/۱) به شماره‌ی (۳۰۶) آن را آورده‌اند.

^۳ - احمد در الزهد (۲۸۱/۱) نقل کرده است.

قتاده درباره‌ی فرموده‌ی خدا: ﴿وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا﴾ (کهف: ۲۸) «کارش به تباهی کشید» گفت: «نفس خود را هدر داد و زیان کرد» اموالش را نگه می‌دارد و دینش را بر باد می‌دهد.

حسن گفت: انسان پیوسته سلامت و در خیر و امان خواهد بود تا زمانی که خود را پند دهد، و برای محاسبه همت کند.^۱

هر انسان مسلمانی در قلب خود یک واعظ دارد که هرگاه بخواهد در حرامی را باز کند و وارد شود، به او می‌گوید: «وای بر تو، باز نکن، اگر آن را باز کنی به آن وارد می‌شوی، پرده را از روی در حرام کنار زن، اگر نگاه کنی به سوی آن کشیده می‌شوی، وای بر تو باز نکن، اگر باز کنی به آن وارد می‌شوی».^۲

میمون بن مهران گوید: «نفس مانند شریکِ خیانت‌پیشه است، اگر آن را محاسبه نکنی، دار و نداشت را به یغما می‌برد».

محاسبه در هنگام آسودگی نسبت به زمان سختی و تنگنا آسان است، خداوند رحمت می‌کند بنده‌یی را که به نفسش بگوید تو فلان کار را کردی؟ تو بودی چنین رفتار کردی! این گونه بازخواست به خاطر اشتباهها و گناهان است، بازخواست و محاسبه به خاطر نیتها مانند این که بگویند منظورت از این کار، خوردن و نوشیدن چه بود؟

^۱ - ابن مبارک در الزهد (۳۸۹/۱) به شماره‌ی (۱۱۰۳) و ابونعیم در حلیة الاولیاء (۱۴۶/۲) نقل کرده است.

^۲ - صحیح است: ترمذی (۲۸۵۹) بخش الأمثال، باب ما جاء فی مثل الله لعباده، و احمد در مسند (۱۷۱۸۲) آورده‌اند. البانی در صحیح الجامع (۳۸۸۷) آن را صحیح دانسته است.

تعریف محاسبه

محاسبه در لغت مصدر «حَاسِبٌ يُحَاسِبُ» از ریشه‌ی حسب است، «حَسِبْتُ الشَّيْءَ أَحْسِبُهُ حَسْبَانًا وَحَسَابًا» یعنی شمردم. حساب و محاسبه به معنای شمارش چیزی است. تطبیق معنای لغوی محاسبه با معنای اصطلاحی آن چنین است که می‌گویید مثلاً اشتباهات را شمرد، عیبها را شمرد و...

ماوردی چنین محاسبه را تعریف می‌کند: «این که انسان شب همه‌ی کارهای روزش را از نظر بگذارند، اگر ستوده و پسندیده بود، تأیید می‌کند و همانند آن را انجام می‌دهد، این کار با تأمل و اندیشه در اعمال و رفتارهای روزانه صورت می‌گیرد، به نفس می‌گوید امروز از وقتی که از خواب برخاستی، چه کار کردی؟ چه کارهایی انجام دادی؟ اگر خوب بود، به یاد بیاورد چند ساعت وقت برده است، اگر در نهایت بهتر بود و خیر و نیکی در آن غلبه داشت، آن را بیشتر می‌کند و ادامه می‌دهد، اما اگر ناپسند و مورد نکوهش باشد، اگر بتواند جبران می‌کند، و اگر نتواند آن را جبران کند، با انجام دادن کارهای نیک آن را پاک می‌کند، و زآن پس به چنان کارهایی نمی‌پردازد».

برخی در تعریف محاسبه گفته‌اند: «پرداختن عقل به مواظبت بر خیانت نفس تا ببیند کم شده یا زیاد، و در هر کاری که شخص انجام می‌دهد، می‌پرسد چرا این کار را کردی؟ برای چه کسی انجام دادی؟ اگر برای خدا باشد، ادامه می‌دهد، و اگر برای غیرخدا باشد، از آن جلوگیری می‌کند، او همچنین باید خود را به خاطر کوتاهی و اشتباه سرزنش کند، اگر بتواند مجازات کند و یا نفس خود را به سوی کارهای نیک متوجه سازد».

انواع محاسبه‌ی نفس

محاسبه‌ی نفس - چنان که ابن قیم گفته است - دوگونه است، یکی پیش از عمل و دیگری پس از آن صورت می‌گیرد.

۱- محاسبه‌ی نفس قبل از انجام کار

چنین است که انسان قصد، فکر، خواست و تصمیمهایی را که در نفسش هست، مورد مذاقه و تفتیش قرار دهد، نفس اراده، تصمیم و همت دارد. از جمله صادقترین صفت‌های انسان حارث و همام است، زیرا نفس همت می‌کند و نهال عمل می‌کارد. لذا محاسبه را از آن چه قصد کرده، اراده کرده، و آن چه به فکرش خطور کرده است، شروع می‌کند، به عبارت دیگر آغازگر محاسبه اندیشه‌ها و قصد و تصمیمهاست، باید بیندیشد آیا این کار که می‌خواهد انجام دهد درست است؟

اگر پاسخ مثبت بود آن را انجام دهد و اگر به مصلحتش نباشد آن را رها کند. به همین علت حسن بصری می‌گوید: «رحمت بر آن کس که هنگام قصد کاری تأمل می‌کند، محاسبه می‌کند، اگر برای خدا باشد، به پیش می‌رود و اگر نه، خودداری می‌کند و آن را انجام نمی‌دهد»^۱.

این نوع محاسبه در اخلاص اعمال بسیار حایز اهمیت است، بدون آن اخلاص در کار نادیده گرفته می‌شود و انسان به تباهی می‌گراید، چرا که چه بسا مشمول این فرموده‌ی الهی واقع شود: «رنج کشیده و فرسوده به آتش سوزان در افتند» با وجود این که کارهایش به ظاهر نیک است، اما چون برای خدا و به نیت او نبوده از آن سودی حاصل نمی‌کند.

این چنین انسان هرگاه نفسش برای کاری می‌جنبد باید درنگ کند و بنگرد آیا این کار از عهده‌ی او بر می‌آید یا خیر، اگر قادر به انجامش نباشد، آن را رها کند تا وقتش را در

^۱ - بیهقی در شعب الإيمان (۴۵۸/۵) به شماره‌ی (۷۲۷۹) این سخن را نقل کرده است.

مواردی که در توانش نیست، هدر ندهد، و اگر از عهده‌ی آن برآید، بار دیگر رنگ کند و بنگرد آیا انجام آن بهتر از رها کردن آن است، یا برعکس، در حالت اول آن را انجام می‌دهد، و در حالت دوم یعنی اگر انجام ندادن آن بهتر باشد آن را رها می‌کند، و اگر در انجامش مصلحتی باشد، باید برای خود یادآوری کند، آیا برای خشنودی خدا این کار را می‌کند و او انگیزه‌ی اصلی است یا این که به قصد دیگری و برای غیر خداست، مثل جاه و مقام مخلوقات و ستایش و آفرین آنها و یا اموالشان.

محاسبه در جلوگیری نفس از افتادن در دام شرک بزرگ و کوچک بسیار مهم و مؤثر است، برای این که نفس به شرک عادت نکند و به دامگه ریا نیفتد، چهار نکته هست که انسان در محاسبه‌ی نفس قبل از انجام کار به آن نیاز دارد:

۱- آیا از عهده‌ی آن کار بر می‌آید؟ آیا انجام دادنش از ترک آن بهتر است؟ آیا برای خدا اقدام می‌کند؟ در این کار چه کسی با چه چیزی به او کمک می‌کند.

انسان طبعاً از خدا کمک می‌گیرد ﴿إِنَّا كُنَّا نَسْتَعِينُ﴾ (فاتحه: ۵) «تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم».

۲- محاسبه‌ی نفس پس از انجام کار

این محاسبه در چند مورد صورت می‌پذیرد:

۱- محاسبه‌ی نفس بر طاعتی که در ادای آن کوتاهی کرده است.

محاسبه به خاطر کاری که انجام ندادنش بهتر بوده است، و محاسبه بر کاری عادی و مباح، باید بداند آیا قصدش خدا و سرای جاوید بوده است؟ یا خیری را از دست داده است؟ محاسبه‌ی نفس در طاعتی که در آن کوتاهی ورزیده، مانند رعایت نکردن خشوع و خضوع در نماز، شکستن روزه به گناه، بدکاری و نزاع در حج، باید از خود بپرسد آیا

طاعت را چنان که شایسته و زبیده است انجام داده است؟ آیا موافق سنت عمل کرده

است؟ یا چیزی از آن را فرو گذاشته است؟

حق خداوند در طاعت شش مورد است:

۱- اخلاص در عمل

۲- نصیحت برای خداوند ﷻ

۳- توجه به دستور خدا در آن

۴- پیروی از پیامبر ﷺ به بهترین شکل ادا کردن آن

۵- منت خدا را بر خود ملاحظه کند

۶- پس از کار نیک کوتاهی خود در انجام آن را به ذهن بیاورد، چرا که انسان هر چه در

راه خدا و کار برای رضای او تلاش کند، باز هم اندک است.

با توجه به این موارد ششگانه معلوم شد که محاسبه تنها در گناهان نیست مانند زنا،

شرابخواری، دزدی، مراوده با زنان بیگانه و...

در هر طاعتی انسان غیر از اخلاص و پیروی از پیامبر ﷺ به طور ویژه باید به یاد داشته

باشد که اگر کاری مفید انجام می‌دهد، توفیق الهی است که شامل حالش شده و اوست که

برای این کار خیر آماده‌اش کرده، اگر او یاری‌اش نمی‌کرد، موفق به انجام آن نمی‌شد.

محاسبه‌ی نفس به خاطر هر کاری که بهتر آن بود انجام ندهد، چه بسا در مورد خطاهایی

باشد، یا مشغول امور بیهوده شده، مثل این که شب را به بیهودگی بیدار باشد و نماز صبح را

از دست بدهد، یا مشغول ذکرهایی گردد که اذکار بهتری برایش مقدور باشد، چنان که

پیامبر ﷺ به مادر مؤمنان گفت: «لقد قلتُ بعدك أربع كلماتٍ ثلاثٍ مراتٍ لو وزنتِ بما قلتِ

لو زنتهنَّ: سبحانَ الله عددَ خلقه، سبحانَ الله رضا نفسه، سبحانَ الله زنة عرشه، سبحانَ الله

مدادَ كلماته»: «پس از تو سه بار چهار عبارت را تکرار کردم که اگر با تمام آن چه تو گفتی

مقایسه شود، سنگین تر درآید، سبحان الله به اندازه‌ی تمام آفریدگانش، سبحان الله تا خشنود گردد، سبحان الله به بزرگی عرشش و سبحان الله به اندازه‌ی کلماتش»^۱.

در این نوع محاسبه باید فکر کنید و بنگرید آن کار انجامش بهتر بود، یا انجام ندادنش، چه بسا گناه باشد، که بی‌گمان دوری از آن بهتر است، و چه بسا از کارهای بیهوده باشد که مشغول شدن به آن انسان را از کارهای مفیدتر و بهتر باز دارد.

همچنین باید خود را محاسبه کنید به خاطرکار عادی و مباح، از خود پرسید چرا این کار را کردید؟ آیا منظور خشنودی خدا و سربلندی در سرای آخرت بود؟ یا سود را از دست داده و عملش از روی عادت است؟ آیا نیت درستی در آن داشته‌اید، یا همین طور رخ داده است؟ مثل این که انسان از خود درباره‌ی هزینه‌ی که برای خانواده‌اش هر روز صرف می‌کند، بپرسد و فکر کند.

با محاسبه‌ی نفس انسان سود و منافع زیادی فراچنگ می‌آورد که روز شمار به آن نیاز دارد، پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّ الْمُسْلِمَ إِذَا أَنْفَقَ عَلَىٰ أَهْلِهِ نَفَقَةً وَهُوَ يَحْتَسِبُهَا كَانَتْ لَهُ صَدَقَةً»: «انسان مسلمان اگر چیزی برای خانواده‌اش هزینه کند و نیت خیر و حساب آخرت را در نظر داشته باشد، برایش مانند صدقه خواهد بود»^۲. او می‌خواسته مردم را به نفقه‌یی که از روی عادت برای خانواده می‌گذارند متوجه کند که اگر نیت درستی پایه‌ی آن باشد، مثل صدقه است و پاداش معادل آن را برایشان خواهد داشت، تا مردم برای هزینه‌گذاری و

^۱ - صحیح است: مسلم (۲۷۲۶) بخش الذکر و الدعاء و التوبة والاستغفار، باب التسبیح أول النهار و عند النوم، آورده است.

^۲ - صحیح است: بخاری (۵۶) بخش الإیمان، باب ما جاء إن الاعمال بالنیة و الحسبة، و مسلم (۱۶۲۸) بخش الوصیة، باب الوصیة بالثلث روایت کرده‌اند.

تأمین معاش خانواده‌هایشان تشویق شوند و در حق بچه‌هایشان بخل نورزند و بدون اسراف و خساست امید حساب و پاداش داشته باشند.

اولویتهای محاسبه

ابن قیم رحمته الله می‌گوید: «انسان بهتر است محاسبه را با فرایض آغاز کند، اگر در آن تقصی ببیند، جبران کند، و آن گاه به محاسبه‌ی نفس در منهیات روی آورد، اگر بداند که مرتکب چیزی از آن شده است، با توبه، یوزش و کارهای نیک به جبران آن اقدام کند، آن گاه به محاسبه‌ی نفس بر غفلت از چیزی که برایش آفریده شده، بپردازد، اگر ببیند از او غفلتی سرزده است، با ذکر و رو آوردن به خدا آن را جبران کند، اعضای خود را محاسبه کند، زبان را به خاطر سخنان، پاها را به خاطر رفتن، دستها را به خاطر کارها، چشمها را به خاطر نگاه کردن و گوشها را بر شنیدن بازخواست کند، منظورم از این کار چه بود؟ به قصد چه کسی آن را انجام دادم؟ به چه نیتی؟»^۱

باید بدانیم در شریعت جنس واجبات بالاتر از ترک محرمات است اگر کسی بپرسد کدام یک پاداش بیشتری دارد انجام واجبات یا ترک محرمات؟ باید در پاسخ او بگوییم: هر دو را باید مدنظر داشت، اما از لحاظ فایده و منفعت جنس واجبات و انجام آن در شریعت والاتر و دارای پاداش بیشتری است، زیرا مقصود اصلی همان واجبات است، محرمات ممنوعند.

اگر در وضو چیزی را فراموش کند، باید آن را انجام دهد، در نماز اگر رکعتی را فراموش کند، باید جبران کند، روزه‌ی واجب اگر بدون نیت باشد، باید آن را قضا کند، جبران خطا و اشباه در واجبات در نتیجه‌ی محاسبه انجام می‌شود، بعضی تقصیرات را می‌شود جبران کرد

^۱ - إغاثة الفهان، ۳۸/۱ با اندک تصرف.

و برخی را نه. در ادای واجب اشتباهی کرده است مثل این که نماز عصر را با نماز جمعه جمع کند و بداند که هر چند مسافر باشد، جایز نیست، باید نماز عصر را باز بخواند. یا مسافری که پشت سر یک پیش‌نماز ساکن در جایی نماز می‌خواند باید نماز را کامل بخواند، نه شکسته گاهی در واجبات و فرایض تقصیرهایی می‌شود که می‌توان آن را جبران کرد.

شخص باید خود را محاسبه کند آیا از محرّمات و نواهی چیزی مرتکب شده است؟ کارهایی هستند که نیاز به درنگ و تأمل فوری و ضروری دارند، مانند کسب حرام، کار حرام، و چیزهایی که با رهایی از مال حرام و توبه قابل جبران است، و پایمال کردن و خوردن حقوق انسانها، که با باز پس دادن اموال به صاحبانشان، تلافی می‌شود، و برخی چیزها نیاز به طلب حلالیت و بخشش دارد. مواردی نیز هست که جز با توبه، پشیمانی و تصمیم قاطع به عدم ارتکاب دوباره و انجام نیکیهای زیاد قابل جبران نیست، کار نیک و زیاد انجام دادنش اشتباهات را جبران می‌کند: ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَرُكُوعًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهَبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾ (هود: ۱۱۴) «نماز را در آغاز و انجام روز و پاسی از شب برپا دار که مسلماً نیکیها بدیها را می‌زدایند».

سپس نفس خود را به خاطر غفلت از آن چه برایش آفریده شده است، محاسبه کنید، غفلتهایی مثل فرو رفتن در لهو و لعب، سرگرمیهای زیاد، با این که حرام نیست، برای تلافی آن باید زمانهای بیشتری را به ذکر، عبادت و کارهای شایسته بگذرانند. روش دیگر محاسبه، رسیدگی به تک - تک اندامان بدن است، از خود بپرسد با دست چه کار کردم؟ چه کارهایی با دستانم مرتکب شده‌ام، با پا، با گوش، چشم و زبان چه اعمالی انجام داده‌ام؟ این محاسبه باعث می‌شود همه‌ی اندامان بدن را در راستای طاعت خدا به کار گیرد.

محاسبه‌ی نفس بر نیتها گام بعدی است، با این کار چه منظوری داشتیم؟ نیتم چه بود؟ قلب که به عنوان یکی از اعضای بدن چه بسا در مرحله‌ی پیشین محاسبه شده باشد اما به خاطر این که جایگاه نیتهاست و هر لحظه دگرگون می‌شود، منقلب می‌گردد- و به همین سبب قلب نامیده شده است- نیازمند یک محاسبه‌ی ویژه و موشکافانه است.

انسان همان گونه که در آغاز روز خود را به حق و راستی سفارش می‌کند، شایسته است در پایان روز نیز اندکی به خود بیندیشد، نفس خود را در همه‌ی رفتارها و جنبشهایش مورد محاسبه و ارزیابی قرار دهد، آن گونه که بازرگانان در دنیا در پایان هر سال یا هر ماه و یا هر روز می‌کنند، مبدا چیزی از حقشان ضایع شود.

عالمان دین برای نمونه‌ی محاسبه، شریک خسیس و محاسبه‌ای را که با دیگر شریکش می‌کند مثال می‌آورند، که دقت نظر خاصی در آن هست که در محاسبه لازم است. بدین گونه که انسان نفس خود را به دقت بررسی کند همه چیز را با تیزبینی مورد مذاقه و تفتیش قرار دهد. چون گاهی چیزهای مهمی را به فراموشی می‌سپرد، مسامحه با نفس کارساز و مناسب نیست. با مردم از در بخشش و تسامح در آید، اما با نفس خود نه، نباید از کوچکترین مورد بگذرد، مگر این که در محاسبه‌ی آن دقت کند. آیا او واجبات را ادا کرده است؟ آیا مرتکب کار حرام شده است؟ آیا بیهودگی را کنار گذاشته است؟ آیا غفلت ورزیده است؟ آیا حقوق اندامهای بدن را ادا کرده است؟ آیا خدا را به خاطر نعمتهایش شکرگزاری نموده است؟

مجازات نفس به خاطر کوتاهیهایش نکته‌ی مهمی است، که باید با ملزم نمودن آن به انجام فرایض و واجبات و مستحبات در عوض کارهای حرامی که مرتکب شده است، محقق شود. در دنیای امروز شگفت این است که انسان گاهی بنده، کنیز (!!))، همسر، فرزند، خدمتکار، راننده و یا کارمند زیردستش را به خاطر رفتار ناباب و کوتاهی‌اش مجازات کند،

اما هرگز نفس خویش را به خاطر کار زشتی که از آن سرزده است، بازخواست و مجازات نمی‌کند!

انواع مجازاتهای نفس

منظور از مجازات این است که نفس را وادار به طاعت کرد و با بند و ابزار طاعت آن را کنترل کرد. برای روشن شدن بهتر مسأله نمونه‌هایی از مجازاتهای پیشینیان بر نفس خود را ذکر می‌کنیم.

عمر بن خطاب وقتی نماز عصری را به جماعت از دست داد، خود را به صدقه دادن زمینی به ارزش دویست هزار درهم مجازات کرد.

ابن عمر وقتی نماز جماعتی را از دست می‌داد آن شب را کامل زنده می‌داشت، روزی نماز مغرب را به تأخیر انداخت، تا این که دو ستاره طلوع کردند و او با این که هنوز وقت نماز باقی بود، دو برده را آزاد کرد.

ابن ابی ربیع دو رکعت سنت صبح را ادا نکرد، و در تلافی آن یک برده را آزاد کرد. ملاحظه می‌شود مجازاتهایی که گذشتگان بر نفس خویش روا می‌داشتند به خاطر چیزهایی بوده که در آن نوعی کوتاهی روی داده است، کوتاهی برای پیشینیان دارای نفسِ والا، انجام ندادن کار واجبی یا ارتکاب حرامی نبوده است بلکه درضایع نمودن ذکر یا وردی یا طاعت بهتری بوده است.

نفس تا به زحمت و تلاش وادار نگردد، تا محاسبه و مجازات نشود، صلاح نمی‌یابد، اندیشه و تأمل در احوال جهادگران و مبارزان به مجازات و واداشتن نفس به جبران مافات کمک می‌کند.

پیامبر ﷺ فرمود: «مَنْ قَامَ بِعَشْرِ آيَاتٍ لِيُكْتَبَ مِنْ الْغَافِلِينَ، وَ مَنْ قَامَ بِمِائَةِ آيَةٍ كُتِبَ مِنْ الْقَانِتِينَ، وَ مَنْ قَامَ بِأَلْفِ آيَةٍ كُتِبَ مِنَ الْمُقْنَطِرِينَ»؛ «هر کس ده آیه بخواند در شمار غافلان نوشته نخواهد شد، هر کس صد آیه بخواند از گروه عابدان شمرده می‌شود، و هر کس هزار آیه بخواند در شمار توانگران در می‌آید».^۱

شاید تأمل و اندیشه در احوال گذشتگان و آن چه در این گونه موارد و انجام می‌دادند، با وجود نمونه‌های اندکی که در دست هست، انسان را به چگونگی مجازات نفس راهنمایی کند، و آن را به عبادات و مستحبات بیشتری ملزم کند.

همسر مسروق - نام یکی از عابدان بوده است - می‌گوید: مسروق همیشه در حالی دیده می‌شد که ساق پاهایش بر اثر طول دادن نماز ورم کرده بود، به خدا وقتی پشت سرش می‌نشستم، از رحم و شفقت بر او می‌گریستم.^۲

ابودرداء می‌گوید: اگر به خاطر سه چیز نبود حتی یک روز هم زندگی را دوست نمی‌داشتم: تشنگی در گرمای نیمروزی به خاطر خدا، سجده در دل شب و همنشینی با مردمی که گزیده و نیکو سخن می‌گویند.^۳

مادر ربیع بن خثیم از زیادی گریه و شب بیداری پسرش برای عبادت نگرانش شد و می‌ترسید بیمار شود، به او گفت: پسر! شاید کسی را کشته‌ای؟ گفت: آری ای مادر! مادرش گفت: پس بگو کیست تا از خانواده‌اش بخواهیم تو را ببخشند، به خدا سوگند اگر بدانند تو به چه حال و روزی افتاده‌ای، دلشان به رحم می‌آید و تو را می‌بخشند، پسر گفت:

^۱ - صحیح است: ابوداود (۱۳۹۸) بخش الصلاة، باب تخریب القرآن، روایت کرده است. البانی در صحیح الجامع به شماره‌ی (۶۴۳۹) آن را صحیح دانسته است.

^۲ - ابن مبارک در الزهد (۳۲/۱) به شماره‌ی (۹۵) روایت کرده است.

^۳ - بیهقی در الزهد الکبیر (۳۲۴/۲) به شماره‌ی (۸۷۰) و ابن المبارک در الزهد (۹۴/۱) به شماره‌ی (۲۷۷) واحمد در الزهد (۳۵۱/۱) روایت کرده‌اند.

مادر... آن که کشته‌ام نفس خودم است!!^۱ بسیار فرق است بین چنین نفس پاک و سرزنشگر و نفسی مانند نفس کافر ملحد و ستیزه‌جویی که به فرزندش - که زیاد عبادت می‌کرد - گفت توصیه می‌کنم زیاد خود را در عبادت خسته نکنی، پسر گفت چرا؟ گفت: چون ممکن است چیزی در کار نباشد! این شک در رستاخیز و روزشمار و پاداش کفر بزرگی است!

قاسم بن محمد گفت: روزی از خانه بیرون رفتم - عادتم این بود که وقتی صبح از خانه بیرون می‌رفتم، نزد عایشه رضی الله عنها می‌رفتم و بر او سلام می‌کردم - دیدم مشغول نماز است و این آیه را می‌خواند: ﴿فَمَنْ أَلَّهْ عَلَيْنَا وَوَقَّعْنَا عَذَابَ السَّمُورِ﴾ (طور: ۲۷) «اما خدا بر ما منت نهاد و از عذاب کشنده حفظمان کرد» می‌گریست، دعا می‌کرد و آیه را تکرار می‌کرد، من خسته شدم، و او در همان حال بود، برخاستم و به بازار رفتم، چون کارهایم تمام شد، به پیش عایشه رضی الله عنها بازگشتم و باز دیدم در همان حال است، من برگشتم و او هنوز آن آیه را می‌خواند، می‌گریست و دعا می‌کرد.^۲

دلها زود به گناه گرایش پیدا می‌کنند، باید آن را کنترل و واریسی کرد.

شیوهی محاسبه

در محاسبه باید نفس را توبیخ کرد، چون نفس که بسیار به بدی امر می‌کند به سخت‌گیری و توبیخ نیاز دارد. خداوند سفارش فرموده که آن را پاکیزه و ارزیابی کنیم. نفس جز با زنجیرهای زور به عبادت روی نمی‌آورد، و از شهوتها دست بر نمی‌دارد و جز با این دوراندیشی و اراده از لذتها منصرف نمی‌شود. اگر نفس را به حال خو رها کنید سرکشی

^۱ - ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۱۱۴/۲.

^۲ - ابونعیم، همان، ۵۵/۲.

می‌کند، رام نمی‌شود، اما اگر پیوسته توبیخ، سرزنش و نکوهشش کنید، نفس لوامه رشد می‌کند و امید است پیشرفت کند و به نفس مطمئنه بدل گردد.

انسان باید نفس را به کاستیها، پستی، خساست و گرایش به حرام و ترک واجبات و تفریط در حق خدا متذکر شود.

فوائد محاسبه

از جمله فوائد محاسبه - که بسیار زیاد است - این است که انسان از عیبهای خود مطلع می‌شود و چیزهای حیرت‌انگیزی از نفس خود کشف می‌کند.

از ابودرداء نقل است: انسان به فهم و آگاهی کامل نمی‌رسد مگر این که به خاطر خدا از مردم گریزان گردد، سپس به نفس خویش مراجعه کند و از آن بیشتر متنفر باشد.^۱

یکی از بزرگان دردعای عرفه می‌گفت: خداوندا دعای مردم را به خاطر من رد نکن!^۲

محمد بن واسع با این که یکی از عابدان بزرگ بود - می‌گفت: اگر گناهان بو داشتند هیچ کس نمی‌توانست در کنار من بنشیند.^۳

یونس بن عبید گفت: صد خصلت نیک می‌شناسم که هیچ یک را در نفس خود نمی‌بینم.^۴

حماد بن سلمه نزد سفیان ثوری که در حال احتضار بود، رفت، به او گفت: ای ابو عبدالله اکنون که به نزد کسی می‌روی که به او امیدوار بودی و او ارحم الراحمین است، آیا نسبت

^۱ - ابن جریر طبری در تفسیرش (۲۵۸/۱) این سخن را آورده است.

^۲ - امام احمد در الزهد (۲۴۴/۱) نقل کرده است.

^۳ - امام احمد در کتاب الورع (۱۵۲/۱) به شماره‌ی (۸۰) روایت کرده است.

^۴ - ابن جعد در مسندش (۲۰۳/۱) به شماره‌ی (۱۳۳۵) و ابونعیم در حلیة الاولیاء (۱۸/۳) آورده‌اند.

به آن چه از آن می‌ترسیدی آرامش یافته‌ای؟ سفیان پاسخ داد: ای ابن سلمه آیا تو امیدواری من از آتش نجات یابم؟ گفت: بله، به خدا من به این امیدوارم.

جعفر بن زید حکایت می‌کند: با جنگجویانی به کابل رفتیم. صله بن اشیم نیز در میان لشکر بود، مردم شامگاه در جایی اردو زدند، نماز خواندند و او دراز کشید. با خود گفتیم: مراقب کارهایش خواهیم بود! ناگاه از غفلت مردم استفاده کرد و از جایگاه خود بیرون جهید، وارد انبوه درختانی شد که در آن نزدیکی بود. من هم به دنبال او رفتم، وضو گرفتم، و به نماز ایستاد، ناگهان شیری آمد تا به نزدیکی او رسید، من به بالای درختی گریختم، چون او به سجده رفت گفتم الان شیر به او حمله می‌کند. اما از سجده برخاست، نشست و سلام داد، سپس گفت: ای درنده، روزی‌ات را در جایی دیگر بجوی، شیر با غرشی از آن جا رفت. او پیوسته بر آن حال نماز می‌خواند، تا این که صبح شد، نشست و خداوند را حمد گفت و چنین دعا کرد: خدایا از تو می‌خواهم مرا از آتش پناه دهی، کسی مثل من شرم دارد که خواهان بهشت باشد. سپس برگشت و وقتی صبح شد گویی بر بالش خوابیده بود، در حالی که من از هول و وحشت آن چه شب دیده بودم، حالی داشتم که فقط خدا می‌دانست.^۱

عمر بن خطاب گفت: خدایا ستم و کفر را به دیده‌ی عفو بنگر. شخصی از او پرسید: ای امیرالمؤمنین ستم شاید، اما کدام کفر؟ گفت: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ﴾ (ابراهیم: ۳۴) «انسان ستمکار و ناسپاس است.» بنابراین وقتی انسان در حالات گذشتگان دقت کند، و در آن بیندیشد، حال خویش و تفاوت فاحش آن با احوال آنها را در می‌یابد.

این نکته نیز از نوع تفکر در عیبه‌ها به شمار می‌آید، این که انسان به خاطر کاری که انجام داده است، ببیند چه خودشیفتگی و غروری در او پدید می‌آید، و می‌بیند که نزدیک است

^۱ - بیهقی، شعب الایمان (۱۶۰/۳)، ابن مبارک، الزهد (۲۵۹/۱) و ابونعیم، حلیة الاولیاء (۲۴۰/۲).

هلاک شود. انسان نباید فراموش کند هر چه قدر عمل داشته باشد، همچنان تقصیر و کوتاهی در پرونده‌اش خواهد بود.

آن چه انسان را در محاسبه‌ی نفس یاری می‌رساند درک این امر است که خداوند مراقب اوست و بر همه‌ی اسرار و بر نهانخانه‌اش آگاه است و هیچ رازی بر او پوشیده نمی‌ماند: ﴿وَنَعْلَمُ مَا تُسْوِسُ بِهِ نَفْسَهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ (ق: ۱۶) «واز و سوسه‌های نفس او آگاهیم و از رگ گردنش به او نزدیک‌تریم»، ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ﴾ (بقره: ۲۳۵) «و بدانید که خدا از نیات درونی شما آگاه است از او بترسید».

از دیگر موارد مهم در محاسبه تفکر در سؤالهای روز رستاخیز است و اینکه لازم است بدانیم آن روز مورد سؤال و بازخواست قرار می‌گیریم. تنها گناهکاران نیستند که از آنها سؤال می‌شود: ﴿لَيْسَ لَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ﴾ (احزاب: ۸) «تا سرانجام از صدق راستگویان پرسد». جایی که صادقین در مورد صدقشان مورد بازخواست قرار می‌گیرند، درباره‌ی دیگران چه فکر می‌کند؟ ﴿فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ﴾ (اعراف: ۶) «به طور قطع از کسانی که پیامبران را به سویشان فرستادیم و نیز از پیامبران سؤال خواهیم کرد» حتی فرستادگان و پیامبران الهی نیز بازخواست می‌شوند.

آنگاه قضیه‌ی سؤال کردن از اعضای بدن که در آن روز انجام می‌شود شایسته‌ی توجه است: ﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ (اسراء: ۳۶) «گوش، چشم و دل همه انسان در قبال آن مسؤولیت دارد» وقتی انسان بیندیشد که روز قیامت آن سؤالها از او پرسیده می‌شود، از هم اکنون برای آن روز خود را آماده می‌کند و توشه‌ی پربارتری بر می‌گیرد.

به علاوه حتی درباره‌ی نعمتهایی که در اختیار او قرار گرفته شده، از او می‌پرسند: ﴿ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾ (تکواثر: ۸) «در آن روز از نعمتهایی که داشتید بازخواست خواهید شد.» حتی آب سرد که از آن بهره‌مند بوده است، مورد سؤال است، تحقیق درباره‌ی این مسایل و این سؤالا انسان را بر جاده‌ی حق راهنمایی می‌کند تا خویشتن را اصلاح کند، سهل‌انگاری و هوا و هوس را کنار بگذارد، پیرو حق و حقیقت باشد، بر فرایض و ترک محرّمات، انجام مستحبات و دوری از مکروهات و شبهه‌ها پایبند باشد.

صحنه‌هایی از محاسبه‌ی صالحین

عمرو بن عاص رضی الله عنه و محاسبه‌ی نفس

عمرو بن عاص وقتی که در حال احتضار بود، مدت زیادی گریست، و رویش را به دیوار کرد، پسرش به او گفت: «ای پدر، مگر رسول خدا تو را به فلان و بهمان مقام بشارت نداده است؟! او گفت: بهترین چیزی که برای توشه‌ی راه آماده کرده‌ایم، شهادت به این است که هیچ خدایی جز الله نیست، و محمد فرستاده‌ی اوست، که سه حالت داشتم، خود را به یاد آوردم، که در گذشته هیچ کس کینه‌توزتر از من در حق رسول خدا نبود، و هیچ چیزی برای من دلچسب‌تر از این نبود که بر او فرصتی می‌یافتم و او را می‌کشتم، اگر در آن وضعیت می‌مردم بی‌گمان جایگاهم آتش دوزخ بود! اما چون خداوند نور اسلام را به دلم تاباند، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدم و گفتم: دستت را بده تا به تو بیعت کنم، اودستش را آورد، ولی من دستم را

پس کشیدم، فرمود: «چه شد ای عمرو؟» گفتم: می‌خواهم شرط ببندم و قول بگیرم، فرمود: «چه شرطی؟!» گفتم: «اینکه بخشیده شوم». فرمود: «أما علمت أن الإسلام يهدم ما كان قبله، و أن الهجرة تهدم ما كان قبلها، و أن الحج يهدم ما كان قبله»: مگر نمی‌دانی که اسلام، هجرت و حج هر چه را که قبل از آنها بوده، نابود و پاک می‌کند؟ از آن روز هیچ کس برایم محبوبتر از پیامبر خدا نبود و هیچ کس را بزرگتر و گرامی‌تر از او نمی‌دیدم، از روی بزرگداشت و گرامی‌داشت او نمی‌توانستم چشم از او بردارم، اگر کسی از من بخواهد او را وصف کنم، نمی‌توانم، زیرا هرگز از نگاه کردن به او سیر نشدم و به اندازه‌ی کافی به او نگاه نکردم، اگر بر آن حال می‌مردم امیدوار بودم که از شمار اهل بهشت باشم، اما پس از آن حادثی را پشت سر گذاشتیم و اموری را به عهده گرفتیم که من نمی‌دانم چه وضعیتی برای خودم پیش آورده‌ام، و چون بمیرم زنان برایم گریه نمی‌کنند. و چراغی برایم روشن نمی‌شود، هنگامی که مرا دفن کردید و خاک را بر قبرم ریختید، چند لحظه‌ی بر روی قبرم بمانید، به اندازه‌ی مدت زمان ذبح یک گوسفند قربانی و تقسیم گوشتش، تا با بودن شما وحشتم برطرف گردد و ببینم چه جوابی به ملائکه‌ی پروردگارم می‌دهم.^۱

حالت سوم این بود که عمرو بن عاص نفس خود را محاسبه کرد، او وارد موقعیتهایی شده بود که بر نفس خود می‌ترسید و اکنون در پیشاپیش مرگ نگران حال خود است.

حفظه ﷺ و محاسبه‌ی نفس

حفظه خود را به نفاق متهم کرد، پس از محاسبه و تفکر گفت حفظه نفاق دارد. چرا این اتهام را بر خود وارد کرد؟ او خود یکی از نویسندگان پیامبر ﷺ بود، حکایت می‌کند که

^۱ - صحیح است: مسلم (۱۲۱) بخش ایمان، باب کون الاسلام یهدم ما قبله، روایت کرده است.

ابوبکر یک روز مرا بدید و گفت: حالت چطور است حنظله؟! گفتم: حنظله دچار نفاق شده است. گفت: سبحان الله چه می‌گویی؟ گفتم: هنگامی که نزد پیامبر خدا هستیم آتش و بهشت را به یادمان می‌آورد، چنان که انگار با چشم می‌بینیم، اما همین که از خدمت او برخاستیم، سرگرم زندگی با همسران و فرزندان و کار در املاک می‌شویم و فراموش می‌کنیم! ابوبکر گفت: به خدا ما نیز با چنین حالاتی روبه‌رو می‌شویم، آن گاه با ابوبکر رفتیم، تا به خانه‌ی پیامبر ﷺ وارد شدیم، من گفتم: حنظله نفاق پیدا کرده است ای پیامبر خدا؟ پیامبر ﷺ فرمود: «چه نفاقی؟» گفتم: ای فرستاده‌ی خدا ما تا در حضور تو هستیم دوزخ و بهشت را برایمان یادآوری می‌کنی چنان که انگار با چشم می‌بینیم، اما چون از پیش تو رفتیم مشغول زندگی با همسران و فرزندان و کار در زمینهایمان می‌شویم و بسیاری از آن امور را فراموش می‌کنیم، پیامبر ﷺ فرمود: «و الذی نفسی بیده لو تدمون علی ما تکنونون عندی، و فی الذکر لصافحتکم الملائکة علی فرشکم، و فی طرُقکم، و لکن یا حنظلة ساعة و ساعة»: «سوگند به کسی که جانم در دست اوست اگر بر آن حال که نزد من دارید، باقی بمانید و در حال ذکر باشید، ملائکه در خانه‌ها و در راه با شما دست می‌دادند، اما ای حنظله یک لحظه با یک لحظه.» سه بار آن را تکرار کرد.^۱

این چنین انسان مسلمان باید آن گونه نفس خود را رهبری کند که آن را رهایی ببخشد، با آن مبارزه کند، مطیع کند و بداند که جز با تلاش و مدارا نفس رام نمی‌گردد، هرگاه ملاحظه کرد احساس امنیت و آرامش می‌کند ترس از خدا را برایش یادآوری کند، و هرگاه دید نزدیک است به ناامیدی برسد، آن را به امید به خدا متذکر سازد.

^۱ - صحیح است: مسلم (۲۷۵۰) بخش التوبة، باب دوام الذکر و الفکر فی امور الاخرة والمراقبة، آورده است.

نفس همانند همسر نافرمان باید سه مرحله‌ی وعظ، دور کردن و تنبیه را برایش به کار گرفت، گاهی انسان با دوراندیشی نفسش را به چیزهایی آگاه می‌کند و برحذر می‌دارد تا هلاک نشود و گاهی امور مباحی را رها می‌کند. به قول شاعر:

و النفس كالطفل إن تمهله ينشأ حبّ الرضعة و إن تفظمه

ینفطم

علی

نفس مانند نوزاد است، اگر آزادش بگذارید همچنان با عادت به شیر مادر بزرگ می‌شود، اما اگر به موقع آن را از شیرمادر باز دارید، او نیز از آن منصرف می‌شود.

بنابراین نفس نیازمند دوراندیشی، وعظ و تنبیه است. تنبیه نفس با الزام آن به طاعات و عبادات بیشتری صورت می‌گیرد، پیشینیان اگر نماز جماعتی را از دست می‌دادند برده‌یی را آزاد می‌کردند، یا زمینی را به ارزش دویست هزار درهم صدقه می‌دادند، گویی به نفس خود می‌گفتند اگر چیزهایی را از دست بدهم، من تو را به تحریم چیزهایی که به آن علاقمند هستی، مجازات می‌کنم، و یک روز با وجود گرمای طاقت فرسا روزه می‌گرفت، این بود مجازات، نه این که شلاقی را بردارد و خود را بزند، همچنین خود را و نفس خود را از عذاب الهی می‌ترساند و از چیزهایی که ممکن است در دنیا و آخرت دامنگیرش شود آن را برحذر می‌داشت: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَنَّمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ﴾ (انعام: ۴۶) «بگو اگر خدا گوش و چشم شما را بگیرد و بر دلهایتان مهر بزند» در این صورت چه اتفاقی می‌افتد؟! می‌افتد؟!»

گاهی خداوند انسان را مجازات می‌کند و او این مجازات را احساس نمی‌کند:

﴿سَاءَ صِرْفٌ عَنِ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ﴾ (اعراف: ۱۴۶) «کسانی را که به ناحق بر روی زمین تکبر می‌ورزند به زودی از آیات خود باز می‌داریم.» یعنی خداوند آنها

را از تدبر، تفکر و عبرت گرفتن محروم می‌کند، بدون این که خود احساس کنید و این یکی از سخت‌ترین مصیبت‌هاست که انسان آن را درک نمی‌کند.

علاوه بر آن چه گذشت انسان لازم است نفس را با آرزوهایی به طمع بیندازد و ثواب و پاداش را به یادش آورد تا انجام کارهای مفید و نیک برایش آسان گردد.

یکی از دانشمندان قصه‌یی را تعریف می‌کند بدین مضمون که دو حمال را دیدم که بارهای سنگین را حمل می‌کردند، و به نوبت شعری را می‌خواندند، یک بار این و بار دیگر آن می‌خواند، اولی یک بیت را می‌خواند، دومی یک بیت، من با خود گفتم اگر چنین نمی‌کردند سختی و مشقت کار برایشان بیشتر می‌شد و سنگینی بار را زیاد احساس می‌کردند، اما با این کار برایشان آسان شده، وقت زود می‌گذرد و سختی قابل تحمل‌تر است.

انسان هنگامی که کارهایی به عهده‌اش واگذار می‌شود که برای نفس سخت و سنگین است باید با وعده‌ی خدا، پاداش و ثواب بی‌مانند او خود و نفسش را به تحمل و صبر وا دارد.

نفس اگر در مباحات آزاد گذاشته شود، در آن غرق می‌گردد و چه بسا موجب هلاکت خود می‌شود، چون نفس قانونمند نیست، و اگر در آن سهل‌انگاری شود کنترلش از کف می‌رود.

لذا انسان نباید رشته‌ی دوراندیشی و قاطعیت را از دست دهد باید یک زمان و حد مشخصی را تعیین کند و از آن بیشتر رها نشود نفس نیاز به نیش و گزندگی دارد تا یادآوری کند، و این با ضربه‌ی شلاق حاصل نمی‌شود، بلکه با تازیانه‌ی پند و وعظ و رفتن به شهر مردگان بیدار می‌شود. وقتی به زیارت قبرستان برود و خود از نزدیک حال مردم را

ملاحظه کند و ببیند که کارشان با دنیا به کجا ختم می‌شود و او نیز روزی به همین حفره باز می‌گردد، عبرت می‌گیرد و از خواب غفلت بیدار می‌شود.

مردی نزد معروف کرخی بود، از او خواست نماز را با آنها بخواند، و او پیش نماز باشد، آن مرد بی‌اختیار و آهسته این سخن را بر زبان راند: نماز ظهر را با شما می‌خوانم، اما برای نماز عصر با شما نخواهم بود! معروف گفت گویا امید داری تا عصر زنده باشی! پناه بر خدا از آرزوهای دور و دراز!

شخصی در حضور معروف کرخی زبان به غیبت گشود، معروف به او گفت: به یاد بیاور آن زمان را که پنبه را بر چشمانت می‌گذارند!

انسان باید همیشه به نفس خود تذکر دهد تا آن چه را که مورد اعتمادتر و مطمئن‌تر است، انتخاب کند و از سهل‌انگاری و بی‌تفاوتی بپرهیزد، زیرا سهل‌انگاری گاهی عاقبت خوبی ندارد، اما آن چه شرع مجاز دانسته، عمل کردن به آن، طاعت و نزد خدا دارای پاداش است.

یکی از عالمان می‌گفت: «روزی مانند یک محقق در نفس خود تفکر کردم، و پیش از روزشمار، به محاسبه‌ی آن پرداختم، و پیش از این که سنجیده شود، آن را ارزیابی کردم، آن چه ملاحظه کردم لطف ربانی بود که از زمان تولد تاکنون یکی به دنبال دیگری شامل حال شده است و هر لحظه پرده بر عیب و کار زشتی از من انداخته و بخششی را به دنبال آن فرستاده است، و هیچ وقت جز با زبان از این همه الطاف شکرگزاری نکرده‌ام، به خطاهایی فکر کردم که اگر تنها به خاطر مقدار اندکی از آن مجازات می‌شدم، بی‌گمان زود به هلاکت می‌رسیدم، و اگر بخش ناچیزی از آن بر مردم آشکار می‌شد، از شرم آب می‌شدم، همین طور ادامه دادم تا زمانی که در دعاهایم می‌گفتم: خدایا تو را شکر می‌کنم، همچنان که گناهان و عیبهایم را پوشیده‌ای، مرا ببخش! سپس از نفسم خواستم به خاطر

همه‌ی آن الطاف شکرگزاری کند، اما هرگز آن را چنان که شایسته است، ندیدم، تا به جایی رسیدم به مقام بزرگان امیدوار شدم و می‌گفتم آنها چگونه شکرگزاری می‌کردند؟ همین طور پله - پله نفس را بالا می‌بردم تا به کمال نزدیکتر شود و از خدا کمک می‌خواستم.

خدایا نفس ما را پاک و صالح بگردان! تقوا و پرهیزکاری به آن عطا کن!
خدایا تو مالک و سرور ما و نفس ما هستی، آن را چنان که پسند خودت است، پاکیزه بگردان! هر گونه غبار گناه و انحراف را از آن دور کن.

تقوی

تقوی جایگاه والا و مقام پربرکتی است. تقوی اساس دین است و زندگی بدون تقوی زندگی نیست، بلکه غیرقابل تحمل و پایین تر از زندگی چهارپایان است. انسان بی تقوا صلاح نمی یابد. گنج گران بهایی است که هر کس به آن دست یابد گوهرهای نایاب، خیر زیاد، روزی بزرگوارانه، کامیابی بزرگ، غنیمت فراوان و دست مایه‌ی عظیمی پیدا می کند، گویی تمام خیر و برکتهای دنیا و آخرت گردآورده شده و همه در زیر این خصلت اخلاقی گنجانده شده است.

بنگرید در قرآن چگونه از آن یاد شده است، چه فواید، ثواب و سعادت با آن ذکر شده است! تقوی خود زندگی کریمانه و سایه‌ی دل انگیزی است که زیستن در آن لذتبخش و وصف ناشدنی است، اکنون ببینیم تقوا چیست؟ چگونه به دست می آید؟ چه ثمره‌هایی دارد؟ مراتبش کدام است؟ چه چیزهایی برای رسیدن به آن انسان را یاری می کند؟

تعریف تقوی

تقوی در لغت اسمی است از مصدر اتقاء که از ریشه‌ی «وقی» و «وقایه» آمده است. وقایه به چیزی گفته می شود که انسان با آن از خود محافظت می کند و بر دفع چیزی به وسیله‌ی چیزی دیگر دلالت می کند، «وقاه الله السوء!» یعنی خداوند او را از بدی حفظ کند. اما تقوی در شرع تعریفهایی دارد که علمای دینی بیان داشته اند، مانند:

تقوی به معنای شرعی یعنی:

- این که میان خود و آن چه خدا حرام کرده است، پرده و مانعی ایجاد کنید.

- فرمانبرداری و اطاعت از دستورهای خدا و پرهیز از نواهی اش. بنابراین متقین (پرهیزکاران) کسانی هستند که خداوند آنها را چنان می بیند که خود دستور داده است و هرگز به آن چه از آن نهی کرده، اقدام نمی کنند.

- ترس از صاحب جلال و شکوه، عمل به قرآن، قناعت به اندک و آمادگی برای روز رفتن و رخت بر بستن از این منزلگه.

- این که مسلمان میان خود و خشم، ناخرسندی و کیفر خداوند و هر چه از آن می ترسد مایه ای وقایت قرار دهد که خود را با آن حفظ کند، و این امر با انجام طاعتها و پرهیز از معصیتها امکانپذیر است.

عمر از ابی بن کعب پرسید: تقوی چیست؟ ابی پاسخ داد: ای امیرالمؤمنین آیا از راهی رفته ای که خار در آن باشد؟ گفت: آری، ابی گفت: چه کار کردی؟ عمر گفت: لباسم را بالا می گرفتم و به جایی که می خواستم قدم بگذارم به دقت نگاه می کردم، مبادا خاری به پایم اصابت کند. ابی بن کعب گفت: تقوی همین است...!

بنابراین تقوی کمر همت بستن برای طاعت و دقت در حلال و حرام و دوری از لغزش و ترس و خشیت از خداوند بزرگ است.

تقوی اساس دین است با آن می توان به مراتب یقین رسید، توشه ی دلها و روحهاست، از آن تغذیه می کنند، و نیرو می گیرند، و در راه وصال و رهایی بر آن تکیه می کنند. ابن معنز گوید:

خَلَّ الذُّنُوبَ وَ كَبَّرَهَا ذَاكَ التَّقَى

^۱ - ابن کثیر در تفسیرش (۴۱/۱)، قرطبی در تفسیرش (۱۶۲/۱) و ابن رجب حنبلی در جامع العلوم و الحکم (۱۶۰/۱) این روایت را آورده اند.

صغیرها

واصنع كعاشٍ فوقَ
أرضِ
لأتَحْقِرَنَّ
صغیرَةً
الشُّوكَ یَحْذَرُ مایری
إِنَّ الْجِبَالَ مِنَ الْحِصَى

یعنی: گناه را کنار بگذار، هم کوچک و ناچیز آن و هم بزرگ، این است تقوی. / مانند کسی عمل کن که در زمینی پر از خار راه می‌رود، با پرهیز گام بر می‌دارد، از آن چه می‌بیند، حذر می‌کند. / هیچ گناه کوچکی را ناچیز مپندار، و بدان که کوهها از سنگریزه تشکیل شده‌اند.^۱

ابن رجب گوید: تقوی در اصل چنان است که انسان در مابین خود و آن چه که از آن می‌ترسد و پرهیز می‌کند، چیزی قرار بدهد که با آن خود را حفظ کند.

گاهی تقوی به نام خدا اضافه می‌شود: ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ﴾ (بقره: ۱۸۹) «تقوای خدا پیشه کنید». در این گونه موارد منظور این است که خود از خشم و نارضایتی او حفظ کنید، کاری نکنید که در معرض خشم و ناخرسندی خدا واقع شوید، منظور این نیست که از نزدیک شدن به او یا دینش پرهیزید، بلکه ترس و پرهیز از عذاب و ناخرسندی و غضب او مدنظر است. کیفر دنیوی و اخروی خدا نیز از همین جا ناشی می‌شود: ﴿وَيَحْذَرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ﴾ (آل عمران: ۲۸) «خدا شما را از خودش بیم می‌دهد».

^۱ - ابن نعیم در حلیة الاولیاء، (۴۶۵/۵) به شماره‌ی (۷۳۰۱) این ابیات را آورده و به این معنی نسبت داده است. ابن کنیر در تفسیرش (۴۱/۱) قرطبی در تفسیرش (۱۶۲/۱) و نیز ابن رجب حنبلی در تفسیرش (۱۶۰/۱) آن را روایت کرده‌اند.

خداوند فرمود: ﴿هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى﴾ (مدثر: ۵۶) «او اهل تقواست» یعنی شایسته است که تقوای او را داشته باشید و از او بترسید، در دل باشکوه، عظمت و با هیبت از او یاد کنید، تا او را عبادت کنید و اطاعت. چرا که او مستحق تجلیل و اکرام و عبادت است، بزرگی و شکوهمندی و اقتدار مطلق مخصوص اوست.

گاهی تقوی به کیفر و مجازات خدا یا به جایگاه آن در آتش اضافه می‌شود: ﴿وَأَتَّقُوا النَّارَ﴾ (آل عمران: ۱۳۱) «از آتش بپرهیزید.» یا به زمان آن اضافه می‌شود: ﴿وَأَتَّقُوا يَوْمَ تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ﴾ (بقره: ۲۸۱) «از روزی که به سوی خدا باز می‌گردید، بترسید.»

انجام واجبات، فرو گذاشتن محرّمات و شبهه‌ها بخشی از تقوای کامل است و چه بسا انجام مستحبات و ترک مکروهات نیز در محدوده‌ی آن در آید، و فرموده‌ی خدا ﴿الَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهَتِهِمْ كَتَبُوا الذِّكْرَ لَآ رَبِّ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ (بقره: ۱ - ۲) «الف. لام. میم. بی‌تردید این کتاب راهنمای پرهیزکاران است» تمام اینها را شامل می‌شود.

ابن قیم درباره‌ی تقوی و تعریف شرعی آن گوید: «حقیقت تقوی عبارت است از عمل به طاعت خدا همراه با ایمان راستین، امید به حساب، اجرای امر و نهی الهی. هر چه خداوند دستور می‌دهد با ایمان به او تصدیق و عده‌اش انجام دهد، و از هر چه او نهی کرده، با ایمان به او و از ترس هشدارهایش، دوری کند.»

طلق بن حبیب می‌گوید: «هرگاه آشوبی برپا شود، با تقوی آن را خاموش کنید، گفتند: تقوی چگونه است؟ گفت: این که در پرتو نور خدا طاعت او را انجام دهید، به ثواب و

پاداش او امیدوار باشید و در پرتو نورش از معصیتش حذر کنید و از کيفرش بترسید.^۱ این سخن بهترین تعریفی است که برای تقوی بیان شده است.

مراتب تقوی

تقوی در مقام اطاعت از دستورهای خدا و دوری از نواهی‌اش سه مرتبه دارد: نخست: پرهیز و دور نگه داشتن خود از عذابی که هر که در آن گرفتار آید جاودانه در آن خواهد ماند، و آن شرک است پرهیز و اجتناب از این عذاب از طریق اعتقاد به توحید حاصل می‌شود و مقصود در این آیه همین است: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (فتح: ۲۶) «و آنها را به کلمه تقوی ملزم کرد».

دوم: پرهیز از هر آنچه که موجب عذاب آتش می‌شود هر چند برای مدت کوتاهی، و آن گناهان کوچک و بزرگی است که در شرع تعریف شده است.

سوم: این که انسان از هر چیزی که او را از یاد خدا باز بدارد، دوری کند، هر چند کارهای مباحی باشد که او را از طی طریق به سوی خدا متوقف می‌کند و یا حرکتش را آهسته می‌سازد، این مرتبه‌ی بلند مخصوص کمال یافتگان است، چون مشغول مباحات شدن قلب را از خدا غافل می‌کند و چه بسا شخصی را به سنگدلی و در نتیجه افتادن در دام مکروهات می‌کشاند، مکروهات نیز منجر به گرفتار شدن در منجلاب محرمات می‌شود، این زنجیره را انسان گاهی در نفس خویش ملاحظه می‌کند. یکی از واعظان گفت: «بدان که تقوی در

^۱ - ابن مبارک در الزهد (۴۷۴/۱) به شماره‌ی (۱۳۴۳) و ابن ابی شیبیه (۱۶۴/۶) به شماره‌ی (۳-۳۵۶) روایت کرده‌اند.

درجه‌ی اول به اصطلاح اهل اصلاح باطن عبارت است از پاک کردن دل از گناه، تا با عزم و اراده بر ترک آن مانع استواری بین خود و گناهان ایجاد کنی، و نفس را به فرو گذاشتن هر گونه کار و رفتار زشت عادت دهی.»

تقوی در قرآن

در قرآن کریم تقوی برای چند مقصود به کار رفته است:

- ۱- به معنای خشیت و ترس عمیق آمده است: ﴿وَإِنِّي فَأَتَّقُونَ﴾ (بقره: ۴۱) «و فقط از قهر من بترسید» یعنی از من بهراسید و شکوه و جلال مرا در دل جای دهید: ﴿وَأَتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ﴾ (بقره: ۲۸۱) «از روزی که به سوی خدا باز می‌گردید بترسید» یعنی از این روز و اتفاقات آن بترسید، «و از روزی می‌ترسند که عذابش فراگیر است».
- ۲- به معنای طاعت و عبادت به کار رفته است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ﴾ (آل عمران: ۱۰۲) «ای مؤمنان چنان که سزاوار است از خدا بترسید» یعنی آن گونه که شایسته‌ی طاعت اوست از او اطاعت کنید و آن طور که شایسته‌ی عبادت اوست، او را بپرستید، چنان که مجاهد گفته است: یعنی این که خداوند را اطاعت کنند و از عصیان بپرهیزند، او را یاد کنند و هیچ گاه از یاد او غفلت نکنند، از او شکرگزاری کنند و هرگز در حق او ناسپاسی نکنند.^۱

^۱ - ابونعیم در حلیة الاولیاء (۲۳۸/۷) ابن مبارک در الزهد (۸/۱) به شماره‌ی (۲۲) و طبری در تفسیرش (۹/۴) - (۲۸) از عبدالله بن مسعود روایت کرده‌اند.

۳- بر پاکی از گناه اطلاق می شود، و این حقیقت تقوی در اصطلاح شرع است. خداوند فرمود: ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾ (نور: ۵۲) «کسی که خدا و رسولش را اطاعت کند و خدا ترس و پرهیزکار باشد رستگار است». «یتقه» یعنی هر گونه گناه و معصیت را کنار بگذارد، در این آیه ابتدا طاعت و خشیت را یاد کرد، سپس تقوی را با توجه به این نکته معلوم می شود که حقیقت تقوی غیر از طاعت و خشیت است.

در مراتب تقوی یا حالات آن پرهیز از شرک، معصیت و بدعت نیز آمده است. خداوند در یک آیه سه بار از تقوی نام برده است: ﴿لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَءَامَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَءَامَنُوا وَأَحْسَنُوا﴾ (مائده: ۹۳) «بر آنان که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند، گناهی در آنچه خورده اند نیست - به شرطی که پرهیزکار - و باایمان باشند و کارهای شایسته کنند. اگر باز پرهیزکاری کنند و ایمان بیاورند و بار دیگر تقوا پیشه کنند و نیکی گیرند». این تکرار با این آرایش خاص بیهوده نیست، برخی گفته اند: تقوای اول پرهیز از شرک است، تقوای دوم پرهیز از بدعت و در سومی دوری از معصیتها منظور است. تقوا در معنای نخست آن در این آیه معادل توحید، دومی معادل سنت و سومی معادل طاعت است. این چنین در این آیه سه درجه از تقوی - ایمان، سنت و طاعت - در کنار هم آمده است.

مردم و تقوی

چنان که بیشتر یاد شد پرهیز از مکروهات و مشتهات نیز در تقوی وارد است، و انسان باید آن چه را که اهمیت ندارد رها کند و به چیزی که مهم است روی آورد، تا به درجه ای متقین دست یابد. برخی از مردم خود را از جاودانه ماندن در آتش حفظ می کنند و همتشان

تا همین حد است. از معصیتهایی که آنها را هر چند برای زمان اندکی، وارد آتش می‌کند، پرهیز نمی‌کنند به توحید معترف‌اند و پیامبر را باور می‌کنند می‌گویند ما مسلمانیم، ارکان اسلام و ایمان را فراهم می‌کنند، اما سعی نمی‌کنند خود را به طور مطلق از ورود به آتش ننگه دارند، در واجبات کوتاهی می‌کنند و مرتکب محرمات می‌شوند. چنین اشخاصی باید بدانند در چه درجه‌یی از تقوی واقع شده‌اند چه بسا مستحق نام متقی نباشند چرا؟ زیرا در معرض عذاب‌اند و به خاطر کارهایشان مستحق کیفر، مگر این که خداوند یا رحمت خود آنها را دریابد و مشمول مشیت خود گرداند. زیرا اهل توحید ممکن است مشمول مشیت خدا واقع شوند، یعنی اگر بخواهد آنها را می‌بخشد و اگر بخواهد با توجه به اعمالشان آنها را از عذاب می‌دهد تا این که روزی از آتش بیرون شوند.

عده‌یی از مردم از کفر و گناهان بزرگ پرهیز می‌کنند، طاعت و واجبات را به انجام می‌رسانند، اما از گناهان کوچک خودداری نمی‌کنند و نوافل را زیاد ادا نمی‌کنند، این به راه رستگاری نزدیکتر است اما نمی‌توان او را پرهیزکار و متقی نامید: ﴿إِنْ يَجْتَبِئُوا كِبَارَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾ (نساء: ۳۱) «اگر از گناهان کبیره‌ای که از آن نهی شده‌اید اجتناب کنید از گناهان دیگرتان می‌گذریم» و پیامبر فرمود: «الصلوات الخمس والجمعة إلى الجمعة ورمضان إلى رمضان مكفرات^۱»: «نمازهای پنجگانه، هر جمعه تا جمعه‌ی بعد و هر رمضان تا رمضان بعد گناهان را پاک می‌کنند». ^۱ اما گاهی اوقات این کفایت نمی‌کند، چه شاید معاصی و گناهان کوچک بسیار زیاد باشد، چنان که این موارد - که در حدیث آمد - برای پاک کردن و پوشاندن آن کافی نباشد، و چنین شخصی به طور

^۱ - صحیح است: مسلم (۲۳۳) بخش الطهار، باب الصلوات الخمس و الجمعة إلى الجمعة ورمضان إلى رمضان مکفرات، روایت کرده است.

کامل از آتش رهایی نیافته باشد، چون از کوتاهی انسان به صغایر می‌افتد، و گاهی در آینده جسارت ارتکاب کبایر را در او ایجاد می‌کند.

لذا خداوند فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ﴾ (آل عمران: ۱۰۲) «ای مؤمنان چنانکه سزاوارست از خدا بترسید» یعنی تقوای کامل. نه این که تنها از جاودانه ماندن در جهنم یا تنها از گناهان بزرگ پرهیز کنیم، بلکه باید از صغایر، و نیز هر چه موجب ورود به آتش می‌شود دوری کرد، با طاعت و عبادت سپر محکمی بین خود و آتش قرار دهیم.

تقوی از زبان بزرگان

ابودرداء درباره‌ی تقوی می‌گوید: «تقوای کامل یعنی این که انسان از خدا بترسد تا او را از کمترین گزندی حفظ کند، و چیزی را که فکر می‌کند حلال است، از ترس این که حرام باشد، رها کند»^۱ البته مقصود این نیست که همه‌ی حلال‌ها را کنار بگذارد، اما احتیاط اقتضا می‌کند مورد مباحی از ترس افتادن در حرام رها شود و این ورع نامیده می‌شود. خداوند توضیح داده است که هرکس به اندازه‌ی یک ذره عمل بد داشته باشد، کیفر آن را می‌بیند، لذا گاهی ناچار باید برای این که از ذره‌های بدی پرهیزید، دایره‌ی پرهیزها را گسترده کرد تا از گزند دور شد، و طمع آن در دل بیفتند: «أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَلِكٍ حِمًى وَإِنَّ حِمَى اللَّهِ مَحْرَمَهُ، وَ مَنْ أَقْتَرَبَ مِنْ الْحِمَى أَوْشَكَ أَنْ يَقَعَ فِيهِ»: «بدانید هر پادشاهی حریمی دارد،

^۱ - ابن مبارک در الزهد (۱۹/۱) آورده، حافظ در فتح الباری (۴۸/۱) و شوکانی در نیل الأوطار (۳۲۳/۵) آن را ذکر کرده و به ابن ابی دنیا در کتاب التقوی به نقل از ابودرداء نسبت داده‌اند.

حریم خداوند محرماتش است، هرکس به آن نزدیک شود، هر لحظه ممکن است در آن بیفتد»^۱.

حسن بصری گوید: «تقوی عرصه را بر پرهیزکاران تنگ می کند تا این که از ترس دامنگیر حرم شدن، بسیاری از حلالها را رها می کنند»^۲.

سفیان ثوری گوید: «متقیان به این خاطر به این نام مشهور شده‌اند که از چیزهایی پرهیز می‌کنند که از آن پرهیز نمی‌شود» یعنی معمولاً از آن پرهیز نمی‌شود و یا بیشتر مردم آن را ترک نمی‌کنند.^۳

متقی بیشتر و سخت‌تر از محاسبه و بازخواست شریک از شریک دیگرش خود را محاسبه می‌کند، لذا تمام گناهان را کنار می‌گذارد.

تقوی و شناخت حلال و حرام

مسأله‌ی مهمی که باید در نظر داشت فایده‌ی علم و شناخت در بحث تقوی است. ابتدا باید بدانید از چه چیز باید پرهیز کرد، و این فایده‌ی علم و شناخت است، زیرا هر چه را که لازم است از آن پرهیز کنید، برایتان روشن می‌سازد، و باید احکام دین و حلال و حرام را بشناسید، به علاوه گاهی انسان از روی جهل از یک حلال خالص به گمان حرام بودن، خودداری می‌کند، که در این کار نه مایه‌یی از ورع هست و نه رنگ و بویی از تقوی، جز

^۱ - صحیح است: به روایتی اشاره داد که بخاری (۵۲) بخش الایمان، باب فضل من استبرأ لدینه، و مسلم (۱۵۹۹) بخش المساقاة، باب أخذ الحلال و ترک الشبهات آورده‌اند.

^۲ - ابن رجب حنبلی در جامع العلوم و الحکم (۱۵۹/۱) نقل کرده و آن را به حسن بصری نسبت داده است.

^۳ - ابن رجب حنبلی، همان، ۱۵۹/۱ اما آن را به سفیان ثوری نسبت داده است.

این که نفس بیهوده محروم می‌شود. گروهی که تصمیم گرفته‌اند ازدواج نکنند، یا گروهی که تصمیم گرفته‌اند تمام عمرشان روزه باشند، از علم و آگاهی از امور دین بهره‌ی نبرده‌اند. جهل و عدم شناخت دقیق مسایل دروازه‌ی بلاها و آشوبها را به روی جامعه‌ی انسانی می‌گشاید، در طول تاریخ مسلمانان زیادی در جنگ و جدالهای داخلی میان خود شرکت کرده‌اند که اگر علم و شناخت و اطلاعی از دین داشتند در آن وارد نمی‌شدند و دستشان به خون آغشته نمی‌شد، هر چند برخی از آنان در موارد بسیار جزئی تقوا پیشه می‌کردند، اما از روی جهل از آلودگی به خون و خونریزی پرهیز نمی‌کردند.

کوچک شمردن گناهان

بسیاری از مردم برخی گناهان را کوچک می‌شمارند، و در رابطه با آن سهل‌انگاری می‌کنند و معتقدند که چیزی نیست، در حالی که این مسأله‌ی مهمی است، مثل حکایتی که می‌گوید: مؤمن گناهانش را مثل کوهی می‌بیند که هر لحظه می‌ترسد بر او بیفتد، اما انسان بدکار فاسد گناهانش را مثل مگسی می‌بیند که بر روی بینی‌اش می‌نشیند.^۱ در حدیث آمده است که: «إياكم ومحقرات الذنوب»: «به شما هشدار می‌دهم که از گناهان کوچک و ناچیز پرهیزید.» پیامبر ﷺ از این دست گناهان بر حذر داشته و آن را به چوبهایی تشبیه

^۱ - از سخن عبدالله بن مسعود روایت شده است. بخاری (۶۳۰۸) بخش الدعوات، باب التوبة و احمد در مسند (۳۸۳/۱) به شماره‌ی (۳۶۲۷).

کرده است که مسافر یا کسی که در جایی فرود آمده جمع می کند، تا آتشی روشن کند این

گناهان مانند آن تکه چوبها ممکن است آتش دوزخ را برای شخص برافروزد»^۱.

لَا تَحْقِرَنَّ مِنَ الذَّنُوبِ إِنَّ الصَّغِيرَ غَدًا يَعُودُ
صغیره کبیرا

إِنَّ الصَّغِيرَ وَلَوْ تَقَادَمَ عِنْدَ الْإِلَهِ مَسْطَرًا
عهدۀ تسطیرا

فَازْجُرْ هَوَاكَ عَنِ الْبَطَالَةِ صَعَبَ الْقِيَادِ وَ شَمْرَنًا
لاتکن تشمیرا

إِنَّ الْمَحَبَّ إِذَا أَحَبَّ طَارَ الْفَوَؤَادُ وَ أَلْهَمَ
إلهۀ التفکیرا

فَاسْأَلْ هِدَايَتَكَ الْإِلَهَ فَتَتَدَّ فَكْفَى بِرَّبِّكَ هَادِيًا وَ

نصیرا

هیچ گناه کوچکی را ناچیز مشمار، هر کوچکی فردا بزرگ می شود. / گناه کوچک هر چند دورانهایی بر آن گذشته باشد، نزد خداوند نوشته شده است. / نفس را از بیکارگی و هرزگی دور بدار، تا چنان نباشد که سخت رام گردد، در این راه کمر همت ببند. / محب اگر الهش را دوست بدارد، دلش به سوی او پر می گشاید و فکر و اندیشه به او الهام می شود. / از خداوند بخواه هدایت کند و با آرامش و تأنی گام بردار، پروردگارت برای هدایت و یاریات کافی است.

^۱ - صحیح است: طبرانی در معجم کبیر (۱/۱۶۵) به شماره ی (۵۸۷۲) و بیهقی در شعب الایمان (۴۵۶/۵) به شماره ی (۷۲۶۵) نقل کرده و البانی در صحیح الجامع به شماره ی (۲۶۸۶) آن را صحیح معرفی کرده است.

امام احمد در این باره می‌گوید: «تقوی یعنی فرو گذاشتن آن چه دوست دارید، به خاطر آن چه از آن هراس دارید»، بدین گونه عشق و هر چیز دوست داشتنی را کنار بگذارید، چون از عذاب و روزی دراز ترس دارید، همچنین درباره‌ی تقوی گفته‌اند: «خداوند تو را مشغول چیزی که نهی کرده، نبیند، و تو را بر سر آن چه دستور داده، غایب نبیند».^۱

اگر خداوند نهی کرده از این که در مجلسهایی که آیات الهی در آن رد می‌شوند و مورد تمسخر قرار می‌گیرند، بنشینید، نباید شما را در آن جاها ببیند، و اگر دستور داده که در مسجدها و نمازهای پنجگانه و نماز جمعه حضور داشته باشید، نباید شما را در آن نیابد.

جایگاه و منزلت تقوی

برای درک جایگاه والا و ارزش این مقام معنوی همین بس که تقوی وصیت اول و آخر خدا به گذشتگان و متأخران است: ﴿وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ﴾ (نساء: ۱۳۱) «ما به شما و کسانی که پیش از شما دارای کتاب بودند سفارش کردیم که از خدا بترسید».

قرطبی می‌گوید: امر به تقوی در میان همه‌ی امتها مشترک بوده است.^۲ و یکی از عالمان دینی بر دین نظر است که این آیه محور و قطب تمام آیه‌های قرآن است، زیرا بقیه‌ی آیه‌ها همه به گرد آن می‌گردد، هر گونه احسان و خیر زودرس یا دیررس، آشکار یا نهان که وجود دارد، تقوی راهی است برای رسیدن به آن، و ابزاری است برای دریافت آن، و هر

^۱ - این سخن از داود طائی نقل شده است: ابونعیم در حلیة الاولیاء (۳۵۸/۷) از ابو حازم سلمه بن دینار نیز نقل شده است. نیز همان ۲/۲۳۵.

^۲ - ن. ک: تفسیر قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ۴۰۸/۵.

گونه شر و بدی زودرس یا دیررس، آشکار یا پنهان، تقوی محافظی استور و دژی مستحکم است برای رهایی از گزند و ضرر آن.

شیخ الاسلام ابن تیمیه درباره‌ی حدیث «اتَّقِ اللَّهَ حَيْثُ كُنْتَ»: «هرکجا هستی از خدا بترس» می‌گوید: «هیچ وصیت و سفارشی سودمندتر و کارآمدتر از وصیت خدا و پیامبر برای انسان صاحب خرد، ندیده‌ام»، خداوند فرمود: ﴿وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ﴾ (نساء: ۱۳۱) «ما به شما و کسانی که پیش از شما دارای کتاب بودند سفارش کردیم که از خدا بترسید». و پیامبر ﷺ وقتی معاذ را به یمن فرستاد به او سفارش کرد: «یا معاذ اتَّقِ اللَّهَ حَيْثُ كُنْتَ وَأَتَّبِعِ السَّبِيلَ الْحَسَنَةَ تَمَحُّهَا وَخَالِقِ النَّاسَ بِخُلُقِ حَسَنٍ»: «ای معاذ هر جا هستی تقوای خدا پیشه کن، هر کردار بدی را با کار نیک جبران کن تا آن را پاک کند، و با مردم نیک رفتار باش».^۱

مشهور است که معاذ نزد پیامبر ﷺ جایگاه والایی داشت، به او گفت: «ای معاذ به خدا من تو را دوست دارم».^۲

اکنون که محقق است او معاذ را دوست می‌داشته است، پیدا است که وصیتش عمیق و با تأمل بوده است، چون انسان در وصیت و نصیحت به کسی که دوست می‌دارد نسبت به کسی که با او رابطه‌ای دوستانه‌ی ندارد، بیشتر تلاش و جدیت می‌کند، معاذ کسی است که پیامبر برای ابراز محبتش به او به نام خدا سوگند یاد کرد، پس وصیتش به او معلوم است

^۱ - درجه‌ی حدیث حسن است: ترمذی (۱۹۸۷) بخش البر و الصلوة، باب ما جاء فی معاشرۃ الناس، دارمی (۲۷۹۱) بخش الرقاق، باب فی حسن الخلق، و احمد در مسند (۲۰۸۴۷) روایت کرده‌اند، البانی در صحیح الجامع (۹۷) آن را صحیح دانسته است. نیز ن. ک: مجموع الفتاوی (۶۵۴/۱۰) از شیخ الاسلام ابن تیمیه.

^۲ - صحیح است: ابوداود (۱۵۲۲) بخش الصلاة، باب فی الاستغفار، نسائی (۱۲۰۳) بخش السهو، باب نوع آخر من الدعاء، و احمد در مسند (۲۱۶۱۴) روایت کرده‌اند. البانی در صحیح الجامع (۷۹۶۹) آن را صحیح دانسته است.

چه جایگاهی دارد! به علاوه معاذ خود یکی از بزرگان صحابه و از سروران مردم بود، در حلال و حرام بسیار بااطلاع و دانا بود، پیامبر به او اعتماد زیادی داشت، او را به مناطق زیادی فرستاد، همچنان که به عنوان امیر، قاضی و حاکم و مفتی او را به یمن گسیل ساخت.^۱ روز رستاخیز معاذ بن جبل یک گام جلوتر از علما محشور می‌شود.^۲

معاذ شبیه ابراهیم علیه السلام بود، ابن مسعود می‌گفت: «معاذ یک امت عابد و بر دین حنیف بود، او از مشرکین نبود».^۳ ابن مسعود از مهاجران پیشگام بود که در علم و زهد جایگاه والایی داشت، و این چنین درباره‌ی معاذ سخن می‌گوید.

معاذ با آن موقعیت و جایگاه مرموق پیامبر به او گفت: «هر جا هستی تقوای خدا پیشه کن و هر رفتار اشتباه را با یک کار نیک جبران کن، و با مردم خوش رفتار باش!».

اما اکنون در این روزگار ما از این سفارش پیامبر به شخصی که چنان مقام والایی داشته، چه فوایدی می‌توانیم بگیریم؟

بدیهی است که انسان، ولو داناترین عالمان باشد، یا پرهیزکارترین متقیان، باز محتاج تقوی است، چرا که انسان حالات مختلفی را تجربه می‌کند، گاهی ضعیف می‌شود، که برای اثبات و پایداری به تقوی نیاز دارد. «هر جا هستید تقوا پیشه کنید» چه نهان و چه آشکار. وصیت پیامبر بسیار نغز و پرمعناست، «به دنبال هر رفتار بد، کار نیکی بکن تا آن را جبران کند» سیئه را مقدم کرد چون در این موقعیت مقصود آن است، زمان پاک سازی و پوشاندن

^۱ - اشاره به روایتی دارد که بخاری (۴۳۴۷) بخش المغازی، باب بعث ابي موسى و معاذ الى اليمن قبل حجة الوداع و مسلم (۱۹) بخش الإيمان، باب الدعاء الى الشهادتين و شرائع الإسلام آورده‌اند.

^۲ - روایت صحیحی است: حاکم در مستدرک (۳۰۱/۳) به شماره‌ی (۵۱۷۰) طبرانی در معجم کبیر (۲۹/۲۰) به شماره‌ی (۴۰) آورده‌اند. البانی در صحیح الجامع به شماره‌ی (۵۸۸۰) آن را صحیح دانسته است.

^۳ - حاکم در مستدرک (۳۹۰/۲) به شماره‌ی (۳۳۶۷) این سخن را آورده است و گفته است: بنا به نظر بخاری و مسلم حدیث صحیحی است. نیز طبرانی در معجم کبیر (۵۹/۱۰) و طبرانی در تفسیرش (۱۹۱/۱۴) آورده‌اند.

است و سیئه، رفتار و کردار بد باید پاک شود، مقدم شدنش به خاطر فضلش نیست، بلکه به خاطر این است که مشکلی است که باید حل شود. «با مردم نیک رفتار کن»، چیزهایی بین انسان و آفریدگار و بین انسان با انسانهای دیگر هست. آدم زیرک پیوسته کارهای حسنه‌یی انجام می‌دهد تا سیئاتش را پاک کند، در این جا منظور تعلیم است، تعلیم این که مردم یاد بگیرند چگونه اشتباهات و خطاهای خود را از کارنامه‌ی اعمال خود پاک کنند.

پزشک نیز اگر بیمارش چیز مضر خورده باشد، او را به چیزی سفارش می‌کند که بیماری و دردش را برطرف کند. گویی گناه برای بنده مقرر شده، اما او باید از آن دوری کند و به همین سبب فرمود: «هر جا هستی تقوای خدا پیشه کن» ابتدا بر تقوای حریص باشید، آن را حفظ کنید، و اگر به گناهی گرفتار شدید، راه را می‌دانید: نیکی کنید تا آن را پاک کند. بنابراین این وصیت هم برای حقوق خداوند است و هم برای حقوق انسانها. آن حضرت در آخرین وصیتهایش نیز همین سخن را به یارانش گفت.

عرباض حکایت می‌کند: «پیامبر ﷺ روزی در هنگام چاشتگاه موعظه‌ی غرایبی برای ما ایراد فرمودند که اشک از چشمها جاری ساخت و دلها را به ترس و نگرانی انداخت، یکی از حاضران گفت: این موعظه‌ی شخصی است که وداع می‌کند، اکنون ای پیامبر خدا، چه توصیه‌یی برای ما دارید؟ فرمود: «أوصیم بتقوی الله والسمع والطاعة...»: «شما را به تقوای خدا و فرمانبرداری و طاعت او سفارش می‌کنم».^۱

^۱ - صحیح است: ابوداود (۴۶۰۷) بخش السنة، باب فی لزوم السنة، و ترمذی (۲۶۷۶) بخش العلم، باب ما جاء فی الاخذ بالسنة و اجتناب البدع روایت کرده‌اند، ترمذی آن را حدیث عالی و درستی می‌داند، نیز ابن ماجه (۴۲) بخش المقدمة، باب اتباع سنة الخلفاء الراشدين المهديين و احمد در مسند (۱۶۶۶۹۲) آن را ذکر کرده‌اند. البانی در صحیح الجامع (۲۵۴۹) آن را صحیح دانسته است.

مردی نزد پیامبر ﷺ رفت و گفت: ای پیامبر خدا مرا نصیحتی بگو! فرمود: «تو را به تقوای خداوند توصیه می‌کنم که اصل هر کاری است» و در روایتی دیگر «تقوای خدا پیشه کن که زبده‌ی همه‌ی خیرات است».^۱

همچنین به ابوذر گفت: «ای ابوذر اندیشه کن در آن چه بعداً به تو می‌گویم». شش روز این سخن را خطاب به او گفت، چون روز هفتم فرا رسید، فرمود: «أوصیک بتقوی الله فی سرّ أمرک و علانیته»: «در امور نهان و آشکارت تو را به تقوای خدا توصیه می‌کنم».^۲

گذشتگان صالح پیوسته و مدام همدیگر را به تقوی توصیه می‌کردند، ابوبکر در خطبه‌هایش می‌گفت: «أوصیکم بتقوی الله».^۳ و هنگامی که نزدیکی وفاتش را حس کرد، این وصیت را به حضرت عمر ارایه کرد که: «ای عمر تقوای خدا پیشه کن».^۴ عمر نیز همین وصیت را برای پسرش نوشت: «اما بعد، تو را به تقوای خدا سفارش می‌کنم».^۵

حضرت علی بن ابی طالب مردی را به فرماندهی سپاهی منصوب کرد و به او گفت: «تو را به تقوای خدا - که بی‌گمان با او روبه‌رو خواهی شد - سفارش می‌کنم».^۶

^۱ - حدیث نیکویی است: امام احمد در مسند (۱۱۳۶۵) آن را نقل کرده است، البانی در صحیح الجامع به شماره‌ی (۲۰۴۳) آن را نیکو دانسته است.

^۲ - حدیث نیکویی است: امام احمد در مسند (۲۱۰۶۳) نقل کرده و البانی در صحیح الجامع به شماره‌ی (۲۵۴۴) آن را نیکو دانسته است.

^۳ - ابونعیم در حلیة الاولیاء (۳۶/۱) و ابوجعفر طبری در الریاض النضرة (۲۴۴/۲) روایت کرده‌اند.

^۴ - ابونعیم در حلیة الاولیاء (۳۶/۱) و ابوجعفر طبری در الریاض النضرة (۲۴۴/۲) روایت کرده‌اند.

^۵ - ابن رجب جنبلی در جامع العلوم و الحکم (۱۶۱/۱) آورده و آن را به عمر نسبت داده که در وصیت به پسرش بیان کرده است.

^۶ - خلال در کتاب السنة (۱۱۴/۱) روایت کرده است.

عمر بن عبدالعزیز در نامه‌ی خطاب بر شخصی نوشت: «تو را به تقوای خدا سفارش می‌کنم که غیر از آن چیزی را قبول نمی‌کند، و جز اهل تقوی به کسی رحم نمی‌کند و جز با وجود تقوی کسی را ثواب نمی‌رساند، سفارش کنندگان به آن زیادند، اما عمل کنندگان به آن اندک، امیدوارم خداوند ما را و شما را از شمار متقیان در آورد».^۱ او هنگامی که امیر شد، خداوند را ستایش و ثنا گفت، و افزود: «شما را به تقوای خدا سفارش می‌کنم، تقوای خدا جای همه چیز را پر می‌کند، اما هیچ چیز جای آن را نمی‌گیرد».^۲ تقوی می‌تواند جای هر چیز دیگری را بگیرد و کمبود را جبران کند، اما وقتی از دست برود چیزی جای خالی آن را پر نمی‌کند.

شخصی از یونس بن عبید خواست او را نصیحت کند، او گفت: «تو را به تقوای خدا و نیکوکاری توصیه می‌کنم، چرا که خداوند با کسانی است که تقوا پیشه می‌کنند و نیکوکارند».^۳

یکی از پیشینیان در نامه‌ی به برادرش نوشت: «تو و خود را به تقوا سفارش می‌کنم، که بهترین توشه برای دنیا و آخرت است، و آن را مسیرت به سوی هر خیر و گریزگاہت از هر شری بگردان، خداوند برای اهل تقوی رهایی از هر چه که از آن می‌ترسند و روزی آنها را از جایی که گمان نمی‌کنند، تضمین کرده است».^۴

ابن سماک واعظ نیز به برادرش نوشت: «اما بعد، تو را به تقوای خدا که همرازت در نهانخانه‌ی دل و مراقب تو در دنیای بیرون است، توصیه می‌کنم، همیشه و در همه حال،

^۱ - ابونعیم در حلیة الاولیاء (۲۶۷/۵) ذکر کرده است.

^۲ - ابونعیم در حلیة الاولیاء (۲۹۷/۵) و ابن رجب حنبلی در جامع العلوم و الحکم (۱۶۱/۱) این سخن را آورده‌اند.

^۳ - ابن رجب حنبلی در جامع العلوم و الحکم (۱۶۱/۱) روایت کرده است.

^۴ - ابن رجب حنبلی، همان (۱۶۱/۱).

چه در روز و چه در شب، خداوند را در ذهن داشته باش، به اندازه‌ی نزدیکی خدا به تو و قدرتش بر تو، از او بترس، و بدان که هرگز از زیر سلطه‌ی او به زیر سلطه‌ی کس دیگری نخواهی رفت، و هرگز از ملک او به ملک دیگری بیرون نمی‌روی، لذا ترس و حذرت از او خیلی باید زیاد باشد، و السلام»^۱.

پیامبر ﷺ در دعای خود از خدا تقوای طلب می‌کرد: «اللهم أسألك الهدى و التقى و العفاف و الغنى»: «خدایا من، هدایت، پرهیزکاری، پاکدامنی و بی‌نیازی را از تو می‌خواهم»^۲.

در دعای سفر نیز فرمود: «اللهم إنا نسألك في سفرنا هذا البر و التقوى و من العمل ما ترضى»: «خدایا در این سفرمان احسان و تقوی و کارهایی را که مورد خشنودی توست، از تو می‌خواهیم»^۳. همچنان که به یک شخص مسافر سفارش کرد: «أوصيك بتقوى الله و التكبير على كل شرفٍ»: «تو را به تقوای خدا و تکبیر گفتن بر روی هر جای بلندی توصیه می‌کنم»^۴.

لذا تقوی به ویژه در سفر ارزش مخصوصی پیدا می‌کند، مسافر مکان و احوالش عوض می‌شود، چه بسا در دیار غربت، در کشورهای بیگانه‌یی خواهد بود که از آن چه در کشور

^۱ - ابونعیم در حلیة الاولیاء، (۲۰۶/۸) و ابن جوزی در صفة الصفوة (۱۷۵/۳)، ابن رجب حنبلی در جامع العلوم و الحكم (۱۶۲/۱) از سخنان ابن سماک واعظ آورده‌اند.

^۲ - صحیح است: مسلم (۲۷۲۱) بخش الذکر و الدعاء، باب التعود بالله من شر ما عمل و من شر ما لم يعمل، آورده است.

^۳ - صحیح است: مسلم (۱۳۴۲) بخش الحج، باب ما یقول إذا ركب الی سفر الحج و غیره.

^۴ - صحیح است: ترمذی (۳۴۴۵) بخش الدعوات، باب ما یقول إذا ودع انساناً، روایت کرده و آن را حدیث نیکو دانسته است، ابن ماجه (۲۷۷۱) بخش الجهاد، باب فضل الحرس و التكبير فی سبیل الله، و احمد در مسند (۸۱۱۱) آن را آورده‌اند. البانی در صحیح الجامع به شماره‌ی (۱۲۸۶) آن را صحیح دانسته است.

و شهر خود از آن می‌ترسید، ترسی ندارد، اگر رازش آشکار شود، ترس فضاحت و رسوایی ندارد. اما در شهر خود از رسوایی می‌هراسد، از این روست که پایبندی و تمسک به تقوی در سفر بسیار مهم است و جایگاه والایی دارد. به هر حال انسان چه در سفر باشد و چه در حضر باید از خدا بخواهد به او تقوی عطا کند. چنان که پیامبر ﷺ می‌فرمود: «اللهم آتِ نفوسنا تقواها و زكَّها أنت خيرٌ من زكَّها أنت وليُّها و موالاها»: «خدایا به ما تقوا عنایت فرما، نفس ما را پاکیزه بگردان، تو به‌ترتیب تزکیه دهنده هستی و سرپرست و صاحب جانها و نفسهای مایی»^۱.

به علاوه قبل از پیامبر گرامی اسلام همه‌ی فرستادگان و پیامبران الهی به تقوی سفارش کرده‌اند: ﴿إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا نُنْفُونَ﴾ (شعراء: ۱۰۶) «هنگامی که برادرشان نوح به آنها گفت: «آیا نمی‌پرهیزید؟»، ﴿إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا نُنْفُونَ﴾ (شعراء: ۱۲۴) (چون برادرشان هود گفت: «آیا نمی‌ترسید؟»، ﴿إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا نُنْفُونَ﴾ (شعراء: ۱۴۲) (چون برادرشان صالح به آنها گفت «آیا پرهیز نمی‌کنید؟»، ﴿إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ لُوطٌ أَلَا نُنْفُونَ﴾ (شعراء: ۱۶۱) (چون برادرشان لوط به آنها گفت: «آیا نمی‌ترسید؟») حضرت شعیب به صاحبان بیشه که داستانش مشهور است، گفت: ﴿إِذْ قَالَ لَهُمُ شُعَيْبٌ أَلَا نُنْفُونَ﴾ (شعراء: ۱۷۷) «چرا نمی‌ترسید؟» یعنی چرا تقوی پیشه نمی‌کنید؟ برای موسی التَّائِبِ^۲ دستور آمد: ﴿أَنْتَ أَقْوَمُ الظَّالِمِينَ﴾ (۱۰) قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَنْفُونَ﴾ (شعراء: ۱۰ - ۱۱) «به سوی قوم ستمکار برو، قوم فرعون، آیا آنها نمی‌ترسند؟»

^۱ - صحیح است: مسلم (۲۷۲۲) بخش الذکر و الدعاء، باب التَّعَوُّذِ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّ مَا عَمِلَ وَمِنْ شَرِّ مَا لَمْ يَعْمَلْ روایت کرده است.

بر بال تقوی

تقوی زیباترین و بهترین لباس و آرایشی است که انسان خود را با آن می‌آراید: ﴿يَبَيِّنَ
ءَادَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ لِبَاسًا يُورِي سَوْءَ تِكُمْ وَرِيشًا وَ لِبَاسُ التَّقْوَى ذَٰلِكَ خَيْرٌ﴾ (اعراف: ۲۶) «ای
فرزندان آدم لباسی برای شما فرو فرستادم که برایتان زینت است و شرمگاهتان را
می‌پوشاند و لباس تقوا بهتر است.» خداوند منت بر سرشان نهاده و این نعمت را به آنها داده
است.

طبق قاعده اشاره به چیزی در ضمن ابراز منت افاده‌ی مباح بودن می‌کند، مثلاً ﴿لَتَأْكُلُوا
مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا﴾ (نحل: ۱۴) «تا از آن گوشت تازه
خوراکتان شود و زینتی را برای آرایش خود استخراج کنید.» مادام که آمدنش در مقام منت
باشد، به معنای مباح بودن آن است، چون خداوند به خاطر چیزی که بر بندگانش حرام
کرده، بر آنها منت نمی‌نهد، بلکه او به خاطر آن چه حلال گردانده، منت بر آنها گذاشته
است: ﴿يَبَيِّنَ ءَادَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ لِبَاسًا يُورِي سَوْءَ تِكُمْ وَرِيشًا﴾ (اعراف: ۲۶) «ای فرزندان آدم
لباسی برای شما فرو فرستادم که برایتان زینت است و شرمگاهتان را می‌پوشاند.» در عین
حال چیز دیگری که مهمتر است، برای آنها یادآوری کرده است به لباس معنوی غیر از
لباسی که لمس می‌شود و محسوس و البته گرانقدرتر و والاتر است، اشاره کرده است:
«لباس تقوا بهتر است.» لباس که عورت‌های بدن را می‌پوشاند، لباس اصلی است و «ریشاً»
یعنی آن چه مایه‌ی تجمل، زیبایی و آراستگی است، وقتی انسان را به چیز که ظاهرش را
با آن بیوشاند، آگاه کرد، در گام بعدی آنها را از چیزی خبردار کرد که باطن و درونشان را

با آن ببوشانند، و چون آن مایه‌ی زینت و آرایش ظاهر است، به آنها باز نمود، آن‌ها را از آن چه مایه‌ی زینت و آرایش درون و باطن است، آگاه ساخت.

إِذَا الْمَرْءُ لَمْ يَلْبَسْ ثِيَابًا مِّنْ

تَقَلَّبَ عَرِيانًا وَإِنْ كَانَ كَاسِيًا

التقى

و خَيْرُ لِبَاسِ الْمَرْءِ طَاعَةٌ

و لَآخِرُ فِيمَنْ كَانَ لِلَّهِ عَاصِيًا

رَبِّهِ

اگر آدمی پوششی از تقوا نداشته باشد، مانند این است که عریان بگردد در حالی که لباس به تن دارد.

بهترین لباس برای انسان لباسی از طاعت پروردگار است و آن کس که از پروردگار خود عصیان می‌کند هیچ بهره‌ی نخواهد برد.

لباس تقوی یعنی کردار نیک، شرمگینی، سیمای نیک، دانش و عمل صالح. گاهی بعضی از مردم فکر می‌کنند لباس تقوی جامه‌ی است که زبر و زمخت باشد...! این دیدگاه بی‌گمان نادرست است. انسان باید چیزی بپوشد که در دسترسش باشد و البته تواضع و میانه‌روی را از یاد نبرد. هر کس به خاطر خدا در آرایش و پوشش خود تواضع داشته باشد، خداوند روز قیامت جامه‌های زینتی بی‌نظیر و زیبارویان درشت چشم را نصیبش می‌کند.^۱

به علاوه تقوی بهترین توشه‌ی راه است، ﴿وَكَزَّوْذُوا فَاِنَّ حَيْرَ الزَّادِ الْتَفْوِيَّ وَأَنْقُونَ يَتَأُولِي الْأَلْبَابِ﴾ (بقره: ۱۹۷) «زاد و توشه تهیه کنید که بهترین توشه پرهیزگاری است. ای خردمندان از من بترسید». وقتی خداوند بندگانش را به آماده شدن برای سفر امر فرمود، چنان نسبت به آنان مهربان و دلسوز است که دستور داده، آن چه برایشان مفید است، با

^۱ - روایت نیکو است: ترمذی (۲۴۸۱) بخش صفة القيامة و الرقائق و الورع آورده و گفته است: حدیث نیکویی است؛ نیز احمد، مسند (۱۵۲۰۴) البانی در صحیح الجامع به شماره‌ی (۶۱۴۵) آن را نیکو دانسته است.

خود ببرند، نخست که مجهز، به سفر بروند، و این یک مسأله‌ی دنیوی است، در سفر خطرهای زیادی هست. انسان با مشکلات و تنگناهایی روبه‌رو می‌شود که چه بسا مجبور شود، دست خود را به سوی مردم دراز کند - که مکروه است - او آنها را سفارش کرده که چیزی با خود ببرند که برای همیشه حتی در دنیا نیز مفید باشد و گفت بهترین توشه تقوی است. تقوای من پیشه کنید ای صاحب خردان! این توشه در آخرت نیز مفید است.

علت فرود آمدن این آیه این است که اهالی یمن به سفر حج می‌رفتند و توشه‌یی با خود نمی‌بردند، می‌گفتند ما به خدا توکل کرده‌ایم، او غذا و مایحتاج به ما می‌دهد، و با این کار باعث ایجاد زحمت و سنگینی برای مردم می‌شدند و دست کمک به سوی آنها دراز می‌کردند. به دنبال این قضیه این آیه فرود آمد.^۱

اولیای خدا و تقوی

کسانی که تقوای خدا پیشه می‌کنند و آن را به درستی به کمال می‌رسانند، در حقیقت اینها اولیای خدا هستند نه کسانی که بر دریا راه می‌روند و در هوا پرواز می‌کنند: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (۱۲) الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿۱۳﴾ (یونس: ۶۲ - ۶۳) «آگاه باش که دوستان خدا نه ترسی دارند و نه غمگین می‌شوند. آنان کسانی هستند که ایمان آوردند و تقوای الهی پیشه کردند»، ﴿وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (جاثیه: ۱۹) «خداوند دوست پرهیزکاران است.» بنابراین پرهیزکاران شایسته‌گان راستین دوستی خداوند هستند، آنان که در انجام طاعتها و نوافل تلاش می‌کنند: «وَلَا يَزَالُ عَبْدِي

^۱ - صحیح است: بخاری (۱۵۲۳) بخش الحج، باب قوله الله تعالى ﴿وَكُرِّدُوا قَارِعًا فَارًا﴾ وَتَقَوْنَ يَتَأَوَّلِي

أَلَا تَتَّبِعُونَ ﴿۱۳﴾ روایت کرده است.

يَتَقَرَّبُ إِلَىٰ بِالنَّوَافِلِ حَتَّىٰ أُحِبُّهُ»: «بنده‌ی من پیوسته با نوافل به من نزدیکی می‌جوید، تا این که او را دوست می‌دارم».^۱

از این منظر دروغ و شیبادی کسانی که می‌گفتند ما اولیای صوفیه هستیم، آشکار می‌گردد؛ آنان که در ولادتها می‌رقصند، بر طبلها می‌نوازند، به این طرف و آن طرف متمایل می‌شوند و ادعای صرع و از خود بیخودی می‌کنند، با غلامان زیبارو و زنان همنشین می‌شوند - چنان که برخی از علما از آنها نقل کرده‌اند - آنان منحرفان صوفیه هستند، به بیراهه رفته‌اند، می‌گویند ما اولیای خدا هستیم، و مردم از آنها فریادرسی می‌کنند...!!

از جمله خرافات صوفیه حکایتی است که می‌گویند: گروهی پشت سر یکی از آنان که ادعا می‌کنند ولی الله هستند، به نماز ایستادند، چون به سجده رفتند، زمان زیادی درنگ کرد، مردم سرشان را بلند کردند، دیدند همچنان در سجده است، بار دیگر نگاه کردند، دیدند در همان حال است، پس از نماز گفتند نگران شدیم! او آستینهای پیراهنش را به آنها نشان داد که خیس شده است! پرسیدند کجا بودی؟ گفت: جماعتی از مردم بر روی دریا در حال غرق شدن از من کمک خواستند، به کمک آنها رفتم، نجاتشان دادم و به نماز برگشتم...!!

حکایت این اولیای ادعایی در دنیای بدعتها و خرافات زیاد است و بیانش به طول می‌انجامد. خداوند نشانی به ما داده است که با آن اولیای خود و اولیای شیطان را از هم باز شناسیم: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۱۲﴾ الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿۱۳﴾﴾ (یونس: ۶۲ - ۶۳) «آگاه باشید که دوستان خدا نه ترسی دارند و نه غمیگن می‌شوند، آنان کسانی هستند که ایمان آوردند و تقوا پیشه کردند»، ﴿إِنَّ أَوْلِيَاءَهُ

^۱ - صحیح است: بخاری (۶۵۰۲) بخش الرقاق، باب التواضع روایت کرده است.

إِلَّا الْمُنْقُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٤﴾ (انفال: ۳۴) «اولیاء مسجد (مسجد الحرام) فقط پرهیزگارانند ولی بیشتر آنها نمی‌دانند».

تقوی میزان سنجش

خداوند تقوی را میزان برتری مردم قرار داده است: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْفَقَكُمْ﴾ (حجرات: ۱۳) «گرامیترین شما نزد خدا باتقواترین شماست.» از پیامبر ﷺ سؤال شد: گرامیترین مردم چه کسی است؟ و بالاترین آنها از لحاظ حسب و نسب چه کسی است؟ فرمود: «الکریم بن الکریم بن الکریم یوسف بن یعقوب ابن اسحاق بن ابراهیم علیهم السلام»: «یوسف پسر اسحاق پسر حضرت ابراهیم علیهم السلام که همه بزرگوار و سخاوتمند بودند» گفتند: ای پیامبر خدا سؤال ما این نبود! پس از آن برای آنها روشن کرد و توضیح داد و چون بار دیگر پرسیدند گرامیترین مردم کیست؟ فرمود: «پرهیزکارترین آنها»^۱. بنابراین فضل و کرم تنها با تقوای الهی مشخص می‌شود، نه به منسوب بودن به قبایل. شاعر سروده است:

فَقَدْ رَفَعَ الْإِسْلَامَ سَلْمَانَ فَارِسٍ وَ قَدْ وَضَعَ الْكُفْرَ الشَّرِيفَ أَبَالْهَبِ

اسلام سلمان را که از ملت فارس بود مقامی والا داده و کفر، ابولهب را - که از بزرگان بود - بی‌مقدار کرده است.

گویند سلمان می‌گفت:

أَبِي إِسْلَامٍ لَا أَبَ لِي سِوَاهُ إِذَا افْتَخَرُوا بِقَيْسٍ أَوْ تَمِيمٍ

^۱ صحیح است: بخاری (۳۴۹۰) بخش المناقب، باب قول الله تعالی: «يا ايها الناس انا خلقنكم من ذكر و أنثى» و مسلم (۲۳۷۸) بخش الفضائل، باب من فضائل يوسف عليه السلام روایت کرده‌اند.

وقتی مردم به قبیله‌های قیس و تمیم افتخار می‌کنند، من با عزت و افتخار می‌گویم پدر من اسلام است و غیر از آن پدر دیگری ندارم. نشان ارزش و جایگاه بزرگ تقوی این است که خداوند به خاطر آن دستور به همیاری داده است و مصلحت انسانها جز با تقوی رعایت نمی‌شود: ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْقَوَىٰ﴾ (مائده: ۲) «و به نیکی و پرهیزگاری یاور یکدیگر باشید».

نشانه‌های تقوی

تقوی سرچشمه‌ی فضیلت‌هاست. درختی است با شاخ و برگها و میوه‌های رنگارنگ: مهربانی، وفاداری، راستگویی، عدالت، ورع، بخشش، سخاوتمندی و... همه از میوه‌های این درخت است. وقتی پرورش بیابد، و به بار بنشیند، آرامش و اطمینان را به قلب مؤمن ارزانی می‌دارد.

حضرت علی علیه السلام به گورستانی رفت و گفت ای ساکنان قبرها! چه خبرهایی برای ما دارید؟ خبرهای پیش ما از این قرار است که داراییه‌ایتان تقسم شده، در خانه‌هایتان کسان دیگری ساکن شده‌اند و همسرانتان ازدواج کرده‌اند. سپس گریست و گفت: به خدا اگر قادر به پاسخگویی باشند بی‌گمان می‌گویند: ما به تحقیق پی بردیم که بهترین توشه تقوی است.^۱ از جمله ویژگیها و صفات متقیان می‌توان به اینها اشاره کرد: رهایی از آفت غفلت و کوچک شماری گفته‌ها و کرده‌های ناشایست؛ اظهار بی‌زاری و انزجار از کارهای زشت؛ و اگر به هر گونه اعمال زشتی آلوده گردد، ناراحت و متأسف شود، و خالصانه و مخلصانه برای زدودن زنگار آن به سوی خدا روی آورد و به او پناه ببرد و خواستار بخشش و مغفرت

^۱ - ابن عبد بر در التمهید (۲۴۲/۲۰) از علی بن ابی طالب روایت کرده است.

شود. خداوند فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ﴾ (اعراف: ۲۰۱) «پرهیزگاران وقتی گرفتار وسوسه‌های شیطانی شوند خدا را یاد می‌کنند و بصیرت می‌یابند.» اگر حالت‌های ناپسند و شیطانی بر آنها چیره شود، هرگز آرام و قرار نخواهند یافت، مگر از آن احوال بیرون رفته و با توبه و استغفار خواستار رهایی و جبران مافات شوند.

پرهیزگاران همیشه و در همه حال به یاد خدا هستند، زیرا یاد خدا شیطان و وسوسه را از آنها می‌راند، هر گونه ناپاکی و آلودگی که از ناحیه‌ی شهوت‌ها و شبهه‌ها به درون آنها راه یابد و هر تیر زهر آگینی را که قلبشان را هدف قرار دهد، می‌زداید و دفع می‌کند: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾ (۲) ﴿الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾ (۳) ﴿أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾ (۴) (انفال: ۲ - ۴) «مؤمنان کسانی هستند که هر وقت نام خدا برده شود، دل‌هاشان بترسد و چون آیاتش بر آنها خوانده شود ایمانشان فرونی یابد و به پروردگارشان توکل کنند، آنها که نماز را برپا می‌دارند و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند. مؤمنان حقیقی آنان هستند که نزد پروردگارشان درجاتی عالی و آمرزش و روزی فراوان دارند.»

شیوه‌های رسیدن به تقوی

برای دست یافتن به تقوی و مسلط کردن این خصیصه بر تمام اعضای ظاهر و باطن می‌توان از این نکات کمک گرفت: خدا را بیشتر از هر چیز دیگر دوست بدارید، همیشه مراقبت و عنایت خدا به انسان را به دل دریابید، از عواقب گناه و معصیت آگاه باشید، یاد

بگیرید چگونه در برابر هوای نفس ایستادگی کنید و بر آن چیره شوید، نیرنگها، فریبه‌ها و وسوسه‌های شیطان را بشناسید، و احساس کنید.

گرچه بیان این امور و صحبت کردن درباره‌ی آن آسان است، اما در عمل و اجرا بسیار سخت است. انسان اکثراً فراموش می‌کند که خداوند از هر لحاظ مراقب اوست، بدین معنی که هم اعمال، رفتار و حرکت‌هایش را می‌بیند و هم او را از بلاها، خطرهای و لغزشها حفظ می‌کند، کما این که انسان به سادگی از کنار نکته‌های مهمی مانند این فرموده‌ی پیامبر ﷺ می‌گذرد: «عبدالله كأنك تراه»: «خداوند را چنان عبادت کنید که انگار او را می‌بینید».^۱

إِذَا مَا خَلَوْتَ الدَّهْرَ يَوْمًا فَلَا خَلَوْتُ وَ لَكِنْ قُلُّ عَلِيٌّ
تَقُلُّ رَقِيبٌ
و لَاتَحْسَبَنَّ اللَّهُ يَغْفُلُ و لَأَنْ مَا يَخْفَى عَلَيْهِ
سَاعَةً يَغِيبُ

اگر روزی در جاهای خلوت و دور از نگاه دیگران باشید، نگوئید در جای خلوتی هستم که هیچ کس نیست، بلکه بگوئید کسی مراقب من است. / چنین گمان مبر که خداوند حتی یک لحظه غافل می‌شود و یا هر چه را که پنهان کنید پوشیده می‌ماند.^۲

برای شناخت درد و رنجها و مفاصدی که در امور ناروا وجود دارد، کافی است انسان در آن چه برای بزرگان و ملت‌های پیشین اتفاق افتاده است، تأمل و تفکر کند، چه چیزی باعث

^۱ - صحیح است: بخاری (۵۰) بخش الایمان، باب سؤال جبرئیل النبی ﷺ و مسلم (۸) بخش الایمان، باب بیان الاسلام و الایمان و الإحسان، روایت کرده‌اند.

^۲ - بیهقی در شعب الایمان (۲۶۱/۵) به شماره‌ی (۷۲۹۲) این ابیات را آورده و گفته است امام شافعی رحمته الله آن را همیشه زمزمه می‌کرد، ابونعیم در حلیة الاولیاء (۲۲۰/۹) آن را آورده و گفته امام احمد آن را می‌خواند.

رانده شدن پدر و مادرمان از بهشت شد؟ چرا از سرای سعادت، لذت، شادکامی و شادمانی به سرای اندوه و درد کشیده شدند؟ به خاطر نافرمانی... سرپیچی... معصیت!

چه چیز باعث شد ابلیس از فرمانروایی آسمان عزل شود و طرد گردد، مورد لعنت قرار گیرد و ظاهر و باطنش مسخ شود؟! به زشت‌ترین شکل در آید؟ و نزدیکی‌اش به دوری، رحمت در حقش به لعنت و بهشت برای او مبدل به دوزخ گردد؟ چه عاملی سبب شد در برابر خداوند به نهایت گستاخی بوزد و فاسق و مجرم شود و به رهبری بشریت به سوی هر گونه فساد و نابه‌کاری اقدام کند؟ معصیت... نافرمانی...!!

ساکنان زمین چرا همگی در معرض نابودی به وسیله توفان قرار گرفتند، چنان که آب به قله‌های کوهها رسید و همه جا را فرا گرفت؟ به چه علت باد نابارور بر قوم عاد مسلط شد و آنها را بیهوش نقش بر زمین کرد؟ چه چیزی باعث شد که قوم ثمود با فریادی هراسناک و گوشخراش قلبهایشان در سینه پاره-پاره گردد...؟ چه عاملی سرزمین ثمود... سرزمین قوم لوط را بالا برد... تا جایی که ملایکه صدای سگهایشان را می‌شنیدند و آنگاه آن را بر آنها واژگون کرد و سنگ بر آن انداخت و به جای آن چیزهای بدبویی قرار داد که هیچ گونه آثار زندگی در آن یافت نمی‌شد...؟ چه عاملی عذاب را بسان سایبانی بر قوم شعیب فرستاد و بر سرشان آتش باراند...؟ چه چیزی فرعون و قومش را به کام دریا فرستاد... و روحهایشان به دوزخ منتقل گشت تا هر سپیده‌دم و شامگاه بر آتش عرضه شوند...؟ جسدهایشان در دنیا غرق شد و روحهایشان طعمه‌ی آتش و دیدار به قیامت...!!

بنابراین اندیشه و تفکر در مصیبتها و عذابهای ناشی از گناه، آدمی را به سوی تقوی راه می‌نماید.

تَفْنَى اللَّذَاذَةَ مَن نَالَ مِنْ الْحَرَامِ وَيَقَى الْإِثْمَ وَ

الْعَارُ

لذتها

تَبْقَى عَوَاقِبُ سُوءٍ مِنْ لَآخِرٍ فِي لَذَّةٍ مِنْ بَعْدِهَا
مَغْبِتِهَا النَّارُ

هر کس لذت گناه را بچشد، به زودی لذتش از بین می‌رود و بار گناه و لکهی ننگ برایش می‌ماند. / در نهایت عاقبت بد از آن به جای می‌ماند، بی‌گمان لذتی که به دنبال آن آتش است هیچ فایده‌یی برای هیچ کس ندارد.^۱

مردی با زنی هم‌آغوشی کرد، زن حامله شد و او سرگردان و حیران، نمی‌دانست، چه کار کند: آیا تن به رسوایی در خانواده و عشیرت دهد و با او ازدواج کند؟ یا بچه را در شکم مادرش بکشد؟ که این جنایتی بزرگتر بود! یا این که زن را با بچه به حال خود رها کند و در آوارگی و بی‌خانمانی بیندازد، که در هر صورت از هر طرف مصیبت بود و درد و ماتم...!! این است نتایج لذت یک لحظه‌یی که تا قام قیامت بدی و زشتی آن می‌ماند!

انسان با تأمل در چنین اموری می‌تواند به تقوی برسد و یاد بگیرد چگونه با هوای نفس مقابله کند: ابتدا اندیشه‌ها و افکارش را اصلاح کند، از فکر معصیت و شر بپرهیزد، از آن به شدت دوری کند، این کار ممکن است برایش سخت و دردناک باشد، ولی نباید فراموش کرد که چشم‌پوشی و کنترل نفس از تجاوز به محدوده‌ی حرام آسان نیست، اما آسایش و لذت بی‌مثال سرای جاوید را به ارمغان می‌آورد.

أَنْتَ فِي دَارِ شَتَاتٍ فَتَأْتَهُبُ لَشْتَاتِكَ
وَاجْعَلِ الدُّنْيَا كَيَوْمٍ صُمْتَهُ عَنْ شَهْوَاتِكَ
وَاجْعَلِ الْفِطْرَ عِنْدَ اللَّهِ فِي يَوْمٍ وَفَاتِكَ

^۱ - ابونعیم در حلیة الاولیاء (۲۲۱/۷) و ابن جوزی در صفة الصفوة (۱۳۰/۳) آورده‌اند.

شما اکنون در سرای آشفتگی و پریشانی هستید، پس پریشانی و درماندگی خویش را دریابید! تمام دنیا را مثل یک روز فرض کنید که روزه گرفته‌اید و از شهوتها دوری کرده‌اید! و تنها در هنگام رسیدن به خدا در سرآغاز مرگ روزه‌تان را باز کنید!

لاخیرَ فیمن لایراقبُ ربّه عندَ الهوی و یخافه إیماناً
حجب التقی سُبیل الهوی فأخو التقی یخشی إذا وافی المعادَ هواناً

کسی که در برابر هوا و هوس از پروردگار پروا نمی‌کند و از او نمی‌ترسد، هیچ بهره‌ی حاصل نمی‌کند. / تقوی راه هوا و هوس را می‌بندد، انسان با تقوی از این که با خواری در پیشگاه خدا حضور یابد، می‌ترسد!

ما إن دعانی الهوی لفاحشة إلا نهانی الحیاء و الکرّم
فلا إلی فاحش مددتُ یدی و لامشت بی لریة قدّم

هرگاه هوای نفس مرا به کار ناپسندی فرا می‌خواند شرم خود و کرم رب مرا از آن نهی می‌کنند.

هرگز به سوی کار زشت دست دراز نکرده‌ام و به جاهای گناه و دامگه بلا گام ننهادم. چنان که بیشتر اشاره شد، این امر چه بسا در آغاز سخت و ناممکن بنماید، اما بهتر از خار، چرک آب و خونابه‌ی روز قیامت است. انسان گاهی از روی شجاعت و شهامت و مردانگی از معصیت و گناه پرهیز می‌کند که اگر دقیق بنگرد هیچ اثری از رذالت و خواری در آن نیست.

وأغضُّ طرفی إن بدت لی جارتی حتی یواری جارتی مأواها

اگر زن همسایه‌ام بیرون بیاید، چشم فرو می‌بندم تا به خانه‌اش برود.

این سخن یک انسان در دوران پیش از اسلام است که با افتخار و شهامت از آن یاد می‌کند، پس از اسلام باید چگونه عمل کرد...؟ وقتی انسان می‌تواند به خاطر شرم و حیا

خجالت زدگی در برابر مردم از برخی گناهان دوری کند، اگر به خداوند و مقام او فکر کند، چه کار می‌کند؟ شکی نیست اگر تفکر درست باشد، دوری از گناه استوارتر و عظیم‌تر است. مردمان باید نیرنگهای ابلیس را بشناسند تا از آن پروا کنند. او برای به دام انداختن مردم روش‌های زیادی دارد. انسان باید از آن آگاه باشد و خود را در برابرش حفظ کند. مثلاً او را به امور بیهوده سرگرم می‌کند تا از کارهای بهتر باز بماند و یا از راه شرک بر او وارد می‌شود.

ویژگیهای پرهیزگاران

خداوند از ویژگیهای پرهیزگاران در قرآن به چند مورد اشاره کرده است:

- ۱- آنها به غیب ایمان دارند: ﴿ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴿۲﴾ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ ﴾ (بقره: ۲ - ۳)
«راهنمای پرهیزگاران است. آنان که به غیب ایمان دارند».
- ۲- اهل بخشش و گذشت هستند: ﴿ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى ﴾ (بقره: ۲۳۷) «اگر گذشت کنید به پرهیزکاری نزدیکتر است».
- ۳- گناه کبیره مرتکب نمی‌شوند و گرد گناه صغیره نمی‌گردند، و چون به گناهی گرفتار آیند، شتابان توبه می‌کنند: ﴿ إِنَّكَ الْذِي أَنْتَقُوا إِذَا مَسَّهُمْ طَلِيفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ ﴿۲۰۱﴾ (اعراف: ۲۰۱) «پرهیزگاران وقتی گرفتار وسوسه‌های شیطانی شوند خدا را یاد می‌کنند و بصیرت می‌یابند».
- ۴- در گفتار و کردار راست و درستند: ﴿ وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ﴿۳۳﴾ (زمر: ۳۳) «آن کس که سخن راست را آورد و آن را تصدیق کرد از پرهیزگاران است». آن کس که خبر درست را آورد محمد ﷺ بود و آن کس که او را تصدیق

کرد ابوبکر بود. ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾ (بقره: ۱۷۷) «اینان راستگویان و پرهیزگارانند.» این آیه معلوم می‌کند که پرهیزگار، راستگو است.

۵- مناسک الهی را بزرگ می‌دارند: ﴿ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظِمِ شَعْبِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾ (حج: ۳۲) «همچنین بزرگ داشتن شعایر الهی، به راستی از پرهیزگاری دلهاست.»

بزرگ داشت مناسک خداوند به چه معناست؟ یعنی انسان حریمهای پروردگارش را گرامی بداند و آن را زیر پا نگذارد، دستورهایی خدا را بزرگ بداند و آن را درست اجرا کند، و هر چه از او خواسته شود بهترین و ارزشمندترین را بیاورد، اگر قربانی از او خواسته می‌شود برای حج، بهترین و چاق‌ترین حیوان را انتخاب کند، گرانبهاترین و دوست‌داشتنی‌ترین را بیاورد، این یعنی بزرگ داشت مراسم خداوند، هر چیزی که خداوند به آن دستور داده باشد در شمار شعایر اوست. نشانه‌گذاری حیوان قربانی که در حج به تبعیت از سنت انجام می‌دهند، برای این است که اشتباه نشود، و اگر گم شد آسان پیدا شود.

۶- خواستار عدالتند و طبق آن حکم می‌کنند: ﴿وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَتَانُ قَوْمٍ عَلَىٰ آلَا تَعْدِلُوا أَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ﴾ (مائده: ۸) «و دشمنی با گروهی شما را وادار به ترک عدالت نکند، عدالت پیشه کنید که به پرهیزگاری نزدیکتر است و از خدا بترسید.» مشرکین به خاطر شرک و کفر مورد تفر و کینه‌اند، با این وجود خداوند دستور داده که با آنها به عدالت رفتار کنیم.

حضرت علی وقتی با یک شخص یهودی بر سر زرهی پیش قاضی رفت، چون دلیل واضحی نداشت، قاضی علیه او حکم صادر کرد. و زره به آن یهودی داده شد، اما او مدهوش و متحیر شد، چگونه در برابر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب به نفع او حکم می‌دهند، و حال آن که زره مال علی بود، اما دلیلی نداشت. او گفته بود: حسن و حسین شاهد هستند. قاضی گفته بود: شهادت پسر برای پدر جایز نیست. علی گفته بود: اینها

سرور جوانان بهشت‌اند. قاضی گفته بود: این قضیه مربوط به بهشت است. شخص یهودی در اوج شگفتی، از آن چه می‌دید درمانده بود، گفت: ای امیرالمؤمنین اَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، زره مال توست، هنگامی که به صفین می‌رفتی از لوازم افتاد و من آن را برداشتم.^۱

بنابراین اگر مردمان غیرمسلمان عدالت و درستکاری مسلمانان را ببینند چه بسا ایمان بیاورند!

۷- پرهیزگاران راه پیامبران، صادقین و نیکوکاران را ادامه می‌دهند، و با آنها خواهند بود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ (توبه: ۱۱۹) «ای مؤمنان از خدا بترسید، و با راستگویان باشید».

اهل راستی و درستی، یاران پرهیزگاران، برادر و همراه و همنشین آنان هستند.

۸- انسان پرهیزگار آن چه را که به ظاهر مشکلی ندارد، از ترس چیزی که به آن مشکوک است رها می‌کند، به دلیل این حدیث «دَعَ مَا يُرِيْبِكُ إِلَى مَا لَا يُرِيْبِكُ»: «آن چه را که در شما شک ایجاد می‌کند به قصد چیزی که شکی در آن نیست، رها کنید».^۲ تقوای کامل چنین است که از خدا چنان بترسید که گاهی برخی چیزهای حلال را از ترس این که حرام باشد، رها کنید، پیامبر ﷺ خرمایی را دید، می‌خواست آن را بخورد، اما چون می‌ترسید، از خرمای صدقه افتاده باشد، آن را رها کرد.^۳

^۱ - ابونعیم در حلیة الاولیاء (۱۴۱/۴) از حضرت علی نقل کرده است.

^۲ - صحیح است: به روایت ترمذی (۲۵۱۸) بخش صفة القيامة و الرقائق و الودع، نسائی (۵۷۱۱) بخش الأشرية، باب الحث علی ترک الشبهات، دارمی (۲۵۳۲) بخش البيوع، باب دع ما یریبک إلی ما لا یریبک، و احمد در مسند (۲۷۹۳۹). آلبانی در صحیح الجامع به شماره‌ی (۳۳۷۸) آن را صحیح دانسته است.

^۳ - صحیح است: به روایت بخاری (۲۰۵۵) بخش البيوع، باب ما یتنزه من الشبهات، و مسلم (۱۰۷۱) بخش الزکاة، باب تحریم الزکاة علی رسول الله.

پرهیزکاری نیز باید به شیوهی درست، در اخلاق و سرشت انسان نمود پیدا کند. برخی از مردم گناهان بزرگ انجام می‌دهند، و از آن طرف در برابر چیزهای بی‌مقدار و کم ارزش پرهیزکاری نشان می‌دهند...! «از شما درشگفتم ای اهل عراق! پسر دخت گرامی پیامبر را می‌کشید، سپس درباره‌ی خون جانداران کوچک سؤال می‌کنید و جویا می‌شوید».^۱

بنابراین پرهیزگاری باید بر اساس درستی مبتنی باشد.

لذا وقتی از امام احمد درباره‌ی مردی سؤال شد که وقتی سبزی می‌خرید، برگ خرمایی را که سبزی با آن بسته شده بود در معامله لحاظ می‌کرد، و با فروشنده درباره‌ی آن صحبت می‌کرد. امام احمد پرسید: چرا از این مسایل سؤال می‌کنید...؟ گفتند فلانی این چنین عمل می‌کرد، ابراهیم بن ابونعیم... گفت: آری، از او بر می‌آید. چنین شخصیتی زیننده است که این رفتارش باشد.^۲

اما اگر شخص دارای مقام و اساس درستی نباشد این جزئیات فایده‌ی برایش ندارد و از او پذیرفته نخواهد شد. مثلاً از او (امام احمد) درباره‌ی مردی پرسیدند که مادرش از او خواسته است همسرش را طلاق بدهد، امام گفت: «اگر از هر لحاظ نسبت به مادرش حق مادری‌اش را ادا کرده و به او احسان کرده باشد، به طوری که هیچ کاری باقی نمانده و مادرش هر چه از او خواسته انجام داده است و تنها این یک مورد باقی است، به سخن مادرش عمل کند، اما اگر با طلاق دادن همسرش می‌خواهد به حرف مادرش عمل کرده باشد و پس از آن به آزار و اذیت مادرش پردازد و او را کتک بزند، نباید این خواسته‌ی مادرش را عملی کند».^۳

^۱ - بخاری (۵۹۹۴) بخش الأدب، باب رحمة الولد و تقبيله و معانقته این سخن را آورده است.

^۲ - ابن رجب حنبلی در جامع العلوم و الحکم (۱۱۱/۱) روایت کرده است.

^۳ - ابن رجب حنبلی، جامع العلوم و الحکم، ۱۱۱/۱.

ثمره‌ها و فواید تقوی

۱- تقوی انسان را از هر گونه تنگنایی بیرون می‌آورد، تقوی روزنه‌یی است برای روزی که هیچ کس انتظار آن را ندارد، زیرا خداوند این وعده را داده و او هرگز خلف وعده نمی‌کند: ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ۚ ﴿٢﴾ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ ۚ﴾ (طلاق: ۲ - ۳) «هر کس از خدا بترسد، خداوند راه نجاتی پیش پای او می‌گذارد و او را از جایی که گمان ندارد روزی می‌رساند.» در شغلها و کارهای کم درآمد این نکته بسیار مهم است. تقوای پروردگار باعث می‌شود به جای ترک کارهای حرام جانشینهای مباحی برای انسان فرا برسد. حتی اگر با محرومیت روبه‌رو شدید حلقه‌ی تقوی را از دست ندهید و حتی اگر در معرض آزار و اذیت مردم واقع شدید به صداقت و درستی پایبند باشید. پروردگار به زودی راهی برای برون‌رفت از این تنگناها برایتان فراهم می‌کند.

یک نفر بازرگان می‌گفت در شرکتی بازرگانی کار می‌کرد و در بسیاری از خرید و فروشها به او پیشنهاد رشوه می‌شده است، و بیشتر کارهای بازرگانان با رشوه انجام می‌شد، وقتی پی برد که این کار ناروا و معیصیت است، تقوای خدا پیشه کرد و از ترس او از این کار خودداری کرد... طولی نکشید که شخصی آمد و بدون رویارویی با رشوه ابرارها و دستگاههای زیادی را خریداری کرد. این چنین خداوند سبحان برای آن پرهیزکار خیر و احسان اراده کرد و در قبال نیت خیرش به او عوض داد، وعده‌اش را به زودی عملی ساخت، زیرا او در تقوایش با خدا روراست و مخلص بود، تقوی نمی‌تواند در یک جانب، در یک امر و یا در یک نهی یا در یک دستور دینی بدون جوانب و امر و نهیهای دیگر صورت پذیرد.

کسی که وعده‌ی خدا را کند و آهسته می‌داند و فکر می‌کند دیر عملی می‌شود، در درجه‌ی اول باید به خود بنگرد، آیا مراتب تقوی را به درستی کسب کرده است؟ و آن را به

حد کمال رسانده است؟ بی گمان کسی که دستوری را اجرا می کند و دستور دیگر را زیر پا می گذارد، به بعضی نواهی عمل می کند و بعضی را می شکند، تقوای الهی را به درستی محقق نساخته است و شایستگی تحقق وعدهی الهی را ندارد.

۲- آسان سازی کارها؛ خداوند سلسله اسباب را برای انسان با تقوی آسان می کند: ﴿ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا ۗ ﴾ (طلاق: ۴) «هر کس از خدا بترسد خداوند کار را بر او آسان گیرد».

۳- از جمله مهمترین چیزهایی که به متقی داده می شود دانش سودمند ناشی از تقوی است: ﴿ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۗ ﴾ (بقره: ۲۸۲) «از خدا بترسید خدا به شما آموزش می دهد و بر هر چیز داناست.» خداوند همه چیز را به شما یاد می دهد، هر آن چه که به آن نیاز دارید، حلال، حرام، مصلحت ها و منفعت های آن را به شما یاد می دهد، اموال و دارایی های آن را برایتان حفظ می کند، گناه و نافرمانی از جمله اسباب نقصان دانش و حفاظت الهی، و عدم روی آوری نفس به علم و دانش است.

۴- بصیرت و تیزبینی از بزرگترین دست آوردهای تقوی است. متقی، بصیرت و درکی به دست می آورد که به کمک آن حق را از باطل باز بشناسد، و نوری از سوی خداوند راه را برایش روشن گرداند، و از شر و بدی پرهیزد و جویای خیر و نیکی باشد و توفیق بیابد: ﴿ إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا ۗ ﴾ (انفال: ۲۹) «اگر از خدا بترسید وسیله ای برای جدایی حق از باطل برایتان قرار می دهد» «فرقان» در لغت آن است که حق باطل را از هم جدا می کند، مانند صبح که روز را از شب جدا می کند.

۵- محبت خداوند و ملائکه و مردم در حق انسان پرهیزگار: ﴿ بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ ۗ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ۗ ﴾ (آل عمران: ۷۶) «آری هر کس به پیمان خود وفا کند و

پرهیزگار باشد، خدا پرهیزگاران را دوست دارد» خداوند وقتی کسی را دوست بدارد جبرئیل را فرا می‌خواند تا او را دوست بدارد، و اهل آسمان و سپس اهل زمین او را دوست می‌دارند.^۱

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾ (۹۶: مریم) «خداوند رحمان محبت ایمان آوردگان صالح را در دلها افکند» یعنی مودتی از خود، ملایکه و نیز از مردم برای او مقرر می‌کند.

۶- یاری و پشتیبانی خداوند از متقی: ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾ (بقره: ۱۹۴) «و بترسید از خدا و بدانید که او با پرهیزگاران است.» این همراهی خدا با بنده در قالب کمک، تأیید و حمایت از اوست. او (سبحانه و تعالی) این عطیه‌ی خود را به پیامبران تقوا پیشه‌ی خود عطا فرمود، به موسی و هارون گفت: ﴿قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأُرِي﴾ (طه: ۴۶) «فرمود: ترسید، من با شمایم، می‌شنوم و می‌بینم»، ﴿قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ﴾ (شعراء: ۶۲) «گفت: هرگز، پروردگارم با من است و به زودی هدایت‌م خواهد کرد».

۶- پرهیزگاران از آسمان‌ها و زمین برکتهایی برایشان می‌رسد، برکت یعنی افزایش چیز اندک، سپس فراوانی، زیادت، خیر و بالآخره عافیت و سلامتی: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾ (اعراف: ۹۶) «اگر ساکنان تمام بلاد ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند درهای برکات آسمان و زمین را بر آنها می‌گشودیم.» این یعنی خداوند نیکی و خیر را برای آنها فراوان می‌گرداند و به خاطر تقوی دروازه‌های خیر و

^۱ - صحیح است: بخاری (۷۴۸۵) بخش التوحید، باب کلام الرب مع جبرئیل و نداءالله الملائكة، و مسلم (۲۶۳۷) بخش البر والصلة و الآداب، باب اذا أحب الله عبداً حبه إلى عباده، روایت کرده‌اند.

برکت را به روی آنها می‌گشاید: ﴿وَأَلْوَأَسْتَقْدَمُوا عَلَى الطَّرِيفَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً عَذْقًا﴾ (جن: ۱۶) «اگر پایداری کنند، به آب فراوان سیرایشان می‌کنیم.» برعکس اگر تقوی حاصل نشود، فساد در زمین فراگیر می‌شود: ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ﴾ (روم: ۴۱) «به سبب اعمال مردم، در بر و بحر فساد آشکار شد.» آلودگی، بیماری و انواع سرطانات انتشار می‌یابد: ﴿لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا﴾ (روم: ۴۱) «تا جزای بخشی از اعمالی را که انجام داده‌اند به آنها بچشانیم.» این در سزای اعمالشان است. برکت با نافرمانی و گناه زوال می‌یابد... چه بسا می‌بینید اموال فراوانی بیهوده به هدر می‌رود، نه صاحبش و نه کس دیگری از آن استفاده نمی‌کند... چه بسا می‌بیند برای برخی از مردم انواع غذا فراهم باشد اما مایه‌ی بیماری و وبال آنها می‌شود...!

۸- مژده و بشارت برای پرهیزگار... چه بسا در قالب ستایش مردم باشد... یا رؤیای مبارک.. و دیدار ملایکه در هنگام مرگ: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (الذین آمنوا وکانوا یتقون ﴿۱۳﴾ لهم البشرى فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة ﴿۱۴﴾ یونس: ۶۲ - ۶۴) «آگاه باش که دوستان خدا نه ترسی دارند، و نه غمگین می‌شوند. برای مؤمنان پرهیزگار در زندگی دنیا و آخرت خبری مسرت بخش است.» این مژده می‌تواند رؤیای نیکویی باشد یا تمجید و تحسین مردم! نبوت به پایان رسیده است... اما نشانه‌های بشارت دهنده همچنان باقی است.

۹- محفوظ ماندن از نیرنگ و فریب دشمنان، انسان هرگز به دور از دشمن و حسود نیست ﴿وَإِنْ تَصَبَّرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا﴾ (آل عمران: ۱۲۰) «اگر استقامت و پرهیزگاری پیشه کنید مکرشان به هیچ وجه به شما ضرر نمی‌رساند.» خداوند شر بدکاران و نیرنگ نابه‌کاران را از پرهیزگاران دور می‌کند.

۱۰- رساندن منافع دنیایی، حفاظت خانواده و اموال: ﴿وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَفًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا﴾ (نساء: ۹) «آنان که نگران فرزندان ناتوانی باشند که از خود به جا می‌گذارند باید از خدا بترسند و سخنی عادلانه و درست بگویند.» خداوند پدران را که می‌ترسند فرزندان سهل‌انگار و ضعیفی را پس از خود به جا بگذارند، به ترس و تقوا در دیگر امورشان سفارش می‌کند که تقوای خدا پیشه کنند تا او از فرزندانشان حفاظت کند و مراقبت و نعمت نگهداری خود را شامل حالشان بگرداند: ﴿وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا﴾ (کهف: ۸۲) «اما دیوار از آن دو پسر یتیم از مردم این شهر بود که زیر آن گنجی داشتند.» این چنین خداوند اگر بخواهد برای حفظ جان و مال بندگان خود مأمورانی مقرر می‌کند، در این آیه نکته‌ی دیگری هم قابل ملاحظه است: ﴿وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا﴾ (کهف: ۸۲) «و پدر آنها مرد صالحی بود.» او به خاطر اهلیت و شایستگی آن پدر جان و اموال پسرانش را محفوظ نگه داشت.

محمد بن منکدر می‌گوید: «خداوند فرزند، نوه و نتیجه‌ی انسان صالح و نیز محل سکونت او و ناحیه‌های اطراف آنرا محفوظ می‌دارد و آنها پیوسته در سایه حفاظت و توجه خداوند خواهند بود.»^۱

ابن مسیب گوید: «ای فرزندم! من به خاطر تو و به امید این که آثار من در وجود تو بماند و ادامه یابد، بیشتر نماز می‌خوانم و دعا می‌کنم!»^۲ سپس این آیه را خواند: ﴿وَكَانَ

^۱ - ابن مبارک در الزهد (۱۱۲/۱) به شماره‌ی (۳۳۰)، و حمیدی در مستدش (۱۸۵/۱) به شماره‌ی (۳۷۳) این سخن را آورده‌اند.

^۲ - ابن رجب حنبلی در جامع العلوم والحکم (۱۸۷/۱) روایت کرده است.

أَبُوهُمَا صَالِحًا ﴿كهف: ۸۲﴾ «پدرشان صالح و نیکوکار بود.» او بی گمان برای خدا نماز می خواند و داناتر و آگاهتر از آن بود که به خاطر عملش فقط به ثواب دنیوی چشم داشته باشد، بلکه او در ورای ثواب و پاداش اخروی به امور دنیایی نیز نظر داشت، و خداوند کریم و سخاوتمند است، به خاطر عبادت‌های بندگانش هم در دنیا و هم در عقبی به آنها ثواب و رحمت می‌رساند.

۱۱- تقوی سبب قبول عمل است و این از جمله بزرگترین فواید است: ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾ (مائده: ۲۷) «خدا فقط از پرهیزگاران می‌پذیرد.»
این آیه پاسخ یک انسان صالح به برادر بدکارش است که عاقبت بدکاریش او را به قتل برادر صالحش وا داشت.
یکی از پیشینیان می‌گفت: «اگر بدانم خداوند یک سجده‌ی من را قبول کرده است آرزوی مرگ می‌کردم».^۱

۱۲- تقوی سبب رهایی و رستگاری از عذاب و آزار دنیا می‌شود: ﴿وَنَجِّنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَنْقُونَ﴾ (فصلت: ۱۸) «و مؤمنان پرهیزکار را نجات دادیم.»
۱۳- با وجود تقوی انسان در میان مردم محبوبیت، شرافت و شکوه و هیبت ایجاد می‌کند، انسان خود نیز دوست دارد در میان مردم منزلت و جایگاهی داشته باشد:

أَلَا إِنَّا التَّقْوَىٰ هِيَ الْعِزَّةُ وَ حُبُّكَ لِلدُّنْيَا هُوَ الذَّلُّ وَ

السقم

الكرم

^۱ - ابن عبدبر در التمهید (۲۵۶/۴) این چنین روایت کرده است: «گدایی نزد ابن عمر آمد و از او چیزی خواست، ابن عمر به پسرش گفت یک دینار به او بدهد، پسرش گفت خدا قبول کند، پدر! او گفت: اگر می‌دانستم خداوند یک سجده یا یک درهم صدقه را از من قبول کرده است، هیچ چیز برایم محبوبتر از مرگ نبود! آیا می‌دانی خداوند از چه کسانی قبول می‌کند؟ او تنها از پرهیزگاران قبول می‌کند.»

ولیس علی عبد تقی

إذا حقق التقوی و إن حاک أو

نقیصه

حجم

هان! بدانید که افتخار و کرامت تنها در تقوی است، ذلت و نادرستی در صاحب دنیا است. / انسان پرهیزکار اگر تقوی را به درستی و کمال محقق سازد، نقص در کارش باقی نخواهد ماند.

۱۴- تقوی انسان را از خشنودی پروردگار، پاک شدن اشتباهات، رهایی از آتش دوزخ و کامیابی در بهشت بهره‌مند می‌سازد. و این اوج خواسته‌ی انسان مسلمان و نهایت آرزومندی اوست که خداوند او را به نعمت جاوید خود برساند. ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ﴾ (مائده: ۶۵) «اگر اهل کتاب ایمان بیاورند و تقوا پیش گیرند، گناهانشان را خواهیم زدود»، ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَكْفِرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ ؕ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا ﴿٥٠﴾﴾ (طلاق: ۵) «و هر کس تقوای الهی پیشه سازد خداوند گناهانش را می‌آمرزد و پاداش او را افزون می‌گرداند»، ﴿ثُمَّ نَجَّيْنَا الَّذِينَ ءَاتَقَوْا﴾ (مریم: ۷۲) «و بعد کسانی را که تقوا پیشه کردند و از آن نجات می‌دهیم»، پیداست که سرافرازی و کامیابی و سربلندی در برابر مردم در روز رستاخیز با عزت و سربلندی دنیا قابل مقایسه نیست: ﴿زَيْنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا وَسَخَّرُونَ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ ءَاتَقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ﴾ (بقره: ۲۱۲) «کافرانی که زندگی دنیایی در نظرشان آراسته شده است مؤمنان را مسخره می‌کنند و پرهیزگاران در قیامت از آنها بالاترند». آنان به وسیله‌ی تقوی بهشت را به ارث می‌برند: ﴿وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمٰوٰتُ وَالْاَرْضُ اُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِيْنَ ﴿١٣٣﴾﴾ (آل عمران: ۱۳۳) «بهشتی که به وسعت آسمان‌ها و زمین است و برای پرهیزگاران آماده شده است»، ﴿تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا ﴿٦٣﴾﴾ (مریم: ۶۳) «این همان بهشتی است که به بندگان پرهیزگاران می‌دهیم»، پرهیزگاران برای

رفتن و ورود به بهشت زحمت و مشقتی نخواهند دید، آنها با عزت و احترام با همراهان و اکرام کنندگان به بهشت می رسند: ﴿وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ﴾ (ق: ۳۱) «بهشت را برای پرهیزگاران نزدیک آورند تا دور نباشند»، ﴿يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا﴾ (مریم: ۸۵) «روزی که پرهیزگاران را در پیشگاه خدای مهربان گرد آوریم.» هیأت و وفد مکرم و با احترام به سوی پادشاه پادشاهان و فرمانروای مطلق برده می شوند و او آنها را وارد بهشت می گرداند. ﴿إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا﴾ (نبأ: ۳۱) «به راستی نصیب پرهیزگاران کامیابی است»، جویبارها و رودهایی در اطراف آنها جاری می گرداند: ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ﴾ (قمر: ۵۴) «به راستی پرهیزگاران در باغها و کنار یکدیگرند».

سرای جاوید نصیب پرهیزگاران می شود، انسان آن روز با دوستان و محبوبانش به هم می رسند: ﴿الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ﴾ (زخرف: ۶۷) «در آن روز دوستان دشمن یکدیگرند جز پرهیزگاران». آنان بر روی تختهایی روبه روی هم نشسته اند: ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ﴾ (۴۵) ﴿أَدْخُلُوهَا سَلَامًا آمِنِينَ﴾ (۴۶) ﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غَلٍ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ﴾ (حجر: ۴۵ - ۴۷) «پرهیزگاران در باغها و کنار چشمه ها هستند به سلامت و ایمنی به آن وارد شوید. آنچه در دلهایشان مایه ی کینه است برکنیم و برادرانه بر تختهایی روبروی یکدیگر قرار دارند». گروه - گروه، دسته - دسته، و با اکرام و احترام به سوی بهشت و به سوی خدا می روند: ﴿وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَىٰ الْجَنَّةِ زُمَرًا﴾ (زمر: ۷۳) «آنان که از پروردگارشان ترسیده اند گروه گروه به بهشت برده شوند».

در پایان به ناچار باید از این زندگی جدا شد و از آن دل کند.

عش ما بَدَا لَكَ سَالِمًا فِي ظِلِّ شَاهِقَةِ الْقُصُورِ

لَدَى الرّوَّاحِ وَ فِى البُكُورِ	يُسْعَى عَلَيْكَ بِمَا اشْتَهَيْتَ
ضَيْقِ حَشْرَجَةِ الصُّدُورِ	فَإِذَا النُّفُوسُ تَقَعَّقَتِ فِى
كَنتَ إِلا فِى غُرُورِ	فَهَنَّاكَ تَعْلَمُ مَوْقِنًا مَا

هر چند برایتان مقدر باشد سالم و خوشحال در سایه‌ی کاخهای بلند زندگی کنید. /
صبحگاهان و شامگاهان هر چه دوست دارید و هر چه آرزو کنید برایتان آورده می شود. /
اما آن گاه که جانها در سینه به تنگ آید و دلها در آن نگنجد، / به یقین می دانید که شما تا
آن موقع در غفلت و غرور بوده‌اید.

تلاش و تکاپو و مواظبت بر نفس و دل به منظور رسیدن به تقوی، انجام آن چه خدا
واجب کرده و پرهیز از آن چه از آن نهی کرده، در حقیقت شیوه‌ی درست و مسلک راستین
آن زندگی است، از این که بگذریم هر چه در دنیا است، لهو است و لعب، دنیا خود
بازیچه‌ی بیش نیست، مورد لعنت واقع شده است.^۱

این بود گوشه‌ی از موضوع و معانی تقوی، و راهها و شیوه‌های حصول آن، مراتب و بهره
و فایده‌های آن... و همچنین صفات و ویژگیهای پرهیزگاران و تقوایبندگان، از خداوند
بزرگ خواستاریم ما را در مسیر تقوی و دست یافتن به آن یاری دهد، و از دنیا و شر و
شور آن رهایی بخشد!

^۱ - ترمذی (۲۳۲۲) بخش الزهد، و ابن ماجه (۴۱۱۲) بخش الزهد، باب مثل الدنيا، و دارمی (۳۲۳) در بخش
المقدمة، باب فی فضل العلم و العالم، با درجه‌ی نیکو روایت کرده‌اند، البانی در صحیح الجامع به شماره‌ی (۱۶۰۹) آن
را نیکو دانسته است.

ورع

در مسیر پرفراز و نشیب مطالعه و بررسی رفتارها، کنشها و اعمال دل از مقوله‌ها، موضوعها و مباحث زیاد و مهمی یاد شد که در دل می‌گذرد و آن را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. از یک رویی و اخلاص سخن به میان آمد، بیم و امید، خشنودی و شکیبایی و شکرگزاری مورد بحث و کنکاش قرار گرفت، اندیشه و تفکر، توکل، محبت، محاسبه‌ی نفس و تقوی که جایگاه و صحنه‌ی پدیدار شدن این خصوصیتها دل است، از نظرتان گذشت و اکنون در آخرین پرده از کنشهای مربوط به دل در این پژوهش از ورع سخن می‌رود.

ورع در لغت

از ماده‌ی «وَرَعٌ یَرَعُ» به معنای کنترل و انقباض است، به پاکدامنی و عفت نیز گفته می‌شود، که عبارت است از کنترل نفس از هر چیز ناشایست، می‌گویند: «تورَعٌ» یعنی پرهیز کرد، از این منظر ورع هم‌معنای تقوی است.

اما در اصطلاح شرعی: ورع عبارت است از خودداری کردن از آن چه در انسان شک ایجاد می‌کند، دوری از هر چه که مذمت و عیب به دنبال داشته باشد، پرداختن به آن مورد اطمینان است، و داشتن نفس به احتیاط و پرهیز از شبهه‌ها.

شیخ الاسلام ابن تیمیه درباره‌ی ورع می‌گوید: «دوری از آن چه از عاقبتش می‌ترسید: که یا به حرام بودنش واقفید یا مشکوک، ضرر و زیان پرهیز از آن کمتر از انجام آن است. این قید در موارد شک بسیار مهم است»^۱.

^۱ -ن. ک: مجموع الفتاوی (۵۱۲/۱۰) از شیخ الاسلام ابن تیمیه.

ابن قیم چنین ورع را تعریف می‌کند: «پرهیز از آن چه ترس زیانبخشی در آخرت از آن می‌رود».^۱ از جمله منازل ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ (فاتحه: ۵) «تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو کمک می‌خواهم» ورع است. خداوند فرمود: ﴿يَأْتِيهَا الرُّسُلُ كُلُّهَا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَأَعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ﴾ (مؤمنون: ۵۱) «ای رسولان از پاکیزه‌ها بخورید و کارهای شایسته انجام دهید که من به آنچه انجام می‌دهید آگاهم». در جایی دیگر فرمود: ﴿وَيَأْتِيكَ فَطَهَّرْ﴾ (مدثر: ۴) «و لباست را پاکیزه‌دار» یعنی نفس و درونت را از گناه پاک بگردان، «توب» یا لباس کنایه از نفس است، چنان که گروهی از محققان حوزه‌ی تفسیر گفته‌اند.

غیلان ثقفی می‌گوید: «بحمدالله من نه لباس ناپاکی پوشیده‌ام و نه نقاب دورویی بر چهره دارم!»^۲

بی‌گمان پاکسازی نفس از شوائب و لکه‌های ناپاک در شرع و دین سفارش شده و مورد تأکید قرار گرفته است، و اعمال و اخلاق با آن صلاح می‌یابد. ورع تیرگیها و ناپاکیهای قلب را می‌زداید، آن گونه که آب ناپاکی و کثافت لباس را از بین می‌برد. لباس و قلب تناسب آشکاری به هم دارند.

پیامبر ﷺ در سخنی گزیده ورع را معنی کرده است: «مَنْ حُسِنَ إِسْلَامُ الْمَرْءِ تَرَكُهُ مَا لَا يَعْنِيهِ»: «از جمله نشانه‌های کمال دین در انسان این است که از هر چه به او مربوط نمی‌

^۱ - ن. ک: الفوائد: ۱۱۸.

^۲ - ابن عبدالبر در التمهيد (۲۳۶/۲۲) و ابن جرير طبري در تفسيرش (۱۴۵/۲۹) از غیلان ثقفی روایت کرده‌اند.

شود، دوری کند.^۱ این سخن کامل و مفید همه چیز را در بر می‌گیرد: دوری از هر چه که به انسان مربوط نمی‌شود، از جمله سخن گفتن، نگاه کردن، گوش دادن، رفتن، اندیشه و دیگر رفتارهای آشکار و نهان.

ابراهیم ورع را «پرهیز از هر گونه شبهه، رها کردن چیزهای اضافی و زاید و هر آن چه که ارتباطی به ما ندارد» می‌داند.

این سخن با استناد خطاب به ابوهریره رایت شده است: «یا أبا هریره کن ورعاً تکن أعبداً للناس»: «ای ابوهریره ورع داشته باش، تا عابدترین مردمان باشی».^۲

انسان تا آن چه را که به ظاهر ممنوعیتی ندارد، از ترس این که ایرادی داشته باشد، رها نکند به تقوای حقیقی نمی‌رسد.^۳

برخی از پیشینیان می‌گفتند: «ما هفتاد مورد حلال را از ترس دامنگیر شدن به چیزهای حرام رها می‌کردیم».^۴

^۱ - صحیح است: ترمذی (۲۳۱۷) بخش الزهد، باب فیمن تکلم بکلمة یضحک بها الناس، ابن ماجه (۳۹۷۶) بخش الفتن، باب کف اللسان فی الفتنة، مالک در موطا (۱۶۷۲) بخش الجامع، باب ما جاء فی حسن الخلق، و امام احمد (۱۷۳۴) در مسند روایت کرده‌اند. البانی در صحیح الجامع (۵۹۱۱) آن را صحیح دانسته است.

^۲ - با درجه‌ی نیکو، ابن ماجه - که لفظ از اوست - (۴۲۱۷) بخش الزهد، باب الورع و التقوی، و ترمذی مضمون آن را (۲۳۰۵) بخش الزهد، روایت کرده‌اند، البانی در صحیح الجامع به شماره ی (۷۸۳۳) آن را نیکو دانسته است.

^۳ - روایت ضعیف است ترمذی (۲۴۵۱) بخش صفة القيامة و الرقائق و الورع، باب ما جاء فی صفة أوانی الحوض، ابن ماجه (۴۲۱۵) بخش الزهد، باب الورع و التقوی، و طبرانی در الکبیر (۱۶۸/۱۷) به شماره‌ی (۴۴۶) روایت کرده‌اند البانی در صحیح الجامع (۶۳۲۰) آن را ضعیف دانسته است.

^۴ - عبدالرزاق در کتابش (۱۵۲/۸) به شماره‌ی (۱۴۴۸۳) و دیلمی در الفردوس (۱۹۶/۱) به شماره‌ی (۷۳۸) و ابن رجب در جامع العلوم و الحکم (۷۴/۱) روایت کرده‌اند.

دانش و ورع

در بحث ورع مسأله‌ی دانش و دانشوری بسیار مهم است، زیرا پایبندی به ورع بدون دانش ممکن نیست، ابن تیمیّه در این باره نکته‌ی مهمی را یادآوری کرده است. می‌گوید: «حد کمال ورع در این است که انسان از میان دو گزینه‌ی بهتر، بهترین و از میان دو گزینه‌ی بد، بدترین را تشخیص دهد، و بداند که اساس و پایه‌ی شریعت به دست آوردن نیازمندیها و مصالح و تکمیل آن، و کنار گذاشتن مفاسد و کاستن از آن است، در غیر این صورت هر کس مصلحت یا موجب تباهی شریعت در انجام دادن یا کنار نهادن کاری را نسنجد، چه بسا واجبات را رها می‌کند و به گرداب ارتکاب محرمات می‌افتد و این حالت را ورع می‌داند، مانند این که کسی جهاد و مبارزه در صف فرمانروایان ستمکار را رها می‌کند و فکر می‌کند از روی ورع است». و می‌گوید من ورع پیشه کرده‌ام، با این ستمکار به جهاد نمی‌روم. اما نتیجه‌ی این کار هجوم دشمن و شکستن مرزهای کشور است و شکست مسلمانان را به دنبال خواهد داشت.

یکی از این قبیل اشخاص که پدرش دارایی‌های شبهه‌داری داشت و مبالغ زیادی بدهکار بود، هنگامی که پدرش فوت کرد و مردم برای طلب بدهیهایش آمدند، گفت من از پرداخت بدهیهای پدرم از این دارایی شبهه دار، پرهیز می‌کنم! چنین ورع و پرهیزی درست نیست، و این آدم اطلاع درست و کاملی از این امور ندارد، او به گمان این که دارایی پدرش مشکوک بود، از پرداخت حقوق مردم خودداری کرده است، با وجود این که باز پرداخت قرض و بدهی واجب است.

بنابراین جهالت برخی از مردم را و می‌دارد که به ادعای ورع بعضی واجبات را ادا نکنند. هم چنانکه گروهی «نماز جمعه و جماعت را پشت سر پیش نمازهایی به بهانه‌ی نشانه‌هایی از بدعت و گناه که در آنها می‌بینند، نمی‌خوانند، و به خاطر میزان بسیار ناچیز بدعت در

کسی از یاد گرفتن و کسب علم نزد او خودداری می‌کنند و فکر می‌کنند گوش نکردن سخنان درست از او، از روی ورع است.»

شیخ الاسلام ابن تیمیه مواردی از قواعد ورع را یادآوری کرده است: «زهد و ورع در واجبات و مستحبات کارآمد نیست، اما در محرمات و مکروهات اقتدا به زهد و ورع روا است.»^۱ در ادامه آورده است: «ورع یعنی خودداری از آن چه زیانبخش است - مانند محرمات - یا ممکن است زیانبخش باشد - مانند موارد شبهه - لذا هم محرمات و هم شبهات را در بر می‌گیرد. زیرا شبهه چه بسا آفت و ضرر خواهد داشت. هر کس از شبهه‌ها پرهیز کند شرافت و شریعت خویش را محفوظ نگه داشته است، اما آن که در منجلاب شبهه‌ها به دام افتد، دامنگیر حرام می‌شود، مانند شبان که در اطراف حریم خاصی می‌گردد و نزدیک است به آن وارد شود،^۲ اما پرهیز از آن چه زیانی ندارد، یا به خاطر جلب منفعت برتر یا دفع ضرر سخت‌تری، زیانش قابل تحمل و مرجح است، چنین پرهیز و ورعی نادانی و دوری از حقیقت به شمار می‌آید، این امر سه قسم ورع را شامل می‌شود: منافع برتر و منافع خالص، مانند مباح، مستحب و واجب که پرهیز از این امور ضلالت و منحرف شدن از حق است.»^۳

مراتب و انواع ورع

گروهی از علما سه مرتبه را برای ورع معرفی کرده‌اند:

^۱ - ن. ک: مجموع الفتاوی: ۶۱۹/۱۰.

^۲ - اشاره به روایت صحیحی دارد که بخاری (۵۲) بخش الایمان، باب فضل من استبرأ لدینہ، و مسلم (۱۵۹۹) بخش المساقاة، باب أخذ الحلال و ترک الشبهات آورده است.

^۳ - ن. ک: مجموع الفتاوی: ۶۱۵/۱۰.

- ۱- واجب، که عبارت است از پرهیز از محرّمات که بر همه‌ی مردم واجب است.
 - ۲- ورع اختیاری، یعنی پرهیز از شبهه‌ها که شمار اندکی از مردم به آن پایبندند.
 - ۳- دوری از بسیاری از مباحات و بسنده کردن به کمترین ضرورتها، این درجه‌ی پیامبران، صدیقین، شهدا و صالحین است.
- این گونه ورع یعنی از پرهیز از آن چه خدا را و یاد آخرت را از انسان دور کند، جایز است اما مشروط به این که عملش موافق و همگام با سنت باشد، مثلاً پرهیز از ازدواج و غذا خوردن و این قبیل امور نباشد.
- درجه‌ی نهایی ورع که بالاترین حد آن است پرهیز از تمام آن چه برای خدا نیست، می‌باشد، در نتیجه اگر انسان از هر کار مباح نیت نیکویی داشته باشد، مثلاً به قصد تقویت برای عبادت، غذا بخورد، به قصد بیدار ماندن برای عبادت شبانه بخوابد، به نیت تأمین هزینه‌ی همسر و دارای فرزند شدن و عفت نفس و افزایش تعداد انسانهای ایماندار، ازدواج کند... با نیت درست همه‌ی کارهای مباح- مانند آن چه ذکر شد- برای انسان تبدیل به طاعت و عبادت می‌شود. در این حال پناه بردن به ورع روا نیست، بلکه ورع و پرهیز باید از چیزی باشد که منجر به حرام شود، یا دل را از یاد خدا و سرای آخرت باز دارد.

جایگاه ورع

انسان هر اندازه از ورع برخوردار باشد و هر چه به درجه‌ی بالایی از آن رسیده باشد، روز رستخیز سبکبارتر و در هنگام گذر از صراط سریعتر خواهد بود. ملاک تفاوت در آنجا بر اساس درجه‌های ورع است، یعنی خودداری از زشتیها به خاطر پاکسازی نفس و انجام دادن هر چه بیشتر کارها و رفتارهای نیک و ایمان ناب و همین طور دوری گزیدن از حدود خداوند. نزدیک شدن به حدود خدا چه بسا انسان را به آن می‌کشاند که آن را زیر پا

بگذارد، لذا همیشه باید هوشیار باشد: ﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا﴾ (بقره: ۱۸۷) «این مرزهای الهی است به آن نزدیک نشوید»، ﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا﴾ (بقره: ۲۲۹) «این حدود خداست از آن تجاوز نکنید.» گاهی منظور از حدود، اواخر امور حلال است که از نزدیک شدن به آن نهی شده، و از جهت دیگر گاهی اوایل امور حرام منظور است، لذا انسان نباید از محدوده‌ی آن چه خدا مباح کرده، بگذرد و به آن چه حرام گردانده، نزدیک شود. ورع انسان را از نزدیکی به این موارد و تجاوز از آن رها می‌کند. گذشتن از حدود حلال ممکن است او را به حوزه‌ی حرام بکشانند.

آدمی باید بپرهیزد از اموری که پرداختن به آن منجر به افتادن به ورطه‌ی هلاکت می‌شود. چه مربوط به نگاه کردن باشد، یا گوش دادن، یا بوییدن، سخن گفتن یا مربوط به شهوت باشد، یا هر کار دیگر.

پیامبر ﷺ ورع را به ما یاد داده است: «گناه آن است که در سینه نقش بسته است هر چند مردم درباره‌ی آن نظر مساعد داشته باشند»^۱.

پیامبر همچنین فرمود: «إِنَّكَ لَنْ تَدَعَ شَيْئاً لَلَّهِ إِلَّا بَدَّلَكَ اللَّهُ بِهِ مَا هُوَ خَيْرٌ لَكَ مِنْهُ»: «شما هر چیزی را که به خاطر خدا رها کنید، خداوند بهتر از آن را نصیبتان می‌گرداند»^۲.

از عبدالله بن عمر نقل است که پیامبر ﷺ فرمود: «أَرْبَعٌ إِذَا كُنَّ فَيْكَ فَلَا عَلَيْكَ مَافَاتِكُ مِنَ الدُّنْيَا: حَفْظُ أَمَانَةٍ وَصِدْقُ حَدِيثٍ، وَحَسَنُ خَلِيقَةٍ وَعَفَّةٌ فِي طَعْمَةٍ»: «چهار خصلت هست

^۱ - صحیح است: دارمی (۲۵۳۳) بخش البیوع، باب دع ما یریبک الی ما لایریبک، و احمد در مسند (۱۷۵۴۵) روایت کرده‌اند. البانی در صحیح الجامع به شماره‌ی (۲۸۸۰) آن را صحیح دانسته است.

^۲ - صحیح است: احمد در مسند (۳۶۳/۵) به شماره‌ی (۲۲۵۶۵)، شهاب قضاعی در مسندش (۱۷۹/۲) به شماره‌ی (۱۱۳۸) و هیشمی در مجمع الزوائد آورده‌اند.

که اگر آن را داشته باشید، هر چه از دنیا از دست داده‌اید، نقضی برایتان ایجاد نمی‌کند: امانتداری، راستگویی، نیک رفتاری و کنترل شکم»^۱.

در حدیث نغز و پرمعنای دیگر آمده است: «الحلال بین و الحرام بین و بینهما امورٌ مشتهیات لا یعلمها کثیر من الناس»: «هم حلال مشخص است و هم حرام، و امور مشتهیه میانشان هست که بسیاری از مردم از آن بی‌اطلاعند.» در روایت دیگری آمده است: «همانندیهایی بینشان هست که بسیاری از مردم آن را نمی‌دانند، هر کس از آن همانندها بپرهیزد دین و حیثیتش را محفوظ داشته است، و هر کس در همانندها بیفتد، مانند شبانی که در اطراف حریم ممنوعی بگردد، هر لحظه امکان دارد، در آن بیفتد، بدانید که هر پادشاهی حریمی دارد، و بدانید که حریم خدا در زمین محارمش است، آگاه باشید که در کالبد شما تکه گوشتی هست که اگر صلاح یابد، تمام تن به صلاح می‌گراید، و اگر تباه شود تمام بدن تباه می‌شود، هان که آن قلب است»^۲.

نمونه‌هایی از ورع صالحین

پیامبر ﷺ حکایت دو نفر را بیان کرد که به ورع مشهورند: بدین شرح که یکی از آنها زمینی را از دیگری می‌خرد، و پس از چندی کوزه‌یی پر از طلا را در آن پیدا می‌کند، آن را نزد فروشنده‌ی زمین می‌برد، می‌گوید: این مال تو است، من زمین را از تو خریده‌ام، نه طلا را! او پاسخ داد: بی‌گمان من زمین و هر چه را که در آن بوده، به تو فروخته‌ام! هر دو

^۱ - احمد در مسند (۱۷۷/۲) به شماره‌ی (۶۶۵۲)، خرائطی در مکارم الاخلاق (۴۶/۱) به شماره‌ی (۱۱۹) و هبثی در مجمع الزوائد (۲۹۵/۱۰) روایت کرده‌اند. هبثی گفته است: به نقل از احمد و طبرانی با اسناد نیکو.

^۲ - صحیح است: بخاری (۱۴) بخش الایمان، باب فضل من استبرأ لدینه، و مسلم (۱۵۹۹) بخش المسافاة، باب أخذ الحلال و ترک الشبهات، روایت کرده‌اند.

از پذیرفتن آن مال طلا خودداری کردند. و قضاوت پیش مردی بردند. او گفت: آیا شما فرزند دارید؟ یکی از آنها گفت من پسری دارم! و دیگری گفت من نیز یک دختر دارم! آن شخص گفت: دختر را به نکاح پسر درآورید و این مال را صرف آنها کنید، و از آن صدقه بدهید.^۱

ابوقتاده حکایت می‌کند که: روزی با پیامبر بودیم، بعضی از ما لباس احرام به تن داشتیم. دیدم همراهانم با چشم چیزی را به هم نشان می‌دهند - در روایت دیگری آمده که: آنها خندیدند - وقتی نگاه کردم، متوجه شدم یک گورخر است، گفتند در شکار آن ما به تو کمک نمی‌کنیم، چون در لباس احرام هستیم، من وسیله‌ی برداشتم و از پشت تپه‌ی آدم و آن را کشتم و نزد آنها بردم، عده‌ی از آنها گفتند: بخورید، و برخی گفتند: از آن نخورید. من نزد پیامبر آمدم و از او پرسیدم. او فرمود: «آن را بخورید، حلال است.» با دقت در این روایت می‌توان دریافت که آنها حتی از اشاره به آن شکار پرهیز می‌کردند.^۲

ورع پیامبر ﷺ

پیامبر ﷺ از خوردن خرمایی که در خانه‌ی خودش پیدا کرد پرهیز کرد. حسن بن علی از خرمایی که صدقه بود برداشت و آن را در دهان گذاشت، پیامبر گفت: «کخ... کخ...!» یعنی

^۱ - صحیح است: بخاری (۳۴۷۲) بخش احادیث الانبیاء، باب حدیث الغار و مسلم (۱۷۲۱) بخش الاقضیه، باب استحباب اصلاح الحاکم بین الخصمین روایت کرده‌اند.

^۲ - روایت صحیح است: بخاری (۱۸۲۳) بخش الحج، باب لایعین المحرم الحلال فی قتل الصيد، و مسلم (۱۱۹۶) بخش الحج، باب تحریم الصيد للمحرم.

آن را بینداز، سپس گفت: «أما شعرت أننا لا ناكل الصدقة»: «نمی‌دانی ما صدقه نمی‌خوریم».^۱

اما قضیه‌ی آن دانه‌ی خرما که پیامبر ﷺ پیدا کرد و آن را نخورد، چنین است: «إني لأنقلب إلى أهلي فأجد التمرة ساقطة على فراشي فأرفعها لأكلها ثم أخشى أن تكون صدقة فألقيها»: «هرگاه به خانه برگردم و ببینم خرمایی در خانه افتاده، آن را بر می‌دارم تا بخورم، اما می‌ترسم از صدقه باشد، لذا آن را نمی‌خورم و دور می‌اندازم».^۲

یعنی از پروای این که مبادا از خرمای صدقه‌یی باشد، از خوردن آن پرهیز می‌کند.

ورع زینب بنت جحش رضی الله عنها

باعث شد در قضیه‌ی افک از اشتباه و گناه محفوظ بماند، با وجود این که او هووی عایشه رضی الله عنها بود و با او رقابت داشت و می‌خواست خود را نزد پیامبر بالا ببرد، اما وقتی منافقان زبان به افترا گشودند، و مردم سخنان آنها را رد و بدل کردند، زینب با این که انگیزه‌ی سخن گفتن برایش مهیا بود، اما از گفتن غیرحق پرهیز کرد، ورع ورزید، و جز حقیقت چیزی نگفت، عایشه رضی الله عنها می‌گوید: پیامبر ﷺ درباره‌ی من از زینب می‌پرسید: «ای زینب تو در این باره چه می‌دانی؟ چه دیده‌ای؟ گفت: «ای پیامبر خدا، به خدا قسم جز

^۱ - صحیح است: بخاری (۱۴۹۱) بخش الزکاة، باب ما يذكر في الصدقة للنبي ﷺ، و مسلم (۱۰۶۹) بخش الزکاة، باب تحريم الزکاة على رسول الله.

^۲ - صحیح است: بخاری (۲۰۵۵) بخش البيوع، باب ما ينتزه من الشبهات، و مسلم (۱۰۷۱) بخش الزکاة، باب تحريم الزکاة على رسول الله.

خوبی و نیکی از او چیزی ندیده‌ام!» این چنین او پیش پیامبر ﷺ از عایشه رضی الله عنها دفاع کرد، و خداوند با ورع و پرهیزکاری او را حفظ کرد.^۱

ورع عبدالله بن عمر رضی الله عنهما

هنگامی که صدای نوازندگی را از یک شبان شنید، برای دور شدن از آنجا و نشنیدن آن سرعتش را بیشتر کرد، در حالی که انسان مسؤول چیزهایی که می‌شنود، نیست. بلکه مسؤول چیزهایی است که گوش می‌دهد، چون گوش دادن اختیاری است. لذا به قصد لذت گوش دادن جایز نیست. به همین سبب ابن عمر گوشه‌هایش را با انگشت می‌گرفت و مرکبش را از راه منحرف می‌کرد و به همراهش - که اسمش نافع بود - می‌گفت هنوز صدا هست؟ وقتی پاسخ مثبت را دریافت می‌کرد، بر همان حال به راهش ادامه می‌داد، تا جایی که دیگر آن صدا را نمی‌شنید، و انگشتش را از روی گوشش بر می‌داشت و به راه خود باز می‌گشت.^۲

ورع ابوبکر صدیق رضی الله عنه

نیز چنان که حکایت‌هایی درباره‌اش وجود دارد، برخوردار از منزلت والایی از ورع بود، او پس از پیامبر ﷺ با ورع‌ترین مردمان بود، در یکی از حکایت‌های منقول از او آمده است که او غلامی داشت، عهده‌دار مالیات روزی آمد و مقداری خوردنی برای ابوبکر آورد و از آن خورد. سپس غلام به او گفت: می‌دانی این چه بود؟ ابوبکر گفت: چه بود؟ گفت در زمان جاهلیت من برای یک نفر پیشگویی کرده بودم - و پیشگویی چه خوب حرفه‌ی بود! - اما

^۱ - صحیح است: به روایت بخاری (۲۶۶۱) بخش الشهادات، باب تعدیل النساء بعضهن بعضاً، و مسلم (۲۷۷۰) بخش التوبة، باب فی حدیث الإفک و قبول توبة الفاذف.

^۲ - احمد در مسند (۸/۲) حدیث (۴۵۳۵) و ابونعیم در حلیة الاولیا (۱۲۹/۶) آورده‌اند.

من او را فریب دادم! آن شخص امروز مرا دید و این را که از آن خوردی، به من داد. ابوبکر انگشتش را در گلویش فرو کرد و استفراغ کرد و همه را از شکمش بیرون ریخت»^۱.

ورع عمر بن خطاب

به نقل از نافع - برای نخستین مهاجران مبلغ چهار هزار مستمری مقرر کرد، اما برای پسرش ابن عمر سیصد و پنجاه هزار قرار داد. به او گفتند او نیز از نخستین مهاجران است، چرا مبلغ کمتری برایش در نظر گرفتی؟ گفت: «به خاطر این که پدر و مادرش او را هجرت دادند، چون او بچه بود، هرگز مانند کسی نیست که خودش مهاجرت کرده باشد»^۲.

از ابن شهاب نقل است، ثعلبه ابن ابومالک گفت: عمر بن خطاب چند تکه پارچه را میان تعدادی از زنان مدینه تقسیم کرد، یک تکه‌ی مرغوب باقی ماند. برخی از اطرافیاناش گفتند ای امیرالمؤمنین این تکه را به دختر رسول خدا که نزد تو است، بده - منظورشان ام کلثوم دختر حضرت علی و نوه‌ی پیامبر بود که عمر با او ازدواج کرده بود - عمر گفت: ام سلیط مستحق‌تر است - ام سلیط یکی از زنان انصار بود که با پیامبر بیعت کرده بود - عمر گفت او در روز نبرد احد برای ما مشک‌های آب می‌دوخت و آماده می‌کرد.^۳

فواید ورع

آن چه که بسیار حائز اهمیت و شایان توجه است این که ورع از خوف از خدا پدید می‌آید. و از ورع زهد حاصل می‌شود. به علاوه ورع فواید و بهره‌های دیگری نیز دارد: مانند دور نگه داشتن خویشتن از عذاب خداوند رحمان، تحقق آرامش خاطر، اطمینان

^۱ - صحیح است: بخاری (۳۸۴۲) بخش المناقب، باب أيام الجاهلیة، روایت کرده است.

^۲ - صحیح است: به روایت بخاری (۳۹۱۲) بخش المناقب، باب هجرة النبی و أصحابه.

^۳ - صحیح است: به روایت بخاری (۴۰۷۱) بخش المغازی، باب ذکر ام سلیط.

درونی در مؤمن، خودداری از حرام؛ دوری از صرف و دقت در امور بیهوده، سبب مستجاب شدن دعا می‌شود، زیرا انسان اگر خوراک و نوشیدنی‌اش را پاکیزه و حلال گرداند و ورع بورزد، هرگاه دستش را به دعا بردارد، دعایش قبول می‌شود، ورع همچنین موجب خشنودی خدا و افزایش حسنات می‌گردد، مردم در بهشت برحسب ورع متفاوتند.

چند مسأله درباره‌ی ورع

انسان مسلمان اگر دل از دنیا بکند و بر سر موضوع آخرت متمرکز سازد و به قرآن کریم روی بیاورد، از هر طرف دری به رویش باز می‌شود. با ورع می‌توان به این خواسته دست یافت.

باید دانست که خیلی چیزها، حلال، ناب و آشکار است. و بسیاری از چیزها حرام خالص و آشکار. میان این دو قسم مسایلی هست که انسان را به اشتباه می‌اندازد. از این جمله پوشیدن پشم، کتان و پنبه... و ازدواج با عقد درست، گرفتن مال ارث یا اهدایی کسی که روزی حلال دارد، و خریدن چیزی با بیع درست، اموری است حلال آشکار. همچنان که اموری نیز هست حرام آشکار، مانند مرده، خون، گوشت خوک، ازدواج با محارم، لباس ابریشمی برای مردان، گرفتن اموال غصبی یا دزدی، تقلب در معامله، رشوه اموری است آشکارا حرام. اما آن چه مشتبه است و انسان باید از آن بپرهیزد. و در برابر آن ورع پیشه کند، مانند آن چه در حلال یا حرام بودنش اختلاف هست، از قبیل پوست درندگان اگر چه دباغی شده باشد و یا مانند خرید و فروش قسطی، بدین گونه که چیزی را قسطی خریداری نمایید و به منظور کسب نقدینگی آن را به پول نقد بفروشید. عده‌بی از علما این عمل را جایز نمی‌دانند، با وجود این جایز بودنش مرجح است. اما در هر صورت این مسأله مورد اختلاف است.

لذا از جمله اسباب ایجاد شبهه، درگیری و اختلاف علما بر سر مورد معینی است که هر یک دلایلی بر حلال یا حرام بودنش دارند، در حالی که پیامبر همه‌ی حلال و حرام‌ها را آشکارا بیان کرده است، اما برخی از مردم از تشخیص مواردی از حلال و حرام عاجزند و دچار اختلاف شده‌اند. از جمله عوامل پدید آمدن اختلاف میان علما در بعضی مسایل این است که دو متن در آن روایت شده که یکی دال بر حلال بودن است و دیگر حرام بودنش را می‌رساند. چه بسا یکی از دو متن صحیح و دیگری ضعیف باشد، یا یکی ناسخ و دیگری منسوخ باشد. هر گروه از علما یکی از متن‌ها را وجهی نظر قرار می‌دهد و در نتیجه اختلاف بروز می‌کند، گاهی ممکن است در متنی امر وجود داشته باشد و برداشت برخی از آنها این باشد که واجب است و برخی دیگر معتقد باشند که امر در آن مورد برای استحباب آمده است. ورع در این جا اقتضا می‌کند که به حقیقت عمل کنید. یا اگر در موردی نهی آمده باشد شماری از علما بگویند نهی به منظور تحریم است و بعضی بگویند برای کراهت، که بنا بر اقتضای ورع باید آن را حرام تلقی و از آن دوری کرد.

علما حتی خودشان گاهی اموری بر آنها مشتبه می‌شود، در مورد آن نظر می‌دهند، یا سکوت اختیار می‌کنند. مانند این که با مسأله‌یی مواجه شوند که دو متن درباره‌ی آن نقل شده باشد، یکی ناسخ و دیگری منسوخ، و آنها تاریخ ناسخ و منسوخ را ندانند، لذا از اظهار نظر و فتوا دادن خودداری می‌کنند.

از دیگر نمونه‌های امور مشتبه آن است که مالکیت اصلی چیزی معلوم نباشد، مثلاً انسان در منزلش چیزی بیابد و نداند مال خودش است یا از آن شخص دیگری است؟ در این مورد حدیث پیامبر درباره‌ی خرما که بیشتر نقل شد، مشهور است. اما سؤالی که در این جا مطرح است این که اموالی که در خانه‌ی شما یافت می‌شود در اصل از آن کیست؟ پاسخ این است

که مال شماست، جنبه‌ی حلال بودنش قوی‌تر و راجح است، اما اگر شما بخواهید ورع پیشه کنید و چیزی را که در خانه‌ی خود پیدا می‌کنید صدقه بدهید، بهتر است.

در برخی مواقع در یک مورد خاص سببی بر حلال بودن آن هست و سببی نیز بر حرام بودنش، انسان آن را رها می‌کند، چون پیامبر چیزهایی را به ما آموخته است که اصل در آن پرهیز و امتناع است. مانند مهریه و گوشت حیوانات که تا یقین حاصل نشود نباید از آن تناول کرد. اگر در جاهایی شک پدید آمد مثلاً یک سبب بر ممنوعیت باشد و یک سبب بر مباح بودن، ما باید پایبند به اصل باشیم اصل تحریم است.

یا کسی که تیری را به قصد شکاری رها می‌کند، یا سگش را به دنبال آن می‌فرستد، و هنگامی که خود به آن می‌رسد، سگ دیگری را نیز در کنار شکار می‌بیند، نمی‌داند آیا سگ او شکار را گرفته است یا آن سگ دیگر، یا این که وقتی می‌رسد، می‌بیند آن شکاری را که به سویش تیر پرتاب کرده، در آب افتاده است، و اکنون نمی‌داند شکار به سبب تیر کشته شده یا این که در آب غرق شده است؟

از طرف دیگر وقتی نقل شده که سگ آموزش دیده برداشتن شکارش جایز است، آیا این بدین معناست که آن چه سگ آموزش ندیده شکار کرده، جایز نیست؟ در حالت نخست که سگ دیگری را کنار شکار ببیند ورع حکم می‌کند که از برداشتن آن پرهیزد، همین حکم در مورد آن که در آب غرق شده، صادق است.^۱

وقتی کسی می‌خواهد بر روی زمینی یا سجاده‌یی نماز بخواند، و با خود بگوید وجود با بچه‌ها - که ممکن است بر آن جا نجاست کرده باشند - من در این جا نماز نمی‌خوانم، و از آن پرهیز کند، این گونه تورع و پرهیز چه حکمی دارد؟ آیا از دیدگاه شرع درست است یا

^۱ - ن. ک: روایتهای بخاری (۲۰۵۴) بخش البیوع، باب تفسیر الشبهات، و مسلم (۱۹۲۹) بخش الصيد و الذبائح و ما یؤکل من الحيوان، باب الصيد بالکلاب المعلمة.

خیر؟ در پاسخ می‌گوییم که این گونه تورع شرعی نیست، چون بدون هیچ گونه نشانی با اصل مخالفت کرده است، به خاطر این که هیچ دلیلی بر نجاست وجود ندارد، و اصل بر طهارت و پاکیزگی است.

امام احمد شبهه را به مقامی در مابین حلال و حرام - یعنی حلال ناب و حرام ناب - تفسیر کرده است. او گفته هر کس از آن دوری کند دینش را حفظ کرده است، هر چند در مواردی آن را به اختلاط حلال و حرام تفسیر کرده است.

معامله با کسی که اموالش مختلط (از حلال و حرام) است، از دیگر نمونه‌های شبهه است. کسی که ربا می‌دهد و خرید و فروش می‌کند، در اموالش هم حلال هست و هم حرام. تشخیص حلال و حرام در این مورد چگونه امکان‌پذیر است؟

امام احمد می‌گوید: باید از او دوری کرد، مگر این که مال حرامش به میزان بسیار اندک باشد، یا قابل شناسایی نباشد، - حرام نامشخص و نامعلوم است - در این حالت استفاده از اموال او جایز است، اما اقتضای ورع ترک آن است. زهری گوید: تا زمانی که عیناً مشخص نشود، آن مال حرام است، ایرادی ندارد از آن صرف شود، اما سفیان ترک آن را خوشایندتر می‌داند.

امام احمد درباره‌ی اموالی که حلال و حرام در آن به هم آمیخته است، می‌گوید اگر مال زیاد باشد، صاحبش به اندازه‌ی حرام را از آن جدا کند و در مابقی آن هر گونه می‌خواهد عمل کند، اما اگر اندک باشد، از کل آن پرهیزد، زیرا مال اندک وقتی مقداری از آن را مورد استفاده قرار دهد، بعید می‌نماید از قسمت حرام تهی باشد.

شماری از علمای پیشین درباره‌ی استفاده از اموال کسی که در آن حرام نیز هست اما به طور معین نمی‌دانند کدام جز از آن حرام است، اجازه داده‌اند.

در نهایت قاعده چنین است: معامله با کسی که اموالش آمیخته‌ای از حلال و حرام است به شرطی که ندانیم دقیقاً کدام، حرام است، جایز است و همچنان حکم ورع پرهیز از آن است.

حفظ دین و دورکردن خدشه و شبهه در آن و زندگی انسان مسلمان بسیار مهم است. آدمی از شبهه سیر نمی‌شود. سفیان ثوری درباره‌ی کسی که درهمهایی در خانه‌ش وجود داشت، نقل کرده است که گفته بود: «دوست دارم اگر ندانم این مال از کجا و از چه راهی آمده، خانه از آن تهی باشد».

«انسان در شمار پرهیزگاران آرایش نمی‌یابد مگر این که موارد بدون شک را از ترس موارد مشکوک رها کند».

حسن بصری درباره‌ی ورع گفته است: پرهیزگاری همچنان پرهیزگاران را رها نمی‌کند تا این که از ترس حرام از حلالهای زیادی بگذرند.^۱

سفیان ثوری: پرهیزگاران بدین خاطر چنین نامیده شدند که از چیزی که از آن دوری نمی‌شود، پرهیز کردند.^۲

ابن عمر: دوست دارم میان خودم و حرام پرده یا مانعی از حلال قرار بدهم که هرگز آن را پاره نکنم.^۳

سفیان بن عیینه: انسان به حقیقت ایمان دسترسی پیدا نمی‌کند مگر زمانی که میان خود و حرام مانعی از حلال ایجاد کند، و از گناه و هر چه شبیه آن است، گریزان باشد.^۴

^۱ - جامع العلوم والحکم، ۱/۱۵۹.

^۲ - همان، ۱/۱۵۹.

^۳ - امام احمد در بخش الورع (۵۰/۱) به شماره‌ی (۳۱) روایت کرده است.

^۴ - ابونعیم در حلیة الاولیاء (۲۸۸/۷) و امام احمد در الورع (۱۳۵/۱) به شماره‌ی (۶۹) روایت کرده‌اند.

شرایط ورع

پیامبر فرمود: «الإثم ما حاك في الصدر وكرهت أن يطلع عليه الناس»: «گناه آن است که در سینه نقش بسته و دوست ندارید مردم بر آن آگاه شوند».^۱ اشاره به این دارد که گناه آن است که در سینه آشوب، نگرانی و آشفتگی به جای گذاشته است با این وجود در میان مردم زشت می‌نماید، بدین گونه که چون بر آن وقوف یابند آن را نپسندیده و زشت بدانند. اگر کسی در حلال یا حرام بودن چیزی شک داشته باشد، اما نفسش و درونش به آن آرامش نیابد، از او بپرسید: آیا اگر تو آن کار را انجام دهی و مردم بر آن آگاه شوند، می‌پسندند یا نه؟ و او بگوید نه، مردم آن را زشت می‌دانند، تعریف گناه بر چنین عملی منطبق است.

گاهی انسان به خاطر بی‌اطلاعی از چیزهایی نگران و آشفته می‌شود. در چنین مواردی باید هشیار بود، از اهل علم بپرسیم اگر گفتند مشکلی ندارد، انسان با آن آرامش می‌یابد. اهمیت نظرخواهی و پرسش از دانایان مطمئن و مورد اعتماد در این امور آشکار می‌شود، برای مثال صحابه از خوردن گوشت شکار ابوقتاده خودداری کردند، اما پیامبر ﷺ از آن خورد.^۲

علما بین این دو مقوله تفاوت قایل‌اند این که چیزی به قصد کسی که در لباس احرام است و برای او شکار شود، و این که کسی که لباس احرام نپوشیده برای خود شکار کند، که در این صورت جایز است آن دیگری نیز که در لباس احرام است از آن بخورد.

^۱ - صحیح است: به روایت دارمی (۲۵۳۳) بخش البیوع، باب دع ما یریبک إلی ما لا یریبک، و احمد در مسند (۱۷۵۴۵)، البانی در صحیح الجامع به شماره‌ی (۲۸۸۰) آن را صحیح معرفی کرده است.

^۲ - پیشتر سند روایت ذکر شد.

گناه دلها را و نفس را تحریک می‌کند. در برابر آن باید به حلقه‌ی استوار اطمینان و ایمان چنگ زد. دروغ دام شک و ریب است.

کسب حلال بر هر مسلمانی فرض است. تعدادی از نادانان ادعا کردند که در زمین، حلال به پایان رسیده است و تنها حشیش مانده که در سرزمینهای خشک می‌روید، جایی که آب و رود نیست. در حالی که این سخن ناشی از جهل و ناآگاهی و به قصد در تنگنا گذاشتن بندگان خداست. پیامبر با قاعده‌ی محکم خود حلال را از حرام جدا کرده و واضح و آشکار این دو مقوله را تبیین کرده است. حلال به طور کلی پاکیزه و گوارا است، اما در میان خود درجاتی دارد، برخی از برخی دیگر گواراتر و پاکیزه‌تر است، کما این که حرام همه، پلید است، و بعضی از آن از بعضی دیگر پلیدتر. انسان مسلمان گاهی حلال نزد او از پیش مشخص شده و برایش معلوم بوده است، اما سپس دچار شک و تردید می‌گردد، ولی تا قرینه و دلیلی نباشد نباید به این وسوسه تن دهد. و همین طور از قبل حرام را می‌شناخته است. اما وسوسه‌ی در نفسش پدید می‌آید که این حرام نیست، در حالی که اطلاع دقیق و معتبری ندارد و از اهل علم خبر درستی مبنی بر حلال بودن آن دریافت نکرده است، لذا نباید به وسوسه توجه کند. فقها حکایتی نقل می‌کنند بدین مضمون که: دو نفر ایستاده بودند، که ناگاه پرنده‌ی آمد، آنها با هم به مشاجره پرداختند که آیا این پرنده کلاغ است یا خیر؟ یکی از آنها با گفتن سوگند طلاق گفت کلاغ است و دیگری نیز با جاری کردن سوگند طلاق گفت کلاغ نیست؟ وقتی خواستند برای کشف حقیقت به پرنده نزدیک شوند، پرواز کرد و نتوانستند آن را از نزدیک ببینند. مشکل بالا گرفت: همسر کدام یک از آنها بایستی طلاق می‌گرفت؟!!

علما بر این نظرند که در این حالتها اصل، برقراری نکاح است، و زن برای مرد حلال است. احتمال طلاق وجود دارد، اما مورد شک است، که باعث می شود به تنگناهایی بیفتند که برونرفت از آن مشکل باشد، و دچار عذاب نفس و وجدان شوند.

گاهی بسیاری از مردم در مسایلی دچار شک می شوند که اصلاً از دیدگاه شرع سؤال در مورد آنها روا نیست. آیا رواست انسان به خانه‌ی شخص مسلمان قابل اعتمادی که هیچ شک و شبهه‌ی درباره‌اش نیست، برود و چون برایش غذا بیاورند به او بگوید: پولی را که این غذا را با آن خریده‌ای از کجا آوردی؟ آیا باید این را ورع نامید؟! البته که نه، چه آزار و اذیتی بالاتر از این؟ این سؤال خود اتهام است! اتهام به یک مسلمان و ایجاد شک و شبهه در مورد او، و آن هم بدون دلیل و بدون هیچ گونه نشانی! بدگمانی و آزار در حق مسلمانان حرام است.

گاهی مواردی پیش می آید که باعث پرهیز و تورع می شود. مثل آمیختن مقدار اندکی حلال به مقدار زیادی حرام. در این گونه مواقع انسان به حقیقت باید جانب ورع را بگیرد. در مسایل مربوط به مهریه و ازدواج نیز گاهی شبهه‌هایی پیش می آید، مثلاً از دختری خواستگاری می کنید: زن قابل اعتمادی که به شما شیر داده است می آید و می گوید من به آن دختر یا خواهرش شیر داده‌ام، مطمئنم یکی از آنها را شیر داده‌ام، اما نمی دانم کدام یک! ورع اقتضا می کند که با هیچ کدام از آنها ازدواج نکنید.

نمونه‌ی دیگر این که دو نفر یکی بودایی و دیگر مسلمان دو حیوان را ذبح می کنند، شما می خواهید گوشت بخرید و از این قضیه مطلعید، اما نمی دانید هر یک از آنها کدام یک از حیوانها را ذبح کرده‌اند! چون مسأله‌ی گوشت حیوانها در شرع بسیار مهم است و بر آن تأکید شده، لذا بیشتر از هر چیزهای دیگر در آن احتیاط می شود، چاره این است که از آنها خرید نکنید. البته احتیاط در این موارد و موارد شبیه آن نباید به حد وسوسه برسد.

به پرهیز بیش از حد انسان‌های وسواس نباید توجه کرد. ابن حجر در فتح الباری می‌گوید: «ورع وسواسان مانند اجتناب کسی از خوردن گوشت شکار که مبادا شکار از دست انسان دیگری گریخته باشد، و مانند کسی که چیزی را که به آن نیاز دارد از کسی که نمی‌شناسد و نمی‌داند مالش حرام است یا حلال، نمی‌خرد، در حالی که دلیلی بر حرام بودن مال او ندارد»^۱.

ورع دقیق

در مورد جزئی‌تر و دقیق‌تر ورع مسایلی هست که همه‌ی افراد را نشاید. ابن رجب معتقد است: «در این جا نکته‌ی است که نباید از آن غافل بود، این که دقت زیاد در خودداری از شبهه‌ها شایسته‌ی کسی است که همه‌ی مقامات و احوالش درست باشد و کارها و رفتارهایش از لحاظ تقوی و ورع همسان شده باشد؛ اما کسی که در ورطه‌ی ارتکاب محرمات نمایان افتد و بخواهد از امور بسیار ریز و جزئی شبهه پرهیز کند و ورع بورزد، چنین اقدامی برایش قابل تحمل نخواهد بود و کسی از او نمی‌پذیرد. ^۲ حکایت چنین کسی مانند حکایت اهل عراق است که از ابن عمر درباره‌ی خون بهای جانور ناچیزی سؤال کردند، در حالی که در میان آنها کسانی بودند که دستشان به خون حسین بن علی آلوده بود. از او پرسیدند کسی که در لباس احرام است اگر پشه‌ی را بکشد باید چه کار کند؟ ابن عمر گفت: درباره‌ی خون پشه سؤال می‌کنند، در حالی که حسین را کشته‌اند! پیامبر درباره‌ی

^۱ - ن. ک: فتح الباری شرح صحیح البخاری (۲۹۵/۴) از ابن حجر عسقلانی.

^۲ - ابن رجب حنبلی، جامع العلوم و الحکم، (۱۱۱/۱).

او و حسن گفته است: «هُمَا رِيحَانَتَايَ مِنَ الْجَنَّةِ»: «آن دو، دوشاخه گل ریحان بهشتی من اند!!»^۱

کوتاه سخن این که در مسیر ورع جزئیاتی هست که کمتر کسی بدان می‌رسد و اگر کسی مدعی آن شود به سادگی از او پذیرفته نخواهد شد. اما در هر حال ورع یکی از عبادت‌های بزرگ و از ملاک‌های دین است. به ویژه شخص فقیه پرهیزگار زاهد که با ورع سنت پیامبر را اجرا می‌کند. روز رستاخیز پاداش بزرگی دارد.

انسان شایسته است - چنان که اوزاعی گفت - خود را به جایگاه درست و مخصوصی از ورع برساند. اوزاعی گفت: ما مزاح می‌کردیم و می‌خندیدیم - و هنگامی که به جایگاهی رسیدیم که به ما اقتدا می‌شد - ترسیدم که دیگر لبخندی هم بر لبمان نقش نبندد.^۲

ورع آموختنی است - چنان که ضحاک بن مزاحم بیان کرده است: پیشینیان ورع را یاد می‌گفتند، زمانی خواهد رسید که سخن گفتن آموزش داده شود.^۳

انسان اگر ورع پیشه کند هیچ حلالی را از دست نمی‌دهد و هرگز گمان نمی‌کند خود را به تنگنایی می‌کشاند که برونرفت از آن برایش ممکن نیست، ورع باید چنان که در شرع آمده است طلب شود.



از خداوند، پادشاه مطلق مخلصانه، با بیم و امید، ضمن ابراز خشنودی از قضای او، باشکیبایی در برابر حوادث روزگار، با سپاسگزاری از نعمتهای او و با توکل بر او،

^۱ - بخاری (۵۹۹۴) بخش الادب، باب رحمة الولد و تقبيله و معانفته، آورده است.

^۲ - ابونعیم، حلیة الاولیاء، (۱۴۳/۴).

^۳ - ابن مبارک، الزهد، (۱۱/۱) به شماره‌ی ۴۰.

خواستاریم، به ما تفکر در نشانه‌ها و آیاتش در آفاق و انفس، محبت خاص خود، تقوی و ورع عنایت فرماید!

الهی! تقوی و محبت خود را زینت بخش دل‌های ما قرار بده!

الهی! چنان کن که هرگز از یاد تو، ذکرتو و محاسبه‌ی نفس خویش غافل نشویم!

الهی! ما را و همه‌ی انسانها را یاری کن تا در شمار مخلصان، امیدواران، خرسندان،

شکیبایان، شکرگزاران، متوکلان، محبان و پرهیزگاران در آییم!

آمین.

پایان